



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصی
المرأیا

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

أصول کافی

تأليف
میرزا محمد باقر کاشانی (ره)

بترجمه و شرح فارسی
محمد باقر کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	اصول کافی ترجمه محمد باقر کمره ای جلد ۵
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۸	ادامه کتاب ایمان و کفر
۲۸	باب مؤمن و نشانه ها و صفات او
۶۸	باب در کمی عدد مؤمنان
۷۶	باب رضا به موهبت ایمان و صبر بر هر چه بعد از آن
۸۰	باب در خاطر جمعی و آرامش دل مؤمن به مؤمن
۸۲	باب در آنچه خدا به واسطه مؤمن دفع می کند
۸۲	باب در اینکه مؤمن دو صنف است
۸۶	باب اندازه مسئولیت مؤمن برای صبر بر گرفتاری خود
۹۴	باب سختی بلای مؤمن
۱۱۲	باب فضل فقراء مسلمانان
۱۲۴	باب
۱۲۶	باب در اینکه دل دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آنها می دمند
۱۲۸	باب در آن روحی که مؤمن بدان تأیید می شود
۱۳۰	باب گناهان
۱۴۸	باب گناهان کبیره
۱۷۴	باب خرد شمردن گناهان
۱۷۸	باب اصرار بر گناهان
۱۸۰	باب در اصول کفر و ارکان آن
۱۸۸	باب ریا و خودنمایی

۱۹۸	باب ریاست طلبی
۲۰۲	باب حيله گری در طلب دنیا به وسیله دین
۲۰۴	باب در حال کسی که دم از عدالت زند و عمل دیگر کند
۲۰۶	باب در خودنمایی در بحث و ستیزه و دشمنی با مردان
۲۱۲	باب غضب
۲۲۰	باب حسد
۲۲۴	باب عصبیت
۲۲۸	باب کبر
۲۳۸	باب عجب و خود بینی
۲۴۴	باب دوستی دنیا و حرص بر دنیا
۲۵۶	باب طمع
۲۵۸	باب ناسازگاری
۲۶۰	باب بد خلقی
۲۶۲	باب سفاهت
۲۶۴	باب بی شرمی
۲۷۲	باب کسی که پرهیز کنند از وی برای بدی او
۲۷۴	باب ستمگری و سرفرازی
۲۷۸	باب فخر و کبر
۲۸۰	باب قساوت و سخت دلی
۲۸۲	باب ظلم و ستمکاری
۲۹۴	باب پیروی از هوس
۲۹۶	باب مکر و پیمان شکنی و فریب کاری
۳۰۰	باب دروغ
۳۱۲	باب دو زبان
۳۱۴	باب قهر کردن از برادر دینی و ترک او
۳۱۸	باب قطع رحم

۳۲۴	باب عقوق و ناسپاسی (پدر و مادر)
۳۲۸	باب انکار نسب و نژاد
۳۳۰	باب در کسی که مسلمانان را آزار کند و خوار شمارد
۳۳۸	باب در کسی که از لغزش و عیب مؤمنان جستجو کند
۳۴۲	باب سرزنش
۳۴۴	باب غیبت و بدگوئی در پشت سر و بهتان زدن
۳۴۸	باب در نقل حکایت بر ضرر مؤمن
۳۵۰	باب شماتت (و شادکامی به گرفتاری مؤمن)
۳۵۰	باب دشنام
۳۵۶	باب تهمت و بدگمانی
۳۵۸	باب در کسی که برای برادر مؤمن خود خیرخواهی نکرده
۳۶۰	باب خلف وعده
۳۶۲	باب در کسی که در را به روی برادر مؤمن خود ببندد
۳۶۸	باب در کسی که برادر دینی از او کمک خواهد و او را کمک ندهد
۳۷۰	باب در کسی که مانع مؤمنی شود از چیز خود یا دیگری
۳۷۴	باب در کسی که مؤمن را بترساند
۳۷۶	باب در سخن چینی
۳۷۸	باب فاش کردن (اسرار مذهب) برای تقیه و حفظ اسرار
۳۸۴	باب در کسی که مخلوق را فرمانبرد به نافرمانی از خالق
۳۸۶	باب در عقوبت سریع گناهان
۳۹۰	باب همنشینی با گنهکاران
۴۰۲	باب اصناف مردم
۴۰۸	باب کفر
۴۲۲	باب وجوه کفر
۴۲۶	باب ستون های کفر
۴۳۰	باب صفت نفاق و منافق

باب شرک	۴۳۸
باب شَكَّ	۴۴۴
باب گمراهی و گمراهان	۴۵۰
باب مستضعف	۴۵۸
باب «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» آنها که کارشان با خدا است	۴۶۶
باب اصحاب اعراف	۴۶۸
باب در بیان اصناف مخالفان و ذکر قدرتی و خوارج و مرجئه و بیان حال اهالی کشورها و بلاد	۴۷۰
باب مؤلَّفَةُ قُلُوبِهِمْ	۴۷۴
باب در ذکر منافقین و گمراهان و ابلیس در دعوت الیه	۴۸۰
باب در بیان قول خدا تعالی:	۴۸۲
باب کمتر چیزی که به وسیله آن بنده، مؤمن باشد و یا کافر گردد و یا گمراه شمرده شود	۴۸۶
باب	۴۸۸
باب ثبوت ایمان و بحث در اینکه آیا روا هست خدا ایمان را از کسی بگیرد	۴۹۰
باب صاحبان ایمان عاریه	۴۹۲
باب در نشانه عاریت دارِ ایمان	۴۹۶
باب سهو دل	۴۹۶
باب در تیرگی دل منافق گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن گرچه زبانش کوتاه باشد	۵۰۲
باب در تغییرات احوال دل	۵۰۴
باب وسوسه و حدیث نفس	۵۰۸
باب اعتراف به گناه و پشیمانی از آن	۵۱۲
باب نهان داشتن گناه	۵۱۶
باب در کسی که قصد حسنه کند یا سیئه	۵۱۸
باب توبه	۵۲۲
باب استغفار از گناه	۵۳۲
باب در آنچه خدا عز و جل به آدم (ع) داد هنگام توبه	۵۳۸
باب لَمَّم	۵۴۲

۵۴۶	باب در اینکه گناهان سه اند
۵۵۰	باب شتاب در کیفر گناه
۵۵۸	باب در تفسیر ذنوب (گناهان)
۵۶۰	باب نادر
۵۶۲	باب نادر دیگر
۵۶۶	باب در اینکه خدا به وسیله عمل کننده از تارک عمل دفاع می کند
۵۶۶	باب در اینکه نکردن گناه آسان تر است از توبه کردن
۵۶۸	باب استدراج و نعمت گیر کردن
۵۷۰	باب محاسبه عمل
۵۸۸	باب در کسی که عیب مردم گوید
۵۹۰	باب در اینکه مسلمان بدان چه در جاهلیت (پیش از مسلمانی) کرده مؤاخذه نشود
۵۹۲	باب در اینکه کفر با توبه و برگشت از آن عمل سابق را باطل نمی کند
۵۹۴	باب کسانی از بلا معاف باشند
۵۹۶	باب در آنچه از امت برداشته شده است و از آن معاف شده اند
۵۹۸	باب در اینکه با وجود ایمان، هیچ گناهی زیان ندارد و با کفر هیچ حسنه ای سود ندهد (باب کردار)
۶۰۴	شرح ها
۸۰۳	درباره مرکز

اصول کافی ترجمه محمد باقر کمره ای جلد 5

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: الکافی. اصول. فارسی. برگزیده

اصول الکافی

عنوان و نام پدیدآور: اصول کافی / تالیف ثقة الاسلام کلینی (ره)؛ با ترجمه و شرح فارسی محمدباقر کمره ای.

مشخصات نشر: [تهران]: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، 13 -

مشخصات ظاهری: 6ج.

شابک: 125000 ریال: دوره 964-6066-74-7؛ ج. 1 964-6066-75-5؛ ج. 2 964-6066-76-3؛ ج. 3 125000 ریال (ج. 4، چاپ چهارم)؛ ج. 4 964-6066-77-1؛ ج. 5 125000 ریال (ج. 3، چاپ چهارم)؛ ج. 6 125000 ریال (ج. 4، چاپ چهارم)؛ ج. 7 964-6066-78-X؛ ج. 8 125000 ریال (ج. 5، چاپ چهارم)؛ ج. 9 125000 ریال (ج. 6، چاپ چهارم)

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد چهارم، 1370.

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: ج. 3-6 (چاپ چهارم: 1379).

مندرجات: ج. 1. کتاب عقل و جهل - کتاب فضل علم - کتاب توحید - ج. 2. کتاب حجت (1) - ج. 3. کتاب حجت (2) - ج. 4. کتاب ایمان و کفر - ج. 5. کتاب ایمان و کفر - ج. 6. کتاب دعا - کتاب فضل قرآن - کتاب عشرت.

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 14

شناسه افزوده: کمره ای، محمد باقر، 1283 - 1374، مترجم

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه

رده بندی کنگره: BP129/ک8 ک1300 22041 ی

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: م 79-11569

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

ص: 1

اشاره

باب مؤمن و نشانه‌ها و صفات او 15

باب در کمی عدد مؤمنان 55

باب رضا به موهبت ایمان و صبر بر هر چه بعد از آن 63

باب در خاطر جمعی و آرامش دل مؤمن به مؤمن 67

باب در آنچه خدا به واسطه مؤمن دفع می‌کند 69

باب در اینکه مؤمن دو صنف است 69

باب اندازه مسئولیت مؤمن برای صبر بر گرفتاری خود 73

باب سختی بالای مؤمن 81

باب فضل فقراء مسلمانان 99

باب 111

باب در اینکه دل دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند 113

باب در آن روحی که مؤمن بدان تأیید می‌شود 115

باب گناهان 117

ص: 7

باب گناهان کبیره 135

باب خرد شمردن گناهان 161

باب اصرار بر گناهان 165

باب در اصول کفر و ارکان آن 167

باب ریا و خودنمائی 175

باب ریاست طلبی 185

باب حيله گری در طلب دنیا به وسیله دین 189

باب در حال کسی که دم از عدالت زند و عمل دیگر کند 191

باب در خودنمائی در بحث و ستیزه و دشمنی با مردان 193

باب غضب 199

باب حسد 207

باب عصیّت 211

باب کبر 215

باب عجب و خود بینی 225

باب دوستی دنیا و حرص بر دنیا 231

باب طمع 243

باب ناسازگاری 245

باب بد خلقی 247

باب سفاهت 249

باب بی شرمی 251

باب کسی که پرهیز کنند از وی برای بدی او 259

باب ستمگری و سرفرازی 261

باب فخر و کبر 265

باب قساوت و سخت دلی 267

باب ظلم و ستمکاری 269

باب پیروی از هوس 281

باب مکر و پیمان شکنی و فریب کاری 283

باب دروغ 287

باب دو زبان 299

باب قهر کردن از برادر دینی و ترك او 301

باب قطع رحم 305

باب عقوق و ناسپاسی (پدر و مادر) 311

باب انکار نسب و نژاد 315

باب در کسی که مسلمانان را آزار کند و خوار شمارد 317

باب در کسی که از لغزش و عیب مؤمنان جستجو کند 325

باب سرزنش 329

باب غیبت و بدگویی در پشت سر و بهتان زدن 331

باب در نقل حکایت بر ضرر مؤمن 335

باب شماتت (و شادکامی به گرفتاری مؤمن) 337

باب دشنام 337

باب تهمت و بدگمانی 343

باب در کسی که برای برادر مؤمن خود خیرخواهی نکرده 345

باب خلف وعده 347

باب در کسی که در را به روی برادر مؤمن خود ببندد 349

باب در کسی که برادر دینی از او کمک خواهد و او را کمک ندهد 355

باب در کسی که مانع مؤمنی شود از چیز خود یا دیگری 357

باب در کسی که مؤمن را بترساند 361

باب در سخن چینی 363

باب فاش کردن (اسرار مذهب) برای تقیه و حفظ اسرار 365

باب در کسی که مخلوق را فرمانبرد به نافرمانی از خالق 371

باب در عقوبت سریع گناهان 373

باب همنشینی با گنهکاران 377

باب اصناف مردم 389

باب کفر 395

باب وجوه کفر 409

باب ستون های کفر 413

باب صفت نفاق و منافق 417

باب شرك 425

باب شك 431

باب گمراهی و گمراهان 437

باب مستضعف 445

باب «مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» آنها که کارشان با خدا است 453

باب اصحاب اعراف 455

باب در بیان اصناف مخالفان و ذکر قدریّه و خوارج و مرجئه و بیان حال اهالی کشورها و بلاد 457

باب مؤلّفه قلوبهم 461

باب در ذکر منافقین و گمراهان و ابلیس در دعوت الیه 467

باب در بیان قول خدا تعالی: «و من الناس من یعبد الله علی حرف» 469

باب کمتر چیزی که به وسیله آن بنده، مؤمن باشد و یا کافر گردد و یا گمراه شمرده شود 473

باب 475

باب ثبوت ایمان و بحث در اینکه آیا روا هست خدا ایمان را از کسی بگیرد 477

باب صاحبان ایمان عاریه 479

باب در نشانه عاریت دارِ ایمان 483

باب سهو دل 483

باب در تیرگی دل منافق گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن گرچه زبانش کوتاه باشد 489

باب در تغییرات احوال دل 491

باب وسوسه و حدیث نفس 495

باب اعتراف به گناه و پشیمانی از آن 499

باب نهان داشتن گناه 503

باب در کسی که قصد حسنه کند یا سیئه 505

باب توبه 509

ص: 11

باب استغفار از گناه 519

باب در آنچه خدا عز و جل به آدم (ع) داد هنگام توبه 525

باب لَمَم 529

باب در اینکه گناهان سه اند 533

باب شتاب در کیفر گناه 537

باب در تفسیر ذنوب (گناهان) 545

باب نادر 547

باب نادر دیگر 549

باب در اینکه خدا به وسیله عمل کننده از تارك عمل دفاع می کند 553

باب در اینکه نکردن گناه آسان تر است از توبه کردن 553

باب استدراج و نعمت گیر کردن 555

باب محاسبه عمل 557

باب در کسی که عیب مردم گوید 575

باب در اینکه مسلمان بدان چه در جاهلیت (پیش از مسلمانی) کرده مؤاخذه نشود 577

باب در اینکه کفر با توبه و برگشت از آن عمل سابق را باطل نمی کند 579

باب کسانی از بلا معاف باشند 581

باب در آنچه از امت برداشته شده است و از آن معاف شده اند 583

باب در اینکه با وجود ایمان، هیچ گناهی زیان ندارد و با کفر هیچ حسنه ای سود ندهد 585

شرح های کتاب ایمان و کفر 593

1- از امام صادق (ع) فرمود که:

مردی به نام همّام، عابد و خداپرست و ریاضت کش، برابر امیر المؤمنین (ع) که سخنرانی می کرد، برخاست و گفت:

یا امیر المؤمنین، برای من، مؤمن را وصف کن و صفت او را شرح بده تا گویا او را به چشم خود می نگرم، در پاسخش فرمود:

ای همّام، مؤمن همان زیرک و هوشمند است، شادیش در چهره او است و اندوهش در دل، دلش از همه چیز پهناورتر است و نزد خود از همه کس خوارتر، از هر چه نابود شود و به هر چه خوب باشد پویان، نه کینه ورز است و نه حسود و نه جهنده و نه دشنام گو و نه عیب جو و نه پشت سر بدگو، گردن فرازی را بد دارد و شهرت را دشمن شمارد، غمش طولانی است، و همش بلند و دور زن، بسیار خموش است و با وقار و یادآور و شکیبا و شکرگزار، از اندیشه در آینده خود غمناک است و از نداشتن مال دنیا شاد، خلقش هموار و

ص: 15

طبعش خاکسار و وفایش پایدار و خودش کم آزار است، نه دروغزن باشد و نه آبروریز.

اگر بخندد، به سبک سری و آبرودری نرساند و اگر خشم کند، از جای بدر نرود، خنده اش به قهقهه نرسد و بر لبان نقش بندد، و پرسش او برای آموختن باشد و مراجعه او برای فهمیدن است، دانشش بسیار و بردباریش بزرگوار است، پر مهربان است و بی دریغ نشتابد و دل تنگ نشود و بدمستی و سرکشی نکند، در قضاوت خلاف حق نگوید، و در علم خود راه بی دادگری نپوید، چون سنگ خارا سخت است (به آسانی تحت نفوذ قرار نگیرد و خلف وعده و خلاف وظیفه نکند) و رنجبری و کوشش در کام او شیرین تر از عسل است، نه آزمند است و نه بیتاب و نه سخت و نه لاف زن و نه باربر دیگران و نه در جستجوی اسرار دیگران، به خوشی ستیزه کند و به ارجمندی مراجعه نماید (یعنی با ادب و مردانگی به موارد نیاز خود رجوع کند که مهمتر آنها به درگاه خدا است برای توبه از گناه و تحصیل مقام بندگی) اگر خشم ورزد از عدالت به در نرود، و اگر چیزی خواهد به راه نرمش گراید، نه بیباک است و نه هتّاك و نه زورگو، پاك دوستی و سخت پیمان و عهد نگسل است، مهربان و چسبان و بردبار و گمنام و کم زوائد است، از خدا عز و جل خشنود است و با هوای نفسش مخالف، بر زیر دست سختی نکند و در آنچه به کارش نیاید در نیالاید، یاور دین است و مدافع از مؤمنین و پناه برای مسلمین، ستایش گوشش را ندرد (در او سوء تأثیر نکند) و طمع در دلش ننشیند و فرو نرود و بازیچه او را از قضاوت حکیمانه برنگرداند و نادان بر دانش او مطلع نشود.

بسیار به جا گوید، و بسیار کارگر است، دانشمندی است

عاقبت اندیش، نه هرزه است و نه در جست و خیز، بسیار پیوند است و بی زحمت، بسیار بخشش است در جای خود، نه به خود بالد و نه دغل باشد، نه پیگردی از عیبِ دیگران کند و نه به کسی ستم روا دارد، اخلاقش خوش است و در زمین به کوشش است، کمک ناتوان است و دادرسی بیچارگان، پرده آبرویی ندرد و رازی را فاش نکند، بلا بسیار کشد و شکایت اندک کند، اگر خوبی کند به یادش آرد و اگر بدی بیند نهانش کند، عیب را پوشد و حفظ الغیب کند، از لغزش درگذرد و از نکوهش، چشم پوشد، بر اندرزی مطلع نگردد که آن را از دست بنهد (چه در باره خودش از دیگران و چه در باره یادآوری آن به دیگران) و ناهمواری و ستمی را وانگذارد که اصلاحش نکند استوار است، پایدار است، پرهیزکار است، پاک است، شسته است، پسندیده است، عذرپذیر، و خوب گوید، و به مردم خوش بین باشد و در نادیده، خود را متهم سازد (خود را به عیب، متهم سازد خ ل) از روی فهم و دانش برای رضای خدا دوست گردد و به دور اندیشی و تصمیم برای رضای خدا دوستی را ببرد، شادی او را به بد مستی نکشاند، و شادمانی او را از جا بدر نبرد، یاد آور دانا باشد و آموزنده به نادان، نیرنگ از او توقع ندارند و از دست برد او نترسند، هر کوششی نزد او از کوشش خودش پاکتر است و هر کس در بر او از خودش شایسته تر، عیب خود داند و به غم خود اندر است.

جز به پروردگارش اعتماد ندارد، آواره است، تنها است، بی علاقه است، (غمناک است)، برای خدا دوست دارد و در راه خدا جهاد کند تا خشنودی او را پیروی کند، برای دلِ خود انتقام نجوید، و در مورد خشم پروردگارش دوستی نکند، همنشین فقراء است، و

هم آهنگ راستگویان، و هم پشت و هم دست با اهل حق، کمكِ نزدیک است، و پدر برای یتیم و شوهر برای بیوه زنان، به مستمندان مهربان است، و برای هر ناگواری امید به او است، برای هر سختی آرزومند اویند، با نشاط است، و خوشرو و نه چهره در هم و عیب جو، سخت است، و بسیار خشم فرو خور و بسیار خنده رو. نازک بین است و پُر حذر (نادانی نکند و اگر به او نادانی شود بردباری کند)، بخل نورزد و اگر هم از او دریغ دارند صبر کند، تعقل دارد و آزرَم کند و قناعت دارد و بی نیاز است، حیایش بر شهوت او برتری دارد و دوستیش بر حسدش و گذشتش بر کینه اش، نادرست نگوید، جز راه اقتصاد نپوید، رفتارش فروتنی است.

برای پروردگارش خاضع است و از او در هر حال خشنود است، تیش پاک است و کردارش بی دغلی است و فریب، نگاهش عبرت است و خموشیش اندیشه و گفتارش حکمت، خیرخواه و بخشش کن و برادر، در نهان و عیان خیرخواه است، از برادر خود قهر نکند و غیبت او ننماید و به او نیرنگ نزند، بر آنچه از دستش رفته افسوس نخورد، و به هر مصیبتی بیند، اندوه نخورد به آنچه برایش روا نیست امید نبندد، در سختی و تنگدستی سست نشود و در خوشی و فراوانی سست نگردد، بردباری را با دانش در آمیزد و خرد را با شکیبائی، بینی که تبلی از او دور است و نشاط او پیوسته است، آرزوی کوتاه دارد و لغزش اندک و انتظار مرگ، دلش لرزان است و در یاد پروردگار خود است، نفسش قانع و جهلش منفی و کارش آسان است، برای گناهش غمنده است و شهوت خود را کشته، خشمش را به خوبی فرو خورد و خلش را مصفاً نماید، همسایه از او آسوده است و سر بزرگی ندارد، بدان چه به او رسد قانع است و پایه

صبرش استوار، کارش محکم است و ذکرش بسیار.

با مردم در آمیزد تا دانش آموزد و دم بندد تا سالم زید و پیرسد تا بفهمد، تجارت کند تا سود برد، به خبر خوب گوش ندهد تا بدان بنازد (یعنی آن را یاد گیرد و به نقل آن افتخار کند) (منصب خوب را نپذیرد تا به وسیله آن بد کاری کند یعنی از مقام خود سوء استفاده کند و هرزگی پیش گیرد خ ل) سخن نگوید تا بر دیگران زورنمائی کند، خودش از خویش در رنج است و مردم از او در آسایش، خود را برای دیگر سرایش در رنج اندازد و مردم را از خود آسوده سازد، اگر به او ستم شود شکیباً باشد تا خدا برای او انتقام کشد، دوریش از هر که کناره کند ناخواهی و پاکدامنی است و نزدیکیش به هر کس نزدیک شود نرمی و مهربانی است، دوری کردنش از راه بزرگ منشی و تکبر نیست و نزدیکیش فریب و نیرنگ نیست بلکه به اهل خیری که پیش او بودند، اقتداء کند و پیشوای نیکان پس از خود باشد.

گوید: همّام، پس از شنیدن بیانات امام، جیغی زد و بی هوش افتاد، پس امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هلا به خدا که من از همین بیتابی بر او می ترسیدم و فرمود:

پندهای رسا و عمیق با اهل خود چنین کنند، گوینده ای به آن حضرت گفت: پس ای امیر المؤمنین، تو را چه در نهاد است؟ (یعنی چرا با توجه به این پندها جیغ نرنی و بی هوش نشوی؟) فرمود:

راستی برای هر کس، اجل مقرری است که از آن در نگذرد و آن اجل را سبب معینی است که از آن تجاوز نکنند، آرام باش، پیش نیافت (باز مگرد خ ل) همانا شیطان بر زبانت دمید (یعنی این اعتراض تو یک القاء شیطانی است که گستاخانه به من عرض داشتی و برای خود حق اعتراض پنداشتی).

ص: 23

2- از امام صادق (ع) فرمود:

شایسته است که مؤمن هشت خصلت داشته باشد: در پیشامدهای لرزاننده خوددار باشد، در موقع بلاء شکیبیا باشد، در نعمت و فراوانی شکرگزار باشد، بدان چه خدا روزیش کرده قانع باشد، بر دشمنان خود ستم نکند، سرباز بر دوستان نباشد (به خاطر دوستان زیر بار گناه نرود، به خاطر دوستان پیش از توان خود برابر ندارد خ ل) تن خود را رنج دهد و مردم از او آسوده باشند، به راستی دوستِ جانی مؤمن است و بردباری وزیر او است و شکیبائی فرمانده لشکر او، نرمش برادر او است و خوش پذیرشی پدر او.

3- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

مؤمن دم بندد تا سالم ماند و سخن راند تا بهره ای ستاند، سپرده خود را به دوستان باز نگوید و گواهی حق خود را از دوران (دشمنان خ ل) نهان نسازد هیچ کار خیری را برای خودنمائی نکند و از روی حیاء آن را وانهد، اگر او را به خوبی ستایند از آنچه در باره او گویند بیم دارد و از آنچه که در باره او ندانند آمرزش خواهد، گفتار کسی که به باطن او نادان است گولش نزند و از آمار کردار خود بیم دارد.

4- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن دارای نیرو است در دین داری، و احتیاط کاری در خوش پذیرائی و ایمان با یقین و اطمینان، و حرص در فهم احکام و نشاط در راه حق، و نیک رفتاری با استواری در دین، و دانش در بردباری و زیرکی با نرمش، و سخاوت در جای شایسته، و میانه روی

ص: 25

در توانگری، و تجمّل در نداری، و گذشت در حال قدرت بر انتقام، و طاعت خدا با خیر خواهی (نسبت به خدا و ائمه مسلمانان یا نسبت به مؤمنان یا بطور کلی و نصیحت برای خدا کردار با اخلاص است برای او چنانچه در خبر است که: در سه چیز، دل مرد مسلمان دغلی نکند: اخلاص در عمل برای خدا، و خیر خواهی برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت آنان، و در نهایت گفته است: دین، نصیحت برای خدا و رسول خدا و کتاب خدا و ائمه مسلمانان و همه مسلمانان است - از مجلسی ره) و باز ایستادن از کارهای زشت است با وجود شهوت و میل (زیرا در صورت عدم شهوت، ترك عمل، اهمیتی ندارد، چون كودك خردسالی که زنا نکند) و پارسائی و خودداری از محرّمات با وجود رغبت بدانها، و حرص در کار خیر با سختی و مشقّت، و نماز خواندن با گرفتاری، و شکیبائی در حال سختی.

مؤمن در پیش آمدهای لرزاننده با وقار و پایدار است و در ناگواریها شکیبا است و در حال نعمت و فراوانی شکرگزار، نه غیبت کند و نه بزرگی فروشد و نه قطع رحم کند، مؤمن نه سست است و نه تندخو و نه سخت دل، چشم او از او پیش نیفتد و بی اختیار به هر جا ننگرد و شکمش او را رسوا نکند و فرجش در شهوت بر او چیره نگردد، به مردم حسد نبرد، سرزنش شنود و سرزنش نکند، اسراف نورزد، ستمدیده را یاری کند و به مستمندان مهربانی کند، خودش را در رنج اندازد و مردم از او در آسایشند، در عزّت دنیا رغبت ندارد و از خواری آن بیتابی نکند، مردم همه را وجهه همّتی است که روی بدان آورند و او هم وجهه همّتی دارد که بدان اندر است، در قضاوتش کاستی دیده نشود و در رأی او سستی نباشد و در دینش گمشده نیست، هر که از او مشورت جوید، به راه راستش رهبری کند و هر که از او کمک خواهد، به او کمک رساند و از هرزه گوئی و نادانی بهراسد.

5- یکی از دو امام (امام باقر یا امام صادق (ع) فرماید:

امیر المؤمنین (ع) به انجمنی از مردم قریش گذر کرد، بر خلاف انتظار، دید همه جامه‌های سفید در بر دارند و رنگ و روی آنها با صفا است، پر می‌خندند، و هر کس به آنها می‌گذرد او را انگشت نما می‌سازد (او را مسخره می‌کنند و وسیله تفریح خود نمایند) سپس به انجمنی از اوس و خزرج (انصار مدینه) گذر کرد، دید مردمی هستند فرسوده تن، گردن آنها لاغر شده و رنگ آنها از ریاضت زرد است و در سخن و گفتار خود با تواضع هستند.

علی (ع) از این دو انجمن در شگفت شد (چون قدرت انصار برای زندگی بیشتر بود و بهتر می‌توانستند خوشگذرانی کنند زیرا در وطن خود بودند و دارای ثروت و نسبت به دین از قریش دورتر بودند و دین اسلام از قریش برای آنها به ارمان آمده بود و در حقیقت تأثیر دیانت و توجه به دین اسلام، انصار را چنین کرده بود و قریش از بی‌توجهی به دین به آن صورت شده بودند و این خود مایه تعجب علی (ع) گردید) آن حضرت، خدمت رسول خدا (ص) رسید و گفت: پدر و مادرم بقرابنت، من به انجمنی از آل فلان رسیدم، و حال آنها را شرح داد، و به انجمنی از اوس و خزرج رسیدم، و حال آنها را شرح داد، سپس عرض کرد: همه اینها هم در شمار مؤمنان هستند؟

یا رسول الله! به من وصف مؤمن را خبر بده. رسول خدا (ص) سر بزیر افکند و سپس سر برداشت و فرمود:

در مؤمن بیست خصلت است و اگر آنها در وی نباشند، ایمانش کامل نیست، به راستی ای علی، از اخلاق مؤمنان است که:

- 1- در نماز جماعت حاضرند 2- به پرداخت زکاة شتابانند 3- به مستمندان خوراک دهند 4- دست مهر بر سر یتیم کشند 5- جامه‌های خود را پاکیزه دارند 6- کمر خود را محکم بندند

ص: 29

7- آن کسانی که اگر خبری گویند، دروغ نگویند 8- اگر وعده کنند تخلف نکنند. 9- اگر امانتی گیرند، در آن خیانت نورزند 10- چون سخن کنند، راست گویند 11- در شب، چون راهبان، عبادت کنند 12- در روز، چون شیران دلیر باشند 13- روزها روزه دارند 14- و شبها را به عبادت گذرانند 15- همسایه نیازارند 16- همسایه از آنها آزار نکشد (فرق میان این و پیشتر این است که مقصود از همسایه در اول، پناهنده است و در دوم، همسایه خانه، یا در اول، همسایه خانه است و در دوم، همسایه در مجلس و مرکب، یا مقصود از اولی، آزار بی واسطه است و از دومی، آزار بواسطه خدم و اعوان- از مجلسی ره- ولی ظاهر این است که مقصود از اول، تعدی به حقوق همسایه است و مقصود از دوم اینکه وضعی دارد مناسب با حال همسایه مؤمن خود و کارهایی را هم که تعدی به حق همسایه نیست ولی بسا مایه آزار او است، مرتکب نمی شود) 17- آنها که آرام بر زمین راه می روند 18- به خانه بیوه زنان سرکشی کنند 19- دنباله جنازه مردگان بروند 20- خدا ما و شما را از متقیان سازد (از این جمله برآید که وصف بیستم مؤمن، همان تقوی است، فتدبر).

6- امام صادق (ع) فرمود:

هر که از حسنه خود شاد گردد و از کردار بد خود بدش آید، مؤمن است.

7- از امام صادق (ع) فرمود:

شیعه ما، رنگ پریده هایند (از بیم دشمن و از ریاضت)، لب خشکهایند (از روزه)، لاغرایند (از کم خوری)، آن کسانی که چون شب آید با اندوه از آن استقبال کنند (برای توجه به حق و درک مسئولیت خود).

8- امام صادق (ع) فرمود:

شیعه ما اهل هدایت، اهل تقوی، اهل خیر، اهل ایمان، اهل فتح و ظفر می باشند.

9- از مفضل، که امام صادق (ع) فرمود:

پرهیز از مردم پست و اراذل، همانا شیعه علی کسی است که شکم و فرج پارسا دارد و سخت می کوشد و برای خالق خود کار می کند و امید ثواب او دارد و از کیفر او می ترسد، هر گاه آنها را دیدی آنانند شیعه جعفر.

10- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی شیعه علی شکم به پشت چسبنده ها (از روزه و ریاضت) و لب خشکها بودند که اهل رأفت و دانش و بردباری بودند و به گوشه گیری شناخته می شدند، کمک کنید بدان عقیده ای که دارید، به ورع و اجتهاد.

11- امام صادق (ع) فرمود:

همانا مؤمن کسی است که چون خشم گیرد، خشمش او را از حق بدر نبرد و چون بیسندد، پسندش او را به باطل نکشاند و چون توانست بیش از آنچه از او است بر نگیرد.

12- از سلیمان بن خالد که امام باقر (ع) فرمود:

ص: 33

ای سلیمان، تو می دانی که مسلمان کیست؟ گفتم: شما بهتر می دانید، فرمود:

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم بمانند، سپس فرمود: می دانی مؤمن کیست؟ گوید: گفتم: شما داناترید، فرمود: راستی مؤمن کسی است که مسلمانان مال و جانشان را به او بسپارند، بر مسلمان حرام است که به مسلمان دیگر ستم کند یا او را واگذارد و یاری نکند، یا او را از خود براند بطوری که در رنج اندازد.

13- از امام باقر (ع) فرمود:

همانا مؤمن کسی است که چون بپسندد، پسندش او را به گناه و باطل نکشد و هر گاه خشم گیرد، خشمش او را از گفتار حق بدر نبرد و آنکه هر گاه توانا شود توانائی وی او را به تعدی بدان چه حق او نیست نکشاند.

14- از ابی البختری (وهب بن وهب قرشی است که از امام صادق (ع) روایت کند، عامی و ضعیف است، و امام صادق (ع) مادرش را بزنی گرفته، و ظاهراً ضمیر (سمعته) به امام صادق (ع) برگردد) گوید: شنیدمش می فرمود:

مؤمنان هموار و خوش پذیرایند مانند شتر مهار در بینی نشسته، هر وقت او را بکشند می رود و هر گاه بر سر سنگش بخوابند همان جا بخوابد.

15- از امام صادق (ع) فرمود: سه تا از نشانه های مؤمن است:

ص: 35

علم به خدا، و علم به هر که را خدا دوست دارد، و هر که را بد دارد.

16- رسول خدا (ع) فرمود:

مؤمن چون درختی است که برگ آن نریزد نه در زمستان و نه در تابستان، گفتند: یا رسول الله، آن درخت کدام است؟ فرمود:

نخل خرما (یعنی مؤمن همیشه سرسبز و بارور و مورد استفاده است و در يك حال است).

17- از امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن بردباری است که نادانی نورزد و اگر به او نادانی کنند بردبار باشد و ستم نکند و اگر ستم شود گذشت کند، بخل نکند و اگر از او دریغ کنند صبر کند.

18- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن کسی است که کسبش پاک باشد و اخلاقش خوش باشد و درونش نیکو باشد و فزونی مال خود را انفاق کند و از سخن زیادی خوددار باشد و مردم از شر او محفوظ باشند و از طرف خود به مردم حق بدهد.

19- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

آیا شما را از مؤمن آگاه نکنم؟ کسی است که مردم او را نسبت به جان و مال خود امین شمارند، آیا شما را آگاه نکنم از

مسلمان؟ کسی است که مسلمانان از دست و زبانش سالم باشند و آزار نکشند، مهاجر کسی است که از بدکارها دوری کرده و آنچه را خدا حرام کرده ترك نموده، و مؤمن آن کسی است که حرام است بر مؤمن به او ستم کند و او را واگذارد یا غیبت کند یا يك باره از خود براند.

20- امام باقر (ع) فرمود:

همانا شیعه علی (ع) حلیمانند، دانشمنداند، و لب بستگانند که اثر عبادت از چهره آنها شناخته شود.

21- امام باقر (ع) فرمود که:

امیر المؤمنین (ع) در عراق نماز بامداد را با مردم خواند و چون رو برگرداند آنها را پند داد و گریست و آنها را گریاند از خوف خدا، سپس فرمود: به خدا در عهد دوستم رسول خدا (ص) مردمی را به یاد دارم که بام و شام می کردند ژولیده و گرد آلود و گرسنه، میان دو چشمشان چون سر زانوی گوسپند داغ سجده داشت، با سجده و عبادت پروردگار شب را به سر می برند و به نوبت گام و پیشانی بر زمین می سائیدند، با پروردگار خود مناجات می کردند و از او درخواست می کردند آنها را از دوزخ آزاد کند، به خدا دیدم که آنها با این حال ترسان و نگران بودند.

22- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

ص: 39

امیر المؤمنین (ع) نماز فجر را خواند و در جای خود ماند تا خورشید تا اندازه يك نیزه برآمد و رو به مردم کرد و فرمود:

به خدا مردمی را دیدم که برای پروردگار خود همه شب را به سجده و عبادت به سر می کردند و پیشانیها و زانوهای خود را به دنبال هم (به نوبت) بر خاک می نهادند، گویا نفس زدن دوزخ در گوش آنها بود و هر گاه نام خدا در بر آنها برده می شد میلرزیدند چنانچه درخت به لرزه آید، گویا آن مردم خود باخته حق بودند (گویا این مردم در خواب مرگ، عمر می گذرانند خ ل) فرمود: سپس از جا برخاست و خندان دیده نشد تا وفات کرد صلوات الله علیه.

23- از مفضل بن عمر که امام صادق (ع) فرمود:

هر گاه بخواهی یاران مرا بشناسی، بنگر به کسی که سخت پارسا است و از آفریدگار خود بیمناک است و به ثواب او امیدوار است و هر گاه اینان را دیدار کردی، هم آنان یاران منند.

24- از امام باقر (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

شیعه ما آنهایند که در دوستی ما به يك دیگر بخشش کنند و در مهر ما يك دیگر را دوست دارند و برای زنده داشتن کار ما از هم دیدن کنند، آن کسانی که اگر خشم کنند ستم نکنند و اگر بیسندند از حد بدر نروند، برکت باشند برای هر که همسایه اند و هر که در آمیزند بسازند.

25- رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 41

هر که خدا را شناخت و بزرگوار دانست، دهانش را از سخن ببندد و شکمش را از خوراک، و خود را به روزه و عبادت فرسوده سازد، گفتند: یا رسول الله، پدران و مادران ما قربانت، اینان اولیاء خدایند؟

فرمود: راستی که اولیاء خدا خموشی گیرند و خموشی آنها یاد خدا است، نگاه کنند و نگاهشان عبرت است، و سخن گویند و سخنشان حکمت است، در راه روند و راه رفتن آنها میان مردم برکت است، اگر نبود عمر مقدّری که بر ایشان نوشته شده، جانشان در کالبدشان بر جا نمی ماند از بیم عذاب و از شوق ثواب.

26- حسن بن علی (ع) برای مردم خطبه خوانده و فرمود:

ایا مردم، به شما گزارش می دهم از برادری که داشتم و بزرگترین مردمش در چشم خود می پنداشتم و سرآمد بزرگواری او در چشم من زبونی و کوچکی دنیا بود در چشم او، او از تسلط شکم خود بدر بود، آنچه را نداشت نمی خواست و آنچه را هم داشت بسیار نمی خورد، از تسلط فرج خود هم به در بود و خرد و رأیش به خاطر آن سبک و کم وزن نمی شدند، از تسلط و نادانی بدر بود و دست دراز نمی کرد مگر نزد معتمدی برای سودی، شیوه اش این بود که دل نمی داد و خشم نمی گرفت و خسته نمی شد، بیشتر روزگارش خاموش بود و چون زبان به گفتار می گشود، گوی سبقت از گوینده ها می ربود، در بحث و مناقشه علمی وارد نمی شد و در دعوی دیگران، شرکت نمی کرد و حجّتی نمی آورد تا قاضی را ببیند (تا خود را در مسند قضاوت ببندد).

شیوه اش این بود که از برادرانش غفلت نمی نمود و خود را به

چیزی در برابر آنها اختصاص نمی داد، در شیوه خود سست و ناتوان می نمود، ولی چون روزِ مردی می رسید شیری جهنده بود، کسی را در آنچه عذرپذیر بود، سرزنش نمی کرد تا عذر او را منظور دارد، شیوه اش این بود که می کرد هر چه را می گفت، و می کرد هر چه را هم نمی گفت، چون دو کار برایش پیشآمد می کرد که نمی دانست کدام بهتر است، هر کدام مخالف هوای نفس او بود منظور می داشت، شیوه داشت که از دردی نمی نالید جز در نزد کسی که دید بهبودی از او داشت و با کسی مشورت نمی کرد جز آنکه امید خیرخواهی از او می برد، شیوه اش این بود که دل تنگی نمی کرد و خشم نمی ورزید و نمی نالید و دل نمی داد و انتقام نمی ستاد و از دشمن غفلت نمی کرد، بر شما باد به مانند این اخلاق ارجمند اگر تاب آنها را دارید، و اگر تاب همه را ندارید، دریافت اندک به از وا گذاشتن هر یک است، و جنبش و توانائی نیست جز به خدا.

27- مهزم اسدی گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ای مهزم شیعه ما کسی است که: آوازش تا آنجا آهسته است که از گوشش برنگردد، و دشمنیش از کالبد خودش به دیگری تجاوز نکند، ما را آشکارا مدح نگوید، و با عیبگوی ما همنشینی نکند، و با دشمن ما ستیزه ننماید، اگر مؤمنی را برخورد او را گرامی دارد، و اگر به نادانی برخورد از او دوری کند، گفتم: قربانت، پس من چه کنم با این شیعه مآبها (که خود را به شیعه بندند و از حقیقت آن بی خبرند) فرمود: در آنها تشخیص و تبدیل و آزمایش، حکم فرما است، دچار قحطی شوند و نابود گردند یا طاعونی آنها را بکشد یا اختلاف و دودسته گی آنها را پراکنده و نابود کند، شیعه ما کسی است که: چون سگان زوزه نکشد و چون کلاغان طمع نورزد و اگر

ص: 45

از گرسنگی بمیرد از دشمن ما گدائی و خواهش نکند، گفتم: قربانت، از کجا اینان را بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین، آنانند که زندگی پستی دارند، و آواره به سر می برند، و از جایی به جایی کوچ می کنند، اگر حاضر باشند سرشناس نیستند، و اگر غایب باشند از آنها جستجو نشود، و از مرگ بی تابی نکنند، و در گورها از هم دیدن کنند، و اگر حاجتمندی به آنها رو کند به او مهربانی و ترحم کنند، دلشان از هم جدا نیست و اگر چه خانه شان از هم دور باشد، سپس فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: منم شهر، و علی در آن است، دروغ گوید کسی که پندارد در شهر درآید نه از سوی در آن، و دروغ گوید کسی که پندارد مرا دوست می دارد و علی را دشمن است - صلوات الله علیه.

28- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر که با مردم داد و ستد کند و به آنها ستم نکند و به آنها حدیث گوید و به آنها دروغ نگوید و به آنها وعده دهد و خلف وعده نکند، از کسانی نیست که غیبت او حرام است و مردانگی او تمام است و عدالت او عیان است و برادری با او واجب است.

29- از عبد الله بن الحسن، از مادرش فاطمه بنت الحسین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سه خصلت در هر که باشند، خصال ایمان در او کاملند: چون

ص: 47

پسندد، پسندش او را در باطل نکشانند، و هر گاه خشم کند خشمش او را از حق بدر نبرد، و هر گاه توانست، ب دانچه از آن او نیست، دست نیازد.

30- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

راستی، اهل دین نشانه هائی دارند که بدان ها شناخته شوند:

راستگویی، امانت پردازی، پیمان نگهداری، خویش نوازی، مهرورزی با بی نوایان، کم دنبال کردن زنان- یا فرمود: کم آمیختن با زنان، بخشیدن خوبی، خوش خلقی، خوش رفتاری، پیروی از: علم و آنچه به خدای عز و جل نزدیک سازد.

خوشا بر آنها و چه خوش سرانجامی، طوبی درختی است در بهشت، بیخ آن در خانه پیغمبر است، و مؤمنی نیست جز آنکه در خانه اش شاخه ای از آن است، چیزی دلش نخواهد جز آنکه برایش بیارد، و اگر سوار تندروی، صد سال در سایه آن برود، از آن بدر نرود، و اگر کلاغی از پائین آن به بالایش پرواز کند، بدان نرسد تا از پیری به زیر افتد، هلا در این نعمت رغبت کنید، به راستی که مؤمن:

به خود مشغول است، و مردم از او در آسایشند، چون شب او را فرا گیرد، روی بر زمین نهد و برای خدا عز و جل با شریفترین اندام خود سجده کند، با آنکه او را آفریده در باره آزاد کردنش راز گوید، هلا چنین باشید.

31- از امام باقر (ع) که از پیغمبر (ص) پرسش شد از بنده های نیک، در پاسخ فرمود:

ص: 49

آنهايند كه هر گاه نيكي كنند شادمان شوند، و چون بدى كنند آمرزش خواهند، و اگر چيزى به آنها داده شود، شكرگزارند، و اگر گرفتار شوند صبر كنند، و هر گاه خشم گيرند درگذرند.

32- فرمود (ع) كه: پيغمبر (ص) فرمود:

به راستى، خوبان شما: خردمندانند، گفته شد: يا رسول الله، خردمندان چه كسانند؟ فرمود: ايشان صاحبان اخلاق خوش، و آرمانهاى سنگين و درست، و خويش نواز، و به مادر و پدر مهرورز، و از فقراء و همسايه ها و يتيمها احوال پرسند، اطعام كنند، و سلام را فاش گويند در جهان، و نماز بخوانند در حالى كه مردم خوابند و در غفلت به سر مى برند.

33- از يحيى بن عمران حلبى، گويد: به امام صادق (ع) گفتم: کدام خصلتها براى مرد زيباتر است؟ در پاسخ فرمود:

وقار بى مهابت و قلدر مآبى، و بخشش بى عوض جوئى، و اشتغال به كارى جز بهره ورى از دنيا.

34- از امام صادق (ع) كه على بن الحسين (ع) بارها مى فرمود:

راستى، شناسائى كمال ديانت مسلمان در ترك سخن بيهوده است، و كم مناقشه و جدال كردن، و در بردبارى و شكيبائى

و خوش خلقی.

35- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

آیا من شما را خیر ندهم به ماننده ترین شماها به من؟ گفتند:

چرا یا رسول الله، فرمود:

خوش خلق تر، و خوش پذیراتر از شماها نسبت به واردین، و خویش نوازتر شماها، و هر که برادر دینی خود را سخت دوست دارد، و شکیباتر شماها به حق، و خشم فروخورتر شماها، و خوش گذشت تر شماها، و آنکه از طرف خود محکمتر به دیگران حق دهد در حال خشنودی و در حال غضب.

36- از علی بن الحسین (ع) فرمود: از اخلاق مؤمن است که:

در تنگدستی به فراخور آن انفاق می کند و در وسعت رزق به اندازه آن، با مردم انصاف دارد و به سلام بدانها پیشی می گیرد.

37- از امام باقر (ع) فرمود:

مؤمن از کوه سخت تر است، از کوه برگرفته شود تا کم گردد و از دین مؤمن برگرفته نشود تا کاسته گردد.

38- از امام صادق (ع) فرمود:

ص: 53

مؤمن، خوب کمک می دهد و کم خرج است، زندگی را خوب می چرخاند، از يك سوراخ دو بار گزیده نمی شود.

39- امام رضا (ع) می فرمود:

مؤمن، مؤمن نباشد تا سه خصلت داشته باشد:

يك خصلت از پروردگارِ خودش، و يك خصلت از پیغمبرش، و يك خصلت از امامش، اما خصلتی که از پروردگارِ او است: راز نگهداری است، خدا عزوجل فرماید (25-26 سوره جن):

«غیبت دانست و بر غیبِ خود احدی را مطلع نسازد جز رسولی را که پسندد» و اما سنت و روش پیغمبرش: مدارا و سازگاری با مردم است، زیرا خدا عزوجل به پیغمبرِ خود دستور داده که با مردم مدارا کند و فرموده است (199 سوره اعراف): «گذشت را پیش گیر و به خوبی فرمان ده» و اما سنت امامش صبر است و شکیبائی در حال تنگدستی و سخت حالی.

باب در کمی عدد مؤمنان

1- از قتیبه اعشی، گوید:

شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

زن با ایمان از مرد با ایمان کمتر است، و مرد با ایمان از کبریت

ص: 55

احمر کم یاب تر است، کدام شما کبریت احمر را دیده است؟ 2- از کامل تمّار، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود (تا سه بار):

همه مردم چون بهائمنند، جز اندکی از مؤمنان، و (سه بار) فرمود: غریب است.

3- از ابن رثاب، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود به ابی بصیر:

هلا به خدا، اگر من سه تن شماها را مؤمن کامل می دانستم که حدیث مرا نهان نگاه می دارند، روا نمی دانستم که از آنها هیچ حدیثی را نهان دارم.

4- از سدیر صیرفی که گوید: نزد امام صادق (ع) رفتم، و به آن حضرت گفتم: به خدا، برای شما روا نیست که خانه نشین باشید.

در پاسخ فرمود: ای سدیر، چرا؟ گفتم: برای بسیاری دوستان و شیعیان شما و یاوران شما، به خدا اگر امیر المؤمنین (ع) به اندازه شما شیعه و یار و دوستدار داشت، تیم و عَدِیّ (ابو بکر و عمر) در بردن حقّ او طمع نمی کردند، فرمود: ای سدیر، امید است که چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار، فرمود: صد هزار؟ گفتم: آری، و دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ گفتم: آری، و نیمی از دنیا، گوید:

ص: 57

امام دم بست و سپس فرمود:

بر تو آسان است که باما خود را تا (يَنْبِيع) برسانی؟ گفتم:

آری، فرمود: يك رأس الاغ سواری و يك استر زین کردند، من پیشی گرفتم و سوار الاغ شدم، فرمود: ای سدیر، میل داری که الاغ را به من واگذاری؟ گفتم: استر زیباتر و آبرومندتر است، فرمود: الاغ برای من هموارتر و آسان تر است، آن حضرت سوار الاغ شد و من سوار بر استر و به راه افتادیم و رفتیم تا وقت نماز رسید و فرمود: ای سدیر، پیاده شویم (ما را پیاده کن خ ل) تا نماز بخوانیم، باز فرمود:

این جا زمین شوره زار و نمکی است و نماز در آن روا نیست و رفتیم تا رسیدیم به يك زمین سرخه و آن حضرت به غلامی نگاه کرد که چند بزغاله را می چرانید و به من فرمود:

ای سدیر، اگر من به شماره این بزغاله ها شیعیه با اخلاص داشتم، برای من گوشه نشینی روا نبود، و پیاده شدیم و نماز خواندیم و چون از نماز فارغ شدیم، من رو به سوی آن بزغاله ها کردم و آنها را شمردم، بر خلاف انتظار 17 تا بودند.

5- از سماعة بن مهران، گوید: امام کاظم (ع) به من فرمود:

ای سماعه، در بستر خود آسودند و مرا به ترس انداختند، هلا به خدا سوگند، جهانی بود که در آن جز يك تن خدا پرست نبود و اگر می بود، خدا عز و جل او را هم نام می برد آنجا که می فرماید (120 سوره نحل): «به راستی ابراهیم يك اّمّت بود خداشناس

ص: 59

و یگانه پرست بود و از مشرکین نبود» تا خدا تنها عمر گذرانید و سپس راستی که خدا او را به اسماعیل و اسحاق مأنوس ساخت و سه تن یگانه پرست شدند، هلا به خدا که مؤمن کم است و اهل کفر بسیارند، آیا می دانی برای چه؟ گفتم: نمی دانم قربانت، فرمود: این مسلمان نماها و شیعه مآبان وسیله انس و آرامش دل مؤمنان حقیقی هستند، آنچه در سینه دارند به آنها بگویند و به این وسیله راحت می شوند و آرام می گردند.

6- از حمran بن أعین، گوید: به امام باقر (ع) گفتم:

قربانت، ما چه بسیار کم هستیم، اگر همه بر سر يك گوسفند فراهم شویم، آن را تمام نمی کنیم؟ فرمود:

من برای تو شگفت آورتر از این را بازنگویم؟ همه مهاجر و انصار (از حقیقت ایمان) بدر رفتند جز- با دست خود اشاره کرد- سه تا، حمran گوید: من گفتم: قربانت، حال عمّار چون است؟

فرمود:

خدا رحمت کند عمّار را، ابا الیقظان بیعت کرد و شهید کشته شد، من با خود گفتم: چیزی از شهادت بهتر نیست، فرمود: تو پنداری که او هم چون آن سه تن بود؟ ایّهات، ایّهات.

7- از علی بن جعفر، گوید: امام کاظم (ع) فرمود:

نه هر کس معتقد به ولایت ما است مؤمن است ولی مایه

باب رضا به موهبت ایمان و صبر بر هر چه بعد از آن

1- از عبد الواحد بن مختار انصاری، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

ای عبد الواحد، زیان ندارد مردی را که بدین مذهب باشد (مذهب تشیع) آنچه در باره او مردم گویند، و گر چه گویند:

دیوانه است، و به او زبانی نرساند گرچه بر سر کوهی بگذراند و خدا را عبادت کند تا مرگش برسد.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا تبارک و تعالی فرماید: اگر نباشد در روی زمین جز یک مؤمن، من به وجود او از همه خلق خود بی نیازم و از ایمانش برای او انسانی (آرامش خ) بسازم که نیاز به احدی نداشته باشد.

3- از امام باقر (ع) فرمود:

هر که از طرف خدا این امر را شناخت (یعنی پیروی از امامان معصوم را) باکی ندارد که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد

4- از کلیب بن معاویه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

سزاوار نیست برای مؤمن که از هراس به سوی برادرش یا کمتر از او پناه برد، مؤمن به کیش خود عزیز است.

5- از فضیل بن یسار، گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم در يك حال بیماری آن حضرت که از بس او را لاغر کرده بود، جز سر او چیزی به جا نگذاشته بود، پس به من فرمود:

ای فضیل! من بسیار شوق داشتم که بگویم: بر مردی که این امر امامت را شناخته هیچ زیانی نیست که بر سر کوهی بماند تا بمیرد، ای فضیل بن یسار! به راستی مردم به راست و چپ راه زدند و ما و شیعیان ما به راه راست رهبری شدیم، ای فضیل بن یسار! راستی مؤمن اگر صبح کند و از مشرق تا مغرب از آن او باشد، همان برایش خوب است و اگر صبح کند و او را تیکه تیکه کنند، همان برایش خوب است، ای فضیل بن یسار! خدا با مؤمن نکند جز آنچه خیر او است، ای فضیل بن یسار! اگر دنیا نزد خدای عز و جل برابر بال مگسی ارزش داشت به دشمن خود از آن شربت آبی نمی داد، راستش این است که هر که همّت او متوجه يك چیز است (که دین حق باشد) خدا کفایت کار او را می کند و هر کس همّت او متوجه هر چیز است، خدا باک ندارد که در چه درّه ای نابود شود.

6- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرماید: من هر چه کنم، تردیدی ندارم چون تردید در مرگ بنده مؤمنم، راستی که من ملاقاتش را دوست دارم و او مرگ را بد دارد و مرگ را از او بگردانم و راستی که او مرا خواند و منش اجابت کنم و راستی که از من خواهش کند و به او بدهم و اگر نباشد در دنیا جز يك بنده مؤمن، من به او از همه خلقم بی نیاز باشم و برای او از ایمانش وسیله اُنس و آرامشی بسازم که از آن به هیچ کس نهراسد.

باب در خاطر جمعی و آرامشِ دل مؤمن به مؤمن

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی که مؤمن خاطر جمعی و آرامشِ دل دارد نسبت به مؤمن چنانچه تشنه آرامشِ دل دارد از آب سرد.

ص: 67

باب در آنچه خدا به واسطه مؤمن دفع می کند

1- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی که خدا به يك مؤمن يك شهری و دهی را از فنا نگهداری می کند.

2- امام باقر (ع) فرمود:

خدا به قریه ای که هفت مؤمن در آن باشد عذاب نازل نمی کند.

3- از امام صادق (ع) سؤال شد، چون بلا نازل شد، به مؤمنان هم می رسد؟

فرمود: آری، ولی پس از آن خلاص می شوند.

باب در اینکه مؤمن دو صنف است

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

ص: 69

مؤمن دو جور مؤمن است، يك مؤمنی که به عهد خدا عمل کرده و به شرط خدا وفا کرده است و این است مورد قول خدا عزوجل (23) سوره احزاب): «مردانی که عمل کردند بدان چه با خدا در باره آن عهد بستند» این همان است که هراسهای دنیا و نه هراسهای آخرت بدو نرسد و او است که شفاعت کند و نیازی به شفاعت ندارد و يك مؤمنی که چون زراعت تازه روئیده و لطیف است، گاهی کج می شود و گاهی راست و آن است که دچار هراس آخرت می شود و این از کسانی نیست که از او شفاعت شود و شفاعت از کسی نکند.

2- از خضر بن عمرو که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

مؤمن دو مؤمن است، يك مؤمنی که به هر شرط و قراری که خدا با او داده عمل کرده است پس آن است که با پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان است و چه خوب رفیقهای هستند، اینها این است که شفاعت کند و نیازی به شفاعت ندارد و این از کسانی است که هراسهای دنیا و هراسهای آخرت به او نرسد و مؤمنی که لغزش کرده چون زراعت تازه و لطیف است و هر جور که باد او را سرازیر کند سرازیر می شود و این است که هراسهای دنیا و آخرت به او می رسد و برای او شفاعت می شود و عاقبتش به خیر است.

3- از امام باقر (ع)، فرمود:

مردی در بصره خدمت امیر المؤمنین (ع) قیام کرد و گفت:

یا امیر المؤمنین! از اخوان به ما خبر بده، در پاسخ فرمود: برادران دو

جورند، برادران مورد اعتماد و برادران خنده رو، اما برادران مورد اعتماد هم آنها دست و بال و اهل و مال هستند و چون توبه برادرِ خود اطمینان و وثوق داری مال و تنت را به او ببخش و با هر که صفا دارد صفا کن و با هر که دشمن است دشمن باش و راز او و عیب او را بپوش و خوبی او را ترویج کن، و بدان ای سؤال کننده که اینان از کبریت احمر کمترند، و اما برادران خنده رو تو همان لذتی که از آنها بری، آن را از آنها مبر و بیش از آن هم از آنها مجو و به آنها بده آنچه را به تو می دهند از خوشروئی و شیرین زبانی.

باب اندازه مسؤلیت مؤمن برای صبر بر گرفتاری خود

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

خدا پیمان از مؤمن برگرفته که گفتارش را باور ندارند و از دشمن خود انتقام نجوید، هیچ مؤمنی دل خود را شفا نبخشد جز به رسوائی او تمام شود زیرا هر مؤمنی لجام بر زبان دارد.

2- از رسول خدا (ص) که فرمود:

خدا از مؤمن پیمان گرفته برای صبر بر چهار بلا که آسانتر

ص: 73

همه: مؤمنی است هم عقیده او و به او حسد می ورزد یا منافقی که دنبال او را دارد (و برای عیب جوئی و آزارش فرصت جوئی می کند) یا شیطانی که او را گمراه می سازد یا کافری که رأیش جنگیدن با او است، پس از این چه از مؤمن می ماند؟ (چگونه مؤمن به ایمانش می ماند خ ل).

3- از امام صادق (ع)، فرمود:

مؤمن نمی تواند از یکی از سه تا بدر رود، و بسا که هر سه گریبان گیرش شوند یا گرفتار دشمنی همسایه خانه ای است که درش به روی او بسته می شود و او را آزار می دهد، یا همسایه بیرون از خانه که او را آزار می دهد یا گرفتار کسی است در میان هر راه که به دنبال نیازمندی های خود می رود و او وی را آزار می دهد و اگر مؤمن در قلّه کوهی باشد، خدا عزّوجلّ شیطانی گسیل دارد تا او را بیازارد و خدا از ایمان وی برای او آرامشی فراهم سازد که با آن به دیگری نپردازد و نهراسد.

4- از داود بن سرحان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

چهار چیز است که مؤمن از همه آنها یا یکی از آنها برکنار نیست: مؤمنی که بدو حسد برد و این از همه سخت تر است، و منافقی که دنبال او را دارد، یا دشمنی که با او می جنگد، یا شیطانی که او را به گمراهی می کشاند.

5- امام صادق (ع) فرمود:

راستی که خدا عز و جل دوست خود را در دنیا نشانه و هدف دشمن خود می سازد.

ص: 75

6- از محمد بن عجلان، گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم، مردی از حاجتمندی به آن حضرت شکایت کرد، فرمود به او که: صبر کن، زیرا خدا به زودی به تو گشایش می دهد، و سپس خاموش شد، و پس از آن رو بدان مرد کرد و فرمود: بگو بدانم، زندان کوفه چگونه است؟ در پاسخ گفت: اصلحك الله، تنگ است و بد بو، و زندانیانش به بدترین حالی دچارند، فرمود: همانا تو هم در این زندان دنیا گرفتاری و می خواهی در راحت و وسعت باشی، آیا نمی دانی که دنیا زندان مؤمن است.

7- شعیب گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

دنیا زندان مؤمن است و کدام زندانی است که خوبی و خوشی دارد؟ 8- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن ناسپاسی می شود.

در روایت دیگر است که برای این است که کار خوب او به درگاه خدا بالا می رود و میان مردم منتشر نمی گردد و کافر قدردانی می شود.

9- از امام صادق (ع)، فرمود:

مؤمنی نباشد جز آنکه خدا به او چهار چیز گمارده است:

شیطانی که گمراهش کند و خواهد از راه بدرش برد، و کافری که او را برباید، و مؤمنی که به او حسد برد و این از همه سخت تر است، و منافقی که پی لغزشهای او می گردد.

10- از جابر، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

چون مؤمنی بمیرد، به اندازه افراد قبیله (ربیعیه) و (مُضَر) شیطان بر همسایه های او متوجّه شوند، همه اینها در کار گمراه کردن او بودند.

11- از امام صادق (ع)، فرمود:

نبوده و نباشد و نخواهد بود مؤمنی جز اینکه همسایه ای دارد که آزارش دهد و اگر مؤمنی در جزیره ای از جزائر دریا باشد، خدا بفرستد کسی را که او را آزار دهد.

12- امام صادق (ع)، فرمود:

در گذشته نبوده و نه در آینده و نه در وضعی که شما دارید، مؤمنی جز اینکه همسایه دارد که او را می آزارد.

13- امام صادق (ع)، فرمود:

نبوده و تا قیامت نباشد مؤمنی جز اینکه همسایه ای دارد که او را می آزارد.

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی سخت ترین مردم در بلاء پیغمبرانند و سپس آن کسانی که پهلوی آنانند، سپس به ترتیب مقام و منزلتی که نزد خدا دارند.

2- از عبد الرحمن بن حجاج، گوید: نزد امام صادق (ع) نام بلاء برده شد و آنچه که خدا عزوجل مؤمن را بدان مخصوص ساخته است، پس فرمود که:

از رسول خدا (ص) پرسیدند از سخت ترین مردم از نظر بلاء در دنیا، در پاسخ فرمود: پیغمبرانند، سپس هر که به آنها بیشتر مانند است به حسب ترتیب، و مؤمن هم بعد از آن به اندازه ایمان و خوبی کردارش گرفتار می شود، هر که ایمانش درست و کردارش خوب است بلای او سخت است و هر که ایمانش سست و کردارش ناتوان است، گرفتاری او کم است.

3- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی مزد بزرگ با بلای بزرگ است، و خدا مردمی را دوست ندارد جز اینکه آنها را گرفتار کند.

4- از امام باقر (ع)، فرمود:

سخت‌بلاترین مردم پیغمبرانند، سپس اوصیاء‌اند، سپس هر که به آنها مانند‌تر است به ترتیب.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی برای خدا در زمین بنده هائی است که زبده بنده‌های اویند، هیچ تحفه‌ای از آسمان فرود نیاید جز اینکه آن را از آنها منصرف سازد و به دست دیگران اندازد و هیچ بلائی فرود نیاید جز اینکه آن را بهره آنها گرداند.

6- از امام صادق (ع)، سدید خدمتش بود که فرمود:

راستی خدا چون بنده‌ای را دوست دارد او را خوب در گردابِ بلا فرو برد، و‌ای سدید! ما و شماها در بام و شام با آن دم سازیم.

7- از امام باقر (ع) فرمود:

به راستی خدا تبارك و تعالی هر گاه به درگاه او دعا کند، فرماید: لَبَّيْكَ اَيُّ بِنْدَةٍ مِنْ، اگر آنچه خواهی با شتاب به تو دهم می‌توانم، و اگر آن را برای تو پس انداز کنم پس هر چه برایت پس انداز کنم همان برای تو بهتر است.

8- از امام صادق (ع)، فرمود:

ص: 83

رسول خدا (ص) فرموده است: به راستی که بلائی بزرگ، اجر بزرگ دارد، و هر گاه خدا بنده ای را دوست دارد، بلائی بزرگ به او می دهد، هر که خشنود باشد، خدا از او خشنود است و هر که از بلا خشم گیرد، خدا بر او خشم گیرد.

9- از امام باقر (ع)، فرمود:

همانا مؤمن در دنیا بلا بیند به اندازه ای که دین دارد، یا فرمود:

بر حَسَب آنچه دین دارد.

10- از امام صادق (ع)، فرمود:

همانا مؤمن چون کفّه ترازو است، هر آنچه بر ایمانش افزوده گردد، بر بلایش افزوده شود.

11- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: بر مؤمن، چهل شب نگذرد جز آنکه مایه غمی برای او فراهم شود، تا یادآوری او باشد.

12- از ناجیه، گفت: به امام باقر (ع) گفتم که: مغیره می گوید (مغیره بن سعید است که «کشّی» اخبار بسیاری در لعن او روایت کرده است) که: مؤمن به خوره و پیسی و به چنین و چنان گرفتار نمی شود؟ در پاسخ فرمود: راستش این است که او از اصحاب «یس» (یعنی حبیب که داستان او در سوره یس وارد شده) به راستی که او دست بریده (چلاق بود خ ل)، امام انگشتان خود را برگردانید (به

ص: 85

شکل انگشتان چلاق) پس فرمود: گویا نگاه می‌کنم به چلاقی او، آمد و آن مردم را بیم داد، سپس فردا به سوی آنها برگشت و او را کشتند، سپس فرمود:

راستی مؤمن به هر بلائی گرفتار شود و به هر مرگی بمیرد جز اینکه خودکشی نکند.

13- از عبید بن زراره، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم تا سه بار می‌فرمود:

به راستی مؤمن بهتر مقامی نزد خدا دارد، به راستی که خدا او را مبتلا کند به بلاء سپس تنش را تیکه تیکه کند و او خدا را بدان سپاس گوید.

14- از فضیل بن عثمان که امام صادق (ع) فرمود:

به راستی در بهشت مقامی است که هیچ بنده ای بدان نرسد جز به وسیله بلائی که به تن او برسد.

15- از عبد الله بن ابی یعفر، گوید: من از دردها که می‌کشیدم، به امام صادق (ع) شکوت کردم- او مرد پر دردی بود- در پاسخ فرمود:

ای عبد الله! اگر مؤمن می‌دانست در مصیبت چه اجری دارد، هر آینه آرزو می‌کرد که با مقراض تیکه تیکه شود.

16- از یونس بن رباط، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

ص: 87

راستی که اهل حق همیشه در سختی بودند تا بودند، هلا که این سختی را مدّتی اندک است و دنبال آن عافیتی طولانی است.

17- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی خدا عزّوجل با بلا، از مؤمن، احوال پرسی می کند، چنانچه از خانواده خود در حال غیبت، با هدیه احوال پرسی می کند، او را از دنیا پرهیز می دهد چنانچه پزشک، بیمار را.

18- از محمد بن بهلول عبّدی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

خدا مؤمن را از لرزشهای دنیا در امان قرار نداده، ولی او را از گمراهی و بدبختی آخرت در امان خود نهاده.

19- از امام صادق (ع)، که علی بن الحسین (ع) می فرمود:

به راستی بد دارم برای مرد که در دنیا به عافیت گذراند و هیچ مصیبت نبیند.

20- امام صادق (ع) فرمود:

پیغمبر (ص) برای خوردن طعامی دعوت شد، و چون به منزل آن مرد میزبان در آمد، دید مرغی بر سر دیواری تخم کرد و آن تخم بر سر میخی افتاد که در دیوار باغی بود و روی آن به جا ماند، نه

ص: 89

افتاد و نشکست، پیغمبر از آن در شگفت شد، آن مرد میزبان گفت:

شما از این تخم مرغ در شگفت شدید، سوگند بدان که تو را به راستی فرستاده من هرگز زیان و غمی ندیدم، فرمود: پیغمبر (ص) از جابر خاست و از خوراک او چیزی نخورد، فرمود: کسی که زیانی ندیده، خدا را بدو نیازی نیست.

21- از پیغمبر (ص)، فرمود: برای خدا نیازی نیست در کسی که در تن و دارائی او بهره ای نباشد (و از آن هیچ نگاهد).

22- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی خدا عزوجل مؤمن را به هر بلا گرفتار کند و به هر مرگی بمیراند ولی او را به بی خردی و دیوانگی گرفتار نکند، آیا نبینی که خدا چگونه ابلیس را بر مال و جان و بر خاندان ایوب و بر هر چیز او مسلط کرد و او را بر خرد وی چیره نساخت؟ خردش را به او واگذارد تا خدا را با آن بیگانگی بپرستد.

23- امام صادق (ع) فرمود:

راستش این است که بنده، مقامی نزد خدا دارد و بدان نرسد مگر به یکی از دو خصلت: رفتن مالش یا بلائی در تنش.

24- امام صادق (ع) فرمود:

ص: 91

خدا عز و جل فرماید: اگر نبود که بنده مؤمنم دل آزرده می شد، سر کافر را با دستمالی آهنین می بستم که هرگز درد نگیرد.

25- رسول خدا (ص) فرموده:

نمونه مؤمن چون زرع تازه و لطیف است که بادهای چنین و چنان او را پرورش دهند و همچنین مؤمن را دردها و بیماریها پرورش دهند، و نمونه منافق چون عسای آهنین راستی است که آسیبی بدان نرسد تا مرگش فرارسد و آن را يك باره خرد کند.

26- از رسول خدا (ص) که يك روز به اصحابش فرمود:

ملعون است هر مالی که زکاة داده نشود، ملعون است هر تنی که زکاة داده نشود و گر چه در هر چهل روز يك بار باشد، عرض شد: یا رسول الله! زکاة مال را به خوبی شناختیم و دانستیم، زکاة تنها چیست؟ به آنها فرمود به اینکه: آفتی بیند، (راوی) گوید: روی کسانی که این سخن را شنیدند دیگرگون شد، چون پیغمبر (ص) دید که رنگ آنها پرید، به آنها فرمود: می دانید مقصودم از این گفته ام چه بود؟ عرض کردند: نه یا رسول الله، فرمود: آری! بسا که مرد، خراشی بیند یا پایش بلغزد یا پایش بر خورد و یا ناخوشی کوچکی پیدا کند یا خاری به تن او خلد و آنچه بدینها ماند، تا در حدیث خود، ورزیدن رگ چشم را هم یاد آور شد.

ص: 93

27- از ابن بکیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم، مؤمن به خوره و پیسی و مانند آنها گرفتار می شود؟ گوید: فرمود:

آیا بلا جز به مؤمن نوشته شده است؟ 28- امام صادق (ع) فرمود:

راستی مؤمن نزد خدا ارجمند و گرامی شود تا به جایی که اگر بهشت را از خدا خواهد به وی ارزانی دارد بی آنکه از ملکش چیزی کاسته شود، و راستی کافر نزد خدا خوار و بی مقدار می شود تا آنجا که اگر همه دنیا را خواهد با آنچه در آن است به وی بدهد بی آنکه از ملکش چیزی کاسته شود، راستی که خدا بنده مؤمن خود را با بلا و گرفتاری، احوال پرسی می کند چنانچه مرد غایب و مسافر با فرستادن طرفه ها و چیزهای خوب و تازه از خاندان خود احوال پرسی می کند و راستش این است که او را از دنیا پرهیز می دهد چنانچه پزشک، بیمار را.

29- از امام صادق (ع) که فرمود:

در کتاب علی (ع) است: راستی سخت ترین مردم در بلا کشیدن پیغمبراند و سپس اوصیاءاند سپس مانند مردم به آنها به ترتیب و همانا مؤمن به اندازه کارهای خوب خود گرفتار می شود، هر که دینش درست است و عملش خوب است بلایش سخت است و این برای آن است که خدا عز و جل دنیا را ثواب مؤمن نساخته و نه عقوبت و کیفر برای کافر، و هر که دینش نادرست و عملش سست است بلایش کم است و راستی که بلا به مؤمن پرهیزکار شتابنده تر است از باران به گودی زمین.

ص: 95

30- از یونس بن عمار، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: این دری که به چهره من عیان شده است پندارند خدا بنده ای را که به او حاجتی و توجهی دارد بدان گرفتار نکند (آثاری که بر چهره او عیان شده پیسی بوده و محتمل است که خوره بوده است- از مجلسی ره).

گوید: در پاسخ من فرمود: هر آینه مؤمن آل فرعون انگشت بریده بوده (از انگشتان خود چلاق بوده خ ل) و شیوه اش بوده که چنین می گفته و دستهای خود را دراز می کرد و می گفت: ای مردم! از رسولان خدا پیروی کنید، سپس به من فرمود: چون يك سوم آخر شب شود، در آغاز آن وضوء ساز و برخیز نمازی را که می خواندی بخوان (یعنی نماز شب معمولی خود را) چون در سجده دوم رکعت اول باشی، در حال بگو:

ای علی ای عظیم ای رحمان و ای رحیم ای شنونده دعاها ای بخشنده خیرات، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و به من خیر دنیا و آخرت را عطا کن آنچه را که تو خود اهل آنی، و بدیهای دنیا و آخرت را از من بگردان که تو خود اهل آنی و این درد را از من ببر (نام آن درد را به زبان آور) زیرا مرا خشمگین نموده و غممنده ساخته است.

و بسیار در دعا اصرار کن، گوید: من هنوز به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن درد را از من به کالی برد و بهبودی یافتم.

1- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی فقیرهای مسلمان چهل پائیز پیش از توانگران مسلمان در بستانهای بهشت می غلظند، سپس فرمود: من برای تو مثلی می زنم، مثلش این است که دو کشتی بر گمرکچی گذر کنند، در یکی نگاه کند و چیزی در آن نیست، گوید: آن را رها کنید تا برود و در دیگری نگاه کند و بنگرد که پر از بار است، گوید: آن را نگهدارید.

2- امام صادق (ع) فرمود:

مصائب بخششهای خدایند و فقر گنجینه خدا است.

3- امام صادق (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده:

ای علی! راستی که خدا فقر را به خلق خود سپرده و هر که آن را نهان دارد، خدا به اندازه ثواب روزه دار شب زنده دار به او بدهد، و هر که آن را فاش سازد نزد کسی که بر او کردن حاجت او توانا است و آن را روا نکند، او را کشته است، هلا با تیغ و نیزه او را نکشته ولی با زخمی که به دل آن حاجتمند زده، او را کشته است.

4- امام صادق (ع) فرمود:

هر آنچه ایمان بنده فزاید، تنگی معیشت او بدان بیشتر گردد.

5- امام صادق (ع) فرمود:

اگر اصرار و مطالبه پیوسته مؤمنان نبود به درگاه خدا برای طلب روزی، از این حال فقر هم که دارند، خدا آنها را به وضع بدتری منتقل می کرد.

6- امام صادق (ع) فرمود:

به هیچ بنده ای چیزی از دنیا داده نشده جز برای عبرت گرفتن، و از بنده ای چیزی دریغ نشده جز برای آزمودن.

7- امام صادق (ع) فرمود:

شیعه های پاك ما در دولت باطل جز قوت بهره ای ندارند، به مشرق بروید یا به مغرب هرگز جز قوت روزی به دست نیارید.

8- امام صادق (ع) فرمود که: پیغمبر (ص) فرموده:

ای علی! حاجت سپرده خدا است نزد خلقش، هر که آن را پیش خود نهان سازد و با آن بسازد، خدایش ثواب نمازگزار دهد که آن را نزد کسی برد و اظهار کند که بر روا کردن آن توانا است و آن را روا نکند، او را کشته باشد، هلا او را با تیغ و نیزه نکشته ولی به زخمی که بر دل او زده است او را کشته.

ص: 101

9- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا عز و جل روز قیامت به فقرا و مسلمانان توجّه نماید به مانند يك عذرخواه و می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند، من برای خوار داشتن شما در دنیا ندارم و هر آنچه امروز خواهید دید که با شما چه می کنم، هر که در دار دنیا احسانی به شما کرده است، دست او را بگیرید و او را به بهشت برید، فرمود که:

یکی از آنها گوید: پروردگار! دنیا داران بر خود رقابتها و خوشیها کردند، و زنان را نکاح کردند و جامه های نرم پوشیدند و خوراك ها خوردند و به کاخها نشستند و مرکبهای مشهور را سوار شدند، به من هم بده مانند آنچه به آنها دادی، خدا تبارك و تعالی می فرماید:

برای تو و هر يك از شما بنده ها است، مانند هر آنچه به همه اهل دنیا دادم از روزی که دنیا بوده تا روزی که به پایان رسیده هفتاد برابر.

10- امام صادق (ع) فرمود:

هیچ آدمی زاده مؤمنی نبود جز اینکه فقیر بود و هیچ آدمی زاده کافر نبود جز اینکه توانگر بود تا ابراهیم (ع) آمد و عرض کرد (در سوره ممتحنه است): «پروردگار ما ما را وسیله آزمایش آن کسانی که کافرنند مساز» پس خدا در اینان اموال و حاجت مقرر داشت و در آنان هم اموال و حاجت مقرر داشت.

11- امام صادق (ع) فرمود:

مرد توانگری نزد رسول خدا (ص) آمد که جامه پاکیزه ای داشت و خدمت رسول خدا (ص) نشست، و مرد نداری آمد که جامه

چرکینی داشت و پهلوی آن توانگر نشست، و آن توانگر جامه خود را از زیر زانوهای او جمع کرد، رسول خدا (ص) به او فرمود: ترسیدی از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی از دارائی تو چیزی به او بچسبد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی جامه تو چرکین شود؟ گفت: نه، فرمود: پس چه تو را واداشت که این کار را کردی؟ در پاسخ گفت: یا رسول الله! به راستی مرا همنشینی است که هر زشتی را برای من آرایش می دهد و هر زیبایی را برای من زشت می نماید، من نیمی از هر چه دارم به او دادم، پس رسول خدا (ص) به آن مرد ندار فرمود: آیا می پذیری؟ گفت: نه، آن مرد گفت: برای چه؟ در پاسخ گفت: می ترسم در دل من در آید آنچه در دل تو در آمده است.

12- فرمود (ع): در مناجات موسی است که:

ای موسی! هر گاه دیدی فقر روی آورده بگو: مرحبا به شعار صالحان، و هر گاه دیدی توانگری آورده، بگو: گناهی است که کیفر آن شتافته است.

13- امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) فرموده است:

خوشا بر مستمندان از شکیبائی و هم آنهایند که ملکوت آسمان ها و زمین را معاینه کنند.

14- پیغمبر (ص) فرمود:

ای توده مستمندان! پاکدل باشید و به جان از خدا رضایت

ص: 105

دهید تا خدا بر فقرتان جزا دهد و گر نه پاداشی ندارید.

15- از امام باقر (ع)، فرمود:

هر گاه روز رستاخیز شود، خدا تبارک و تعالی فرماید تا يك جارچی برابر او جار کشد: فقیرها کجایند؟ گروه بسیاری از مردم بپاخیزند، پس خدا می فرماید: ای بندگانم! گویند: لبيك ای پروردگار ما، پس خدا می فرماید: من شما را فقیر نکردم برای آنکه شما را نزد خود خوار شمردم ولی شما را برگزیدم برای چنین روزی، شما به چهره مردم محشر خوب نگاه کنید و روی همه را بازرسی کنید، هر که به شما احسانی کرده که آن را جز برای رضای من نکرده است، به او از طرف من بهشت عوض بدهید.

16- از مفضل که امام صادق (ع) فرمود:

اگر اصرار شیعه نبود به درگاه خدا برای طلب روزی، از همین حالی هم که دارند خدا آنها را به حالی بر می گردانید که تنگ دست تر باشند.

17- از محمد بن حسین بن کثیر خزار که امام صادق (ع) به من فرمود:

آیا نمی روی به بازار؟ آیا نمی بینی میوه می فروشند و چیزهایی را که دلت می خواهد؟ گفتم: چرا، پس فرمود: هلا به راستی در برابر هر چه بینی و نتوانی آن را خریداری کنی، برا تو در نزد خدا حسنه ای است.

18- امام صادق (ع) فرمود:

راستی که خدا جلّ ثناؤه محققاً عذر خواهی کند از بنده مؤمن

و حاجتمند خود در دنیا چنانچه برادری از برادر خود عذر خواهی کند، خداوند می فرماید: به عزّت و جلالم سوگند، من تو را در دنیا ندار و نیازمند نکردم از راه اینکه تو نزد من خوار و بی مقدار بودی، این پرده برگیر و بنگر که از دنیا چه عوضی به تو داده ام، فرمود: آن پرده را بالا می زند و می گوید: آنچه را از من دریغ داشتی با این عوضی که به من دادی، زیانی برای من نداشته.

19- امام صادق (ع) فرمود:

چون رستاخیز شود، گردونه از مردم برخیزند و تا در بهشت بیایند و در بهشت را بزنند، به آنها گفته شود: چه کسانی؟ در پاسخ گویند:

ما درویشان و ندارها هستیم، به آنها گفته شود: آیا می خواهید حساب نرسیده به بهشت در آئید؟ در پاسخ گویند: به ما چیزی ندادید که از ما حساب بکشید، پس خدا عز و جل می فرماید:

راست می گویند، به بهشت در آئید.

20- از مبارك غلام شعیب، که شنیدم امام کاظم (ع) می فرمود: راستی که خدا عز و جل می فرماید: راستی که من به توانگر توانای مالی ندادم که نزد من ارجمند و گرامی است و فقیر را بی چیز نکردم برای آنکه نزد من خوار و بی مقدار است و این خود برای آزمایش توانگر است به وجود بی نوایان و اگر بی نوایان نباشند، توانگران مستحقّ بهشت نگردند.

21- از امام صادق (ع) که فرمود:

توانگران شیعه ما، امین ما هستند بر محتاجان آنها، ما را در باره

آنها منظور دارید تا خدا شما را منظور بدارد.

22- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

فقر برای مؤمن خوش نماتر است از خطّ بر گونه اسب.

23- از سعید بن مسیب، گوید: از علی بن الحسین (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (33 سوره زخرف): «و اگر نبودند مردم يك اُمّت» فرمود: مقصود این آیه: اُمّت محمد (ص) است که اگر همه بر کیش کفر بودند «هر آینه مقرر می داشتیم برای آن کسانی که به رحمان کافرند خانه هائی که سقفش از نقره باشد» و اگر خدا با امت (یعنی کفار آنها و منافقان آنها) چنین معامله ای می کرد، مؤمنان محزون می شدند و این غم، آنها را فرا می گرفت و دیگران با آنها زناشوئی نمی کردند و با آنها هم ارث نمی شدند (و این مایه قطع نسل و فنای مؤمنان می شد).

باب

1- راوی گوید: مردی خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: اصلحك الله، راستی که من مردی هستم و تنها رو به

ص: 111

سوی شما دارم به واسطه دوستی و ارادت به شما و اکنون به سختی حاجتمند شده ام و من به وسیله ارادت به شما خود را به خاندان و تبارم نزدیک کردم تا بدین وسیله به من کمک کنند، ولی این خود بیشتر مایه دوری آنها از من گردید، فرمود: آنچه خدا به تو داده است (یعنی ولایت اهل بیت (ع) بهتر است از آنچه که از تو گرفته است (یعنی مال دنیا و مهرورزی خاندان و عشیره)، گفت: قربانت، دعا کنید برایم که خدایم از خلق خود بی نیاز کند، فرمود: خدا روزی هر کس را به دست هر کس قسمت کرده است که خواسته و صلاح دانسته ولی تو از خدا بخواه که تو را از احتیاجی که به در خانه مردمان پست بی چاره ات کند بر کنار و بی نیاز سازد.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

فقر، همان مرگِ خونین است، (راوی) گوید: من به امام صادق (ع) گفتم: نداشتن و فقر از پول طلا و نقره را (می فرمائید)؟ در پاسخ فرمود: نه، ولی نداشتن و فقرِ دین است.

باب در اینکه دل دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آنها می دمند

1- از امام صادق (ع):

هیچ دلی نیست جز اینکه دو گوش دارد، بر یکی فرشته ای رهبر است و بر دیگری شیطانی فتنه گر، اینش فرمان دهد و آتش باز

دارد، شیطان‌ش به نافرمانیها فرمان کند، و فرشته اش از آن باز دارد، و این است تفسیر گفته خدا عز و جل (17 سوره ق): «از راست و از چپ نشسته ای است (18) زبان به گفته ای نگشاید جز آنکه نزد او رقیب و عتید».

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی! دل دو گوش دارد، و هر گاه بنده قصد کند، روح ایمان به او گوید: مکن، و شیطان به او گوید: بکن، و هر گاه روی شکم آن (زنا ده) افتد، روح ایمان از او جدا شود.

3- امام صادق (ع) فرمود:

هیچ مؤمنی نیست جز اینکه برای دلش دو گوش است در درون او، يك گوش که وسواس خناس در آن می دمد، و گوش دیگری که در آن فرشته می دمد، و خدا به وسیله مؤمن کمک می دهد و این است قول خدا (22 سوره مجادله): «و کمک کند آنان را به روحی از طرف خود».

باب در آن روحی که مؤمن بدان تأیید می شود

1- از ابی خدیجه، گوید: نزد ابی الحسن (ع) در آمدم و به من فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از طرف خود

ص: 115

کمک کرده است که هر گاه نیکی کند و تقوی ورزد، آن روح نزد او حاضر شود، و هر گاه گناهی کند و تجاوز نماید، از او نهان گردد و آن روح همراه او است و هنگامی که احسانی کند، از شادی به رقص آید و چون بدی کند، به زیر خاک فرورود.

ای بنده های خدا! نعمتهای خدا را به اصلاح نفس خود بازرسی کنید و قدردانی نمائید تا یقین شما بیفزاید، و سود و بهره با ارزش و پربها برید، خدا رحمت کند بنده ای را که قصد خیری کند و آن را انجام دهد یا قصد کار بدی کند و از آن باز ایستد و کناره کند، سپس فرمود: ما خود روح را با طاعت خدا و عمل برای خدا تأیید می کنیم.

باب گناهان

1- از امام صادق (ع)، که پدرم می فرمود:

چیزی تباه کن تر برای دل از گناه نیست، به راستی دل هم آغوش گناه شود و پیوسته گناه بدان برآید تا بر آن چیره گردد و آن را سرنگون سازد.

2- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (275 سوره بقره): «و چه بسیار شکیبایند بر آتش سوزان» فرمود:

ص: 117

یعنی چه بسیار شکلیا هستند بر انجام کاری که می دانند، آنها را به دوزخ می کشاند.

3- از امام صادق (ع):

رگی نلرزد و پائی برنخورد و سری درد نگیرد و بیماری نیاید جز برای گناهی، و این است مقصود از گفتار خدا عز و جل (30 سوره شوری): «و آنچه مصیبت به شماها رسد برای آن است که خود به دست آورید و خدا بسیاری را هم گذشت می کند» سپس فرمود: آنچه خدا از آن گذشت می کند، بیشتر است از آنچه مؤاخذه می کند.

4- از امام باقر (ع)، فرمود:

هیچ نکبتی به بنده نرسد جز برای گناه کردن، و آنچه خدا گذشت می کند بیشتر است.

5- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

مبادا دندان ز خنده نمایان کنی، تو که کردارت به رسوائی کشانده، نباید از بلای شبگیر آسوده باشد آنکه بد کرداری کند.

6- از ابی اسامه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به خدا پناه برید از یورشهای خدا در شب و روز، گوید:

گفتم: سطوتهای خدا چیستند؟ فرمود: گرفت و گیر در برابر نافرمانی ها.

7- از امام باقر (ع)، فرمود:

همه گناهان سخت باشند، و سخت تر آنها گناهی است که گوشت و پوست بر آن روئیده باشد (چون خوردن مال حرام یا گناهی که بدان ادامه دهد) زیرا باید گناه یا آمرزیده شود (به وسیله توبه و کفاره) و یا آنکه بر آن عذاب شود (در حال مرگ و قبر و برزخ و دوزخ تا جبران گردد) و به بهشت در نیاید جز شخص پاک.

8- از امام باقر (ع)، فرمود:

بنده گناهی ورزد و روزی از او دریغ شود.

9- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

ملعون است کسی که اشرفی طلا و پول نقره را بپرستد، ملعون است ملعون کسی که گمراه سازد کوری را، ملعون است ملعون کسی که بگاید جاندار زبان بسته ای را.

10- از ابی بصیر که شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

پرهیزید از گناهان کوچک که آنها را هم طالبی است، کسی از شماها می گوید: گناه می کنم و استغفار می نمایم، راستی خدا عز و جل می فرماید (12 سوره یس): «محققاً بنویسیم آنچه را پیش فرستادند و آثاری که از آنها بماند و هر چیزی را در امام مبین آمار کنیم» و خدا عز و جل فرماید (16 سوره لقمان): «راستی که اگر آنها به وزن يك دانه خردل باشند در درون سنگی باشند یا در آسمانها و یا در زمین باشند، خدا آنها را بیاورد زیرا خدا باریک بین و آگاه است».

ص: 121

11- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی گناه بنده را از روزی محروم می کند.

12- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی که مردی گناهی می کند و روزی او بند می آید و این آیه را خواند (27 سوره قلم): «وقتی سوگند خوردند که ما آن را صبحگاه می چینیم و نگفتند ان شاء الله و يك بلاى ناگهانی بر آن چرخید و آنان خواب بودند».

13- از ابی بصیر که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

چون مرد گناه کند در دلش نقطه سیاهی بر آید، و اگر توبه کند نابود شود، و اگر بر گناه افزایش بر آن سیاهی فزوده گردد تا سیاهی بر دلش چیره شود، و پس از آن هرگز رستگار نگردد.

14- از امام باقر (ع)، فرمود:

به راستی بنده از خدا حاجتی می خواهد و خدا در کار روا کردن حاجت او است زودتر یا دیرتر و آن بنده در این میان گناهی می کند و خدا تبارک و تعالی می فرماید به فرشته که: حاجتش را بر میاور و او را محروم ساز از آن، زیرا که متعرض خشم من شد و مستحق حرمان از طرف من گردید.

15- از ابی حمزه، از امام باقر (ع)، گوید: شنیدم که می فرمود:

راستش این است که سالی کم بارانتر از سال دیگر نیست ولی خدا آن باران را هر جا خواهد ببارد، هر گاه مردمی نافرمانی خدا کنند، خداوند عز و جل آنچه باران برای آنها در آن سال مقدر کرده، به مردم دیگر بر گرداند و به دشتهای و دریاها و کوهها ببارد، راستی خدا هر آنچه جَعَلَ را در سوراخش عذاب می کند عذاب می کند به واسطه دریغ کردن باران از زمینی که محل او است برای گناهان مردمی که در میان آنها است و به تحقیق خدا برای جَعَلَ راهی فراهم کرده است که از آن برود به محلی دیگر جز محلّ معصیت کارها، گوید:

سپس امام باقر (ع) فرمود: فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

16- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی بنده گناهی کند و بر اثر آن از نماز شب محروم گردد و راستی که کردار بد زودتر در مرتکبش اثر کند از کارد در گوشت.

17- امام صادق (ع) فرمود:

هر که آهنگ گناهی کند مبادا گرد آن گردد، راستش این است که بسا بنده ای کردار بدی کند و پروردگار تبارک و تعالی او را ببیند، پس فرماید: به عزّت و جلالم سوگند هرگز پس از این تو را نیامرزم.

18- از ابی الحسن (ع) فرمود:

بر خدا سزا است که در خانه ای نافرمانی نشود جز آنکه آن را

از بن برکند و آفتابش دهد تا پاکش کند.

19- از امام صادق (ع)، که رسول خدا (ص) فرمود:

راستی بنده بر گناه خود صد سال زندانی باشد و به چشم خود ببند که همسران او در بهشت به نعمت اندرند.

20- از زراره، از امام باقر (ع)، فرمود:

هیچ بنده ای نیست جز آنکه در دلش نقطه سفیدی است و هر گاه گناهی کند، در آن نقطه سیاهی برآید، اگر توبه کند، آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود، سیاهی بیفزاید تا آنجا که همه سفیدی دل را فرو گیرد و چون آن سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شد، دیگر صاحب آن دل سیاه هرگز به خوبی و صلاح برنگردد و این است فرموده خدا عز و جل (14 سوره مطففین) «نه هرگز بلکه رنگ سیاه بر دل آنها نقش کرده و آن کرداری که به دست خود کرده اند».

21- از امام رضا (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

دندان به خنده منما با اینکه به کردارهای رسوا اندری و از بلای شبگیر آسوده مباش با اینکه به بد کرداری به سربری.

22- از ابی عمرو مدائنی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود که: پدرم می فرمود:

راستی خدا به طور حتم حکم فرموده است که نعمتی به بنده خود ندهد و آن را از وی بازگیرد تا آن بنده گناهی پدید آرد که سزاوار نعمت شود.

23- از سدیر، گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید از تفسیر قول خدا عز و جل (19 سوره سباء): «گفتند پروردگارا دوری انداز میانه سفرهای ما و به خود ستم کردند»- الآية- فرمود: اینان مردمی بودند که ده های پیوسته داشتند، هر کدام به دیگری چشم رس بود، دارای جویهای روان و اموال فراوان و نمایان بودند و به نعمتهای خدا عز و جل ناسپاسی کردند و آن عافیتی که خداوند بدانها داده بود دیگرگون ساختند و خدا هم آن نعمتی که داشتند دیگرگون ساخت «و به راستی که خدا دیگرگون نسازد آنچه را مردمی دارند تا آنها خود را دگرگونه نمایند»، خدا سیلاب عَرم را بر آنها روانه کرد و ده های آنها را غرقه نمود و خانمان آنها را ویران کرد و اموال آنها را برد و به جای باغهای آنها «دو باغ گذاشت که درختهای خار و گز داشتند و اندکی هم درخت سِدر در آنها بود» سپس خدا فرموده است: «آنها را سزا دادیم بدان چه ناسپاسی کردند و کفر ورزیدند و آیا مجازات کنیم جز ناسپاس را؟».

24- از سماعه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

خدا نعمتی به بنده ای ندهد که از او بگیرد تا گناهی کند که سزاوار گرفتن آن گردد.

25- می فرمود (ع) که: راستی خدا عز و جل یکی از

پیغمبرانش را به قوم وی فرستاد و به او وحی کرد که به قومت بگو:

راستش این است که اهل هیچ آبادی و هیچ مردمی که در اطاعت من به خوشی و فراوانی رسیده و از حالی که من دوست دارم به حالی که بد دارم منتقل شوند جز این نیست وضع آنان را از آنچه دوست دارند به وضعی که بد دارند برگردانم و اهل هر آبادی و هر خانه ای که در نافرمانی من به بد حالی و تنگدستی افتاده اند و از حالی که من بد دارم به حالی که دوست دارم برگردند جز این نیست که من آنها را از حالی که بد دارند به وضعی که خوش دارند برگردانم، به آنها بگو که: رحمت من پیش است از خشمم، از رحمت من نومید مباشید، زیرا هیچ گناهی نزد من بزرگ تر از آن نیست که آن را بیامرزم، به آنها بگو: از راه عناد و لجبازی خود را در معرض خشم در نیاورند و دوستانم را خوار و سبک نشمارند، زیرا هنگام خشم مرا حمله هائی است که هیچ چیز از آفریده هایم در برابر آنها تاب ایستادگی ندارند.

26- از امام رضا (ع)، فرمود:

خدا عز و جل به یکی از پیغمبرانش وحی کرد: هر گاه طاعت شوم، راضی گردم و هر گاه راضی گردم، برکت دهم و برای برکت من پایانی نیست و چون نافرمانی شوم خشم کنم و چون خشم کنم لعنت کنم و لعنت من تا هفت پشت برسد.

27- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی یکی از شماها بسیار از سلطان می ترسد و این جز برای ارتکاب گناهان نیست تا می توانید از گناهان پرهیز کنید و بر آنها

28- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هیچ دردی برای دل از گناهان دردناک تر نیست، و هیچ ترسی از مرگ سخت تر نیست و بدان چه گذشته بس است برای اندیشه، و مرگ بس است برای پندگویی.

29- از عباس بن هلال شامی، یکی از موالی امام کاظم (ع) گوید: شنیدم امام رضا (ع) می فرمود:

هر چه بنده ها گناههای ناکرده پدید آرند، خدا برایشان بلاهای نبوده و نشناخته پدید آرد.

30- از امام صادق (ع)، فرمود:

خدا عز و جل می فرماید: هر گاه کسی که مرا شناسد نافرمانیم کند بر او چیره سازم کسی را که مرا نشناسد.

31- از ابن عرفه، از ابی الحسن (ع)، فرمود:

راستی برای خدا عز و جل در هر روز يك جارچی است که جار کشد: آرام، آرام، ای بنده های خدا، از نافرمانیهای خدا، اگر نبودند زبان بسته های چراکننده و کودکان شیر خوار و پیره مردان قد خمیده، عذاب به سختی بر شماها می بارید که خوب بدان نرم و کوبیده شوید.

1- از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (31 سوره نساء): «اگر کناره کنید از کبائر آنچه از آن نهی شدید بدکرداریهای شما را جبران کنیم و شما را ارجمندانه وارد کنیم- در منزل ارجمندی وارد کنیم-»، فرمود: کبائر آنهاست که خدا عز و جل برای آنها دوزخ را لازم کرده است.

2- از ابن محبوب، گوید: یکی از اصحاب ما به همراه من برای ابی الحسن (ع) نامه ای نوشت و از کبائر پرسید، که چیستند و چندند؟ در پاسخ نوشت: کبائر (که مورد سؤال است باید دانست) هر که از آنچه خدا بر آن به دوزخ و آتش جهنم تهدید کرده کناره کند بدکرداریهای او هر گاه مؤمن باشد جبران گردد و آن هفت گناه که موجب آتشند: 1- قتل نفس 2- ناسپاسی از پدر و مادر 3- ربا خوردن 4- تعرب پس از هجرت 5- متهم کردن زنان پارسا به زنا 6- خوردن مال یتیم 7- گریز از جبهه جهاد ..

3- از محمد بن مسلم، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: کبائر هفتند:

1- قتل مؤمن به عمد 2- متهم کردن زن عقیفه به زنا 3- گریختن از جبهه جهاد 4- تعرب پس از هجرت 5- خوردن مال یتیم به ناحق 6- خوردن ربا بعد از علم به حرمت آن

7- هر خلافی که خدا آتش را بر آن، واجب و مقرر کرده است.

4- از عبد الله بن سنان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

راستی از کبائر است: عقوق والدین و نومی‌دی از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا، و روایت شده که اکبر کبائر شرک به خدا است.

5- از نعمان رازی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که زنا کند، از ایمان بدر رود، هر که می خواری کند، از ایمان بدر رود و هر که يك روز از ماه رمضان را عمداً افطار کند، از ایمان بدر رود.

6- از محمد بن عبده، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

زناکار هنگامی که زنا می کند، بی ایمان است؟ فرمود: نه، چون روی شکم او است، ایمان از او برود و هر گاه برخاست به او برگردد و چون به زنا برگشت از او برود، من گفتم که: او قصد دارد که برگردد به زنا؟ در پاسخ فرمود: چه بسیارند کسانی که می خواهند برگردند و هرگز بر نمی گردند.

7- از اسحق بن عمّار، از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (35 سوره نجم): «آن کسانی که کناره گیرند از گناهان بزرگ و از هرزگیها جز گناهان خرد» فرمود: هرزگی زنا و دزدی است و لمم این است که مردی در پرتگاه گناه افتد و خدا را از آن آمرزش

جوید، گفتم: میان گمراهی و کفر مقامی است؟ در پاسخ فرمود: وه چه بسیار است رشته ها و حلقه های ایمان.

8- از عبیده بن زراره، گوید: از امام صادق (ع) از کبائر پرسیدم، در پاسخ فرمود: آنها در کتاب علی (ع) هفتند:

1- کفر به خدا 2- قتل نفس 3- عقوق و ناسپاسی حق پدر 4- خوردن ربا پس از علم به حرمتش 5- خوردن مال یتیم به ناحق 6- گریز از جبهه جهاد 7- تعرب پس از هجرت.

گوید: من گفتم: اینها بزرگترین معاصی هستند؟ فرمود:

آری، من گفتم: خوردن يك درهم مال یتیم به ناحق یا ترك نماز؟

فرمود: ترك نماز، گفتم: شما ترك نماز را از کبائر نشمردی؟

در پاسخ فرمود: آنکه نخست برایت گفتم: چه بود؟ گوید: گفتم:

کفر بود، فرمود: به راستی تارك الصلاة (بی نماز) کافر است، یعنی بدون سبب و عذری.

9- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هیچ بنده نیست جز آنکه چهل پرده بر او کشیده است تا آنکه چهل گناه کبیره کند و هر گاه چهل گناه کبیره کند، همه پرده ها از او کنار روند و خدا به آنان (یعنی فرشته ها) وحی کند با پرهای خود بنده مرا بپوشانید (و آبروی او را حفظ کنید) و فرشته ها با پرهای خود از او پرده پوشی کنند، فرمود: آن بنده هیچ کار زشتی را وانهد مگر در آن فرورود و بدان آلوده گردد تا کارش بدان جا کشد که از مردم در برابر کار زشت مدح و ثنا جوید، پس فرشته ها گویند: پروردگار!!

این بنده هیچ چیز به جا نگذاشت و مرتکب همه بدیها شد و ما از آنچه او می کند خجالت می کشیم و حیا می کنیم، پس خدا عز و جل بدانها وحی کند که شما هم پرهای خود را از روی کردار زشتش بردارید و چون چنین کند و کارش بدین جا کشد آغاز دشمنی با ما خاندان کند، در این جا است که پرده او در آسمان دریده شود و پرده او در زمین پاره شود، پس فرشته ها می گویند: پروردگارا! این بنده ات پرده دریده و بی آبرو مانده است؟ خدا عز و جل به آنها وحی کند: اگر خدا را بدو نیازی بود، به شما فرمان نمی داد که پرهای خود را از او برگیرید.

10- از مسعدة بن صدقه، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

کبائر: نومیدی از رحمت خدا، ناامیدی از لطف خدا، و ایمنی از مکر خدا، و قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده است، و عقوق و ناسپاسی حق پدر و مادر، و خوردن مال یتیم به ناحق، و خوردن ربا پس بیان حرمت آن، و تعزب پس از هجرت و تهمت زنا به زنان پارسا، و گریختن از جبهه جهاد.

به آن حضرت عرض شد: بفرمائید که مرتکب گناه کبیره که بی توبه از آن بمیرد، از ایمان بیرونش می برد؟ و اگر بدان عذاب شود، عذابش چون عذاب مشرکان باشد یا به پایان رسد؟

فرمود: از اسلام بیرون رود اگر گمان برد که آن حلال است و به همین سبب، سخت ترین عذاب را دارد، و اگر اعتراف دارد که کبیره است و بر او حرام است و بدان معذب گردد و آن روا نیست به واسطه آن عذاب شود و این عذابش سبک تر باشد از عذاب اولی

و ارتکاب آن کبیره او را از ایمان به در برد و از اسلام به در نبرد.

11- از ابن بکیر که گوید: به امام باقر (ع) گفتم: چه فرمائی در باره فرموده رسول خدا (ص) که: چون مرد زنا کند، روح ایمان از او جدا شود، فرمود: مقصود از آن فرموده خدا است (22 سوره مجادله): «و کمک کند آن را به روحی از طرف خدا» این است روحی که از او جدا شود.

12- از فضیل، از امام صادق (ع)، فرمود:

تا به روی شکم او است (یعنی زن زانیه)، روح ایمان از او برود، و چون فرود آید، بدو برگردد، گوید: به آن حضرت گفتم:

بفرمائید اگر تنها قصد زنا کند؟ فرمود: نه، بگو بدانم اگر قصد دزدی کند، دستش بریده شود؟ 13- از صباح بن سیابه، گوید: من خدمت امام صادق (ع) بودم که محمد بن عبده به آن حضرت گفت: زانی در حال زنا کردن مؤمن است؟ فرمود: نه، تا آنگاه که روی شکم او است، ایمان از او رفته است و هر گاه برخاست به او برگردد، گفتم: قصد دارد که باز هم بکند؟ فرمود: چه بسیار قصد دارد که باز بکند و سپس باز نمی گردد (یعنی تنبیه می شود و توبه می کند).

14- از ابی بصیر، گوید: شنیدم از امام صادق (ع) که می فرمود: کبائر هفتتا است، از آنها است:

آدم کشتن از روی عمد، و شرک به خدای بزرگ، و متهم کردن زنِ پارسا به زنا، و خوردن ربا پس از فهمیدن حرمتش، و گریز از جبهه جهاد، و تعزّب پس از هجرت و ناسپاسی حق پدر و مادر،

ص: 143

و خوردن مال یتیم به ناحق. فرمود: تعَرَّب و شَرِك یکی است (یعنی تعَرَّب با شَرِك یکی محسوب است و بنا بر این مجموع کبائر هفت می شود).

15- ابان از زیاد کُناسی، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

و آنکه چون پدرش او را بخواند (به جای اجابت و اطاعت) به او لعن کند و او را دشنام دهد، و آنکه فرزند مطیع و فرمانبر خود را به ناحق بزند.

16- از اصبغ بن نباتة، گوید: مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! مردمی پندارند که بنده تا ایمان دارد، زنا نکند، و دزدی نکند، و شراب ننوشد، و ربا نخورد، و خونِ محترم را نریزد. این سخن بر من گران است و از آن دلتنگم که چنین بنده همان نماز مرا می خواند و همان دعای مرا می نماید و با من زن وزن خواست می کند و من هم با او زن وزن خواست می کنم، و از من ارث می برد و من هم از او ارث می برم و به خاطر يك گناه اندکی که بدان آلوده شده است، از ایمان بدر شده، امیر المؤمنین (ع) در پاسخ گفت:

راست گفתי، من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: دلیل آن هم قرآن خدا است که:

خدا عز و جل مردم را سه طبقه آفریده و آنها را در سه مرتبه جا داده است و این همان فرموده خدا عز و جل است در قرآن: اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه و سابقون، و اما آنچه در باره سابقین فرمود، دلالت دارد که آنان پیغمبرانِ مرسل و غیر مرسل اند، و خدا در آنها 5 روح نهاده است: روح القدس، روح ایمان، روح قوت، روح شهوت، و روح بدن، و به وسیله روح القدس به پیغمبری مبعوث شدند، مرسل

ص: 145

شدند یا غیر مرسل، و به واسطه آن هر چیز را دانستند، و به وسیله روح ایمان خدا را پرستیدند و چیزی با او شریک نساختند، و با روح قوت با دشمنان نبرد کردند و به کار زندگی پرداختند، و با روح شهوت دنبال خوراک بالذت و همسری با زنان جوان رفتند، و با روح بدن جنیدند و به راه رفتند، اینان آمرزیده اند و از گناهانشان چشم پوشی شده است، سپس فرمود: خدا عز و جل (253 سوره بقره): «اینانند رسولان که برخی را بر برخی برتری دادیم، برخی از آنها ایند که با خدا سخن گفته و رتبه برخی را بالا بردیم و به عیسی بن مریم معجزاتی روشن دادیم و او را به روح القدس کمک کردیم» سپس خدا در باره جمعی از آنان فرموده است که: «آنها را به روح خود کمک داده» می فرماید:

آنها را بدان گرامی داشته و بر دیگران برتری داده است، پس اینان آمرزیده و از گناهانشان در گذشت شده.

سپس اصحاب میمنه را یاد کرده و آنها به راستی همان خود مؤمنان هستند، خدا در آنها 4 روح نهاده است: روح ایمان، روح قوت، روح شهوت، و روح بدن، و پیوسته بنده این چهار روح را به کمال رساند و حالاتی بدو پدید آید، آن مرد گفت:

یا امیر المؤمنین! این حالات چیستند؟ در پاسخ فرمود: اما اول آنها:

همان است که خدا عز و جل فرموده است (70 سوره نحل): «و برخی از شماها به عمر بسیار پستی برگردند تا ندانند پس از دانستن چیزی را» این کسی است که همه ارواح او کاسته گردند، و آن کس نیست که از دین خدا بدر رود، زیرا آن خدائی که او را به عمل آورده او را به دوران پست عمرش برگردانیده و او دیگر وقت نماز را نشناسد و نماز شب نتواند خواند، نه در شب و نه (قضایش را) در روز و نتواند که با مردم در صف (نماز) قیام کند، این کاهشی است در روح ایمان و به

او هیچ زینانی ندارد، برخی باشد از آنها که روح قوت از او کاسته شود و نتواند با دشمن خود جهاد کند و نتواند خرج معاش به دست آورد و برخی از آنها باشند که روح شهوت آنها کاسته شود و اگر زیباترین دختران آدم بدو گذرد، دل به هوای او ندهد و برای او از جای برنخیزد و همان روح بدن در او بماند و تنها بجنبد و راه برود تا ملك الموت بر سر او آید و این حال هم خوب است، زیرا خدا عز و جل آن را باوی کرده است و بسا حالاتی در دوران نیرومندی و جوانی بدو رخ دهد و قصد گناه کند و روح قوت او را دلیر سازد و روح شهوت برای او آرایش دهد و روح بدن او را بکشاند تا در گناه اندازدش و چون به گناه آلوده شود، از ایمان او کاسته گردد و از او جدا شود و به او باز نگردد تا توبه کند و اگر توبه کند، خدا توبه او را بپذیرد و اگر به گناه برگردد، خدا او را به آتش دوزخ دراندازد.

و اما اصحاب مشأمه، همان یهود و نصاری هستند، خدا عز و جل می فرماید (146 سوره بقره): «آن کسانی که به آنها کتاب دادیم او را بشناسند چنانچه فرزندان خود را می شناسند» یعنی محمد (ص) را می شناسند و هم ولایت ائمه را در کتاب تورات و انجیل، چنانچه می شناسند پسران خود را در خانه های خود، «و به راستی دسته ای از آنها حق را نهان می کنند با اینکه آن را می دانند (147) و راستی از پروردگار تو است (که تو به آنها فرستاده شدی) مبادا خود از آنها باشی که در تردید و شك باشند» و چون انکار کردند آنچه را فهمیدند، خدا روح ایمان را از آنها بر گرفت و در پیکر آنها سه روح منزل داد: روح قوت و روح شهوت و روح بدن، و سپس آنها را به چهارپایان وابسته کرد و فرمود (44 سوره فرقان): «نیستند آنها جز به مانند چهارپایان» زیرا جاندار به همان روح قوت، بار بردارد و به روح شهوت، علف می خورد

و به روح بدن، راه می رود. پس سائل به آن حضرت گفت:

یا امیر المؤمنین! دل مرا زنده کردی.

17- از داود، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از گفته رسول خدا (ص) هر گاه مرد زنا کند، روح ایمان از او برود، گوید:

فرمود: آن مانند قول خدا عز و جل است [(268 سوره بقره): «آهنگ بد را نکنید برای آنکه از آن در راه خدا خرج کنید» سپس فرمود: جز این از آن روشن تر است، آن گفته خدا عز و جل است] «و تأیید کند آنها را به روحی از خود» آن است که از او جدا شود.

18- از سلیمان بن خالد، از امام صادق (ع) فرمود: (48 سوره نساء): «به راستی خدا نیامرزد که به او شرک آرند و بیامرزد هر چه جز آنها را برای هر که خواهد» از گناهان کبیره و جز آنها، گوید:

گفتم: کبائر هم در استثناء داخلند؟ فرمود: آری.

19- از اسحق بن عمار، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

در کبائر هم استثناء است که خدا برای هر که خواهد بیامرزد؟ فرمود:

آری.

20- از ابی بصیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

(269 سوره بقره): «به هر که حکمت داده شود خیر بسیار داده شده» فرمود: معرفت امام و برکناری از گناه کبیره ای است که خدا آتش را در سزای او لازم کرده است.

ص: 151

21- از محمد بن حکیم، گوید: به ابی الحسن (ع) گفتم:

ارتکاب گناهان کبیره از ایمان بیرون برد؟ آری، و گناه کمتر از کبیره هم از ایمان بیرون برد، رسول خدا (ص) فرمود: زناکار، زنا نکند تا ایمان دارد، و دزد تا ایمان دارد دزدی نکند.

22- از عبیده بن زراره، گوید: ابن قیس ماصر و عمرو بن ذرّ و به گمانم ابو حنیفه هم به همراه آنها بود که خدمت امام باقر (ع) رسیدند و ابن قیس ماصر به سخن در آمد و گفت که: ما هم دعوت‌های خود و اهل ملت خود را به خاطر مرتکب شدن گناهان و معاصی از ایمان بیرون ندانیم، امام باقر (ع) فرمود: ای پسر قیس! اما رسول خدا (ص) محققاً فرموده است که: زناکار، تا مؤمن است زنا نکند، و دزد تا ایمان دارد، دزدی نکند، تو و یارانت هر جا خواهید بروید.

23- از عبد الله بن سنان، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از مردی که مرتکب گناه کبیره شود و بمیرد، آیا به واسطه آن از اسلام بیرون شود؟ و عذابش چون عذاب مشرکان باشد یا مدت معینی دارد و تمام می شود؟ در پاسخ فرمود: هر که گناه کبیره کند و پندارد که حلال است، از اسلام بیرون رود و به سختی عذاب شود، و اگر اقرار دارد که گناه کرده، و بر سر آن گناه بمیرد، از ایمانش بدر برد و از اسلامش بیرون نبرد و عذابش سبک تر باشد از عذاب اولی.

ص: 153

24- از امام محمد تقی (ع)، که شنیدم پدرم می فرمود که:

شنیدم پدرم موسی بن جعفر می فرمود که: عمرو بن عبید خدمت امام صادق (ع) رسید، و چون سلام کرد و نشست، این آیه را خواند (32 سوره نجم): «آن کسانی که کناره می کنند از گناهان کبیره و از هرزگیها» سپس دم بست، پس امام صادق (ع) به او فرمود: چه تورا خاموش کرد؟ گفت: من می خواهم گناهان کبیره را از روی قرآن خدا عز و جل بشناسم، امام فرمود: آری، ای عمرو.

1- بزرگ ترین گناهان کبیره: شرك به خدا است، خدا می فرماید (72 سوره مائده): «هر که به خدا شرك آورد خدا بهشت را بر او حرام کرده است».

2- و پس از آن نومیادی از رحمت خدا است، زیرا خدا عز و جل می فرماید (78 سوره یوسف): «به راستی که نومید نشود از رحمت خدا جز مردمی که کافر باشند».

3- و سپس ایمنی از مکر و عقوبت خداوند، زیرا خدا عز و جل می فرماید (99 سوره اعراف): «ایمن نشود از مکر خدا جز مردمی زیانکار».

4- و از آنها است عقوق و ناسپاسی حق پدر و مادر، زیرا خدا سبحانه، عاق را جبار و شقی مقرر ساخته است (اشاره است به قول خدا تعالی در حکایت از عیسی ع (32 سوره مریم): «و نیکی به مادرم و خدا مرا جبار و شقی نساخته است»).

5- و قتل نفسی که خدا او را محترم ساخته، جز به قانون حق الهی، زیرا خدا عز و جل می فرماید (93 سوره نساء):

« [هر کس بکشد مؤمنی را عمداً] سزای او دوزخ است و در آن جاوید بماند [و خدا بر او خشم کند و او را لعنت کند و برای او عذابی بزرگ فراهم سازد

ص: 155

و ظاهر آیه این است که تعمد در برابر خطا است که در آیه قبل حکم آن را بیان کرده است».

6- و متهم کردن زنِ پارسا به زنا، زیرا خدا عز و جل می فرماید (23 سوره نور): « [به راستی آنها که نسبت دهند زنانِ عقیف مؤمنه را به زنا] لعنت شوند در دنیا و آخرت و برای آنها است عذاب بزرگی».

7- و خوردن مال یتیم، زیرا خدا عز و جل می فرماید (10 سوره نساء): «آن کسانی که مال یتیمان را به ناحق و از ستم می خورند (مقصود: هر گونه تصرف ناروا است) همانا شکمهای خود را پر از آتش می کنند و محققاً به دوزخ آتش می گیرند و شعله ور می شوند».

8- و فرار از جبهه جهاد، زیرا خدا عز و جل می فرماید (16 سوره انفال): «هر که در روز نبرد، پشت بدانها (یعنی دشمنان اسلام) دهد جز برای اینکه به قصد تغییر وضع جنگ باشد یا برای پیوستن به دسته دیگر از جنگجویان اسلامی و کمک به آنها باشد محققاً به خشم خدا گرفتار شده و جای او دوزخ است و چه بد سرانجامی است».

9- و خوردن ربا، زیرا خدا عز و جل می فرماید (277 سوره بقره): «آن کسانی که می خورند ربا را بر نمی خیزند جز چنانچه از جا برخیزد آن کسی که شیطان او را با مس خود منخبط و دیوانه کرده است».

10- و سحر و جادو، زیرا خدا عز و جل می فرماید (102 سوره بقره): « [و پیروی کردند آنچه شیاطین در ملک سلیمان تلاوت می کردند سلیمان کفر نورزید ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر و جادو را آموختند و آنچه را که بر آن دو فرشته به نام هاروت و ماروت نازل شد و به کسی نیاموختند تا به او گفتند همانا ما آزمایش هستیم مبادا کافر شوی و از آنها آموختند آنچه را که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی می انداختند و آنها به احدی زیان رسان نبودند به وسیله آن جز به اذن خدا و می آموختند

آنچه را بدانها زیان می زد و سودشان نمی داد] و به حقیقت دانستند هر آن کس که خریدار سحر و جادو است در آخرت بهره ای ندارد».

11- زنا کردن است، زیرا خدا عز و جل می فرماید (69 سوره فرقان): « [و آن کسانی که نمی خوانند با خدا معبود دیگری را و نمی کشند کسی را که خدا حرام کرده جز به حق و زنا نمی کنند] و هر که این کار کند سزای گناه خود بیند (70) عذابش در قیامت دو چندان باشد و به خواری در آن عذاب جاویدان بماند».

12- سوگندِ دروغ در راه نابخاری و تبهکاری، زیرا خدا عز و جل فرماید (77 سوره آل عمران): « آنها که بفروشنند پیمان با خدا و سوگندهای خود را به بهای اندکی آنان را در سرای دیگر بهره ای نیست».

13- غلول، زیرا خدا عز و جل می فرماید (161 سوره آل عمران): « هر که از غنیمت دزدی کند روز قیامت او را با آنچه دزدیده به عرصه محشر آورند».

14- منع زکاة واجب، زیرا خدا عز و جل می فرماید (35 سوره توبه): « [آیا کسانی که گرویدید به راستی بسیاری از احبار (یهود) و رهبانان (نصاری) هر آینه می خورند مال مردم را به مفت و باز می دارند از راه خدا و آن کسانی که گنج می کنند طلا و نقره را و در راه خدا آن را خرج نمی کنند به آنها مژده عذابی دردناک بده (36) روزی باشد که آنها را در آتش دوزخ تافته کنند] و به آنها پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ کنند [و به آنها گویند این است که برای خود گنج کردید پس بچشید عذابی را که خود برای خود گنج و آماده ساختید».

15 و 16- گواهی به ناحق و کتمان گواهی به حق، زیرا خدا می فرماید (283 سوره بقره): « هر که کتمان کند آن گواهی را راستش این است که دلش گنهکار است».

17- شربِ خمر، زیرا خداوند از آن نهی کرده چنانچه از پرستش بتها نهی کرده.

18 و 19- ترك نماز عمداً یا ترك آنچه خدا فرض کرده است (برای نماز) زیرا رسول خدا (ص) فرمود: هر که عمداً نماز را ترك کند، از تعهد خدا و تعهد رسول خدا (ص) بی زار است.

20 و 21- عهدشکنی و قطع رحم، زیرا خدا عز و جل می فرماید (25 سوره رعد): « [آن کسانی که پیمانِ خدا را پس از بستن آن می شکنند و قطع رحم می کنند آنچه خدا به وصل آن فرمان داده است و در زمین فساد می کنند] آنانند که برای آنها است لعنت و برای آنها است بدی خانه آخرت».

گوید: عمرو از خانه امام (ع) بیرون آمد و شیون به گریه بلند داشت و می گفت: هلاک است هر که به رأی خود فتوی دهد و با شما در علم و فضل منازعه کند.

باب خرد شمردن گناهان

1- از ابی اسامه زید شحّام، از امام صادق (ع) فرمود:

از گناهایی که خرد و کوچک بدانها نگاه کنید بپرهیزید، زیرا آنها آمرزیده نشوند، من گفتم: محقرات از ذنوب کدامند؟ فرمود:

شخص گناه می کند و می گوید:

ص: 161

خوشا بر من اگر جز این گناهی نداشته باشم.

2- از سماعه، گوید: از ابی الحسن (ع) شنیدم می فرمود:

خیر بسیار خود را، فزون مشمارید، و گناه اندک را کم مگیرید، زیرا گناه اندک، خرده خرده جمع گردد و بسیار شود، از خدا در نهانی بترسید تا از طرف خود حق را ادا کرده باشید.

3- امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) در زمین لخت و بی گیاهی فرود آمد و به یارانش فرمود: برای من هیزم بیاورید، عرض کردند: یا رسول الله! ما در سر زمین لخت و بی گیاه هستیم که هیزم ندارد، فرمود: هر کسی همان را آورد که می تواند، و خرده خرده آوردند و برابر آن حضرت روی هم ریختند (و انباری شد)، رسول خدا (ص) فرمود: گناهان هم چنین گرد و فراهم آیند، سپس فرمود: پرهیزید از گناهان کوچک، زیرا برای هر چیزی جوینده و بازرسی است، هلا بازرس گناهان، می نویسد هر آنچه مردم پیش دارند و هر اثری از خود به جا گذارند و هر چیزی را در رهبر روشنی آمار کنیم.

ص: 163

باب اصرار بر گناهان

1- از امام صادق (ع) فرمود:

با اصرار، گناه صغیره نباشد، و با آمرزش جوئی و استغفار، گناه کبیره ای نماند.

2- از امام باقر (ع)، فرمود:

در تفسیر قول خدا عز و جل (135 سوره آل عمران): « [و آن کسانی که چون کارِ هرزگی کنند و یا بر خود ستم نمایند به یاد آیند و برای گناهانِ خود آمرزش خواهند و کیست که گناهان را بیامزد جز خدا] و اصرار نداشته اند بر آنچه کرده اند و با آنکه می دانستند (یعنی فهمیدند که بد کرده اند)» فرمود: اصرار این است که گناهی کند و از آن آمرزش نخواهد از خدا و در فکر توبه نباشد، این خودش اصرار به گناه است.

3- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

نه به خدا، که خداوند چیزی از طاعتِ خود را با اصرار بر چیزی از گناهانِ خود نپذیرد.

ص: 165

باب در اصول کفر و ارکان آن

1- از امام صادق (ع) فرمود:

ریشه های کفر سه تا است: حرص، سربزرگی، و حسد، اما حرص این است که چون آدم (ع) از خوردن گندم غدقن شد، حرص او را واداشته که از آن بخورد و اما سربزرگی این است که چون شیطان مأمور شد به آدم (ع) سجده کند، سرباز زد، و اما حسد این است که یکی از دو پسر آدم دیگری را کشت.

2- پیغمبر (ص) فرمود:

ارکان کفر چهار است: رغبت، رهبت، خشم و غضب.

3- رسول خدا (ص) فرمود:

سرآغاز آنچه سبب نافرمانی خدا است شش چیز است:

دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی طعام، دوستی خواب، دوستی راحت و آسایش، و دوستی زن ها.

4- از امام صادق (ع) که مردی از خثعم نزد پیغمبر (ص)

ص: 167

آمد و عرض کرد: کدام عمل نزد خدا عز و جل دشمن تر است؟

در پاسخ فرمود: شرك به خدا، عرض کرد: سپس چه کاری؟

فرمود: قطع رحم، عرض کرد: سپس چه کاری؟ فرمود: وادار کردن به کار زشت و بازداشتن از کار خوب.

5- از یزید صائغ، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مردی به عقیده امامیه است ولی اگر حدیثی کند دروغ گوید، و اگر وعده دهد تخلف کند، و اگر چیزی به او سپرده شود خیانت ورزد، چه مقامی دارد؟ فرمود: این نزدیک ترین مراتب است به کفر ولی کافر محسوب نیست.

6- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

از نشانه های شقاوت: خشکی چشم و سختی دل و آزمندی در طلب دنیا و اصرار بر گناه است.

7- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

آیا من شما را به بدترین خودتان مطلع نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: آنکه از بخشش به واردین و حاجتمندان خود دریغ دارد و بنده خود را می زند و توشه خود را تنها می خورد، شما پندارید که خداوند از او خلقی بدتر نیافریده.

سپس فرمود: آیا به شما خبر ندهم از بدتر از آن؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: آنکه امید خیری از او نیست و ایمنی از شر او نیست، پندارید که خدا بدتر از آن نیافریده است.

سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: هرزه گوئی پر لعن، آن کسی که چون مؤمنان در بر او یاد آوری شوند، به آنها لعن فرستد و چون او را یاد کنند، به او لعن کنند.

8- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سه تا که در هر که باشد منافق است و اگر چه نماز خواند و روزه گیرد و پندارد مسلمان است: هر که چون به او سپرده شود خیانت کند و چون حدیثی گوید، دروغ گوید و چون وعده دهد تخلف کند، زیرا خدا عز و جل در قرآن خود فرماید (58 سوره انفال):

«به راستی خیانت کاران را دوست نمی دارد» و فرموده است (7 سوره نور): «این است که لعنت خدا بر او است اگر از دروغگویان است» و در قول خدا عز و جل (54 سوره مریم): «و یاد کن در کتاب اسماعیل را به راستی که او راست وعده بود و رسول و پیغمبر بود».

9- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: آیا به شما خیر ندهم از آنکه از شباهت به من از همه شماها دورتر است؟

گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: بی آبروی هرزه گوی بی شرم، بخیل و متکبر و کینه ورز و حسود و سخت دل و دور از هر چیزی که بدان امید باشد و ناامن نسبت به هر شری که از آن بر حذر باشند.

10- سند به سلمان رسیده که فرمود:

ص: 171

چون خدا عز و جل هلاك بنده ای را خواهد، شرم را از او ببرد و چون شرم از او برود، جز خیانت کار و خیانت بار به او بر نخوری و چون خیانت کار و خیانت تار شد، امانت از او برود و چون امانت از او برود، به او بر نخوری جز بد خلق و سخت دل و ناهنجارگو و چون بد خلق و سخت دل شد، مهار ایمان از او کنده شود و چون مهار ایمان از او کنده شد، به او بر نخوری جز اینکه شیطان ملعونی است.

11- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سه ملعونند و ملعونی آنها برای کار بد آنها است: آن کسی که در سایه محل استراحت کاروانها تَغَوِّط کند و آن کسی که جلوگیر باشد از استفاده آبی که به نوبه مورد استفاده عموم است و نگذارد صاحب نوبت از آن استفاده کند و آن کسی که راه روشن و معلومی را ببندد و سدّ کند.

12- معنی آن، معنی حدیث 11 است.

13- از جابر بن عبد الله، که رسول خدا (ص) فرمود: آیا به شما خبر ندهم از بدترین مردان شما؟ گفتیم: چرا یا رسول الله، فرمود:

از بدترین مردان شما است: آنکه بسیار افتراء بندد و بی باک باشد و هرزه گو باشد، تنها بخورد و به مهمان واردش ندهد، و بنده اش

ص: 173

را بزند، و عیالِ خود را به دیگران پناهنده کند.

14- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

پنج باشند که من آنها را لعنت کردم و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای هم لعنت کرده است، آنکه در کتاب خدا بیفزاید و آنکه سنت و روش مرا ترك کند و آنکه به مقدار الهی تکذیب کند و آنکه حرمتی که خدا به خاندان من داده زیر پا گذارد و آنکه غنیمت را مخصوص خود سازد و آن را بر خودش حلال داند.

باب ریا و خودنمایی

1- از امام صادق (ع) که به عباد بن کثیر بصری در مسجد فرمود: وای بر تو ای عباد! مبدا خودنمایی کنی، زیرا هر که برای جز خدا کار کند، خدایش به کسی واگذارد که برای او کار کرده است.

2- از علی بن عقبه، از پدرش، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

این کار مذهب داری خود را برای خدا بدارید و برای خاطر مردم بدارید، زیرا راستش این است که هر چه برای خدا است از آن خدا است و هر چه برای مردم است به درگاه خدا بالا نرود.

3- امام صادق (ع) فرمود:

ص: 175

هر ریائی، شرك است، راستش این است که هر که برای مردم کار کند، ثوابش به عهده مردم است، و هر که برای خدا کار کند، ثوابش با خدا است.

4- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (110 سوره كهف): «هر که امیدوار لقاء پروردگارش باشد پس باید کار خوب کند و شريك نکند در عبادت پروردگارش احدی را» فرمود: مردی است کار ثوابی می کند ولی مقصود او رضای خدا نیست و همانا می خواهد نزد مردم خوب شمرده شود، دوست دارد که مردم آن را بشنوند، این است که در عبادت پروردگار خود شريك گرفته، سپس فرمود:

هرگز هیچ بنده ای نیست که نهانی کار خیری کند و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیر او را آشکار سازد، و هیچ بنده ای نیست که کار بدی در نهانی کند و روزگار بگذرد تا آنکه خدا کار بد او را آشکار سازد.

5- از محمد بن عرفه، گفت که: امام رضا (ع) به من فرمود:

وای بر تو ای پسر عرفه! کار کنی نه برای خودنمائی و شهرت، زیرا هر که برای جز خدا کاری کند، خدایش بدان کسی واگذارد که برای او کار کرده است، وای بر تو! هیچ کس کاری نکند جز آنکه خدا عوضِ کارش را به او برگرداند، اگر خوب باشد خوب، و اگر بد باشد بد.

6- از عمر بن یزید، گوید: من با امام صادق (ع) شام می خوردم که این آیه را خواند (14 سوره قیامه): «بلکه انسان بر خود

بینا است (15) و گرچه هر عذری هم برای کار خود بتراشد، ای ابا حفص! انسان چه می کند که به خدای عز و جل تقرّب می جوید به خلاف آنچه خداوند تعالی از دل او می داند، راستی رسول خدا (ص) می فرمود: هر که نیت در دل نهان دارد، خدا جامه ای هم رنگ آن به وی بپوشد (یعنی آن نیت را در ظاهر حال او منعکس کند) اگر خوب است خوب، و اگر بد است بد.

7- از امام صادق (ع) که می فرمود:

راستی فرشته کردار بنده را دلشاد از آن بالا برد و چون حسناتش را بالا برد، خدای عز و جل می فرماید: آنها را در دفتر بد کرداران ثبت کنید برای آنکه در این اعمال، قصد رضای مرا نداشته.

8- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ریاکار و خودنما سه نشانی دارد: هنگامی که در برابر مردم باشد، نشاط به عبادت دارد، و چون تنها است کسل و تنبل است، و دوست دارد در هر کارش او را ستایش کنند (و به او آفرین گویند).

9- از علی بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

خدا عز و جل می فرماید:

من بهتر شریکم، هر که با من دیگری را شریک کند در کاری که می کند، از او نپذیرم (و همه را به آن شریک واگذارم) جز همانچه خالص برای من باشد.

10- امام صادق (ع) فرمود:

هر که به مردم وانماید آنچه را خدا دوست می دارد و با خدا در

نهانی بدان چه بد می دارد مبارزه کند، خدا را ملاقات کند در حالی که او را دشمن دارد.

11- امام صادق (ع) فرمود:

چه کار می کند آنکه را از شماها کار خویش را فاش می کند و کردار بدش را نهان می سازد، آیا به خود بر نمی گردد و حساب خود را نمی کند تا بداند که نباید چنین باشد با اینکه خدا عز و جل می فرماید (14 سوره قیامه): «بلکه انسان به خود بینا است» راستی هر گاه نهان درست شد، آشکار و عیان نیرومند است.

12- امام صادق (ع) فرمود:

هیچ بنده نیست که در نهانی، کار خیر کند جز اینکه روزگاری نگذرد تا خدا کار خیر او را آشکار کند، و هیچ بنده نیست که در نهانی، کار بد کند جز اینکه روزگاری بگذرد تا خدا کار بد او را آشکار سازد.

13- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که در کار اندکی از خود، رضای خدا عز و جل را جوید، خداوند آن را بیش از آنچه خواهد بسیار کند، و هر که به خاطر رضای مردم کار بسیاری کند و خود را به رنج اندازد و بی خوابی کشد، خدا عز و جل نخواهد جز آنکه آن را در چشم هر کس شنود،

ص: 181

کم جلوه دهد.

14- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

زود است که دورانی برای مردم آید که باطنشان بد گردد و ظاهرشان خوب شود، برای طمع دنیا، آنچه را نزد پروردگار آنها است، به کار خود نجویند، دین داریشان خودنمایی باشد، از روی ترس از خدا نباشد، خدا همه را به کیفر کردارشان بگیرد، و چون غریقی او را بخواند و برای آنها اجابت نکند.

15- از عمر بن یزید، گوید: من با امام صادق (ع) شام می خوردم که این آیه را خواند (14 سوره قیامه): «بلکه انسان به خود بینا است اگر چه عذرهایی بیاورد» ای ابا حفص! انسان چه می کند که در کارهای خود پیش مردم عذرهایی می تراشد به خلاف آنچه خدا از حال او می داند، راستی رسول خدا (ص) می فرمود: هر که نهانی در نهاد خود دارد، خدایش چون ردائی آن را در بر او بیاراید و آشکار سازد، اگر خوب است خوب، و اگر بد است بد.

16- از امام صادق (ع)، فرمود:

نگهداری از کار خیر، از خودِ کارِ خیرِ سخت تر است، (راوی) گفت: نگهداری از عمل چیست؟ فرمود: مردی صله ای می کند و خرجی در راه خدای یگانه و بی شریک می نماید و ثواب کار خیر در نهانی برای او نوشته می شود، سپس آن را یاد آوری می کند و اظهار می نماید و از دفتر کار خیر نهانی، محو می شود و در دفتر کار خیر عیانی نوشته می شود، و باز آن را یاد آوری می کند و اظهار می دارد

ص: 183

و يك عملِ رياء و خودنمائی برای او نوشته می شود.

17- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

از خدا چنان بترسید که محض عذرخواهی نباشد، و برای رضای خدا کار کنید بی خودنمائی و قصد شهرت، زیرا هر که برای خاطر جز خدا کاری کند، خدا او را به عمل او واگذار کند.

18- زراره گوید: به امام باقر (ع) گفتم: مردی کار خیری می کند و دیگری او را می بیند و این صاحب کار از اطلاع آن شخص دیگر شاد می شود؟ فرمود: عیب ندارد، کسی نیست مگر اینکه دوست می دارد که میان مردم برای او کار خوبی ظاهر شود، به شرط اینکه سبب اقدام به این کار خیر صرف خودنمائی و جلب توجه مردم نباشد.

باب ریاست طلبی

1- از معمر بن خلاد که مردی را نزد ابو الحسن (ع) یادآوری کرد و گفت: ریاست را دوست دارد.

پس آن حضرت فرمود: دو گرگ گرسنه و درنده در میان گله گوسفندی که چوپانان ندارد، زیانمندتر نیستند از زیان ریاست در دیانت مسلمان.

ص: 185

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر که دنبال ریاست دود، هلاک شود.

3- از عبد الله بن مسکان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

بپرهیزید از این رئیسان ریاست طلب که به خدا سوگند که تق و تق کفشها دنبال مردی، بلند نشود جز اینکه خود هلاک شود و دیگران را هم هلاک کند.

4- امام صادق (ع) فرمود:

ملعون است کسی که ریاست به خود بندد، ملعون است کسی که قصد آن کند، ملعون است کسی که آن را به خود بازگو کند.

5- از ابی حمزه ثمالی، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

بپرهیز از ریاست، و بپرهیز از اینکه دنبال مردم بروی، گوید:

گفتم: قربانت! ریاست را فهمیدم و اما اینکه دنبال مردم نروم یعنی چه؟ من دو سوّم هر چه دارم از این است که دنبال مردم رفتم، فرمود:

چنین نیست که فهمیدی، مقصود این است که مبادا مردی را بی دلیل امام خود دانی و او را در هر چه گوید تصدیق کنی.

6- از ابی الریبع شامی، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

وای بر تو ای ابا ربیع! مبادا ریاست بخواهی، مبادا گرگی

ص: 187

کنی (دنباله رو باشی خ ل) و به نام ما، مال مردم را بخوری که خدا تو را فقیر سازد، در باره ما مگو آنچه خود در باره خود نگفتیم، زیرا تو به ناچار بازداشت شوی و از تو بازپرسی شود، اگر راستگو باشی، ما تو را تصدیق کنیم و اگر دروغگو باشی، تو را تکذیب کنیم.

7- از ابن میاح، از پدرش، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که ریاست خواهد، به هلاکت رسد.

8- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

آیا پنداری خوب و بد شما از هم شناخته نشود؟ آری به خدا بدان شما آن کسانی که دوست دارند دنبالشان بروند، به راستی او به ناچار دروغگو است یا در رأی خود در مانده است.

باب حيله گری در طلب دنیا به وسیله دین

1- از یونس بن ظبیان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده:

راستی خدا عز و جل می فرماید: وای بر کسانی که حيله گری کنند برای به دست آوردن دنیا به وسیله دین، وای بر کسانی که می کشند آنهایی را که امر به عدالت می کنند از مردم، و وای بر

ص: 189

حال کسانی که مؤمن در میان آنها به تقیّه به سر می برد، آیا مرا فریب می دهند، آیا بر من دلیری می کنند؟ من به حقّ خود سوگند خورده ام که برای آنها فتنه و آزمایشی بر آشوبم که بردبار از آنها در آن سرگردان بماند.

باب در حال کسی که دم از عدالت زند و عمل دیگر کند

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

سخت ترین مردم در افسوس خوردن، روز رستاخیز کسی است که دم از عدل و دادی زند و به خلاف آن، عمل کند.

2- امام صادق (ع) فرمود:

راستی از سخت ترین مردم در عذاب روز قیامت، کسی است که دم از عدالت زند و به خلاف آن، کار کند.

3- امام صادق (ع) فرمود:

در روز رستاخیز، افسوس و حسرت آن کس بیشتر است که دم از عدالتی زند و به خلاف آن، کار کند.

4- فرمود (ع): در تفسیر قول خدا عز و جل (91 سوره

ص: 191

شعراء:» « [آشکار شود دوزخ برای گمراهان (92) و به آنها گفته شود کجایند آنها که شما پرستش می کردید (93) جز از خدا آیا شما را یاری می کنند وقتی طلب یاری کنید (94)] و پیوسته در آن دوزخ به رو افتند آنها به همراه گمراهان» فرمود:

ای ابا بصیر! اینان مردمی باشند که به زبان خود روش عدالت و دادی را بستایند و سپس به خلاف آن، عمل کند.

5- از خیشمه، گوید: امام باقر (ع) به من فرمود:

به شیعه های ما این پیغام را برسان که آنچه در نزد خدا است به دست نیاید جز به وسیله عمل و کردار، و به شیعه های ما برسان که روز رستاخیز افسوس آن کس بیشتر باشد از همه مردم که دم از عدالتی زند و سپس بر خلاف آن، کار کند.

باب در خودنمایی در بحث و ستیزه و دشمنی با مردان

1- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

پرهیزید از خودنمایی در بحث و ستیزه گری، زیرا این هر دو دلها را در برادران دینی تیره و بیمار کنند و نفاق و دورویی در دلها بکارند و به بار آرند.

2- پیغمبر (ص) فرمود: سه تا است که هر که خدا را با داشتن

ص: 193

آنها ملاقات کند، به بهشت رود از هر دری که خواهد: هر که خُلق او خوب است، و از خدا در عیان و نهان بترسد، و مرء و جدال را ترك کند گرچه حق با او باشد.

3- فرمود: هر که خدا را هدف بحث با مردم و ستیزه با آنها سازد، در معرض لغزش و گردش فراوان در آید.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

مبادا با بردباری یا سفیهی جدال کنی و به گفته او بی جا اعتراض کنی، زیرا حلیم، دشمن تو شود و سفیه تو را آزار رساند.

5- فرمود (ع) رسول خدا (ص) فرمود:

نشد که جبرئیل (ع) نزد من آید جز اینکه گفت: ای محمد! از بغض و دشمنی کردن با مردم بپرهیز.

6- فرمود (ع) که: جبرئیل (ع) به پیغمبر (ص) گفت:

بپرهیز از گفتگو و ستیزه گری با مردان.

7- از امام صادق (ع) که فرمود:

مبادا با يك ديگر بدی کنید، زیرا باعث هلاکت است و موجب آشکار شدن عیبها.

8- امام صادق (ع) فرمود:

بپرهیزید از ستیزه و دشمنی، زیرا دل را به خود مشغول کند و نفاق پدید آرد و کینه ها نتیجه دهد.

9- فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرمود:

نمیشد که جبرئیل نزد من آید جز اینکه می گفت: ای محمد! بپرهیز از کشمکش و دشمنی با مردان (این حدیث تکرار حدیث پنجم است).

10- فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرموده:

هرگز جبرئیل نزد من نیامد جز اینکه مرا پند داد، و آخر سخنش به من این بود که:

بپرهیز از اینکه بدی را به بدی عوض دهی، زیرا مایه کشف عیوب و رفتن آبرو است.

11- فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرموده:

جبرئیل در باره چیزی آن قدر سفارش به من نکرد که در باره دشمنی با مردان.

12- امام صادق (ع) فرمود:

ص: 197

هر که دشمنی کرد، آنچه کاشته بدرود.

باب غضب

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خشم، ایمان را تباه کند چونان که سرکه عسل را تباه کند.

2- از میسر، گفت: نزد امام باقر (ع) نام خشم را بردند، پس فرمود:

مردی به خشم آید و خشنود نگردد تا به دوزخ درآید، هر مردی به خشم آمد بر مردمی و ایستاده است، زود بنشیند که این پلیدی شیطان از او برود، و هر مردی بر خویشاوندی خشم کرد، به او نزدیک شود و خود را به او بسابد، زیرا چون رحم سائیده شود، آرام گردد.

3- امام صادق (ع) فرمود:

خشم، کلید هر بدی است.

4- می فرمود (ع) که مرد بیابانی نزد رسول خدا (ص) آمد

ص: 199

و گفت: من بیابان نشینم و سخن های کلی به من بیاموز، در پاسخ او فرمود:

به تو فرمان دهم که خشم نکنی و سه بار آن عرب بیابانی خواست خود را باز گفت، و همان پاسخ را دریافت، و آن مرد به خود آمد و گفت: دیگر چیزی نپرسم، رسول خدا (ص) جز به خیر، مرا فرمان نداده است. فرمود که: پدرم می فرمود: کدام چیزی است که از خشم، سخت تر است، راستی مردی خشم کند و قتل نفس کند که خدا حرام کرده و زن پارسا را به زنا متهم کند.

5- از عبد الأعلى، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من پندی ده که بدان پند گیرم، در پاسخ فرمود: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و به او گفت: یا رسول الله! به من بیاموز پندی که بدان پند گیرم، در پاسخ او فرمود:

برو دنبال کارت و خشم مکن، و تا سه بار بر او باز گفت، و در هر سه بار، همین پاسخ را شنید که: برو پی کارت و خشم مکن.

6- امام صادق (ع) می فرمود:

هر که جلو خشم خود را گیرد، خدا عیب او را بیوشاند.

7- از امام باقر (ع) که در تورات نوشته است در ضمن آنچه خدا عز و جل با موسی راز گفت، فرمود:

ای موسی! جلو خشم را از هر که من تو را بر او مسلط کردم

بگیر، تا من هم جلو خشم خودم را از تو بگیرم.

8- امام صادق (ع) فرمود: خدا عز و جل به یکی از پیغمبران وحی کرد:

ای آدمی زاده! هنگام خشمت مرا به یاد آور، تا من هم در هنگام خشمم تو را به یاد آورم، با آنها که محوشان می کنم، محوت نکنم، و خشنود باش که من برای انتقام بگیرم، زیرا من برایت به است از انتقام خودت برای خودت.

9- عبد الله بن سنان هم از امام صادق (ع) مانند آن را روایت کرده و در آن افزوده است:

و هر گاه ستمی به تو رسد، به انتقام من برایت خشنود باش، زیرا انتقام من برای تو بهتر است از انتقام خودت برای خودت.

10- از اسحاق بن عمار، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: در تورات نوشته است:

ای آدمی زاده! مرا به یاد آور وقتی خشم کرد، تا من هم تو را به یاد آورم وقتی خشم کردم، و تو را نابود نکنم به همراه آنها که نابود می کنم، و هر گاه به تو ستمی شد، راضی باش که من برای انتقام کشم، زیرا انتقام من برای تو بهتر است از انتقام خودت.

11- از امام صادق (ع) که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! مرا تعلیم ده، فرمود: برو و خشم مکن، آن مرد گفت: همین مرا بس است، رفت به خاندان خود و به ناگاه تیره و تبارش جنگی برپا بود، همه صف بسته و سلاح جنگ برداشته

بودند و چون چنین دید، سلاح جنگ خود را برداشت و سپس با آنها در صف ایستاد و به یاد گفته رسول خدا (ص) افتاد که خشم مکن و سلاح را به دور انداخت و رفت نزد آن مردی که دشمن تیره و تبارش بودند و گفت: ای حضرات! هر چه زخم و کشتار و زدن بی اثر بر شماها وارد شده، به عهده من باشد و از مال خودم غرامت می دهم، من همه را برای شما پرداخت می کنم، آن مردم هم در پاسخ گفتند: هر چه از این بابت باشد، از آن شما باشد، ما خودمان سزاوارتریم که آنها را تلافی کنیم، فرمود: آن مردم با هم صلح و سازش کردند و خشم از میان رفت.

12- از ابی حمزه ثمالی که امام باقر (ع) فرمود:

به راستی این خشم يك شراره شیطانی است که در دل آدمی زاده فروزان شود، و به راستی وقتی یکی از شماها خشم کند، چشمانش سرخ شود و رگهایش باد کند و شیطان در او درآید و چون کسی از شماها از این عارضه بیم کند، به زمین چسبد که پلیدی شیطان در این وقت به خوبی از او برود.

13- امام صادق (ع) فرمود:

خشم، دلِ مردِ حکیم را از میان ببرد، و فرمود: هر که مالکِ خشمِ خود نیست، مالکِ عقلِ خود نیست.

14- از امام باقر (ع)، فرمود که رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 205

هر که خود را از اعراض مردم باز دارد، خدا روز قیامت از او درگذرد، و هر که خشم خود را از مردم بازدارد، خدا تبارک و تعالی عذاب روز قیامت را از او باز دارد.

15- امام صادق (ع) فرمود:

هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خدا عذاب روز قیامت را از او باز دارد.

باب حسد

1- امام باقر (ع) فرمود:

مرد هر گونه سخن شتاب زدگی (هنگام خشم) از خود نشان می دهد و جبران می شود (و کافر می شود خ ل)، و به راستی حسد است که ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم را می خورد.

2- از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی حسد ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم را می خورد.

ص: 207

3- از داود رقی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: از خدا بپرهیزید و بهم‌دیگر حسد نبرید، راستی عیسی بن مریم را شریعت بر پایه گردش در جهان بود، در یکی از گردشهای خود بیرون شد و مرد کوتاه قدی از یارانش به همراهش بود و بسیار ملازم خدمت آن حضرت بود، و چون عیسی به دریا رسید از روی یقین درست، نام خدا برد و روی آب به راه افتاد، و چون آن مرد کوتاه به عیسی نگاه کرد که به روی آب راه رفت، او هم با یقین کامل نام خدا برد و بر روی آب به راه افتاد تا به عیسی (ع) رسید و خود بینی، او را فرا گرفت و با خود گفت: این عیسی روح الله است که به روی آب راه می رود و من هم به روی آب راه می روم، او را بر من چه برتری است؟

فرمود: به محض این اندیشه به زیر آب رفت و عیسی را بفریاد خود طلبید و آن حضرت او را از زیر آب بیرون آورد. سپس به او فرمود: ای قد کوتوله! چه گفتمی که زیر آب رفتی؟ در پاسخ گفت که: گفتم این روح الله است که روی آب راه می رود و من هم روی آب راه می روم و عجب مرا گرفت، عیسی (ع) به او گفت:

خود را به جایی واداشتی جز آنجا که خدایت واداشته در آن، و خدا بر این گفته تو از تو بدش آمد، از آنچه گفتمی به درگاه خدا عز و جل توبه کن. فرمود: آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بازگشت، از خدا بپرهیزید و به يك دیگر حسد نبرید.

4- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

چه بسیار نزدیک است که فقر، کفر باشد و چه بسیار نزدیک است که حسد بر قدر چیره شود.

5- امام صادق (ع) فرمود:

آفتِ دینِ حسد است و خود بینی و بالیدن.

6- رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل به موسی بن عمران (ع) فرمود:

ای پسر عمران! مبادا به مردم حسد بری در باره آنچه من به آنها داده ام از فضل خودم، چشمانت را به دنبال آن دراز مکن و دل خود را به دنبال آن روانه مکن، زیرا آنکه حسد برد، نعمت مرا بد داشته و از آن قسمتی که من میان بنده هایم کردم جلو گرفته و هر که چنین باشد، من از او نیستم و او هم از من نیست.

7- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی مؤمن رشک می برد و حسادت ندارد، و منافق حسد می ورزد و رشک ندارد.

بابِ عَصَبِيَّت

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که تعصّب کشد یا برای او تعصّب کشند، رشته ایمان را از گردن خود باز کرده است.

ص: 211

2- از امام صادق (ع)، همین مضمون از قول رسول خدا (ص) نقل شده است.

3- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که به اندازه يك دانه خردل تعصّب در دل دارد، خدا روز رستاخیز او را با عربهای زمان جاهلیت مبعوث کشد.

4- امام صادق (ع) فرمود:

هر که تعصّب کند، خدایش با سربندی از آتش سر بندد.

5- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

هیچ حمیّتی به بهشت نبرد جز حمیّتی که حمزة بن عبد المطلب کشید، و این برای آن بود که به طرفداری از پیغمبر (ص) خشم کرد و مسلمان شد، در داستان آن (سلا) که بر پیغمبر (ص) افکندند.

6- از امام صادق (ع)، فرمود:

فرشته ها پنداشتند که ابلیس از آنها است و در علم خدا گذشته

ص: 213

بود که از آنها نیست و خدا آنچه در ذات او بود به وسیله حمیت و تعصب و خشم بیرون آورد تا آنکه گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گل».

7- از زهری، گوید: پرسش شد علی بن الحسین (ع) از عصیّت، در پاسخ فرمود:

تعصّبی که صاحبش از آن گنهکار است این است که بدهای تیره و تبار خود را از نیکان دیگران بهتر شمارد، این تعصّب نسبت که کسی تیره و تبار خود را دوست بدارد. تعصّب این است که تیره و تبار خود را بر ستم و ظلم کمک و یاری دهد.

باب کبر

1- از حکیم، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از کمترین درجه الحاد، در پاسخ فرمود:

کمترین درجه آن، کبر است.

2- از حسین بن ابی العلاء، از امام صادق (ع) گفت: شنیدم می فرمود: کبر در بدترین مردم است از هر جنسی باشند، کبر و بزرگی برازنده خدا است، هر که با خدا عز و جل در ردای برازنده او ستیزه

ص: 215

کند نیفزاید برای او جز پستی، به راستی رسول خدا (ص) در يك راهی از راههای مدینه گذر کرد و زن سیاهی سرگین بر می چید، به او گفته شد: از جلو راه رسول خدا (ص) دور شو، در پاسخ گفت:

راه پهناور است (یعنی رسول خدا (ص) از کنار آن برود)، یکی از مردم قصد آزار او کرد، رسول خدا (ص) فرمود: دست از او بردارید، زیرا که او زوردار (زورگو) است.

3- از امام صادق (ع)، فرمود که: امام باقر (ع) فرموده:

عزت چون روپوش خدا است، و کبر چون زیرپوش او، هر که به یکی از آنها دست اندازد، خدا او را در دوزخ سرنگون کند.

4- از امام باقر (ع)، فرمود:

کبر برازنده خدا است، و متکبر در ستیزه با خدا است.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

کبر برازنده خدا است، هر که با خدا در باره چیزی از آن ستیزه کند، خدا او را به آتش سرنگون سازد.

6- از امام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند:

هر که به وزن ذره ای کبر در دلش باشد، بهشت نمی رود.

7- از محمد بن مسلم، از امام باقر و یا امام صادق (ع) که فرمود: هر که در دلش به وزن دانه خردلی کبر باشد، به بهشت نمی رود، گوید: من گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» فرمود: چرا گفتی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» گفتم: برای آنچه از شما شنیدم، فرمود: آن طور نیست که تو پنداشتی، همانا مقصود من، جحود و انکار است، همانا آن عبارت از جحود و انکار است.

8- از امام صادق (ع)، فرمود: کبر این است که مردم را خوار شماری و حق را سفاهت دانی.

9- از امام صادق (ع)، که رسول خدا (ص) فرمود:

بزرگترین کبر، خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق است، (راوی) گوید: من گفتم: خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق چیست؟ فرمود: حق را نادیده گیرد و بر اهل آن طعن زند، هر که این کار را کند، با خدا عز و جل در آنچه برای او برانده است ستیزه کرده.

10- امام صادق (ع) فرمود:

در دوزخ دژه ای است ویژه متکبران که آن را سَدَقَر گویند، به خدا عز و جل از سختی گرمای خود شکایت کرد و از او اجازه خواست که دمی برزند و دمی بر کشید و دوزخ را سوخت.

11- از داود بن فرقد، از برادرش که گفت: شنیدم امام

صادق (ع) می فرمود:

راستی که متکبران به صورت مورچه ریز (محصور) گردند و مردم آنها را پایمال کنند تا خدا از حساب خلائق فارغ شود.

12- از عبد الأعلى، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: کبر چیست؟ فرمود: بزرگترین درجه کبر این است که حق را سبک شماری و مردم را خوار پنداری، گفتم: سبک شمردن حق چیست؟

فرمود:

آن را نفهمیده گیری و بر آن طعن و سرزنش زنی.

13- از محمد بن عمر بن یزید، از پدرش، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: من خوراك خوب می خورم و بوی خوش به کار می برم و سوار مرکب خوب می شوم و غلام هم دنبال سرم هست، آیا در این رویه تجبر و کبر هست تا آن را نکنم؟ امام صادق (ع) سر به زیر افکند و سپس فرمود: همانا جبار ملعون کسی است که مردم را خوار شمارد و حق را نادیده انگارد، عمر گفت: من که به حق نادان و نفهم نیستم ولی خوار شمردن را نمی دانم که چیست؟ فرمود: هر که مردم را زبون و ناچیز شمارد و بر آنها بزرگی و تجبر کند، او است که جبار و زورگو است.

14- از امام باقر (ع)، که رسول خدا (ص) فرمود: سه کسند که خدا روز رستاخیز با آنها سخن نگوید و به آنها ننگرد و آنها را پاك نشمرد و از آن آنها است عذابی دردناک: پیره مرد زناکار

ص: 221

و پادشاه جبار و فقیر متکبر و بزرگی شعار.

15- از امام صادق (ع) که فرمود:

به راستی چون یوسف در مقام پذیرائی پدر پیر خود یعقوب قرار گرفت، و یعقوب بر او وارد شد، عزّت ملک، او را در گرفت و جلوی پای پدر پیاده نشد، و جبرئیل به او فرود آمد و گفت: ای یوسف! کف مشت خود را بگشا، گشود و از آن نوری تابید و به فضا آسمان برآمد، یوسف گفت: ای جبرئیل! این نوری که از کف مشتم بیرون شد چه بود؟ در پاسخ گفت: نبوت از نسل تو برکنده شد به کیفر اینکه برای شیخ یعقوب پیاده نشدی و از نسل تو پیغمبری نباشد.

16- از امام صادق (ع)، فرمود:

هیچ بنده ای نیست جز اینکه در سر او حکمتی است (لگامی است خ ل) و فرشته ای او را نگهداری می کند و چون تکبر کند به او گوید: پست شو که خدایت پست کرده (کند خ ل) پس همیشه در پیش خود بزرگترین خلق خدا باشد و در چشم مردم دیگر پست ترین و کوچک ترین مردم باشد و چون تواضع کند، خدا عز و جل او را بالا برد سپس آن فرشته به او گوید: سرفراز باش، خدا سرفرازت کند (کرده خ ل) پس همیشه در پیش خود کوچکترین مردم است و در چشم مردم بالاترین مردم است.

17- امام صادق (ع) فرمود: هیچ کس نیست که کبر ورزد و خود را گم کند جز برای اینکه در خود زبونی و خواری دریابد.

در حدیث دیگر فرمود: هیچ مردی نیست که تکبر ورزد و به

ص: 223

جبر و زور دست زند جز برای زبونی و خواری که در خود درك کند.

باب عجب و خود بینی

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی خدا می داند که گناه برای مؤمن بهتر است از عجب و خودبینی، و اگر چنین نبود هرگز شخص مؤمن به گنهکاری گرفتار نمی شد.

2- امام صادق (ع) فرمود:

هر که را عجب گیرد، نابود شود.

3- از علی بن سوید، گوید: از ابی الحسن (ع) پرسیدم از عجبی که عمل را تباه کند، در پاسخ فرمود: عجب چند درجه دارد:

1- آنچه کردار بد بنده را به چشم او بیاراید تا آن را خوب بیند و او را خوش آید و پندارد که کار خوبی می کند.

2- اینکه بنده ای به پروردگارش ایمان دارد و به کردار خود بر خدا عز و جل منت می گذارد با اینکه خدا در آن کار بر سر او منت دارد (که او را توفیق آن کردار خوب داده است).

ص: 225

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی مردی گناه می کند و پشیمان می شود از آن، و کار خیری می کند و از آن شاد می شود، و از آن حالِ ندامت و پشیمانی دور می افتد و اگر بر همان حالِ پشیمانی باشد، بهتر است برایش از این حالی که پیدا کرده است.

5- فرمود (ع): يك مرد عالمی نزد عابدی آمد و به او گفت:

چطور نماز می خوانی؟ در پاسخش گفت: از چون منی پرسند که چطور نماز می خوانی؟ من از آغاز چنین و چنان خدا را عبادت می کنم، گفت: چگونه است گریه تو؟ گفت: به اندازه ای گریم که اشکم روان شود. آن عالم گفت: به راستی اگر بخندی و از خدا ترسان باشی بهتر است که گریه کنی و به خود ببالی، راستی هر که بر خود ببالد، هیچ کرداری از او بالا نرود.

6- از امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود:

دو مرد به مسجد رفتند، یکی عابد بود و یکی فاسق، از مسجد بدر آمدند، آن فاسق مقام صدیق داشت و آن عابد، فاسق بود؛ و این برای آن است که عابد به مسجد رود و به عبادت خود می نازد و همه اندیشه اش در این است و فکر فاسق و بدکار دنبال پشیمانی از کار بد و توبه است و از خدا عز و جل در باره هر چه گناه کرده است آمرزش می خواهد.

7- از عبد الرحمن بن حجاج، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مردی کاری می کند و از آن ترسان و نگران است و سپس

کار خیری می کند و شبه عجب و خودبینی او را می گیرد.

فرمود: حال نخستِ او که حال خوف است بهتر است از حال عجب او.

8- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

در این میان که موسی (ع) نشسته بود، ناگاه شیطان آمد و کلاه چند رنگی بر سر داشت و چون نزدیک موسی (ع) رسید، کلاه خود را از سر برداشت و نزد موسی آمد و به آن حضرت سلام داد، موسی گفت: تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من ابلیس هستم. توئی، خدا تو را به کسی نزدیک نسازد، گفت: من آمدم به شما سلام کنم برای مقامی که نزد خدا داری، فرمود که: موسی به او گفت: این کلاه چیست؟ گفت: با آن دل مردم را می ربایم، موسی به او گفت:

به من خبر ده از گناهی که چون آدمی زاده کند، تو بر او مسلط می شوی، پاسخ داد: هر گاه خود بین شود و کار خود را فزون شمارد و گناهِش در چشم او کوچک جلوه کند و فرمود:

خدا عز و جل به داود (ع) فرمود: ای داود! گنهکاران را مژده بده، و صدیقان را بیم بده، عرض کرد: چگونه به گنهکاران، مژده بدهم و به صدیقان بیم بدهم؟ فرمود: ای داود! به گنهکاران مژده بده که من توبه پذیرم و از گناه درگذرم و به صدیقان بیم بده که مبادا به کردارِ خود عجب کنند و خود بین شوند، زیرا هیچ بنده ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد.

ص: 229

باب دوستی دنیا و حرص بر دنیا

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

سر هر خطا، دوستی دنیا است.

2- از حماد بن بشیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: دو گرگ گرسنه و درنده که به گله بی چوپان زنند، یکی از جلو و یکی از دنبال آن (و آن را محاصره کنند) زیانشان و تباهکاریشان بیشتر از دوستی دنیا و شرافت مآبی برای مسلمان نیست.

3- از امام باقر (ع)، فرمود:

دو گرگ گرسنه و درنده در گله بی چوپان که یکی از جلو و دیگری از عقب گله در آن افتد (یعنی آن را به طور کلی محاصره کنند) زود آن را نابود نکنند از دوستی مال و شرافت مآبی در دین مسلمان.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی شیطان آدمی زاده را در هر چیزی می چرخاند (تا او را گمراه کند) و چون از او درمانده گردید در برابر پول و مال دنیا جلو او را سخت می بندد و گردن او را می گیرد.

ص: 231

5- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که با تسلیت و دلجوئی خدا تسلی نیابد و دلش آرام نشود، نفسش از افسوس و حسرت پی در پی بر دنیا بند آید و هر که دیده به دنبال آن دارد که به دست مردم دیگر است، هم و غم او فراوان شود، و سوز دلش درمان نپذیرد، و هر که برای خدا عز و جل نعمتی شناسد جز در خوردن و نوشیدن و جامه پوشیدن، محققاً کردارش کم و کوتاه و عذابش نزدیک است (و به عذاب نزدیک است خ ل).

6- از امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

راستی که اشرفی طلا و پول نقره هلاک کردند کسانی را پیش از شما بودند و همان دو هلاک کننده شمايند.

7- از امام صادق (ع) که امام باقر (ع) فرمود:

نمونه آزمند بر دنیا نمونه کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می تابد و می پیچد، راه بیرون شدن خود را دورتر و بسته تر می نماید تا از غم و اندوه می میرد.

امام صادق (ع) فرمود: بهترین توانگری و بی نیازی این است که کسی گرفتار آزمندی نباشد.

و فرمود (ع) دل را در پی آنچه از دست رفته روانه نکنید، تا فکر خود را از آمادگی برای آنچه هنوز نیامده است، باز دارید.

ص: 233

8- زهری گوید: از علی بن الحسین (ع) پرسش شد که کدام از اعمال بهتر است؟ در پاسخ فرمود: پس از شناختن خدا عز و جل و شناختن رسول خدا (ص) عملی بهتر از بغض دنیا نیست و به راستی که آن شعبه های بسیاری دارد و معاصی هم شعبه های بسیاری دارند.

اول چیزی که خدا به وسیله آن نافرمانی شد: کبر و سر بزرگی بود، گناه ابلیس هنگامی که سرباز زد و سر بزرگی کرد و از کافرین شد، سپس حرص است و آن گناه آدم و حوا است (ع) هنگامی که خدا عز و جل به آنها فرمود (35 سوره بقره): «بخورید از هر جا که خواهید و نزدیک نشوید به این درخت تا از ستمکاران باشید» و آن دو دنبال چیزی رفتند که بدان نیازی نبود و این خوی در نژاد آنها در آمد تا به روز رستاخیز و این است که بیشتر آنچه آدمی زاده به جستجوی آن است چیزی است که بدان نیاز ندارد، سپس حسد است و این گناه پسر آدم است هنگامی که حسد ورزید به برادر خود و او را کشت و از این است که شعبه هائی پدید آید از دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و راحت طلبی و حبّ سخنوری و گفتار و حبّ برتری و ثروت و این خود هفت خصلت شد که همه آنها در حبّ دنیا فراهم هستند و پیغمبران و دانشمندان پس از فهمیدن آن گفته اند:

حبّ دنیا سر هر گناهی است، و دنیا دو دنیا است: دنیای به اندازه ضرورت زندگی و دنیای ملعون.

ای موسی! به راستی دنیا خانه کیفر است، من آدم را برای خطائی که کرد در آن، کیفر دادم و آن را ملعونه نام نهادم، هر چه در آن است ملعون است جز آنچه که در آن برای من باشد.

ای موسی! راستی که بنده های شایسته و خوبم به اندازه دانش خود به دنیا بی رغبت هستند و مردم دیگر به اندازه نادانی و جهل خود بدان رغبت دارند و کسی نباشد که آن را بزرگ شمارد که چشمش در آن روشن شود و هیچ کس آن را خوار و زبون نشمرد جز آنکه بدان بهره مند شد.

10- در حدیث (1) باب، ترجمه شده است.

11- از مهاجر اسدی، از امام صادق (ع)، فرمود: عیسی بن مریم به يك آبادی گذر کرد که اهل آن با هر چه پرنده و جاندار داشته يك جا مرده بودند، پس فرمود: هلا به راستی اینها نمرده اند جز به خشم و عذاب، و اگر به تدریج مرده بودند، يك دیگر را به خاک سپرده بودند، حواریون گفتند: ای روح الله و کلمة الله! به درگاه خدا دعا کن آنها را برای ما زنده کند و به ما گزارش دهند که کردار آنان چه بوده است (که بدین کیفر رسیده اند) تا ما از آن دوری کنیم، عیسی آن را از پروردگار خود درخواست کرد و از فضا بدو فریاد شد که: آنان را فریاد کن، عیسی در شب بر يك تپه ای از زمین برآمد و فرمود: ای مردم! این آبادی و يك تن از میان

آنها به او پاسخ گفت: پرستش طاغوت و دوستی دنیا به همراه ترس اندك (از خدا) و آرزوی دور و دراز و غفلت در سرگرمی و بازی، پس عیسی (ع) فرمود: دوستی شما با دنیا چگونه بود و چه اندازه دنیا طلب بودید؟ در پاسخ گفت: به اندازه دوستی كودك در باره مادرش، هر گاه به ما رو می آورد شاد و خرسند می شدیم و چون به ما رو می کرد می گریستیم و غمناك می شدیم. فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ در پاسخ گفت: از گنهكاران فرمانبری داشتیم.

فرمود: سرانجام کار شما چه شد و به کجا کشید؟ در پاسخ گفت:

شب را در عافیت و خوشی به سر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم.

فرمود: هاویه چیست؟ در پاسخ گفت: سَجّین است، فرمود: سَجّین چیست؟ در پاسخ گفت: کوههایی از آتش تافته و شعله ور که تا روز رستاخیز بر ما فروزان است، فرمود: چه گفتید و چه با شما گفتند؟ در پاسخ گفت: گفتیم ما را برگردانید به دنیا تا در آن زهد در پیش گیریم و به ما گفته شد: دروغ می گوئید. فرمود: وای بر تو، چگونه جز تو دیگری از میان آنها با من سخن نگفت؟ در پاسخ گفت:

یا روح الله! همه را مهار و لگام آتشین بر دهان است و به دست فرشته های سخت و تند گرفتارند و راستش من در میان آنها به سر می بردم و از آنها نبودم و چون عذاب فرود آمد، مرا هم در گرفت به همراه آنها، من هم با يك مو بر لبه دوزخ آویزانم و نمی دانم که در آن معلق زخم یا از آن رهائی یابم. عیسی رو به حواریون کرد و فرمود: ای دوستان خدا! نان خشك با نمك زبر و خوابیدن بر زباله دانها خیر بسیاری است با اینکه عافیت دنیا و آخرت را تأمین کند.

12- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا بر بنده ای دری از دنیا نگشاید جز آنکه بر او دری از حرص به مانند آن گشاید.

13- از امام صادق (ع) که عیسی بن مریم (ع) فرمود:

برای دنیا کار می کنید با اینکه در آن به شما روزی داده شود بی کار و عمل، و برای آخرت کار نمی کنید با آنکه در آخرت به شما روزی داده نشود جز در برابر کردار، وای بر شما، علمای بدکردار، مزد را دریافت کنید و کار را ضایع سازید، صاحب کار نزدیک است به اینکه کار را بپذیرد (کار خود را پس بگیرد خ ل) و نزدیک است که کارگران از تنگنای دنیا به تاریکی گور بروند.

چگونه کسی دانشمند باشد که در راه آخرت است و روبه دنیا دارد و آنچه به او زیان رساند، نزد او محبوب تر است از آنچه به او سود رساند؟ 14- از امام صادق (ع) که فرمود:

دورترین حالی که بنده از خدای عز و جل دارد، این است که جز شکم و فرج خود هم و همتی ندارد.

15- امام صادق (ع) فرمود:

هر که بامداد و شام کند و اکبر هم او دنیا باشد، خدا تعالی فقر و پریشانی را جلو چشمش نهد و کارش را پریشان سازد و از دنیا نرسد مگر بدان چه خدا قسمت او کرده است و هر که بامداد کند و

شامگاهان نماید و آخرت مهمّ اکبر او باشد، خدا در دلش توانگری و بی نیازی مقرر سازد و کار زندگی او را جمع و فراهم نماید.

16- امام صادق (ع) فرمود:

هر که بیشتر آلوده به دنیا است، هنگام جدا شدن از آن، افسوسش بیشتر و سخت تر است.

17- امام صادق (ع) فرمود:

هر که دل به دنیا دهد، دل را گروه خصلت ساخته است و بدانها پرداخته: همی که به آخر نرسد و آرزوئی که به دست نیاید و امیدی که برآورده نگردد.

باب طمع

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

وہ چه زشت است برای مؤمن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار کند.

2- از امام باقر (ع)، فرمود:

چه بد بنده ای است آن بنده که طمع او را می کشاند و چه بد بنده ای است بنده ای که میل و رغبت او را خوار می کند.

ص: 243

3- علی بن الحسین (ع) فرمود:

من همه خیر را در این دیدم که باید طمع از هر چه در دست مردم است ببرد.

4- از سعدان، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چیست که در بنده ایمان را پایدار کند؟ فرمود: ورع و پارسائی، و آنچه که بنده را از ایمان بیرون برد چیست؟ فرمود: طمع است.

باب ناسازگاری

1- از امام باقر (ع) فرمود:

هر که ناسازگاری بهره او گردد، ایمان از وی در پس پرده شود.

2- فرمود (ع): رسول خدا (ص) فرموده است:

اگر ناسازگاری در برابر چشم مجسم شود، آفریده ای از آن زشت تر نباشد.

ص: 245

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

بد خلقی، کردار را تباه سازد چنانچه سرکه عسل را.

2- فرمود (ع) که رسول خدا (ص) فرموده است:

خدا عز و جل برای بدخلق توبه نخواست، عرض شد: یا رسول الله! آن چگونه باشد؟ پاسخ داد: زیرا هر گاه از گناهی توبه کند، در گناه بزرگ تری افتد.

3- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی که بد خلقی هر آینه ایمان را تباه کند چونان که سرکه عسل را.

4- امام صادق (ع) فرمود:

هر که بد خلق است، خود را شکنجه کند.

5- امام صادق (ع) فرمود:

ص: 247

خدا به یکی از پیغمبرانش وحی کرد که: بد خلقی، ایمان را تباه کند چنان که سرکه غسل را.

باب سفاهت

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی سفاهتِ خلق، شخص پستی است که بر هر زیر دستی، گردن فرازی کند و برای هر بالادستی زیونی کند.

2- از حلبی که امام صادق (ع) فرمود:

سفاقت نکنید، زیرا پیشوایان شما سفیه نیستند.

امام صادق (ع) فرمود: هر که سفیه را با سفاقت عوض دهد، آنچه بر سر او آید برای خود پسندیده است چون که به مانند او رفتار کرده است.

3- از عبد الرحمن بن حجّاج، از امام کاظم (ع) که در باره دو مردی که به هم دشنام می دادند فرمود:

آنکه آغاز به دشنام کرده است ستمکارتر است و گناه

ص: 249

خودش و طرفش به گردن او است تا آنجا که ستم شده از حدّ نگذرد.

4- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی مبعوض ترین خلق خدا بنده ای است که مردم از زبانش حذر کنند.

باب بی شرمی

1- از امام صادق (ع) فرمود:

از نشانه های شرک شیطان که در آن تردیدی نیست این است که کسی فحّاش باشد و باکی نداشته باشد که چه گوید و چه به او گویند.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

چون دیدید مردی در باره هر چه گوید و به او گفته شود باکی ندارد، راستش این است که از زنا است یا از شرک شیطان.

3- از امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدا حرام کرده است بهشت را بر هر فحّاش و بی آبرو و کم شرم که

ص: 251

باک ندارد چه بگوید و چه به او گفته شود، زیرا راستی چون از او بازرسی کنی یا از زنا است یا از شرک شیطان است، عرض شد:

یا رسول الله! در میان مردم شرک شیطان هم هست؟ رسول خدا (ص) فرمود: گفته خدا عز و جل را نخواندی (64 سوره اسراء):

«و تو ای شیطان شریک آنها باش در دارائی و فرزندان».

راوی گوید: مردی از فقیهی پرسید که آیا در میان مردم کسی است که باک ندارد هر چه در باره او گویند؟ در پاسخ گفت:

هر که به مردم دست اندازد و به آنها دشنام گوید و می داند که او را رها نکنند، این است کسی که باک نمی دارد چه گوید و چه در باره او گویند.

4- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی خدا دشمن دارد دشنام گو و دشنام جو را.

5- از عمرو بن نعمان جعفری گوید: برای امام صادق (ع) دوستی بود که از او جدا نمی شد به هر جا که می رفت، و روزی در بازار کفش دوزان به همراه آن حضرت بود و پشت سر خود یک غلام سندی به همراه داشت، تا سه بار رو به دنبال خود کرد و غلام خود را می خواست، و هر بار او را ندید و در بار چهارم که او را دید، گفت: ای زنا زاده! کجا بودی؟ امام سر برداشت و دست به پیشانی خود گرفت و فرمود: سبحان الله، مادرش را به زنا متهم کنی؟ من پنداشتم تو خوددار و پارسائی و اکنون پدیدار است که با ورع و پارسا

ص: 253

نیستی، عرض کرد: قربانت، مادرش زنی سندیّه و مشرکه است، فرمود: نمی دانی که هر ملّتی دستور ازدواجی برای خود دارند، از من دور شو، گوید: من دیگر ندیدم آن مرد به همراه امام راه برود تا آنکه مرگ میان آنها جدائی انداخت.

در روایت دیگر است که: برای هر اّمّتی نکاح و ازدواجی است که به وسیله آن از زنا خودداری کنند.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

راستی اگر دشنام مجسّم شود، نمونه بدی باشد.

7- از امام صادق (ع)، فرمود:

در بنی اسرائیل مردی بود و تا سه سال پیوسته به درگاه خدا دعا کرد که به او پسری روزی کند و چون دید که خدا خواهش او را بر نیآورد عرض کرد: پروردگار! من از تو دورم و سخن مرا نمی شنوی یا به تو نزدیکم و به من پاسخ نمی دهی؟ گوینده ای در خواب نزد او آمد و به او گفت: راستی تو سه سال است که خدا را با زبانی هرزه و دلی سرکش و ناپرهیزگار و نیتّی نادرست می خوانی، باید از هرزه دارائی خود ببری و دلت پرهیزکار گردد و نیتّت درست شود، گوید: آن مرد چنین کرد و سپس به درگاه خدا دعا کرد و پسری برای او زائیده شد.

8- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

از بدترین بنده های خدا کسی است که برای هرزه گوئی وی،

ص: 255

از همنشینی او کناره می شود.

9- امام صادق (ع) فرمود:

هرزه گوئی از جفا کاری است، و جفاکاری در آتش است.

10- امام صادق (ع) فرمود:

دشنام و هرزه گوئی و بد زبانی از نفاق و دورویی است.

11- رسول خدا (ص) فرمود:

راستی خدا دشمن می دارد دشنام گوی بی آبروی و گدای میرم را.

12- به عایشه فرمود (ص):

ای عایشه! اگر دشنام مجسم شود، نمونه بدی باشد.

13- فرمود: هر که به برادر مسلمان خود، دشنام دهد، خدا برکت از روزی او بردارد و او را به خود واگذارد و زندگی او را تباه سازد.

ص: 257

14- از سماعه، گوید: نزد امام صادق (ع) رفتم و با من آغاز سخن کرد و فرمود:

ای سماعه! این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدیدار گشته، مبادا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی، در پاسخ گفتم: به خدا که چنین بوده است، زیرا که او به من ستم کرد، فرمود: اگر او به تو ستم کرد تو به او سرافتادی، راستش این است که این کردار از کردارهای من نیست و من به شیعیان خود نفرمایم که بکنند، از پروردگارت آمرزش جو و بدان باز مگرد، من گفتم: از خدا آمرزش خواهم و بدان بازنگردم.

باب کسی که پرهیز کنند از وی برای بدی او

1- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی يك روز که پیغمبر (ص) نزد عایشه بود، به ناگاه مردی اجازه شرفیابی خواست و رسول خدا (ص) فرمود: چه بد مردی است از تیره خود، عایشه برخاست و به درون اطاق رفت و رسول خدا (ص) اجازه ورود بدان مرد داد و چون وارد شد، رسول خدا (ص) با خوشروئی از او پذیرائی کرد و با او به گفتگو پرداخت تا چون به پایان رسانید و بیرون شد از نزد آن حضرت، عایشه گفت:

یا رسول الله! تو این مرد را بدان بدی یاد کردی و چون آمد، از او

ص: 259

پذیرائی خوبی نمودی، رسول خدا (ص) در این هنگام فرمود: راستی از بدترین بنده های خدا آن کس است که از هرزه درائیش همنشینی با او را بد دارند.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

بدترین مردم پیش خدا در روز رستاخیز، آناند که از ترس شر آنها، احترامشان کنند.

3- امام صادق (ع) فرمود:

هر که را مردم از زبان او بترسند، در آتش باشد.

4- رسول خدا (ص) فرمود:

بدترین مردم روز رستاخیز، آناند که برای بدی آنها احترامشان می کنند.

باب ستمگری و سرفرازی

1- رسول خدا (ص) فرمود:

شتابانترین بدی از نظر کیفر، ستمکاری و تعدی است.

ص: 261

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

شیطان به لشکرهای خود می گوید: میان افرادِ آدمی زاده، حسد و ستم افکنید که این دو در پیش خدا با شرک برابرند.

3- از مسمع ابی سیّار که امام صادق (ع) به او نوشت در نامه ای، که: نگاه کن مبدا هرگز سخنی در ستم و سرکشی از تو سرزند و اگر چه تورا و تیره و تبارت را خوش آید.

4- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ایا مردم! راستی بغی و ستم، یاران خود را به آتش کشد، راستی اول کسی که بر خدا سرکشی کرد، عناق دختر آدم بود و اول کسی که خدا او را کشت، همان عناق بود که نشیمن او يك جریب در يك جریب بود و بیست انگشت داشت و در هر انگشتی دو ناخن داشت، چون دو داس، خدا بر او شیری را چون فیل و گرگی را به بزرگی شتر و کرکسی را به اندازه استری چیره ساخت و او را کشتند و خدا جبّاران را در بهترین وضع و آسوده ترین حال خودشان کشته است.

ص: 263

1- علی بن الحسین (ع) فرمود:

عجب است از متکبر بر خود بالنده، که دیروز نطفه ای بوده و سپس هم او در فردای مرگِ خود، مردار گندیده ای است.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

آفتِ حَسَب و شرافتِ خاندانی بر خود بالیدن و خودبینی است.

3- از عقبه بن بشیر اسدی، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: من عقبه بن بشیر اسدی هستم و در میان قوم و تبار خود خاندان بزرگی دارم، گوید: در پاسخ فرمود: تو به خانواده خود بر سر ما مَنّت مینهی؟ (منه خ) راستی خداوند به برکت ایمان، هر که را مردم پست می شمردند، بالا برده است در صورتی که مؤمن باشد و برای کفر، هر که را مردم با شرافت می شمردند، پست و زبون ساخته در صورتی که به کفر بماند و کسی را بر کسی برتری نیست جز به وسیله تقوی.

4- امام باقر (ع) فرمود:

ص: 265

عجب است از متکبری که به خود می نازد و همانا از نطفه ای آفریده شده، و سپس مرداری گنبدیده شود و نمی داند در این میان با او چه خواهد شد.

5- از امام صادق (ع) که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من پسر فلان پسر فلان هستم و تا نه پدر خود را برشمرد، رسول خدا (ص) در پاسخ او فرمود: تو دهم آنانی در دوزخ.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

أَفْتِ حَسَبٍ، افتخار است.

باب قساوت و سخت دلی

1- از علی بن عیسی، حدیث را به آنجا رسانیده که فرمود:

در آنچه خدا عز و جل با موسی (ع) مناجات کرد این بود که فرمود: موسی! در دنیا آرزوی خود را دراز مکن، تا دلت سخت شود که سخت دل از من دور است.

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

ص: 267

چون خدا بنده را در سرشت کافر آفریند، نمیرد تا بدی را دوست او گرداند و به آن نزدیک شود و او را به کبر و زور و نادانی گرفتار کند و دلش سخت گردد و بدخلق شود و سخت رو گردد و پستی او پدیدار شود و شرمش کم شود و خدا پرده او را بدرد و به حرامها اندر شود و به مخالفت با خدا افتد، و طاعت او را بد دارد و به مردم بپرد و از ستیزه سیر نشود، از خدا بخواهید عافیت و دوام آن را از او بجوئید.

3- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود: (مردم را) خاطره ای از طرف شیطان در دل افتد و خاطره ای از طرف فرشتگان، خاطره فرشته: رقت است و فهم، و خاطره شیطان: سهو است و سخت دلی.

باب ظلم و ستمکاری

1- از امام باقر (ع)، فرمود:

ستم بر سه گونه است: ستمی که خدا بیامرزد، و ستمی که خدا نیامرزد، و ستمی که خدا از آن صرف نظر نکند.

اما ستمی که خدا نیامرزد: شرك است، و آنکه خدا بیامرزد:

ص: 269

ظلم به نفس است، و آن ستمی که از آن صرف نظر نکند: دیونی است که بنده ها به يك ديگر دارند.

2- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (14 سوره فجر): «راستی که پروردگارت در کمین گاه است» فرمود: پلی است در صراط که هیچ بنده ای با بدهکاری از آن نگذرد.

3- يك شیخی از قبيله نخع گوید: به امام باقر (ع) گفتم:

من از زمان حجّاج پیوسته تا کنون فرماندار بوده ام، برای من توبه میسر است؟ گوید: جوابی نداد، و من دوباره پرسیدم، در پاسخ فرمود: نه، تا به هر صاحب حقی، حق او را پردازی.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

هیچ مظلّمه ای از آن مظلّمه سخت تر نیست که صاحبش جز خداوند کمکی به دست نیاورد.

5- از امام باقر (ع)، که چون مرگ علی بن الحسین (ع) در رسید، مرا به سینه چسبانید، سپس فرمود:

ای پسر جانم! من به تو سفارش کنم بدان چه پدرم هنگام مرگش به من سفارش کرد و به همانچه که او یادآور شد که پدرش به او سفارش کرده است، فرمود:

ص: 271

پسر جانم! مبادا ستم روا داری به کسی که برابر تو جز خدا یاوری نیابد.

6- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هر که از قصاص هراسد، از ستم به مردم دست بردارد.

7- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که بامداد کند و ستم بر کسی را در دل ندارد، خدا هر گناهی که در آن روز کرده است بیامرزد، تا خونی نریزد، و به ناحق مال یتیم را نخورد.

8- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که صبح کند و قصد ستم به کسی ندارد، خدا خطائی که مرتکب شود، بیامرزد.

9- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که ستمی کند، بدان گرفتار شود در خودش یا در مالش یا در فرزندش.

10- و فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرموده است:

از ستم پرهیزید که تاریکی روز رستاخیز است.

11- ترجمه آن در حدیث 10 گذشت.

ص: 273

12- از امام باقر (ع)، فرمود: احدی نباشد که مرتکب ستمی شود و حق دیگری را ببرد، جز آنکه خدا او را بدان بگیرد، در باره خودش باشد یا مالش و اما ستمی که میان او و خدا باشد، چون توبه کند، خدا او را بیامرزد.

13- از عبد الأعلى مولى آل سام، گوید: امام صادق (ع) آغاز سخن کرد و فرمود: هر که ستم کند، خدا بر او چیره کند کسی را که به او ستم کند یا به فرزند او و یا به فرزندِ فرزندش، من گفتم:

او ستم کند و خدا ظالمی را به فرزندش یا فرزندِ فرزندش مسلط سازد؟ فرمود: خدا عز و جل فرماید (9 سوره نساء): «باید آن کسانی که اگر به جای خود گذارند نژادی ناتوان که بر آنها نگرانند (از ستم دیگران) و باید از خدا در پرهیز باشند و باید بگویند گفتار درست و محکم».

14- از امام صادق (ع) که خدا عز و جل به یکی از پیغمبران خود در کشور یکی از جباران، وحی فرستاد که: نزد این جبار برو و به او بگو: من تو را نگماردم برای خون ریزی و گرفتن اموال، و همانا تو را گماردم تا ناله ستم رسیده ها را از من باز داری و داد آنها را بدهی زیرا من از حق آنها نگذریم اگر چه کافر باشند.

15- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: هر که مال برادر خود را به ستم بخورد و به او برنگرداند، در روز رستاخیز، پاره ای از آتش خورده است.

16- امام صادق (ع) فرمود:

ستم کننده و کمک کار او در ستم و آنکه ستم او را بپسندد، هر سه، شریک در آن هستند.

17- از هشام بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: راستی بنده ای ستم کشد و پیوسته دعا کند تا ستمگر شود.

18- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که برای ستم ستمکاری عذر بترشد، خدا ظالمی را بر او مسلط کند و اگر دعا کند، برای او مستجاب نشود، و خدا در برابر ستمی که به او شده به او ثوابی ندهد.

19- از امام صادق (ع)، فرمود:

خدا از ظالم به وسیله ظالم انتقام بگیرد، و این است معنی قول خدا عز و جل (129 سوره انعام): «و همچنین ظالمان را بر یک دیگر گماردیم» (برای انتقام).

20- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 277

هر کس به دیگری ستم کرد و او را دست داد (و دسترسی به او ندارد که از او رضایت و براءت جوید) از خدا برای او آمرزش خواهد، زیرا که آن آمرزش جوئی کفاره آن گردد.

21- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که بامداد کند و قصد ستم به کسی ندارد، خدا هر گناهی کرده بیامرزد.

22- از ابی بصیر که دو مرد خدمت امام صادق (ع) رسیدند برای کشمکش و معامله ای که با هم داشتند، و چون امام (ع) سخن هر دو را شنید فرمود: هلا راستش این است که کسی دست نیافته به خیری بهتر از آنچه به وسیله ظلم بدان دست یابند، هلا راستی مظلوم از دین ظالم بگیرد بیش از آنچه ظالم از مال او گرفته است، سپس فرمود: هر که به مردم بد کند، زشت و بی انتظار نشمارد که به او بد کنند، هلا آدمی زاده همان را درود که بکارد، و هیچ کس از تخمه تلخ، شیرینی برنگیرد، و نه از تخمه شیرین، تلخی، و آن دو مرد پیش از آنکه از جا برخیزند، با هم صلح و سازش کردند.

23- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که از قصاص ترسد، دست از ستم به مردم بازگیرد.

ص: 279

1- از ابی محمد وابشی، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

از هوا و هوس خود برحذر باشید چنانچه از دشمنان خود برحذر باشید، زیرا چیزی برای مردان، دشمن تر از پیروی هوسها و دروگری زبانهاشان نیست.

2- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل می فرماید:

به عزت و جلال و بزرگی و کبریا و نور و برتری و مقام بلندم سوگند، هیچ بنده ای دلخواه خود را بر دلخواه من اختیار نکند جز آنکه کارش را پریشان کنم و دنیایش را در هم سازم و دلش را بدان سرگرم کنم و از آن بدو ندهم جز همان که مقدر او کرده ام، به عزت و جلال و عظمت و نور و علو و مقام بلندم سوگند، هیچ بنده ای خواست مرا بر دلخواه خود مقدم ندارد جز آنکه فرشته های من او را نگهبانی کنند و آسمانها و زمین را کفیل روزی او سازم و از پس تجارت و بهره جوئی هر تاجری من پشتیبان اویم و دنیا هم به آستان بوسی او آید.

3- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

همانا من بر شما از دو چیز می ترسم:

ص: 281

پیروی از هوا و درازی آرزو.

اما پیروی از هوا، راستش این است که از حق، باز می دارد، و اما درازی آرزو، آخرت را فراموش می سازد.

4- از عبد الرحمن بن حجّاج، گوید: أبو الحسن (ع) به من فرمود:

از برآمدن نردبانی که بالا رفتنش آسان است بپرهیز هر گاه پرتگاه هلاکت باری دارد.

گوید: امام صادق (ع) می فرمود:

خود را به دلخواه وامنه، که خواهش نفس نابودی خود است، دل به هوس دادن درد و آزاری است و خودداری از آنچه دلخواهد داروی آن است.

باب مکر و پیمان شکنی و فریب کاری

1- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

اگر نبود که مکر و فریب کاری در آتش هستند، من مکر اندیش تر همه مردم بودم.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که دغلی با امام بر حق کند، روز رستاخیز با پیشوائی لوجه

ص: 283

آویخته و دهن کج بیاید به محشر و به او باشد تا به دوزخ رود و هر که بیعت امامی را شکسته و با او اظهار مخالفت کرده و بر او شوریده، دست بریده به محشر آید تا به همان وضع به دوزخ رود (هر که دغلی و خدعه کند با امام، دهن کج به محشر آید تا به دوزخ رود خ ل).

3- از امام صادق (ع)، فرمود:

از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر و نیرنگ کند.

4- از طلحة بن زید، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: دو آبادی است و هر دو از کفار حریبی است و هر کدام پادشاه جدائی دارند، با هم دغلی کردند و سپس سازش نمودند، سپس یکی از آن دو پادشاه دغلی کرد و آمد با مسلمانان ساخت و ساز کرد که به همراه آنها آن آبادی دیگر را غارت کند، امام صادق (ع) فرمود: برای مسلمانان نشاید که دغلی کنند و دستور دغلی دهند و یا نبرد کنند به همراه کسانی که دغلی و عهدشکنی کرده اند ولی حق دارند هر جا مشرکان را یافتند با آنها بجنگند و آنچه کفار بر آن پیمان بسته اند بر مسلمانان نافذ نیست و در برابر آن الزامی ندارند.

5- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که با امامی دغلی و عهدشکنی کرده، روز رستاخیز دهن کج وارد محشر شود تا به دوزخ رود.

ص: 285

6- امیر المؤمنین (ع) يك روز بر منبر كوفه سخنرانی کرد و فرمود:

ایا مردم! اگر دغلی و عهدشکنی بد نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم، هلا- هر عهدشکنی و دغلی هرزگی و نابکاری ها دارد و هر هرزگی و نابکاری کفر و ناسپاسی به بار آرد، هلا راستی که دغلی و هرزگی و خیانت در آتش باشند.

باب دروغ

1- از ابي نعمان، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

ای ابا نعمان! بر ما دروغی نبند تا دین توحید او تو بر باد رود، و مبادا بخواهی که سر باشی تا دنباله شوی، و به وسیله ما، مردم را مخور تا فقیر و بی چاره شوی، به راستی که ناچار تو را باز دارند و از تو باز پرسى کنند، اگر راست گوئی، ما تو را تصدیق کنیم و اگر دروغ گوئی، ما تو را تکذیب کنیم.

2- از امام باقر (ع) که علی بن الحسین (ع) به فرزندانش می فرمود:

ص: 287

از دروغ پرهیزید، چه کوچک باشد و چه بزرگ، جدی باشد یا شوخی، زیرا چون کسی دروغ کوچکی گفت، به دروغ بزرگ دلیر می شود.

آیا ندانید که رسول خدا (ص) فرمود: بنده پیوسته راست گوید تا خدا او را صدیق نویسد و بسا بنده ای که پیوسته دروغ گوید تا خدا او را کذاب نویسد.

3- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا برای شرّ و بدی قفل ها مقرر کرده و کلیدهای آنها را شراب مقرر ساخته، و دروغ بدتر از شراب است.

4- امام صادق (ع) فرمود:

راستی دروغ ویران کننده ایمان است.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

دروغ بر خدا و رسولش از گناهان کبیره است.

6- از امام باقر (ع)، فرمود:

نخست کسی که دروغگو را تکذیب کنند خدا عز و جل است، و سپس دو فرشته ای که با اویند، سپس خود هم می داند که

دروغگو است.

7- از عمر بن یزید که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

راستی کذاب با بیّنه هلاک شود، و پیروانش به وسیله اشتباه هلاک شوند.

8- از معاویه بن وهب، گوید: شنیدم می فرمود (ع):

راستی نشانه دروغگو این است که به تو از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر می دهد، و هر گاه از حرام خدا و حلالش از او بپرسی، چیزی ندارد که جواب گوید.

9- از ابی بصیر که شنیدم آن حضرت می فرمود:

راستی! يك دروغ، روزه دار را روزه خوار کند، گفتم: کدام ماهها هستیم که يك دروغ نگوئیم؟ فرمود: چنان نیست که تو فهمیدی، همانا مقصود، دروغ بستن به خدا و رسول خدا (ص) و ائمه (ع) است.

10- نزد امام صادق (ع) گفته شد که بافنده ملعون است، فرمود:

مقصود، کسی است که دروغ بافد بر خدا و به رسولش.

11- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

بنده ای مژه ایمان را نچشد تا دروغ را وانهد، چه شوخی باشد

و چه جدی.

12- از عبد الرحمن بن حجاج، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: کذاب آن کس است که در باره چیزی، خلاف واقع گوید؟

فرمود: نه، کسی نیست که این خلاف گوئی از او نشود، ولی مقصود، کسی است که عادت به دروغ کرده است.

13- از امام صادق (ع) که عیسی بن مریم (ع) فرمود:

هر که بسیار دروغ گوید، آبرو و خرمی او برود.

14- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

برای مؤمن شایسته است که از برادری و رفاقت کذاب، کناره کند، زیرا که او دروغگوید تا آنجا که راستش هم باور نشود.

15- از امام صادق (ع) می فرمود:

راستی! از آنچه خداوند به دروغ گوینان کمک کرده است فراموشی است.

16- زراره گوید: شنیدم امام صادق (ع) فرمود:

سخن بر سه گونه است: راست، و دروغ، و اصلاح میان مردم. گوید: به او گفته شد: قربانت! اصلاح میان مردم چیست؟

فرمود: از کسی در باره دیگری سخنی می شنوی که اگر به او برسد

ص: 293

بد دل می شود، و تو به او بر می خوری و به او می گوئی از فلانی شنیدم که در باره تو چنین و چنان خوبی می گفت و تمجید می کرد، بر خلاف آنچه شنیدی.

17- از حسن صیقل، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

راستی ما از امام باقر (ع) روایتی داریم در باره گفتار یوسف (ع) که: «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ: «ای کاروان هر آینه شما دزد هستید»، در پاسخ فرمود: به خدا دزدی نکردند، یوسف هم دروغ نگفت، ابراهیم (ع) فرمود: «بلکه بزرگ آنان این کار را کرده پرسید از آنها اگر که می توانستند سخن بگویند» امام (ع) فرمود: به خدا آنها نکرده بودند و ابراهیم (ع) هم دروغ نگفت، امام صادق (ع) فرمود: ای صیقل! نزد شما در توجیه این آیه چیست؟ گوید: گفتم: نزد ما جز تسلیم در آن نیست، گوید: فرمود: راستی خدا دو چیز را دوست دارد و دو چیز را دشمن دارد، دوست دارد مردان بزرگ منشانه را در میان دو صف (قشون اسلام و قشون کفر) و دوست دارد دروغ را در مقام اصلاح (میان دو برادر دینی) و دشمن دارد گام زدن بزرگ منشانه را در میان جاده ها (و خیابانها) و دشمن دارد دروغ گفتن را در غیر مورد اصلاح، به راستی ابراهیم (ع) گفت: «بلکه بزرگشان این کار را کرده است» به قصد اصلاح (حال گمراهی بت پرستان و حفظ جان خود) و استدلال بر اینکه بت ها کاری نمی کنند و نمی توانند کرد، و یوسف (ع) هم به قصد اصلاح (حال پدر و برادران خود) فرمود (به راستی شماها دزد هستید).

18- از عیسی بن حسان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: از هر دروغی باز پرسى شود يك روزى، جز از سه كس:

ص: 295

1- مردی که در نبرد کیدی کند که گناهی بر او نیست 2- مردی که میان دو کس اصلاح کند با این برخورد کند به وصفی جز آنکه با آن برخورد کند 3- مردی که به خانواده اش چیزی وعده دهد و قصد ندارد که آن را به انجام رساند.

19- از امام صادق (ع) که فرمود:

اصلاح کننده، دروغگو نیست.

20- از عبد الأعلى مولی آل سام، گفت: امام صادق (ع) برای من حدیثی گفت، من به او گفتم: قربانت! آیا هم اکنون تو نپنداشتی برای من چنین و چنان؟

در پاسخ فرمود: نه؛ این بر من گران آمد و گفتم: آری، به خدا پنداشتی؛ فرمود: نه، به خدا من به خدا من نپنداشتم آن را.

گوید: بر من گران آمد و گفتم: قربانت! آری به خدا آن را گفتم، فرمود: آری، آن را گفتم، آیا تو ندانستی که کلمه زعم و پنداشت در قرآن همه در دروغ به کار رفته است.

21- امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

پرهیزید از دروغ، زیرا هر امیدواری در جستجو است و هر ترسانی گریزان است.

22- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 297

بر اصلاح کننده دروغی نیست، سپس این آیه را تلاوت کرد (70 سوره یوسف): «ایا کاروان راستی که شما دزدانید» سپس فرمود: به خدا دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفت، سپس تلاوت کرد (63 سوره انبیاء): «بلکه کرده است آن را بزرگ آنها، این بپرسید از آنها اگر که سخن می گویند» سپس فرمود: به خدا آنها نکرده بودند و ابراهیم (ع) هم دروغ نگفت.

باب دو زبان

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که با دو مسلمان به دورو، و دوزبان برخورد کند، روز قیامت بیاید و دوزبان از آتش دارد.

2- از امام باقر (ع)، فرمود:

چه بد بنده ای است بنده ای که دارای دورو و دوزبان است، در حضور برادرش او را تمجید کند و در پشت سر او بد گوید و از گوشت او بخورد، اگر به او بخشش کند، حسدش برد و اگر گرفتار شود او را واگذار و دنبال کار خود رود.

3- از عبد الرحمن بن حمّاد در حدیثی که آن را به معصوم رسانیده، گوید: خدا تبارک و تعالی به عیسی بن مریم (ع) فرمود:

ص: 299

ای عیسی! باید زبانت در نهان و عیان یکی باشد و هم دلت چنین باشد، راستی من تو را در باره خودت حذر می دهم و مانند من خبیری بس است، دو زبان در یک دهان نشاید، و دو شمشیر در یک غلاف نگنجد و دو دل در یک سینه نباشد و در نهاد انسان هم دو عقیده مخالف برجا نباشد.

باب قهر کردن از برادر دینی و ترک او

1- در وصیّت مفضل است که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

دو مرد به طور قهر کردن از هم جدا نشوند جز اینکه یکی از آنها مستحق بیزاری و لعنت است و بسا که هر دو مستحقّ آن باشند، معتب به آن حضرت عرض کرد: خدا مراقبانت کند، این جزای ظالم است، مظلوم چه تقصیری دارد؟ فرمود: برای آنکه برادر خود را به پیوست و آتشی با خویش دعوت نمی کند و از گفته او صرف نظر نمی کند، شنیدم پدرم می فرمود: هر گاه دو تن با هم ستیزه کردند و یکی بر دیگری غلبه کرد، آن که ستمدیده نزد طرف ستمگر خود رود تا آنکه به او بگوید: ای برادر! من به تو ستم کردم، تا اینکه قهر و متارکه میان او و رفیق او برطرف شود، زیرا خدا حکیم و عادل است، از ظالم داد مظلوم را می ستاند.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: بیش از

سه روز قهر کردن و متارکه روا نیست.

3- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم مردی که با خویش خود قطع مراوده می کند برای آنکه به مذهب شیعه نیستند؟ فرمود: شایسته نیست که از آنها ببرد و قطع مراوده کند.

4- از مرازم بن حکیم، گوید: یکی از اصحاب ما که او را شلقان می گفتند، خدمت امام صادق (ع) بود، آن حضرت خرج او را می داد (او را ناظر بر خرج خانه خود کرده بود خ ل) و مردی بود بد اخلاق (و مرازم با او قهر کرده بود) يك روز امام به من گفت: ای مرازم! آیا با عیسی سخن می گوئی؟ (یعنی با هم صلح کردید) من در پاسخ گفتم: آری، فرمود: بسیار خوب کردی، در قهر و متارکه خیری نیست.

5- از داود بن کثیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: پدرم فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده است:

هر دو نفر مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند، هر دو از اسلام خارج باشند و میان آنها پیوست دینی نباشد و هر کدام پیشی گیرد به سخن گفتن با برادر مسلمان خود، او است که روز حساب پیشی گیرد به رفتن در بهشت.

ص: 303

6- از زراره که امام باقر (ع) فرمود:

راستی شیطان میان دو مؤمن آشوب‌گری می‌کند تا یکی از آنها از دین خود برنگشته باشد و چون چنین کنند به پشت خوابد و استراحت کند و سپس گوید: کامیاب شدم، پس خدا رحمت کند مردی که میان دو تن از دوستان ما الفت اندازد و آنها را صلح دهد، ای گروه مؤمنان! با هم الفت گیرید و مهرورزی کنید.

7- از ابی بصیر، از امام صادق (ع) فرمود:

پیوسته تا دو مسلمان با هم قهرند، ابلیس شاد است و چون آشتی کنند، زانوهایش بلرزد و بهم بخورد و بندهایش از هم بگسلد و فریاد کشد: ای وای بر من از آنچه به هلاکت رسد.

باب قطع رحم

1- از امام صادق (ع)، فرمود که:

رسول خدا (ص) فرموده است در ضمن حدیثی که: هلا به راستی در دشمنی با یک دیگر از بن بر کنی است، مقصودم از بن برکندن موی نیست، ولی از بن کنندن دین است.

2- از حذیفه بن منصور، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ص: 305

از (حالقه) پرهیزید، زیرا که مردم را به مرگ می کشاند، گفتم: حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم است.

3- یکی از اصحاب ما گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

برادران و عموزادگانم در خانه به من سخت گرفتند و آن را به من تنگ کردند تا مرا به يك اطاق در آن خانه پناهنده کرده اند و اگر اقدام کنم (اگر شما سخن گوئید خ ل) هر چه در دست آنها است بستانم. گوید: در پاسخم فرمود: صبر کن، زیرا خدا برای تو گشایشی فراهم کند، گوید: برگشتم و در سال [صد] سی و يك وبائی آمد و به خداوند سوگند، همه مردند و یکی از آنها نماند، گوید: من مسافرت کردم و چون خدمت آن حضرت رسیدم فرمود:

حال خاندانت چطور است؟ گفتم: هر آینه به خداوند همه آنها مردند و کسی از آنها زنده نمانده است، فرمود: آن برای این است که با تو بد کردند و حق تو را نشناختند، تو از قطع رحم آنها پرهیز، همه نابود شدند، تو دوست داشتی که زنده باشند و به تو تنگ بگیرند؟

گفتم: آری به خدا.

4- از امام باقر (ع) که در کتاب علی (ع) است که سه خصلت باشند هر که دارای آنها باشد، نمیرد تا بد عاقبتی آنها را ببیند: شورش و ستمگری، قطع رحم و قسم دروغ که بدان با خدا مبارزه و هم نبردی می شود، و به راستی طاعتی که زودتر ثوابش عاید می شود، صله رحم است، و راستی که مردمی نابکارند و با هم صله رحم کنند و اموالشان فراوان شود و ثروتمند گردند و به راستی که

ص: 307

قسم دروغ و قطع رحم، خانمانها را ویران و بیابان خشک و خالی کنند که اهلش نابود گردند و خویشی را از جای بر آرند (تباه کنند خ ل) و از جا برآوردن خویشی مایه قطع نسل است.

5- از عنبسه بن عابد، گوید: مردی به امام صادق (ع) از خویشان خود شکایت کرد، به او فرمود: خشم را فرو خور و اقدام کن (خوبی کن خ ل) در پاسخ گفت: آنان می کنند و می کنند (یعنی هر گونه عمل زیانبخشی را) فرمود: تو هم می خواهی چون آنان باشی تا خدا به شما نظر ترحم نکند (یعنی در دنیا و آخرت لطف خود را از شما دریغ دارد).

6- رسول خدا (ص) فرمود:

از خویش خود مبر و گرچه او از تو ببرد.

7- امیر المؤمنین (ع) در خطبه خود فرمود:

پناه برم به خدا از گناهانی که زود نابود کنند، عبد الله بن کواء یشکری خدمت آن حضرت برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! آیا گناهانی هستند که زود نابود کنند؟ فرمود: آری، وای بر تو، آن قطع رحم است، راستی که خاندانی با هم فراهم شوند و با هم کمک کنند و با اینکه بد کارند خدا به آنها روزی می دهد، و به راستی خاندانی از هم جدا می شوند و با یک دیگر قطع رحم می کنند و خدا آنها را محروم می کند با اینکه پرهیزکارند.

ص: 309

8- از امام باقر (ع)، فرمود که:

امیر المؤمنین (ع) فرموده است: هر گاه قطع رحم گردد، اموال در دست اشرار نهاده گردد.

باب عقوق و ناسپاسی (پدر و مادر)

1- از امام صادق (ع) که فرمود: کمترین ناسپاسی، گفتن «افّ» است (به روی پدر و مادر) و اگر خدا عز و جل چیزی را آسان تر از آن می دانست، از آن غدقن می کرد (زیرا مقصود نهی از هر گونه بی ادبی و ترك احترام پدر و مادر است و برای تأکید، کمترین فرد را مورد نهی ساخته تا افراد بزرگتر به وجه شایسته تری کناره گیری شود).

2- رسول خدا (ص) فرمود:

نیک رفتار باش (با پدر و مادر) و در بهشت باش، و اگر عاق و جفا کار باشی، پس به دوزخ بساز.

3- از یعقوب بن شعیب، از امام صادق (ع) که چون روز قیامت شود يك پرده از پرده های بهشت را بر گیرند، هر جاننداری از مسافت پانصد سال بوی آن را بشنود جز يك دسته، گفتم: آنان کیانند؟

فرمود: عاق والدین خود.

ص: 311

4- رسول خدا (ص) فرمود:

بالای دست هر نیکوکاری يك نیکی است تا اینکه مرد در راه خدا کشته شود و چون در راه خدا کشته شد، بالای آن عمل بهتری نیست، و روی هر ناسپاسی ناسپاسی دیگر است تا کسی یکی از پدر و مادر خود را بکشد و چون چنین کرد، بالای آن ناسپاسی دیگر نباشند.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که به نظر دشمنی به پدر و مادر ستمکار بر خود هم نگاه کند، خدا نمازش را نپذیرد.

6- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) در ضمن سخن خود فرمود: پرهیزید از ناسپاسی پدر و مادر، زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال راه شنیده شود، و عاق والدین و قاطع رحم و پیره مرد زناکار و متکبر آن را نشنود، و کبریا از آن پروردگار جهانیان است.

7- از امام صادق (ع)، فرمود:

اگر خدا چیزی را کمتر ازاف می دانست، از آن نهی می کرد آن از کمترین مراتب ناسپاسی است و از ناسپاسی است که کسی به پدر و مادر خیره نگاه کند.

8- از امام باقر (ع)، فرمود:

ص: 313

پدرم به مردی نگاه کرد که پسرش به همراه راه می رفت و به شانه پدرش تکیه کرده بود و آن حضرت با او (یعنی پسر - از مجلسی ره) سخن نگفت از بد داشتن او تا از دنیا رفت.

9- از امام صادق (ع)، فرمود:

کمترین عقوبت ناسپاسی گفتن: اف است، و اگر خدا چیزی را از آن آسان تر می دانست از آن نهی می کرد.

باب انکار نسب و نژاد

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

به خدا کافر شده کسی که از نژاد و نسب خود بیزارى جوید گرچه کم ارزش و پست باشد.

2- از امام صادق (ع) به همین مضمون.

3- از امام باقر (ع):

نفی حسب و گرچه پست و کم ارزش باشد کفر است.

ص: 315

باب در کسی که مسلمانان را آزار کند و خوار شمارد

1- از هشام بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

خدا عز و جل فرماید: باید به جنگ با من اعلام شود هر که بنده مؤمن مرا آزارد و باید از خشمم آسوده باشد هر که بنده مؤمنم را گرامی دارد و اگر در روی زمین از مشرق تا مغرب آفریده ای نباشد از آفریده هایم جز يك مؤمن به همراه پیشوای عادل، من به عبادت آنها از هر آنچه در زمینم آفریدم بی نیاز باشم و هفت آسمان و زمین ها بدانها بر پا باشند و از ایمانشان برای آنها آرامشی مقرر سازم که نیازمند به آرامش دیگری نباشند.

2- از مفضل بن عمر که امام صادق (ع) فرمود:

چون روز رستاخیز شود يك جارچی جار زد: کجایند روگردانان از دوستانم؟ پس مردمی بر پا شوند که چهره آنها گوشت ندارد و گفته شود: اینانند آن کسانی که مؤمنان را آزدند و در برابر آنها ایستادند و با آنها لجبازی کردند و به آنها در دینشان سخت گرفتند. سپس فرمان شود که آنها را به دوزخ برند.

3- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا تبارك و تعالی فرموده است:

ص: 317

هر کس به يك دوستی از من اهانت کند، محققاً به جنگ با من کمین کرده است.

4- امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمن مستمند یا غیر مستمندی را خوار شمارد، پیوسته خدا عز و جل او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد.

5- از معلی بن خنیس، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: راستی خدای تبارک و تعالی می فرماید:

هر که يك دوست از من اهانت کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است و من به یاری دوستانم از همه چیز شتابان ترم.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرموده:

هر که بنده مؤمنم را خوار کند، آشکارا به جنگ با من برخاسته.

7- از حماد بن بشیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل فرماید:

هر که دوستی از مرا اهانت کند، محققاً برای نبرد با من کمین کرده است، و هیچ بنده با عملی به من نزدیک نشود که محبوب تر باشد نزد

من از عمل بدان چه بر او واجب کردم، و به راستی که او

ص: 319

با انجام نماز نافله به من تقرّب جوید تا آنجا که او را دوست دارم و چون او را دوست داشتیم، گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبان او شوم که با آن بگوید و دست او شوم که با آن بگذرد، اگر مرا بخواند، اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند، به او ببخشم و من هرگز در کاری که انجام دهم در تردید نباشم مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، او از مرگ بدش آید و من ناخوش کردن او را بد دارم.

8- از امام باقر (ع)، فرمود: چون پیغمبر را به معراج بالا بردند، گفت: پروردگارا! حال مؤمن در نزد تو چون است؟ فرمود:

ای محمد! هر که يك دوست مرا، اهانت کند محققاً آشکارا با من به جنگ برخاسته، من به یاری دوستانم از همه چیز بیشتر می شتابم، من در باره چیزی آن اندازه تردید ندارم که در باره قبض روح مؤمن، او از مرگ بدش آید و من هم از بدی کردن به او بدم می آید، به راستی برخی از بندگان مؤمنم را جز توانگری نشاید و به نسازد و اگر به جز آتش بگردانم نابود و هلاک شود، و به راستی برخی بنده های مؤمنم باشند که جز با درویشی و نداری به نشوند و اگر به جز آتش بگردانم نابود و هلاک شود، و تقرّب نجوید هیچ بنده ای به من به عملی که محبوب تر باشد نزد من از آنچه بر او واجب کرده ام، و به راستی که او با عمل نافله به من تقرّب جوید تا آنجا که دوستش دارم و چون دوستش داشتیم در این صورت گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبانش شوم که با آن بگوید و دستش شوم که با آن بگیرد، اگر دعا کند به درگاهم اجابتش کنم و اگر از من خواهش کند، به او ببخشم.

9- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که مؤمنی را برای نداری و فقر او کم و کوچک شمارد و خدا روز رستاخیز او را در برابر خلاق به رسوائی شهره سازد (و چون همان مؤمن که در دنیا خوار شمرده می شد، خوارش کند- از مجلسی ره).

10- فرمود (ع) که رسول خدا (ص) فرموده است:

پروردگارم مرا به معراج شبانه برد و از پشت پرده به من وحی کرد آنچه را وحی کرد و با من بی واسطه سخن گفت تا آنکه به من فرمود:

ای محمد! هر که دوستی از دوستان من خوار کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است، و هر که با من بجنگد، من با او بجنگم، گفتم: پروردگار! این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر که با تو بجنگد با او می جنگی، فرمود: آن کسی است که از او پیمان گرفتم به دوستی و پیروی از تو و از وصی تو و از ذریه تو و نژاد تو.

11- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدای عز و جل فرماید:

هر که بنده مؤمن مرا به خواری کشد، با من به نبرد برخاسته، و من هر کاری کنم تردیدی ندارم مانند تردیدی که در باره بنده مؤمنم دارم، به راستی من ملاقات او را دوست دارم و او از مرگ بدش می آید و من مرگ را از او می گردانم، و به راستی در امری به درگاه من دعا می کند و من برای او اجابت می کنم بهتر از آن را که می خواهد.

ص: 323

باب در کسی که از لغزش و عیب مؤمنان جستجو کند

1- از امام باقر و امام صادق (ع)، فرمودند:

نزدیکترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد و لغزشها و خطاهای او را شماره گیرد تا يك روزی او را بدانها سرزنش کند.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده و ایمان به دلش خوب ننشسته! مسلمانان را نکوهش مکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید، زیرا هر که از عیوب آنها دنباله گیری کند، خدا از عیب او دنباله گیری کند و هر که را خدا دنبال عیب برآید رسوایش کند گرچه در خانه اش باشد.

3- از امام باقر (ع) (به مضمون حدیث 1).

ص: 325

4- از امام باقر (ع) (به مضمون حدیث 2).

5- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

لغزشهای مؤمنان را مجوئید، زیرا هر که لغزشهای برادر خود را بجوید، خدا دنبال لغزشهای او برآید و هر که خدا دنبال لغزشهایش برآید، رسوایش سازد گرچه در درون خانه اش باشد.

6- از امام باقر (ع)، فرمود:

نزدیک ترین وضع بنده به کفر این است که با مردی برادر دینی باشد و لغزشهای او را شماره کند تا روزی او را بدانها سرزنش کند.

7- از امام صادق (ع) که فرمود:

دورترین وضع بنده خدا این است که مردی با مردی برادر دینی باشد و خطاهای او را بر او نگهداری کند تا روزی او را بدانها سرزنش کند.

ص: 327

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که مؤمنی را سرزنی کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنی کند.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که يك کار زشتی را فاش کند، چون کسی است که آن را آغاز کرده و هر که مؤمنی را سرزنی کند، نمیرد تا آن را مرتکب شود.

3- امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمنی را به گناهی سرزنی کند، نمیرد تا آن را مرتکب شود.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که نزد مؤمنی رود که او را سرزنی کند و سرکوفت زند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنی نماید.

باب غیبت و بدگوئی در پشت سر و بهتان زدن

1- از رسول خدا (ص)، فرمود:

غیبت زودتر در دین مرد کارگر می شود از بیماری خوره در درون او.

رسول خدا (ص) فرمود:

نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا حدی سر ندهد، عرض شد: یا رسول الله! حدی چیست؟ فرمود: غیبت کردن است.

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که در باره مؤمنی بگوید آنچه را دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده، پس او از کسانی است که خدا در باره آنان فرموده است (18) سوره نور): «راستی آن کسانی که دوست دارند فاش کنند هرزگی را در باره آن کسانی که گرویده و ایمان آورده اند از آن آنها است عذاب دردناک».

3- از داود بن سرحان، گوید:

از امام صادق (ع) از غیبت پرسیدم، فرمود: آن این است که برادر دینی خود را یاد کنی به کاری که نکرده و دنبال او منتشر کنی امری را که خدا بر او پوشانیده و حدی بر او در باره آن اقامه نشده است.

ص: 331

4- از امام صادق (ع) که از رسول خدا (ص) پرسیدند، کفار غیبت چیست؟ در پاسخ فرمود:

آمزش جوئی برای کسی که او را غیبت کردی هر وقت به یاد او افتادی.

5- از ابن ابی یعفور، از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که به مرد مؤمن یا زن مؤمنه ای بهتان زند بدان چه در او نیست، خدا او را در طینه خبال برانگیزد و بدارد تا از آنچه گفته بیرون آید، گفتم: طینه خبال چیست؟ فرمود: چرکی است که از فروج زنان زناکار و هرزه بدر آید.

6- از یحیی ازرق، گوید: أبو الحسن (ع) به من فرمود:

هر که در پشت سر مردی چیزی را گوید که در او است و مردم می دانند که در او است، او را غیبت نکرده است و هر که در پشت سر کسی در باره اش سخن گوید که در او است ولی مردم آن را نمی دانند، او را غیبت کرده است و هر که چیزی در باره او گوید که در او نیست، به او بهتان زده است.

7- از عبد الله بن سیابه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

غیبت این است که در باره برادرت بگوئی آنچه را خدا از او پرده پوشی کرده و اما آنچه از وجود او عیان است چون تندی کردن و شتاب زدگی غیبت نیست، و بهتان این است که در باره او بگوئی آنچه در او نیست.

ص: 333

باب در نقل حکایت بر ضرر مؤمن

1- از مفضل بن عمر، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

هر که حکایتی نقل کند بر ضرر مؤمنی و مقصودش این باشد که او را چرکین کند و آبروی او را بریزد تا از چشم مردم بیفتد، خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی با شیطان بکشاند و شیطان هم او را بپذیرد.

2- از عبد الله بن سنان، گوید: به او گفتم: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آری، گفتم: مقصود شما دو عضو پائین تنه است؟ فرمود: چنان نیست که فهم تو بدان رفته است، همانا مقصود، فاش کردن سرّ او است.

3- از زید، از امام صادق (ع) در تفسیر آنچه در حدیث آمده است که (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)، فرمود: این به این معنی نیست که برهنه شود و از او چیزی بینی همانا مقصود، این است که بر ضرر او حکایتی بگوئی یا عیب او را بگوئی.

ص: 335

باب شمات (و شادکامی به گرفتاری مؤمن)

1- از امام صادق (ع) راستی که او فرمود:

شادکامی و شماتت در گرفتاری و مصیبت برادر دینی از خود نشان مده تا خدا به او ترحّم کند و آن گرفتاری به تو دهد و فرمود:

هر که در مصیبتی که به برادرش رسد، شادکامی و شماتت کند، از جهان نرود تا گرفتار فتنه شود.

باب دشنام

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

دشنام بر مؤمن چون پرت شدن در هلاک است (چون کار کسی است که در پرتگاه هلاک است خ ل) (دشنام گوی به مؤمن چون پرت شده در هلاک است خ ل).

2- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

دشنام گوئی به مؤمن (دشنام گوئی مؤمن خ ل) نابکاری

ص: 337

است (بی ایمانی است خ ل) و جنگیدن با او کفر است و خوردن گوشتش (بدگوئی از او در پشت سرش) گناه است و حرمت مال مؤمن چون حرمت خون او است.

3- از امام باقر (ع) که مردی از بنی تمیم خدمت پیغمبر (ص) آمد و به او عرض کرد: به من سفارش کن و در ضمن سفارش به او فرمود: به مردم دشنام مدهید تا میان آنها کسب دشمنی کنید.

4- از عبد الرحمن بن حجاج، از ابی الحسن موسی (ع) در باره مردمی که به هم دشنام دهند، فرمود: آنکه آغاز به دشنام کرده ستمکارتر است و گناه او و گناه طرفش به عهده او است تا وقتی از ستم دیده عذر نخواسته.

5- از امام باقر (ع)، فرمود:

هرگز مردی بر مردی گواه به کفر نشود (یعنی به او بگوید:

ای کافر) جز آنکه یکی از دو نفر آنها بدان گرفتارند، اگر گواهی داده است به کفر کافری که راست گفته و اگر به کفر مؤمنی گواهی کرده، به خود او برگردد، مبادا به مؤمنان طعن بزنید.

6- از علی بن ابی حمزه، از امام باقر یا امام صادق (ع)، گوید:

شنیدم می فرمود:

راستی چون لعنی از کسی صادر شود، در تردّد باشد و اگر

ص: 339

مجوزی یابد (به ملعون تعلق گیرد) و گر نه به صاحب و گوینده خود برگردد.

7- از ابی حمزه ثمالی، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

راستی چون لعنت از دهان صاحب خود بیرون آید، میان او و طرف لعن شده مردّد ماند، اگر مجوزی یابد (بر ملعون بماند) و گر نه به گوینده خود برگردد.

8- از ابی حمزه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر گاه مردی به برادر مؤمنش گوید: اف، از پیوستگی با او بیرون آید، و چون به او گوید: تو دشمن منی، یکی از آنها کافر شود، و خدا از مؤمنی که بد برادر مؤمن خود را در دل دارد، هیچ کرداری را نپذیرد.

9- از امام باقر (ع)، فرمود:

هیچ بشری چشم در چشم مؤمن به او طعن نزند جز اینکه به بدترین مرگ بمیرد و سزاوار باشد که به خیر برنگردد.

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر گاه مؤمن برادر (دینی) خود را تهمت زند، ایمان از دلش سائیده گردد چنانچه نمک در آب.

2- عمر بن یزید، از پدرش که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که برادر دینی خود را تهمت زند، احترامی میان آنها به جا نماند و هر که با برادر دینی خود بیگانه وار عمل کند چنانچه با مردم دیگر (که با او هم عقیده نیستند) او از آنچه خود را بدان بسته است (از علاقه به مذهب) بر کنار و بیزار شده است.

3- امیر المؤمنین (ع) در ضمن سخن خود فرمود:

کار برادر دینی خود را به بهترین وجهی مقرر دار تا آنکه دلیلی به دست تو آید که بر تو چیره شود و راه توجیه را بر تو ببندد و به هیچ سخنی که از برادرت برآید بد گمان مباش تا محمل خوبی برای آن توانی یافت.

ص: 343

باب در کسی که برای برادر مؤمن خود خیرخواهی نکرده

1- از ابی حفص اعشی، از امام صادق (ع) گوید: شنیدم از او که می فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: هر که دنبال حاجت برادر مؤمن خود رود و برای او خیراندیشی نکند، به خدا و رسولش خیانت کرده.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر مؤمنی در حاجت برادر خود اقدام کند و برای او خیر اندیشی و تلاش نکند، به خدا و رسولش خیانت کرده.

3- از ابو بصیر گفته که: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که از یاران ما برای کاری و حاجتی از برادر دینی او کمک خواسته شود و به اندازه نهایت و توانائی خود در آن نکوشد، به خدا و رسول و مؤمنان خیانت ورزیده، ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مقصود شما از مؤمنان چیست؟ فرمود: همه، از دوران امیر المؤمنین (ع) تا آخر آنان (چون همه مؤمنان یکی هستند).

ص: 345

4- از ابی جمیله، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

هر که در برآوردن حاجت برادر خود اقدام کند و سپس نسبت به او در باره آن خیراندیشی و تلاش نکند، چون کسی است که به خدا و رسولش خیانت کرده است و خدا با او طرف است.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که با برادر خود مشورت خواهد و رأی پاك و بی آرایش خود را به او ندهد، خدای عز و جل عقل و تدبیر از او بگیرد.

6- از سماعه، گوید: شنیدم از امام صادق (ع) می فرمود:

هر که با برادر مؤمن خود در باره انجام حاجتی از او اقدام کند و حق نصیحت را برای او به جا نیاورد، محققاً به خدا و رسولش خیانت کرده است.

باب خلف وعده

1- از هشام بن سالم، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

وعده دادن مؤمن به برادرش در حکم نذری است که کفار ندارد و هر که از آن تخلف کند، به تخلف از خدا آغاز کرده و به دشمنی او در آویخته، و این است قول خدا (2 سوره صف): «أیا آن

ص: 347

کسانی که گرویدید چرا می گوئید آنچه را نمی کنید (3) و چه دشمنی بزرگی دارد نزد خدا که بگوئید و نکنید».

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به وعده ای که می دهد وفاء کند.

باب در کسی که در راه روی برادر مؤمن خود ببندد

1- از مفضل بن عمر، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

هر آن مؤمنی که میان او و میان مؤمن دیگر در بسته ای باشد، خدای عز و جل میان او و بهشت هفتاد هزار بارو بکشد که میان هر دو بارو هزار سال مسافت فاصله باشد.

2- از محمد بن سنان گوید: من نزد امام رضا (ع) بودم و به من فرمود: ای محمد! راستش این است که در زمان بنی اسرائیل چهار مؤمن بودند و یکی از آنها نزد سه دیگر رفت که در يك خانه برای مناظره میان خود گرد آمده بودند، در خانه را کوبید و چاکری نزد او بیرون شد و از او پرسید، آقایت کجا است؟ گفت:

ص: 349

در خانه نیست، آن مرد مؤمن برگشت و آن غلام نزد آقايش به درون خانه رفت، آقايش از او پرسيد كى بود كه در را كويد؟

گفت: فلان كس بود و من در پاسخش گفتم: شما در خانه نيسديد، آقا در برابر اين گزارش غلام خود خاموش شد و اعتنائى نكرد و غلام خود را در رد آن مؤمن سرزنش نمود و هيچ كدام آن سه تن از برگشتن آن مؤمن از در خانه غمگين نشدند و به حديثى كه خود با هم در ميان داشتند روى آوردند و چون فردا شد بامداد آن مؤمن نزد آنها رفت و آنها را پيدا كرد، با هم بيرون آمده بودند و مى خواستند بروند سر كشتزارى كه يكي از آنها داشت به آنها سلام داد و گفت: من هم با شما هستم؟ به او گفتند: بسيار خوب، و از او (راجع به وضع ديروز) عذر خواهى نكردند، آن مرد حاجتمند و ناتوان بود، چون ميان راه رسيدند، به ناگاه چشمشان به تيكه ابرى افتاد كه بر آنها سايه كرد و گمان بردند بارانى در پى است و شتافتند كه زودتر به مقصد برسند و چون آن ابر در بالاي سرشان استوار و پا برجا شد، به ناگاه يك جارچى از ميان آن تيكه ابر فرياد كشيد: اى آتش! اينان را بگير، منم جبرئيل فرستاده خدا، پس به ناگاه آتشي از ميان ابر شعله زد و آن سه تن مؤمن را در ربود و او تنها و هراسنده به جا ماند و در شگفت و تعجب بود از آنچه بر سر آن مردم فرود آمد و نمى دانست سببش چيست، به سوى شهر برگشت و يوشع بن نون (وصى حضرت موسى) را ملاقات كرد و به او خبر داد و آنچه را ديده و شنيده بود گزارش كرد، يوشع بن نون فرمود: آيا نمى دانى كه خداوند بر آنها خشم كرد پس از آنكه از آنها خشنود بود و اين خشم براى كارى بود كه با تو كردند، پرسيد با من چه كارى كردند؟ يوشع براى او باز گفت، آن مرد گفت: من آنها را حلال

کردم و از آنها در گذشتم، فرمود: اگر این پیش از نزول عذاب بود، برای آنها سودمند بود ولی اکنون برای آنها سودی ندارد و بسا باشد که پس از این به آنها سود بخشند.

3- از امام صادق (ع)، فرمود: هر آن مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر پرده و حجابی باشد، خدا میان او و بهشت هفتاد هزار بارو و دیوار کشد که کلفتی هر دیواری و بارو هزار سال راه است (میان هر بارو تا باروی دیگر مسافت هزار سال است).

4- از ابي حمزه، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قربانت! چه فرمائی در باره مسلمانی که نزد مسلمان دیگر رفته برای دیدار او (یا برای حاجتی که خواستار است) و آن مؤمن در خانه است و این وارد اجازه ورود خواهد و به او اذن ندهد که در خانه آید و نه از خانه نزد او برآید؟ فرمود: ای ابا حمزه! هر مسلمانی نزد مسلمان دیگر رود برای دیدار او یا برای درخواست حاجتی و او در منزلش باشد و از او اذن خواهد و نزد او بدر نشود، پیوسته در لعنت خدا باشد تا هر آنگاه که به هم برخورد کنند، من گفتم: قربانت! در لعنت خدا با هم برخوردند؟ فرمود: آری.

باب در کسی که برادر دینی از او کمک خواهد و او را کمک ندهد

1- از حسین بن امین، از امام باقر (ع)، فرمود:

هر که به کمک برادر مسلمانش دریغ کند و در انجام حاجت او بخل نماید، گرفتار شود به کمک کسی که گناهکار شود به خاطر او و مزدی هم نبرد.

2- از امام باقر (ع)، فرمود:

هر مردی از شیعه های ما که نزد یکی از برادرانش برود و از او در حاجت خود کمک خواهد و به او کمک نکند با اینکه توانا باشد، خدا او را گرفتار کند که حاجت دیگری را از دشمنان ما بر آورد تا خدا او را در روز قیامت بدان عذاب کند.

3- از امام صادق (ع)، فرمود:

مردی دست از کمک برادر مسلمان خود و کوشش در آن بر ندارد و ترک همدردی و همکاری با او نکند، جز اینکه خدایش گرفتار کند به کمک کسی که گناهکار شود به کمک کردن به او و مزدی هم نبرد.

ص: 355

4- از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم (ع)، گوید:

شنیدمش می فرمود:

هر که مردی از برادرانش آهنگ او کرد و برای وضعی که دارد به او پناهنده شده و او را پناه نداد با اینکه قادر است بدان پس محققاً پیوست خود را از خدا عز و جل بریده است.

باب در کسی که مانع مؤمنی شود از چیز خود یا دیگری

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر مؤمنی چیزی را از مؤمنی دیگر دریغ دارد که بدان نیاز دارد و او هم بر آن توانا است که از خود یا دیگری برای او بدهد، خدا او را روز قیامت با روی سیاه و چشم کبود برپا دارد و دو دستش به گردنش بسته باشد پس گفته شود: این است آن خیانت کاری که به خدا و رسولش خیانت کرده و سپس فرمان دهند که او را به دوزخ برند.

2- از یونس بن ظبیان که امام صادق (ع) فرمود:

ای یونس! هر که حق مؤمنی را حبس کند، خدا روز رستاخیز

ص: 357

او را پانصد سال روی دو پایش نگه دارد تا عرق او بلکه خون او روان شود و يك جارچی از سوی خدا جار کشد: این است ستمکاری که حق خدا را از او حبس کرده است، فرمود: چهل روز سرزنش شود و سپس فرمان شود او را به دوزخ برند.

3- امام صادق (ع) فرمود:

هر که خانه ای دارد و مؤمنی به نشستن در آن نیاز دارد و آن را از وی دریغ کند، خدا عز و جل فرماید: ای فرشته های من! بنده من به بنده من از نشستن در خانه دنیا دریغ ورزید، به عزت و جلال خودم سوگند، او هرگز ساکن بهشت من نگردد.

4- از علی بن جعفر، گوید: شنیدم ابو الحسن (ع) می فرمود:

هر که نزد برادر مؤمن خود برای حاجتی آمد، همانا او رحمتی است از طرف خدا عز و جل که به سوی او روانه کرده است، اگر آن رحمت را بپذیرد محققاً آن را به ولایت و دوستی ما پیوسته است و آن به ولایت خدا عز و جل پیوست باشد و اگر او را از حاجت خود باز گردانید و آن را بر نیاورد با اینکه به بر آوردنش توانا است، خدا بر او يك مار آتشین چیره کند که در گورش او را بگذرد تا به روز رستاخیز چه آمرزیده باشد و چه عذاب کشد و اگر حاجتخواه او را معذور داند بد حال تر باشد، گوید: شنیدم می فرمود: هر که یکی از برادران و هم مذهبانش به سوی او رود که بدو پناهنده شود در يك وضعی از خودش که بی چاره است و او وی را پناه ندهد با اینکه می تواند، پیوست خود را از خدا عز و جل بریده است.

ص: 359

باب در کسی که مؤمن را بترساند

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که به مؤمنی نظری اندازد که او را بدان بترساند، خدا عز و جل در روزی که جز سایه او سایه ای نیست، او را بترساند.

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که مؤمنی را از سلطان بترساند تا به او بدی رسد و نرسد، سزایش این است که در دوزخ رود، و هر که مؤمنی را از سلطانی بترساند تا به او بدی رسد و برسد به او، سزایش این است که با فرعون و خاندان فرعون در دوزخ باشد.

3- امام صادق (ع) فرمود:

هر که با نیم کلمه بر ضرر مؤمنی کمک کند، روز قیامت خدا عز و جل را بر خورد و میان دو چشمش نوشته است ناامید است از رحمت من.

ص: 361

باب در سخن چینی

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

شما را به بدترین خودتان آگاه نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: آنها که به سخن چینی روند و میان دوستان جدائی افکنند و برای پاکان عیب جویند.

2- از امام باقر (ع)، فرمود:

بهشت بر دروغ تراشانی که برای سخن چینی روند حرام است.

3- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

بدان شما آنهایند که به سخن چینی روند و میان دوستان جدائی افکنند و برای پاک دامنان عیب جویند.

ص: 363

باب فاش کردن (اسرار مذهب) برای تقیه و حفظ اسرار

1- از محمد بن عجلان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

راستی خدا عز و جل مردمی را برای فاش کردن اسرار سرزنش کرده و فرموده است (83 سوره نساء): «و هر گاه به آنها مطلبی راجع به امنیت و ناامنی برسد آن را فاش می کنند» پرهیزید از فاش کردن 2- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که حدیث ما را بر ضرر ما فاش کند، چون کسی باشد که حق ما را دانسته انکار کند. و به معلی بن خنیس فرمود:

آنکه حدیث ما را فاش کند، چون کسی است که منکر ما باشد.

3- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که حدیث ما را فاش کند، خدا ایمانش را ببرد.

4- امام صادق (ع) فرمود:

هر که حدیث ما را فاش کند، ما را به خطا نکشیده بلکه از روی عمد کشته است.

5- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

ص: 365

بنده روز قیامت محشور شود و خونی به گردن ندارد و به اندازه يك خونِ حجامت یا بیشتر به او داده شود و به او گفته شود:

این است بهره تو از خون فلان-کس، و او بگوید: پروردگارا! به راستی تو می دانی که جان مرا گرفتی و من خون کسی را نریخته بودم، در پاسخ می گوید: آری، تو از فلانی روایتی چنین و چنان شنیدی و آن را بر ضرر او روایت کردی و آن روایت نقل شد تا به فلان جبار رسید و او را کشت و این سهم و بهره تو است از خون او.

6- از امام صادق (ع) این آیه را خواند (61 سوره بقره):

«این برای آن است که آنان به آیات خدا کفر ورزند و پیغمبران را به ناحق بکشند» پس فرمود: هلا به خدا که آنها را به دست خود و با شمشیرهای خود نکشتند ولی احادیث آنها را شنیدند و آن را شهرت دادند و به واسطه آن گرفتار شدند و کشته شدند و این فاش کردن سرّ است و تجاوز است و گناه است.

7- از امام صادق (ع)، فرمود:

در قول خدا عز و جل «پیغمبران را به ناحق می کشند» هلا به خدا که آنها را با شمشیر خود نکشتند ولی سرّ آنها را فاش کردند و شهرت دادند تا کشته شدند.

8- امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا عز و جل مردمی را به فاش کردن سرّ، ملامت کرده است و فرموده است (83 سوره نساء): «و چون امری بر آنها گزارش شود از امنیّت و ناامنی آن را فاش کنند» مبادا شما رازی را فاش کنید.

ص: 367

9- امام صادق (ع) فرمود:

هر که سرّی از ما فاش کند، چون کسی باشد که عمداً ما را کشته است و به خطا نکشته.

10- امام صادق (ع) می فرمود:

فاش کننده سرّ، شاک است و بی عقیده و آنکه آن را به نااهل گوید کافر است و هر که به رشته محکم (مذهب) بچسبد ناجی است.

گفتم: آن چیست؟ فرمود: تسلیم است.

11- از ابی خالد کابلی که امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا عز و جل دین را دو دولت ساخته، دولت آدم و آن دولت خدا است، و دولت ابلیس، چون خدا خواهد آشکارا پرستش شود دولت آدم بر سر کار باشد و چون خواهد که نهانی پرستیده شود، دولت ابلیس بر سر کار باشد و آنکه فاش کند آنچه را خدا خواسته از دین نهان باشد از دین بدر رفته است.

12- از امام صادق (ع):

هر که روز خود را با فاش کردن سرّ ما افتتاح کند، خدا بر او مسلط کند حرارت آهن و تنگنای زندان ها را.

ص: 369

باب در کسی که مخلوق را فرمانبرد به نافرمانی از خالق

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که خشنودی مردم را به خشم خدا جوید، خدا ستاینده او را از مردم نکوهش کننده او سازد.

2- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که خشنودی مردم را بدان جوید که خدا را به خشم آرد، هر که ستاینده او باشد به نکوهش او برخیزد و هر که طاعت و فرمانبری خدا را به غضب مردم مقدم دارد، خدا دشمنی هر دشمنی را برای او کفایت کند و حسد هر حسودی را و ستم هر ستم کننده را و خدا عز و جل برایش یار و پشتیبان باشد.

3- از امام صادق (ع) که مردی به حسین (ع) نوشت: مرا با دو حرف پند بده، در پاسخش نوشت:

هر که امری را با نافرمانی خدا بطلبد، آنچه امید دارد زودتر از دستش برود و از آنچه حذر دارد زودتر بر سرش آید.

4- از محمد مسلم که امام باقر (ع) فرمود:

ص: 371

دین ندارد کسی که فرمانبری کسی را دین خود داند که نافرمانی از خدا کند، و دین ندارد کسی که به افتراء ناحقی بر خدا دین داری کند، و دین ندارد کسی که به انکار یکی از آیات خدا دین داری کند.

5- از جابر بن عبد الله (انصاری) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که سلطانی را به خشم آوردن خدا خشنود سازد، از دین خدا بیرون رود.

باب در عقوبت سریع گناهان

1- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

پنج است که اگر درك کردید از آنها به خدا پناه برید:

هرگز هرزگی در مردمی آشکار نشود تا به جایی که آن را علنی سازد جز اینکه در میان آنها طاعون و دردهائی که در اسلاف گذشته آنها نبوده پدیدار گردد، و از کیل و ترازو کم نگذارند جز اینکه به قحطی و سنگینی و سختی مخارج زندگی و به ستم سلطان گرفتار شوند، و زکاة را دریغ ندارند جز اینکه باران آسمان از آنها دریغ شود و اگر به خاطر چهارپایان زبان بسته نباشد به آنها باران

ص: 373

نبارد، و عهد و پیمان خدا و رسولش را نشکنند جز آنکه خدا دشمن آنها را بر آنها مسلط کند و برخی از آنچه را دارند بگیرد، و حکم نکنند به غیر آنچه خدا [عز و جل] نازل کرده جز اینکه خدا عز و جل کشمکش و نبرد میان آنها فراهم سازد.

2- از امام باقر (ع) که در کتاب رسول خدا (ص) دریافتیم که: هر گاه پس از من زنا پدیدار گردد، مرگ ناگهانی فراوان گردد و چون در کیل و وزن (پیمانه ترازو) کم و بیش شود، خدایشان به قحطی و کاستی مأخوذ دارد و هر گاه از زکاة دریغ کنند، زمین از برکت خود نسبت به زراعت و میوه ها و معادن همه دریغ کند و هر گاه حکم به ناحق کنند، به ستم و عدوان همکار شوند و هر گاه پیمان شکنند، خدا دشمنان را بر آنها چیره سازد و چون قطع رحم کنند، خدا مال را به دست اشرار اندازد و هر گاه امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان خاندان من ننمایند، خدا بدان آنها را بر آنها مسلط گرداند و نیکان آنها دعا کنند، برای آنها اجابت نشود.

ص: 375

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

سزاوار نیست برای مؤمن در مجلسی نشیند که خدا در آن نافرمانی می شود و او هم نمی تواند آن را تغییر دهد.

2- از جعفری، گوید: شنیدم أبو الحسن (ع) می فرمود:

چرا من می نگرم که تو نزد عبد الرحمن یعقوب هستی؟ در پاسخ گفت: راستش او خال من است. امام فرمود که: او سخن ناهمواری می زند، خدا را وصف می کند (به صورت و اوصاف جسم) با اینکه خدا به وصف در نیاید یا با او بنشین و ترك ما کن، و یا با ما بنشین و ترك او کن! من گفتم: او هر چه خواهد بگوید چه مسئولیتی برای من دارد هر گاه من نگویم آنچه که او می گوید؟

أبو الحسن (ع) فرمود: آیا نمی ترسی که به او عذابی فرود آید و به شما همه (که در گرد او هستید برسد) آیا ندانستی آن کسی را که خود از اصحاب موسی (ع) بود و پدرش از یاران فرعون بود و چون سواران فرعون به موسی (ع) رسیدند، از آن حضرت به جا ماند تا پدر خود را پند دهد و او را به موسی برساند، و پدرش به همراه او ستیزه کنان گذشتند تا به کناری از دریا رسیدند و هر دو غرق شدند و خبر او به موسی (ع) رسید و فرمود: او در رحمت خدا است ولی

چون بلا نازل شود از آن کسی که نزدیک گنهکار است دفاعی نمی شود.

3- از امام صادق (ع) که فرمود:

با اهل بدعت هم صحبت نشوید و با آنها نشینید تا در نظر مردم چون یکی از آنها محسوب شوید، رسول خدا (ص) فرموده است:

مرد هم کیش دوست و رفیق خود است.

4- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر گاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید از آنها بیزاری جوئید و بسیار به آنها دشنام بدهید و در باره آنها بد گوئید و طعن بزیند و آنها را خفه و وامانده سازید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر شوند و از بدعت های آنها نیاموزند تا خدا برای شما در برابر این کار حسنات نویسد و درجات آخرت را برای شما بالا برد.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

شایسته نیست برای مسلمان که برادری کند با هرزه و نه با احمق و نه با کذاب.

6- فرمود (ع) که: امیر المؤمنین (ع) چون بر منبر بر می آمد

ص: 379

می فرمود: مؤمن را سزد که از رفاقت و برادری با سه کس کناره ورزد:

1- بیباک و هرزه داری. 2- احمق و نابخرد. 3- کذاب، اما بیباک و هرزه داری: کار خود را برای تو آرایش دهد و دوست دارد به مانند او باشی و به کار دین و آخرت تو با تو کمکی نکند و همراهی با او جفا و سخت دلی آرد و رفت و آمد تو با او عار و ننگ باشد، و اما احمق نابخرد: راستش این است که به خیر و خوبی به تو دستور ندهد و برای دفاع از بدی از تو امیدی به او نیست و اگر چه خود را به رنج و تلاش اندازد برای تو و بسا که خواهد ته تو سودی رساند و از نادانی به تو زیان بخشد، مرگش بهتر است از زنده بودنش و خموشیش به است از سخن گوئیش و دوریش به است از نزدیکی او، و اما کذاب: زندگی با او بر تو گوارا و راحت نیست، گفته تو را نزد دیگران برد و حدیث دیگران را برای تو آورد و هر وقت داستانی را به پایان رساند، داستان دیگری به دنبالش افزاید تا آنجا که بسا راست گوید و باور نکنند و میان مردم دشمنی افکنند و کینه ها در سینه ها بادید آورد. از خدا بپرهیزید و خود را پبائید.

7- از امام باقر (ع) که پدرم فرمود: علی بن الحسین (ع) به من فرمود: پسر جانم! پنج کس را در نظر دار و به آنها همراه و هم سخن و رفیق راه مشو، گفتم: پدر جان! چه کسانی؟ فرمود:

بپرهیز از همراهی با کذاب، زیرا که او به مانند سراب است، نزدیک کند به تو دور را و دور کند از تو نزدیک را، بپرهیز از همراهی فاسق و بدکار، زیرا او است که تو را به یک خوراکی بفروشد یا به کمتر از آن، مبادا با بخیل رفاقت کنی، زیرا او مالش را از تو دریغ دارد،

به تو کمک مالی ندهد در آنگاه که بینهایت بدان نیازمندی، مبادا با احمق رفاقت کنی، زیرا او می خواهد به تو سود رساند و از نفهمی به تو زیان رساند. مبادا با کسی که قاطع رحم است رفاقت کنی، زیرا من او را در سه موضع از قرآن خدا عز و جل یافتم که به او لعن شده است: خدا عز و جل فرماید (23 سوره محمد): «بسا باشد که اگر پشت دادید در زمین تباهی به بار آورید و قطع رحم کنید (24) آنها را آن کسانی که خدا لعنتشان کرده است و آنها را از گوش و چشم هایشان کور نموده است» و فرموده است (24 سوره رعد): «آن کسانی که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند از آنچه خدا فرمان داده که پیوست باشد و فساد کنند در زمین، آنانند که لعنت از آن آنها است و بد خانمانی» و در بقره فرموده است (27): «آن کسانی که بشکنند عهد و پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند آنچه را خدا فرمان داده که پیوست شود و فساد کنند در زمین هم آنانند زیان کاران».

8- از شعیب عقرقوفی، گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) از قول خدا عز و جل (137 سوره نساء): «و به تحقیق نازل شده به شما در قرآن که هر گاه شنیدید به آیات خدا کفرورزی و استهزاء شود» تا آخر آیه «با آنها ننشینید تا در حدیث دیگری در آیند زیرا شما در این صورت (همنشینی با آنها) به مانند آنهائید، به راستی خدا منافقان را با کافران همه در دوزخ گرد آورد» در پاسخ فرمود: همانا مقصود از این آیه این است که وقتی شنیدید که مردی حق را انکار می کند و دروغ می شمارد و به ائمه (ع) بد می گوید، از نزد او برخیز و با او همنشینی مشو، هر که خواهد باشد.

9- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، در مجلسی که امام را کم شمارند و یا عیب کنند، نشیند.

10- فرمود (ع): امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، در محل ربه و تهمت نایستد.

11- از عبد الأعلى، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، نباید در مجلسی نشیند که در آن امام یا مؤمن عیب گفته شوند یا کم شمرده شوند.

12- فرمود (ع): سه مجلس است که خدا دشمنشان دارد و عذاب بر اهل آنها بیارد، شما با آنها نشینید و هم مجلس نشوید:

مجلسی که در آن کسی نشسته باشد که در فتوای خود دروغ بافد، و مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و خرم است و ذکر ما در آن فرسوده و کهنه است، و مجلسی که در آن کسی ما را شکست می دهد (از پیروی ما باز می دارد خ ل) و تو می دانی، سپس امام صادق (ع) سه آیه از کتاب خدا را خواند که گویا در مشت او بودند:

ص: 385

1- (108 سوره انعام): «دشنام ندهید آن کسانی که می خوانند معبودی را جز خدا تا آنها هم ندانسته به خدا دشنام گویند» 2- (68 سوره انعام): «و هر گاه دیدی آن کسانی را که در آیات ما در افتاده اند از آنها رو به گردان تا در حدیث دیگری در افتند» 3- (176 سوره نحل): «زبان خود را به دروغ میالائید که این حلال است و این حرام تا به دروغ بر خدا افتراء بنزید».

13- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر گاه گرفتار شدی به ناصبی ها و همنشینی آنها چون کسی باش که روی سنگ سرخ شده در آتش باشد تا برخیزی، زیرا خدا آنها را دشمن دارد و لعنت می کند و چون دیدی در باره یکی از امامان بد گویند، بی درنگ برخیز که خشم خدا در این جا بر آنها فرود آید.

14- امام صادق (ع) فرمود:

هر که نزد دشنام گوئی به اولیاء خدا نشیند، خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

15- از امام باقر (ع)، فرمود:

هر که در مجلسی نشیند که به امامی از ائمه در آن دشنام گویند و می تواند برخیزد و نکند، خدا در دنیا او را خوار کند و در

ص: 387

آخرت عذاب کند، و معرفتِ خوبِ ما را که بدان بر او منت نهاده است از او بگیرد.

16- از یمان بن عبد الله، گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده است و سپس با بلندترین آوازش جار کشید: ای گروه اولیاء الله! راستی که ما بیزاریم از آنچه شما می شنوید، هر که علی (ع) را سب کند، لعنت خدا بر او باد، ما بیزاریم از آل مروان و آنچه جز از خدا می پرستند، سپس آهسته تر می گفت: هر که به اولیاء خدا بد می گوید با او همنشینی نکنید، و هر که شک کند در آنچه ما بدان عقیده داریم با او هم آهنگی نکنید، و هر که از برادران دینی شما نیازمند گردد که از شما خواهش و گدائی کند، به او خیانت کرده اید، سپس این آیه را می خواند (29 سوره کهف): «ما آماده کردیم برای ستمکاران آتشی که سراپرده هایش آنان را فرا گرفته و اگر فریادرسی خواهند به آنها فریادرسی شود با آبی سوزان چون سرب گداخته که چهره ها را کباب کند، چه بد نوشابه ای است و چه بد تکیه گاهی است و متکائی».

باب اصناف مردم

1- از حمزة بن طیار، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

ص: 389

مردم بر شش صنف باشند، گوید: گفتم: به من اجازه می دهید که بنویسم؟ فرمود: آری، گفتم: چه بنویسم؟ فرمود:

بنویس:

1- اهل و عید (یعنی مکلفان مسؤل) از اهل بهشت و دوزخ- بنویس (102 سوره توبه):

2- «دیگرانی که به گناهانشان اعتراف دارند، کردار خوب را با کردار بد در آمیخته اند» گوید: گفتم: اینان کیانند؟ فرمود: وحشی از اینها است- گوید: فرمود: بنویس (106 سوره توبه):

3- «و دیگرانی که در عاقبت خود به امر خدایند یا آنها را عذاب کند و یا آنکه از آنها درگذرد و به آنها ببخشد»، گوید: فرمود:

بنویس (98 سوره نساء):

4- «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره ای توانند و نه به راهی پی برند، چاره ای ندارند که به کفر گرایند و راهی هم به ایمان ندارند» (99 سوره نساء):

5- «آنهايند که بسا باشد خدا از شان درگذرد» فرمود: بنویس:

6- اصحاب اعراف را، گوید: گفتم: اصحاب اعراف چیستند؟ فرمود: مردمی که حسنات و سيئات آنها برابر باشد، و اگر آنها را به دوزخ برد، به کيفر گناهان آنها است و اگر آنها را به بهشت برد از رحمت و مهربانی او است.

2- از حمزة بن طيار که امام صادق (ع) فرمود:

مردم شش دسته اند و هر شش به سه دسته بر گردند: ایمان و کفر و گمراهی، و ایشان اهل دو وعدند، آن کسانی که خدا به آنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان و کافران و مستضعفان و آنان

ص: 391

که کارشان با خدا است یا عذابشان می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و آنان که اعتراف کنند به گناهان خود، در هم آمیخته اند کردار خوب را با کردار دیگری بد، و دیگر اعراف هستند.

3- از زراره که گوید: من با حمران- یا من با بکیر- نزد امام باقر (ع) رفتیم، گوید: من گفتم به آن حضرت که: ما اندازه خود را دراز کنیم و بسنجیم، فرمود: اندازه چیست؟ گفتیم: ریسمان کار است، و هر که با ما موافق باشد در عقیده چه از علویان باشد و چه از دیگران، با او دوستی کنیم و در آمیزیم و هر که مخالف ما باشد علوی باشد یا دیگری، از او بیزاری جوئیم، در پاسخ فرمود: ای زراره! گفته خدا درست تر است از گفته تو پس کجایند آنها که خدا عز و جل فرماید (98 سوره نساء): «جز مستضعفین از مردان و زنان و کودکان که نه چاره توانند و نه به رأیی پی برند».

حماد در حدیث افزوده است، گوید: آواز امام باقر (ع) بلند شد و آواز من هم تا آنجا که هر که بر در خانه بود آن را شنید.

جمیل از قول زراره در آن افزوده که: چون سخن میان من و او بسیار شد، به من گفت: ای زراره! بر خدا بایست است که به بهشت نبرد گمراهان را.

1- از داود بن کثیر رقی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

سنت‌های رسول خدا (ص) چون فرائض و مقررات خدا عز و جل است؟

در پاسخ فرمود: راستی خدا عز و جل فرائضی مقرر کرده که بر بنده ها لازم شده اند، پس هر که يك فريضه از فرائض لازم شده را ترك کند و به آن عمل نکند و آن را انکار کند، کافر باشد، (رسول خدا) به اموری فرمان داده که همه آنها خوبند و کسی که برخی از آنچه خدا عز و جل به بنده های خود امر کرده است از طاعتش ترك کند، کافر نباشد ولی ترك فضیلت کرده است و از خیر کاسته است.

2- از زراره، از امام باقر (ع)، فرمود:

به خدا که کفر قدیم تر از شرك است و پلیدتر و بزرگتر، گوید:

سپس یادآور کفر ابلیس شد هنگامی که خدا به او فرمود:

برای آدم سجده کن و خودداری کرد از سجده کردن، پس کفر بزرگتر از شرك است، پس هر که دیگری را بر خدا عز و جل برگزیند و از طاعت و فرمانبری سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند، او کافر است و هر که دینی جز دین و کیش مؤمنان بر پا دارد پس او مشرك است.

3- از زراره، از امام باقر (ع)، گوید: سالم بن ابی حفصه و

اصحابش نزد امام یادآوری شدند و فرمود: راستی آنها منکرند که هر که با علی (ع) جنگیده است مشرک باشد، و امام باقر (ع) فرمود:

آنها معتقدند که محاربین با علی (ع) کافرند، سپس به من فرمود:

راستی کفر از شرک پیشتر است، سپس یادآور شد کفر ابلیس را گاهی که خدا به او فرمود: سجده کن و سرباز زد از اینکه سجده کند، و فرمود: کفر پیشتر از شرک است پس هر که بر خدا دلیری کند و از طاعت او سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند او کافر است یعنی اهانت ورزی است کافر.

4- از حمران بن اعین، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (3 سوره دهر): «به راستی که او را به راه رهبری کردیم یا شکرگزار و قدردان باشد یا ناسپاس و کفران ورز» در پاسخ فرمود: یا عمل کند پس او شاکر است و یا ترک عمل کند پس او کافر است.

5- زراره گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (5 سوره مائده): «و هر کس کفر ورزد از گرویدن محققاً عملش ساقط گردد» در پاسخ فرمود: یعنی ترک کند عملی را که بدان اعتراف کرده است، از این بابت است اینکه ترک کند نماز را نه از برای بیماری و نه از اشتغال به کاری.

6- از موسی بن بکیر، گوید: پرسیدم از ابو الحسن (ع) از کفر و شرک که کدام پیشتر است، گوید: به من فرمود: من از تو سابقه نداشتم که با مردم ستیزه کنی، گفتم: هشام بن سالم به من

دستور داده که: این را از شما بپرسم، به من فرمود: کفر پیشتر است و آن به معنی انکار است، خدا عز و جل فرموده است (34 سوره بقره) «جز ابلیس که سر پیچید و کبر ورزید و از کفار گردید».

7- از زراره، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: مؤمن به دوزخ می رود؟ فرمود: نه به خدا، گفتم: به دوزخ نرود جز کافر؟ فرمود:

نه، جز کسی که خدا خواهد و چون چند بار تکرار کردم، به من فرمود: ای زراره! من راستی که من گویم: نه، و می گویم: جز هر که را خدا خواهد و تو می گوئی: نه، و نمی گوئی: جز کسی که خدا خواهد. (راوی) گوید: هشام بن حکم و حماد از زراره نقل کرده اند که: گفته: من با خود گفتم: استادی است که علم بحث و مناظره ندارد، گوید: پس از این خاطره به من فرمود: ای زراره! چه گوئی در باره کسی که برای تو اعتراف کرده که بر مذهب تو است و هر چه بگوئی بدان عقیده مند و متدین است، آیا او را می کشی؟ چه می گوئی در باره خدمتکاران و خانواده خودتان، آیا آنها را می کشی؟ گوید: پس من گفتم: به خدا منم که علم بحث و مناظره ندارم.

8- از مسعدة بن صدقه، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که در جواب این پرسش: کدام يك از كفر و شرك او از نوع شرك نبود، زیرا او به پرسش دیگری جز خدا دعوت نکرد و همانا پس از آن به این موضوع دعوت کرد و مشرك شد.

9- از مسعدة بن صدقه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) در پاسخ این پرسش که: شما را چه شده است که زنا کار را کافر نامی و تارك نماز را کافر می خوانی، دلیل فرق میان این دو چیست؟

فرمود: برای آنکه زناکار و هر که به او مانند باشد همانا این کار را به خاطر شهوت کند، زیرا شهوت بر او چیره گردد و تارك نماز تنها از راه خوار شمردن و بی ارزش دانستن آن است که نماز نخواند و این برای آن است که زناکار از نزدیک شدن با زن، کامیاب شود و به واسطه طلب لذت، قصد آن زن کند، و هر که ترك نماز کند و به قصد ترك نماز برآید، قصد ترك نماز برای او لذتی ندارد و چون لذت و کامجویی در میان نباشد، استخفاف و خوار شمردن و بی ارزش دانستن در میان می آید و هر گاه استخفاف به میان آمد، کفر واقع شود.

گوید: از امام صادق (ع) پرسش شد، به او عرض شد: چه فرق است میان کسی که به زنی نگاه کند و با او زنا کند و یا می بنوشد و میان کسی که نماز را نخواند تا زناکننده و می خوار استخفاف کن و خوار شمار نباشند چنانچه نماز نخوان استخفاف کن و خوار شمارنده است و حجّت و دلیل در این باره چیست؟ و چه علتی دارد که تو میان آنها فرق گذاری؟ فرمود: حجّت و دلیل در این جا این است که هر آنچه تو خود را در آن وارد کنی (و از روح تو خیزد) داعی و غلبه شهوت تو را بر آن و انداشته که در مورد زنا و می خواری وجود دارد و تو خودت باشی که خویش را به ترك نماز بخوانی و در این جا شهوت نیست و این همان استخفاف و بی اعتنائی است و این است فرق میان آن دو قسم.

10- از امام صادق (ع)، فرمود:

ص: 401

هر که در خدا و رسولش شك کند، او کافر است.

11- از منصور بن حازم، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

کسی شك دارد در رسول خدا (ص)، فرمود: کافر است، گفتم:

کسی که شك دارد در کفر شك، او هم کافر است؟ پاسخی به من داد و من تا سه بار پرسش خود را باز گفتم و از چهره او خشم دریافت کردم.

12- از عبید بن زراره، گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) از تفسیر قول خدا عز و جل (5 سوره مائده): «هر که کفر ورزد به ایمان محققاً عملش سقوط کند» در پاسخ فرمود: مقصود، کسی است که ترك کرده است عملی را که بدان اقرار و اعتراف داشته، گفتم:

زمینه ترك عمل چیست؟ همه آن را وانهد و از دست بدهد؟ فرمود:

از آن است آن کسی که عمداً بی اینکه مست باشد و یا عملی در میان نباشد را وانهد.

13- از ابی مسروق، گوید: امام صادق (ع) از من وضع مذهبی اهل بصره را پرسید، فرمود: چه مذهبی دارند؟ گفتم: مرجئه هستند و قدریّه و حروریّه، در پاسخ فرمود: خدا لعنت کند این ملت‌های کافر و مشرک را که به هیچ وجه خداپرست نیستند.

14- از فضیل، گوید: نزد امام باقر (ع) رفتم و مردی خدمت

او بود و چون من نشستم، آن مرد برخاست و رفت و امام به من فرمود: ای فضیل! این کی بود نزد تو؟

گفتم: چه مذهبی داشت؟ فرمود: حروری بود.

من گفتم: او کافر است؟ فرمود: آری به خدا، مشرک است.

15- از محمد بن مسلم، گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود:

هر چه را اقرار و تسلیم به بار آورد ایمان است، و هر چه را انکار و جحود به بار آورد پس آن کفر است.

16- از ابی حمزه، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

راستی علی (ع) دری است که خدا گشوده، هر که از آن درآید مؤمن است و هر که از آن برآید کافر است.

17- رسول خدا (ص) فرمود:

طاعت علی (ع) خواری دارد و نافرمانی او کفر به بار آورد، گفته شد: یا رسول الله! چگونه فرمانبری علی (ع) خواری دارد و نافرمانیش کفر به بار آرد؟ فرمود: علی (ع) شما را به حق وامی دارد، اگر فرمان او را بپذیرد خوار می شوید (یعنی در دنیا و در نظر خودتان) و اگر نافرمانی او کنید، به خدا عزّ و جلّ کافر می شوید.

ص: 405

18- امام کاظم (ع) می فرمود:

راستی علی (ع) بایی است از ابواب هدایت، هر که از راه علی (ع) وارد شود مؤمن است و هر که از آن بیرون رود کافر است و هر که در آن وارد نشود و بدان پشت ندهد در آن طبقه ای باشد که کار آنها با خدا است.

19- از امام صادق (ع)، فرمود:

اگر بندگان در هنگامی که نمی دانستند، ایست می کردند و به انکار نمی پرداختند، کافر نبودند.

20- از امام باقر (ع)، فرمود:

خدا عز و جل علی (ع) را میان خود و خلقش برای رهبری بر پا داشته، هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را انکار کند کافر است و هر که او را نفهمد گمراه است و هر که با او امام دیگری را برپا دارد مشرک است و هر که با ولایت و دوستی او آید به بهشت رود و هر که با دشمنی او آید به دوزخ رود.

21- از امام کاظم (ع)، فرمود:

راستی که علی (ع) یکی از درهای بهشت است و هر که به آستانش درآید مؤمن است و هر که از آن برآید کافر است و هر که نه در آن درآید و نه از آن برآید، در آن طبقه ای باشد که کارشان با خدا است.

1- از ابی عمرو زبیری، از امام صادق (ع)، گوید: به او گفتم: به من خبر ده از اینکه کفر در قرآن خدا عز و جل چند وجه دارد؟ فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است: کفر جحود، و جحود بر دو وجه است، و دیگر کفر به وسیله ترك آنچه خدا بدان فرمان داده، کفر برائت و کفر نعمت، اما کفر جحود همان انکار ربوبیت است و آن قول کسانی است که گویند: نه پروردگاری و نه بهشتی و نه دوزخی و آن قول دو دسته از زنداقه است که به آنها دهری مذهب گویند، و هم آنهایند که گویند (23 سوره جاثیه):

«و هلاك نكند ما را جز دهر» و آن دینی است که برای خود مقرر کردند از روی سلیقه و پسند خویش بدون بررسی و تحقیق و کاوش در اطراف آنچه می گویند و خدا (در باره آنان) فرماید (6 سوره بقره): «راستی آن کسانی که کافرند برای آنها فرق ندارد که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند» مقصود کفر نسبت به توحید و شناسائی خدا تعالی است، این یکی از دو وجوه کفر است.

و وجه دیگرش: انکار با معرفت است و آن این است که منکر بدانند حق است و با این حال انکار کند، مطلب نزد او ثابت باشد و خدا عز و جل در این باره فرموده است (14 سوره نمل): «و آن را انکار کنند با اینکه در دل بدان یقین دارند، از روی ستم گری و گردن کشی» و هم خدا عز و جل فرموده است (89 سوره بقره): بودند

(یهود مدینه) که پیش از (هجرت پیغمبر به مدینه) در آرزوی پیروزی بر کفار به سر می بردند (به وسیله پیروی از پیغمبر خاتم ص) و چون آنچه را شناخته بودند نزد آنها آمد بدان کفر ورزیدند لعنت خدا بر کافران باد» این است تفسیر دو وجه جحود و انکار.

وجه سوم از وجوه کفر، کفر به نعمت است و این گفتار خدا تعالی است که سلیمان را حکایت می کند (40 سوره نمل): «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیامید که شکر گزارم یا ناسپاسی کنم، هر که شکرگزاری کند همانا برای خود شکرگزاری کرده است و هر که ناسپاسی کند راستی که پروردگارم بی نیاز و کریم است» و فرموده است (7 سوره ابراهیم): اگر شکر کنید هر آینه برای شما فزون کنیم (نعمت را) و اگر ناسپاسی کنید راستی عذاب من سخت است سخت» و فرموده است (152 سوره بقره): «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر کنید و به من ناسپاسی نکنید».

وجه چهارم ترك آنچه خدا عز و جل بدان دستور داده است و آن مقصود است از قول خدا عز و جل (84 سوره بقره): «و گاهی که از شما پیمان گرفتیم خون همگنان خود را نریزید و آنها را از خانه خون بیرون نکنید سپس اعتراف کردید و شما بر آن گواه شدید (85) سپس هم شماها همگنان خودتان را کشتید و گروهی آنها را از خانه هاشان بیرون کردید و به کینه ورزی و دشمنی با آنها تظاهر و کمک کردید و اگر آنها را اسیر نزد شما آوردند فدیة برای آنها می دهید و هم آن است که بیرون کردن آنها از خانه شان بر شما حرام است آیا به بعضی از مقررات کتاب (تورات) می گروید و به بعضی کافر می شوید، چیست سزای هر که از شماها این کار را می کند خدا» آنها را کافر دانسته به واسطه ترك آنچه خدا به آنها فرمان داده است، و نسبت ایمان بدانها داده ولی از آنها نپذیرفته است

ایمانشان را، سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و فرموده است: «پس نیست سزای هر کدام شما که چنین کند جز رسوائی در زندگانی دنیا و در روز رستاخیز دچار شود به سخت ترین عذاب و نیست خداوند غافل از آنچه شما می کنید».

وجه پنجم از وجوه کفر، کفر برائت است و این است قول خدا عز و جل که حکایت می کند از ابراهیم (ع) (4 سوره ممتحنه): «ما به شما کافریم و میان ما با شما دشمنی و بغض پدیدار شده تا هرگز تا شما به خدای یگانه بگروید» یعنی ما از شما بیزاریم، و خدا فرموده است در ذکر ابلیس و بیزاری جستن او از دوستان خود از آدمی زاده در روز قیامت (22 سوره ابراهیم): «راستی من کافر شدم بدان چه پیش از این با من در آن شریک شدید» و خدا فرموده است (25 سوره عنکبوت):

«همانا شما در برابر خدا بتانی را به پرستش گرفتید میان خودتان در زندگی (چند روزه) دنیا سپس روز رستاخیز به همدیگر کافر شوید و همدیگر را لعنت کنید» یعنی از همدیگر بیزاری و دوری جوئید.

باب ستون های کفر

1- از امیر المؤمنین (ع)، فرمود: کفر بر چهار پایه است:

فسق و غلو و شك و شبهه. فسق چهار پره دارد: جفا و کوری و غفلت و سرکشی، هر که جفا کند، حق را خوار گیرد و فقهاء را

ص: 413

دشمن دارد و بر خلاف بزرگ اصرار ورزد و هر که کوردل گردد، ذکر را فراموش کند و پیرو گمان گردد و با آفریننده خود ستیزه جوید و شیطان بر او چیره گردد و بی توبه و تواضع برای خدا آمرزش خواهد و غفلت نکند از گناه، هر که غفلت کند، بر خود خیانت کرده و بر پشت در گشته و گمراهی خود را راشد پنداشته و آرزوهایش او را فریب داده اند و افسوس و پشیمانی یقه او را گرفته اند هنگامی که کار از کار گذشته و پرده برداشته شده و آنچه نمی پنداشت برای او رخ داده است، هر که از فرمان خدا سرکشی کند، به شكّ اندر شده و هر که به شكّ افتد، خدا بر فرزند و به سلطنت خود او را خوار سازد و به جلال خود او را خرد کند چونان که به پروردگارش که کریم است فریفته شده و در فرمان حضرت او تقصیر روا داشته.

غلوّ بر چهار پره است: تعمّق در رأی، تنازع در رأی و کژ دلی و شقاق، هر که بسیار خرده بینی کند، به حق نگراید و جز غرق در امواج فروگیرنده نفزاید، فتنه ای از پیرامونش برنخیزد جز اینکه فتنه دیگرش فرا گیرد و پرده دیانت او بدرد و در کار در هم و گیج کننده ای فرو افتد. هر که در رأی، ستیزه کند و طرفیت نماید، به حماقت شهره گردد و به خاطر لجبازی دنباله دار، و هر که کج دل شد، خوبی در نزد او زشت باشد و بدی در چشم او زیبا گردد و هر که بر امام بر حق بشورد و از جمع مسلمانان کناره گیرد، راه زندگی بر او تیره گردد و کارش در هم شود و در تنگنا افتد و نتواند از آن برآید زیرا از جز راه مؤمنان پیروی کرده است.

شكّ بر چهار پره است: بر مریّه و هوی و تردد و

استسلام (خود باختگی) و آن فرموده خدا عز و جل است (55 سوره نجم): «به کدام از نعمتهای پروردگارت سر ستیزه جوئی داری؟».

در روایت دگر است که (شكّ) بر مریه است و هراس از حق و تردد استسلام در برابر جهل و اهل آن، هر که از آنچه در پیش او است بهراسد، به دنبال سر برتابد، و هر که در دیانت ستیزه جو باشد، در شكّ بچرخد و پشتتازان بر او سبقت جویند و دیگران او را دریابند و لگدمال شیاطین گردد و هر که دل بر هلاکت دنیا و آخرت نهد، در این میان به هلاکت رسد، و هر که از آن رهائی یابد، از فضل یقین باشد، و خدا چیزی کمتر از یقین نیافریده است.

و شبهه بر چهار پره است: خوش آمد از آرایش و خود آرائی و کج منشی و کج کشی و در آمیختن حق و باطل، و این برای آن است که آرایش جلوگیری بینه و وسیله کشف حقیقت است، و خود آرائی مایه افتادن در شهوت است، کجی صاحب خود را بسیار منحرف سازد، و آمیختن حق به باطل امواج ظلمتی است که بر همدیگر بر آمده اند، این است کفر و ستونها و پره های آن.

باب صفت نفاق و منافق

1- فرمود (امیر المؤمنین (ع): نفاق بر چهار ستون قرار دارد:

بر هوس رانی و سهل انگاری و کینه توزی و طمع ورزی.

هوس رانی بر چهار پره است: بر ستم و دست اندازی و

ص: 417

شهوت رانی و سرکشی، هر که ستم کرد و شورید، گرفتاری های او بسیار باشد و از او کناره گیری شود و بر او بتوفند (بر زیان او کمک شود خ ل) و هر که دست اندازی و تجاوز کرد، از هلاکتها نیاساید و دلش درست نماند و از شهوت رانیها خوددار نباشد و هر که شهوت خود را تعدیل نکند، در بدمنشیا و بدمنشان اندر شود و هر که سرکشی کند از روی عمد و بی دلیل، خود را به گمراهی افکند.

و سهل انگاری بر چهار پره است: بر فریب و آرزو و باد و بروت و تبلی و این برای آن است که باد و بروت، راه حق را ببندد و تبلی تقصیر در کردار به بار آرد تا مرگ برسد و اگر آرزو نباشد انسان اندازه کار و کردار خود را بداند و اگر انسان اندازه وضعی را که در آن است بداند و بفهمد، به ناگهان از هراس و ترس بمیرد، و فریب دست مرد را از کردار سودمند، کوتاه سازد.

کینه ورزی بر چهار پره است: بر کبر و فخر و حمیت و تعصب، هر که کبر ورزد، به حق پشت دهد و هر که بر خود بنازد، نابکار گردد و هر که حمیت کشد، به گناهان اندر شود و هر که تعصب کشد، جور کند، و چه بد وضعی است وضعی که میان پشت کردن به حق و نابکاری و اصرار بر گناه و جور است در گذشت از صراط.

و طمع بر چهار پره است: شادی و خوش گذرانی و لجبازی و فزون طلبی شادکامی بد است نزد خداوند، و خوش گذرانی سر بزرگی است، و لجبازی بلای کسی است که او را به کشیدن بار گناهان و ادار می سازد، فزون طلبی سرگرمی و بازی و دلدادگی است و پذیرفتن به دل پستی است به جای آنچه که بهتر و خوب است.

این است نفاق و ستون ها و پره هایش، و خدا بر بنده هایش

غالب است، نامش بلند است و وجهش والا است (وجه: ذات او یا آنکه مقصود، انبیاء و حجج او و یا دین او است) - از مجلسی (ره) و زیبا و نیکو ساخته، هر چه را آفریده است دو دست جودش گشاده است و وسعت رحمتش همه چیز را فرا گرفته است، امر او عیان است و نورش تابان، برکتش در جریان است و حکمتش فروزان، کتابش پا برجا است و حجّتش پیروز و هویدا! دینش پاک و سلطنتش محکم و تابناک، سخنش حق و برجا و موازینش عادلانه و رسولانش رساننده بودند، بدکرداری را گناه شمرده و گناه را فتنه و فتنه را چرکینی و خوش کرداری را رضامندی دانسته و رضامندی را توبه و توبه را پاک کننده، پس هر که توبه کرد، به راه حق رفت و هر کس فتنه انگیخت، گمراه شد مادامی که به خدا بازگشت و به گناهایش اعتراف نکرد، و دلیری نکند برابر خدا مگر هلاک شوند.

خدا را باش خدا را باش، وه چه اندازه باب توبه به درگاهش وسیع است و رحمت مژدگانی و بردباریش بزرگ است، وه چه کیفر و دوزخ جانکاه است و ضربتیش سخت است، هر که به فرمانبرش پیروز گردد و کرامتش به خود جلب کند و هر که در نافرمانیش در آید و بال تقمت او چشد و به همین زودی زود پشیمان گردد.

2- از محمد بن فضیل، گوید: به ابی الحسن (ع) نوشتم و از او مسأله ای پرسیدم، به من در پاسخ نوشت: (142 سوره نساء):

«راستی منافقان با خدا فریب کاری کنند و او هم با آنها فریب به کار برد و هر گاه به نماز ایستند تبلی کنند و به مردم خودنمایی سازند و جز اندکی به یاد خدا نباشند* در این میانه آویزانند و نه ایستند و نه از آنانند هر که را خدا گمراه سازد هرگز راه را برای او در نیابی» نه از کفارند و نه از مؤمنان

و نه از مسلمانان، اظهار ایمان کنند و به کفر و تکذیب گرایند، خدا آنها را لعنت کند.

3- از ابی حمزه، از علی بن الحسین (ع)، فرمود: منافق غدقن می کند و خود دست نمی کشد و فرمان می دهد بدان چه خودش نمی کند، و هر گاه به نماز ایستد اعتراض کند، گفتم: یا ابن رسول الله! اعتراض چیست؟ فرمود: روی برگردانیدن، و هر گاه به رکوع رود، چون گوسفند خود را به زمین اندازد (یعنی قیام بعد از رکوع را نکند)، چون شب کند همی جز صرف شام ندارد با اینکه روزه هم نبوده است، و چون بامداد کند همش این است که با اینکه شب را بیدار نمانده، اگر به تو حدیثی گوید، دروغ گوید، و اگر به تو چیزی بسپارد به تو خیانت ورزد و اگر از او نهان شوی، تو را بد گوئی کند و اگر به تو وعده ای دهد، تخلف نماید.

4- از عبد الملك بن بحر که سند حدیث را تا امام رسانیده و این را هم بدان افزوده است: هر گاه رکوع کند، چون گوسفند بخوابد، و هر گاه به سجده رود چون کلاغی نوک به زمین زند (یعنی سجده را بسیار کوتاه بجا آورد) و چون بنشیند، مانند سگی باشد که بر سر دُم نشیند (این تعبیر هم ظاهر اشاره به ترك جلسه استراحت بعد از سجدتین و تعجیل در انجام نماز است).

5- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

منافق به مانند تنه درخت خرمائی است که صاحبش خواهد در ساختمانی از آن بهره مند شود و سود برد در آنجا که خواسته استوار و برجا نشده و آن را به جای دیگر برده و آن جا هم استوار و برجا نشده و سرانجامش این شده که آن را در آتش سوخته (وزیر

دیک مصرف کرده است).

6- فرمود (ع): رسول خدا (ص) فرموده است:

هر آن اندازه که خشوع تن و اندام بدن از آنچه در دل است بیشتر باشد نزد ما نفاق محسوب گردد.

باب شرك

1- از برید عجلی، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از کمترین چیزی که بنده بدان مشرك گردد؟ فرمود:

هر که به هسته ای گوید: سنگریزه، و یا به سنگریزه ای گوید: هسته است و سپس بدان متدین گردد.

2- از ابی العباس، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از کمترین چیزی که انسان بدان مشرك گردد؟ فرمود:

هر که رأی را بدعت گذارد چه به واسطه آن محبوب گردد و چه به واسطه آن مبغوض شود.

3- از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (106 سوره یوسف): «و ایمان ندارند به خدا بیشتر آنان جز اینکه هم آنها مشرك

ص: 425

باشند» فرمود:

شیطان را ندانسته فرمان برد و مشرک گردد.

4- از ضریس، از امام صادق (ع) در قول خدا عز و جل:

«ایمان نیاورد بیشتر آنان به خدا جز اینکه هم آنها مشرک باشند» فرمود:

شُرک در اطاعت است نه شُرک در عبادت، و از قول خدا عزّ و جلّ (11 سوره حج): «و برخی مردمند که خدا بر حرف می پرستند» (پرسش شد) و فرمود: راستی آیه ای در باره مردی نازل شود و سپس در باره پیروان او هم باشد، سپس من گفتم: هر که در برابر شما چیزی بر پا دارد، او از کسانی است که خدا بر حرف می پرستد؟ در پاسخ فرمود: آری، و بسا که شُرک محض باشد.

5- از عمیره، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

مردم مأمورند ما را بشناسند و به ما مراجعه کنند و تسلیم به ما باشند، سپس فرمود: و اگر چه روزه دارند و نماز گزارند و شهادت دهند که جز خدا معبود شایسته ای نیست و در دل گیرند که به ما مراجعه نکنند، بدین سبب مشرک باشند.

6- از عبد الله بن یحیی کاهلی، گوید: امام صادق (ع) فرمود: اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی شریک را پرستند و نماز را بر پا دارند و زکاة را بپردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه دارند و سپس بدان چیزی که خدا ساخته و پیغمبر ساخته

ص: 427

اعتراض کنند و بگویند: چرا بر خلاف آن نساخته اید؟ یا در دل خود چنین تصویری بکنند (گرچه به زبان نیاورند)، به همین اعتراض خود، مشرک گردند، سپس این آیه را خواند (64 سوره نساء):

«نه، نه سوگند به پروردگارت مؤمن نباشند تا تو را در اختلاف و نزاعی که میان آنها است حکم و قاضی سازند و سپس در دل خود از آنچه قضاوت کنی و حکم بدهی حرجی و ضیقی و اعتراضی در نیابند و به خوبی تسلیم باشند و بپذیرند» سپس امام صادق (ع) فرمود: بر شما لازم است که تسلیم باشید.

7- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (32 سوره توبه): «دانشمندان و عابدان خود را در برابر خدا ارباب و پروردگار خود گرفتند» در پاسخ فرمود:

هلا- به خدا این دانشمندان و عبّاد آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم دعوت می کردند آنها نمی پذیرفتند ولی به نظر خودشان حرام خدا را برای آنها حلال کردند و حلال خدا را برای آنان حرام کردند و آنان را ندانسته و نفهمیده از این راه اطاعت و پرستش کردند.

8- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر کس مردی را در نافرمانی خدا فرمان برد، محققاً او را پرستیده است.

1- از حسین بن حکم، گوید: نوشتم به امام کاظم (ع) و به او خبر دادم که من در حال شك افتاده ام و ابراهیم (ع) هم گفته است (260) سوره بقره): «پروردگارا به من بنما که چگونه مرده ها را زنده می کنی» و من دوست دارم که شما يك چیزی (معجزه ای و دلیل امامتی) به من بنمائید، در پاسخ نوشت که: ابراهیم راستی مؤمن و معتقد بود و دوست داشت که بر ایمان او افزوده شود و تو در شگی و در شك کننده چیزی نیست، و نوشت: شك تا آنجا است که یقین نیامده و چون یقین آمد، شك کردن روا نباشد، و نوشت که:

راستی خدا عز و جل فرماید (101 سوره اعراف): «در بیشترشان عهد و وفا نیافتیم و راستش دریافتیم که بیشترشان فاسق و نابکارند» فرمود: این آیه در باره شك کننده نازل شده است.

2- امیر المؤمنین (ع) در خطبه اش می فرمود:

دو دلی و تردید به خود راه ندهید تا به شك افتید و شك نکنید تا کافر شوید.

3- از محمد بن مسلم، گوید: من نزد امام صادق (ع) در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم و زراره در سمت راستش نشسته بود و ابو بصیر به آن حضرت وارد شده عرض کرد: یا ابا عبد الله!

چه گوئی در باره کسی که در خدا شك دارد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! کافر است، گفت: در باره رسول خدا (ص) شك دارد؟

فرمود: کافر است، گوید: سپس رو به زراره کرد و فرمود: همانا کافر باشد در صورتی که انکار کند.

4- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (82 سوره انعام): «آن کسانی که گرویدند و ایمانشان آلوده به ظلم و ستم نشده است» فرمود: یعنی آلوده به شك نشده است.

5- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی شك و گناه در آتشند نه از ما هستند و نه به ما توجه دارند.

6- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که به فطرت توحید و از پدر و مادر خدا پرست بزاید و در باره خدا شك کند، هرگز به خیر باز نگردد.

7- از امام باقر (ع)، فرمود:

با شك و انکار هیچ عملی سودمند نیست.

8- در وصیّت مفضل است که: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که شك کند و یا گمان برد و یا بر یکی از آنها بپاید و بماند، خدا عمل او را حبط کند و ساقط نماید، راستی که حجّت خدا همان حجّت واضح و روشن است.

ص: 433

9- از محمد بن مسلم، گوید: از امام باقر و یا امام صادق (ع) پرسیدم که ما می بینیم مردی عبادت و کوشش در امر دین و خشوع دارد و معتقد به حق (در امر امامت) نیست آیا از این کردار خود سودی می برد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! همانا مثل اهل بیت چون اهل بیته است که در بنی اسرائیل، هیچ کدام آنها چهل شب کوشش نمی کرد جز آنکه دعا می کرد و دعای او اجابت می شد، ولی يك مرد از میان آنها چهل شب کوشش کرد و سپس دعا کرد و دعای او مستجاب نشد و نزد عیسی بن مریم علیهما السلام آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواسته که برای او دعا کند، فرمود:

عیسی (ع) تطهیر کرد و نماز خواند و به درگاه خدا عز و جل دعا کرد، خدا عز و جل به او وحی کرد: ای عیسی! راستی که بنده من نزد من آمد از جز دری که باید از آن وارد شود او به درگاه من دعا کرد و در باره تو شك داشت و اگر دعا کند تا گردش ببرد و انگشتانش بریزند، برای او مستجاب نکنم، عیسی رو بدان کرد و فرمود: به درگاه پروردگارت دعا کنی و در باره پیغمبرش شك داری؟ گفت: یا روح اللّٰه و کلمته! محققاً آنچه فرمودی درست است، از خدا بخواه که شك را از دل من ببرد، فرمود: عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه او را پذیرفت و از او قبول کرد و در شمار خاندان خود قرار گرفت.

1- از هاشم صاحب پست، گوید: من با محمد بن مسلم و ابو الخطاب گردهم بودیم، أبو الخطاب به ما گفت: چه گوئید در باره کسی که امر امامت را نشناسد؟ من گفتم: هر که امر امامت را نشناسد، کافر است، أبو الخطاب گفت: کافر نیست تا حجت بر او تمام شود و چون حجت بر او اقامه شود و آن را نپذیرد پس او کافر است، محمد بن مسلم گفت: سبحان الله! اگر نپذیرد، انکار هم نکند، چرا کافر باشد؟ هر گاه انکار نکند کافر نیست، گوید: به حج رفته خدمت امام صادق (ع) رسیدم و این موضوع را به او گزارش دادم، فرمود: تو حاضری و آن طرف غایبند، موعده شما امشب نزد جمره وسطی در منی باشد (که در حضور همه مسأله مطرح شود)، چون شب شد همه نزد او گرد آمدیم، أبو الخطاب و محمد بن مسلم هم بودند و آن حضرت بالشی گرفت و به سینه نهاد (به رسم عرب که بالش بر سینه نهند و بر آن تکیه دهند) سپس به ما فرمود: در باره خدمتکاران و زنان و خاندان خود چه گوئید؟ آیا اقرار به یگانگی خدا ندارند؟ گفتم: چرا، فرمود: محمد (ص) را رسول خدا ندانند؟

گفتم: چرا، فرمود: نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند و حج نمی کنند؟ گفتم: چرا، فرمود: آنچه را شما عقیده دارید می فهمند و معتقدند؟ گفتم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چه وضعی دارند؟

گفتم: هر که امر امامت را نشناسد کافر است، فرمود: سبحان الله!

آیا این مردمی که در راهها و سر آنها هستند دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: نیست که نماز می خوانند و روزه می دارند و حج می روند؟

نیست که خدا را یگانه می دانند و محمد (ص) را رسول خدا می دانند؟ گفتم: آری، فرمود: می فهمند آنچه را شما عقیده دارید؟

گفتم: نه، فرمود: آنها نزد شما چه حالی دارند؟ گفتم: هر که این امر امامت را نداند کافر است.

فرمود: سبحان الله! تو خانه کعبه را نبینی و آن همه طواف کنندگان بر آن را و اهل یمن را و اینکه همه به پرده کعبه چسبیدند؟

گفتم: چرا، فرمود: همه نمی گویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و نماز می خوانند و روزه می دارند و به حج می روند؟

گفتم: چرا، گفت: اینها می دانند آنچه را شماها عقیده دارید؟ گفتم:

نه، فرمود: در باره آنها چه گوئی؟ گفتم: هر که این امر امامت را نداند کافر است، فرمود: سبحان الله! این عقیده خوارج است، سپس فرمود: اگر بخواهید به شما خبر دهم، من گفتم: نه، پس فرمود: هلا برای شما بد است که چیزی را بگوئید تا از ما نشنوید، گوید: من پنداشتم که او ما را به گفته محمد بن مسلم می چرخاند.

2- از زراره، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: چه می فرمائید در زناشوئی با این مردم، راستی که من به این سن رسیدم که می بینی و هرگز زن نگرفتم، فرمود: چه تو را از آن مانع شده است؟ در پاسخ فرمود: گفتم: چیزی مرا مانع نشده جز اینکه می ترسم ازدواج با آنها حلال نباشد، برای من، شما چه دستور می فرمائید؟ فرمود:

با اینکه جوانی چه می کنی، آیا شکیبائی می کنی؟ گفتم: کنیز برای خود می گیرم، فرمود: اکنون بیاور آنچه داری، به چه دلیل کنیزان را بر خود حلال می شماری؟ گفتم: راستی کنیز چون زن آزاد نیست که گرفتاری داشته باشد، اگر چیزی از او دیدم که مرا به شك انداخت او را می فروشم و از او کناره می کنم، فرمود: به من بگو که به چه دلیل او را بر خود حلال می دانی؟ گوید: پاسخی نداشتم که به او بدهم.

پس به آن حضرت گفتم: پس رأی شما در زن گرفتن من چیست؟ فرمود: من باکی ندارم که زن بگیری، من گفتم: اینکه می فرمائید: من باکی ندارم که تو زن بگیری، دو معنی دارد: اینکه من باک ندارم تو گناهی مرتکب شوی بی آنکه من به تو فرمان دهم پس شما چه دستوری به من می دهی که آن را به فرمان شما اجراء کنم؟ در پاسخ من فرمود: رسول خدا (ص) زن گرفت و داستان زن نوح و زن لوط هم که همان بوده است که بوده، راستی که آنها (10 سوره تحریم): «در زیر سرپرستی دو بنده از بنده های خوب ما بودند» من در پاسخ گفتم: رسول خدا (ص) به مانند من نبوده، زن زیر دست آن حضرت و به حکم او بوده است و بدین او اقرار داشته، گوید: به من فرمود: تو چه نظر داری در باره آن خیانت که در قول خدا عز و جل آمده است (10 سوره تحریم): «پس خیانت کردند آن دو زن» مقصودی ندارد از آن جز هرزگی (یعنی شرك و کفر و گناه بزرگ) و حال اینکه رسول خدا (ص) به فلانی زن داد، گوید: اصلحك الله! شما به من می فرمائید که بروم و به امر شما زن بگیرم؟ در پاسخ فرمود: اگر تو این کار را می کنی، بر تو باد که از زن های ساده و نابخرد بگیری، گفتم: زن های ساده و نابخرد چه کسانند؟ فرمود:

پرده نشینان پارسا، پس گفتم: آن زنی که بر کیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه، گفتم: آن زنی که بر کیش ربیعة الرأی است؟ فرمود: نه.

ولی تزویج کن از دخترهای جوان که زیر سرپرستی پدرانند و اظهار کفر نمی کنند و آنچه را هم که شما از امر مذهب می دانند نمی دانند، گفتم: جز این است که یا مؤمن هستند و یا کافر؟ در پاسخ فرمود: آن دختر روزه می دارد و نماز می خواند و از خدا می ترسد و با تقوی است ولی مذهب و عقیده شما را نمی داند، من گفتم: خدا عز و جل فرموده است (2 سوره تغابن): «او است آن کسانی که شما را آفریده است پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» نه به خدا احدی از مردم نیست که مؤمن نباشد یا کافر نباشد (واسطه ای در میان نیست) گوید: پس امام باقر (ع) فرمود:

ای زراره! قول خدا از گفته تو راست تر است، ندانی که خدا عز و جل می فرماید (103 سوره توبه): «در آمیختند کردار شایسته را با کردار بد امید است که خدا توبه آنها را بپذیرد» چون فرمود: عسی، یعنی امید است، من گفتم: آنها هم نیستند جز مؤمن و یا کافر.

گوید: پس فرمود: چه گوئی در قول خدا عز و جل (98 سوره نساء): «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره توانند و نه راه را می دانند» که به ایمان رسند، من در پاسخ گفتم: آنان هم در متن واقع یا مؤمن باشند یا کافر، امام (ع) فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و یا کافر، سپس رو به من کرد و فرمود: چه گوئی در باره اصحاب اعراف؟ من گفتم: آنان هم یا مؤمن باشند و نه کافر، اگر به بهشت روند پس مؤمن باشند و اگر به دوزخ روند کافرند، فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند دیگر مؤمنان،

به بهشت می رفتند و اگر کافر بودند چون دیگر کافران به دوزخ می رفتند ولی آنها مردمی باشند که حسناتشان با سیئاتشان برابر است و کردار سست دست آنها را کوتاه کرده است و به راستی آنان چنانند که خدا عز و جل در باره آنها فرموده است.

من گفتم: آیا آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخند؟ فرمود:

آنها را در همان جا بنه که خدا نهاده است، گفتم: آیا در باره آنها با رجاء رأی می دهی؟ (یعنی کارشان با خدا است) فرمود: آری، عاقبت کارشان را با خدا می دانم چنانچه خدا آنها را به سرانجام نامعلوم خودشان سپرده است، اگر خواهد آنها را از رحمت خود به بهشت ببرد و اگر هم خواهد آنها را به دوزخ کشد برای گناهانشان و سستی هم به آنها نکرده است، من گفتم: آیا کافر، به بهشت می رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می رود؟ فرمود:

نه، جز آنکه خدا خواهد، ای زراره! من می گویم آنچه خدا خواهد شود و تو نمی گوئی آنچه خدا خواهد شود، هلا اگر تو بزرگ شوی، از این عقیده بر می گردی و گرهای دل تو گشوده شوند.

باب مستضعف

1- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از مستضعف؟

فرمود:

او کسی است که راهی به کفر ندارد تا کافر شود و راهی هم

ص: 445

به ایمان نبرد و نتواند کافر گردد، آنان کودکان نورسند و هر مرد وزنی که مانند کودکان باشد در خردمندی، قلم از آنها برداشته است.

2- از زراره، از امام باقر (ع)، فرمود: «مستضعفان آن کسانی که حيله نتوانند و راه به جایی نبرند» فرمود: برای تحصیل ایمان چاره ای تواند و کافر هم نشوند، چون کودکان و کسانی که عقل آنها مانند کودکان است از مردان و زنان.

3- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) معنی مستضعف را پرسیدم، فرمود: کسی است که چاره ای ندارد تا بدان کفر را از خود دور سازد و چاره ای ندارد که به ایمان راه برد، نه می تواند که مؤمن باشد و نه کافر باشد، فرمود: کودکان و هر کس از مردان و زنان که عقلشان چون کودکان باشد.

4- از سفیان بن سمط بجلی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

چه می گوئی در مستضعفین؟ در پاسخ من با چهره هراسناکی فرمود:

یکی را سراغ دارید که مستضعف باشد، کجایند مستضعفان؟ به خدا سوگند که عقیده شما را دوشیزه ها در پشت پرده به هم می رسانند و همه سقاها در راه مدینه با هم گفتگو می کنند.

ص: 447

5- از عمر بن ابان، گوید: از امام صادق (ع) در باره مستضعفین پرسیدم، در پاسخ فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم:

کدام ولایت؟ در پاسخ فرمود: ولایت در دیانت و مذهب نیست ولی ولایت و هم بستگی در زناشویی و ارث و معاشرت است و آنان نه مؤمن باشند و نه کافر و از آنها باشند آنها که کارشان با خدا است عز و جل.

6- از اسماعیل جعفی، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از دینی که برای بندگان روا نیست بدان نادان بمانند، در پاسخ فرمود:

دین واسع است و رسا و خوارج از نادانی بر خود تنگ گرفتند، گفتم: قربانت! من دین خودم را که بدان معتقدم باز گویم؟ فرمود:

آری، گفتم: گواهم که تنها معبود شایسته خدا است و گواهم که محمد بنده و رسول او است و آنچه از جانب خدا آورده قبول دارم و شما را دوست دار و پیروم و از دشمن شما بیزارم و از هر که بر گردن شما سوار شود و بر شما به زور فرمان روائی کند و حق شما را به ستم ببرد، فرمود: تو چیزی کم نداری و نادان نیستی، همان است که سوگند به خدا ما هم بدان معتقدیم، گفتم: آیا کسی که این امر را نداند سلامت بماند؟ فرمود: نه، مگر مستضعفان، گفتم: آنها کیانند؟ فرمود: زنان و فرزندان شماها سپس فرمود: تو ام ایمن را می دانی (آزاد کرده رسول خدا بوده و از گواهان فدک است) به راستی من گواهم که او از اهل بهشت است و او هم نمی فهمید این مذهب و عقیده ای که شما دارید (یعنی امامت سائر ائمه جز امیر المؤمنین را نمی دانست و نسبت بدان معذور بود- از مجلسی ره).

7- امام صادق (ع) فرمود:

هر که اختلاف مردم را بفهمد مستضعف نباشد.

8- از جمیل بن درّاج، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

راستی من بسا به یاد این مستضعفان می افتم و می گویم ما و آنها در منازل بهشت همراهیم؟ امام صادق (ع) فرمود: خدا هرگز با شماها چنین نکند.

9- از ایوب بن حُرّ، گوید: ما حاضر بودیم که مردی به امام صادق (ع) گفت: قربانت! ما نگرانیم که به واسطه گناهان خود به درجه مستضعفان تنزل کنیم، در پاسخ فرمود: نه به خدا هرگز خدا با شما این کار را نمی کند.

10- چون حدیث 7.

11- از علی بن سوید، گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم از ضعف، در پاسخ من نوشت:

ص: 451

ضعیف و ناتوان کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده و هر گاه اختلاف را فهمید، مستضعف نیست.

12- از امام صادق (ع) که امروز، دیگر مستضعفی وجود ندارد، مردان به مردان ابلاغ کرده اند و زن ها به زن ها ابلاغ کرده اند.

باب «مَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» آنها که کارشان با خدا است

1- از زراره، از امام باقر (ع) در قول خدا عز و جل (107 سوره توبه): «و دیگرانی که کارشان با خدا است» فرمود: مردمی بودند مشرک و چون حمزه و جعفر و مانند آنها را کشتند که از مؤمنان بودند، سپس همانها مسلمان شدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را به دور انداختند و ایمان در دل آنها نشست تا از مؤمنان باشند و بهشت بایست آنها باشد و بر حال جنود و انکار خود نماندند تا کافر باشند و دوزخ را سزند، پس بر این وضع معلّق هستند، یا خدا آنها را عذاب می کند و یا آنکه توبه آنها را می پذیرد و از آنها در می گذرد.

ص: 453

2- از مردی که گوید: امام باقر (ع) فرمود: مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ مردمی بودند که مشرك بودند و حمزه و جعفر و مانند آنها از مؤمنان را کشتند، سپس هم آنها بعد از این کار مسلمانی گرفتند و خدا را یگانه دانستند و شرك را وانهادند و از دل مؤمن نشدند تا در شمار مؤمنان باشند و بهشت بر آنها بایست شود و کافر هم نزیستند تا دوزخ را سزند و آنها در این حال کارشان با خدا است.

باب اصحاب اعراف

1- از زراره، گوید: امام باقر (ع) به من فرمود: چه می گوئی در باره اصحاب اعراف؟ گفتم: آنها یا مؤمن باشند و یا کافر، اگر به بهشت روند مؤمنند و اگر به دوزخ شوند کافرند، فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان به بهشت می رفتند و اگر کافر بودند به دوزخ می شدند چونان کافران که به دوزخ شدند ولی آنها مردمی بودند که نیک و بدشان برابر بود و کردارشان کوتاه آمد برایشان، و راستی که آنان چنانند که خدا عز و جل فرموده است، من گفتم: آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را در مقامی نه که خدا نهادستشان، من گفتم:

شما کار آنها را به تأخیر میاندازید و در باره آنها با رجاء قائلید؟

ص: 455

فرمود: آری، من کار آنها را با خدا می گذارم چنانچه خدا کار آنها را با خود گذاشته، اگر خواهد به رحمت خود آنان را به بهشت برد و اگر خواهد به سزای گناهانشان آنان را به دوزخ کشد و ستمی به آنها نکرده است. گفتم: آیا کافر به بهشت می رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می رود؟ گوید: در پاسخ فرمود: نه، جز آنچه خدا می خواهد. ای زراره! راستش این است که من می گویم آنچه هست که خدا خواهد و تو نمی گوئی آنچه هست که خدا خواهد، هلا اگر تو سال خورده شوی بر گردی و گرههای دلت گشوده شوند (این جزئی است از حدیث مفصّلی که در باب ضلال گذشت).

2- مردی گوید که: امام باقر (ع) فرمود: (102 سوره توبه): «آن کسانی که آمیختند کردار خوب و کردار دیگر بد را»، پس آنان مردمی مؤمن بودند که در حال ایمان خود گناهی پدید آورند که مؤمنان آنها را بد می شمردند و بد می داشتند، اینان که امید می رود خدا توبه آنها را بپذیرد و از آنها درگذرد.

باب در بیان اصناف مخالفان و ذکر قدریه و خوارج و مرجئه و بیان حال اهالی کشورها و بلاد

1- مردی از امام صادق (ع) که فرمود: خدا لعنت کند

ص: 457

قدریّه را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجئه را، خدا لعنت کند مرجئه را، گوید: گفتم: آنان را يك بار لعنت کردی و اینان را دو بار فرمود: اینان می گویند: کشنده های ما مؤمنند و دامانشان به خون ما آلوده است تا روز قیامت، راستی خدا در کتاب خود از مردمی حکایت کرده است که (83 سوره آل عمران):

«هرگز به رسولی نگریم تا برای ما دستور قربانی آورد که آتش را بخورد، بگو محققاً پیش از من رسولانی برای شما آمدند با معجزات و با همان دستوری که شما گفتید پس چرا آنها را کشتید اگر شما راستگویانید» فرمود: میان قاتلان و قاتلان (به اینکه ما به رسولی ایمان نیاوریم مگر دستور قربانی آتش بیاورد) پانصد سال فاصله بود و خدا قتل را به عهده آنها دانست برای آنکه بدان راضی و خشنود بودند.

2- از ابی مسروق، گوید: امام صادق (ع) از من پرسید که اهل بصره چه عقیده ای دارند؟ من در پاسخ گفتم که: مرجئه و قدریّه و حروریّه اند، فرمود: خدا لعنت کند این ملت های کافر و مشرکی را که به هیچ وجه خدا پرست نیستند.

3- از امام صادق (ع) که فرمود:

اهل شام از مردم روم بدترند و اهل مدینه از اهل مکه بدترند و اهل مکه آشکارا به خدا کفر می ورزند.

4- از ابی بصیر که امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود:

راستی اهل مکه را آشکارا به خدا کفر می ورزند و به راستی که اهل مدینه از اهل مکه خبیث ترند، هفتاد برابر خبیث ترند.

5- از ابی بکر حضرمی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

اهل شام بدترند یا اهل روم؟ در پاسخ فرمود:

رومیان کافرند و با ما دشمنی نمی کنند و اهل شام هم کافرند و هم دشمن ما هستند.

6- از فضیل بن یسار که امام صادق (ع) فرمود:

با آنها همنشین نشوید- یعنی با مرجئه- خدا آنها را لعنت کند و لعنت کند ملت‌های مشرکی که خدا را در هیچ موضوعی از موضوعها نمی پرستند.

باب مؤلّفه قلوبهم

1- زراره از امام باقر (ع) که فرمود: «الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ» مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و از پرستش بتها برداشته بودند ولی معرفت به دین اسلام در دل آنها وارد نشده بود که بدانند

ص: 461

محمد رسول خدا است و رسول خدا (ص) را شیوه بود که با آنها الفت می گرفت و آنها را به خود نزدیک می کرد و به آنها می فهمانید تا بفهمند و آنها را تعلیم می داد.

2- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) تفسیر قول خدا عز و جل و المؤلفه قلوبهم را پرسیدم: در پاسخ فرمود:

آنها مردمی بودند که خدا عز و جل را یگانه می دانستند و دست از بتها برداشته بودند و اقرار داشتند خدا یگانه معبود بر حق است و محمد (ص) رسول خدا است و آنان با این حال در برخی از آنچه پیغمبر (ص) آورده بود شك داشتند و خدا عز و جل به پیغمبرش (ص) دستور داد که با مال خود و عطا، آنها را به اسلام و مسلمانی الفت دهد تا اسلامیت آنها پا برجا و خوب شود و بر دینی که بدان در آمده اند و بر آن اقرار کرده اند بپایند.

و راستی که رسول خدا (ص) در جنگ حنین رؤسای عرب را از قریش و سائر قبائل مضر تألیف قلوب کرد از آن جمله ابو سفیان بن حرب و عینة بن حصین فزاری و مانند آنها را از مردم عرب، و انصار خشمگین شدند و نزد سعد بن عبادة گرد آمدند و آنان را در «جعرانه» خدمت رسول خدا (ص) رسانید (محلّی است میان مکه و طائف و هفت میلی به مکه مانده است) و عرض کرد:

یا رسول الله! به من اجازه می دهید سخن گویم؟ فرمود: آری، سعد بن عبادة گفت: اگر این اموال را طبق دستوری که از طرف خدا فرود آمده است میان قوم خود تقسیم کردی، ما رضایت داریم و اگر نه، این است رضایت نداریم، زراره گوید: شنیدم که امام باقر (ع)

ص: 463

فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: ای گروه انصار! شما همه با گفتار سید و بزرگ خود سعد هم آهنگ هستید؟ گفتند: سید و آقای ما، خدا و رسول او است و در بار سوم گفتند: آری، ما همان قول و رأی او را داریم، زراره گفت: شنیدم امام باقر (ع) فرمود: خدا هم نور و ایمان آنها را تنزل داد و برای مؤلفه قلوبهم در قرآن سهمی مقرر ساخت.

3- از امام باقر (ع) که:

الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ هرگز به فراوانی امروزه نبوده اند.

4- از اسحاق بن غالب، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ای اسحاق! به نظر تو اهل این آیه چندند (58 سوره توبه):

«اگر از آن بدانها داده شود خشنود باشند و اگر به آنها داده نشود به ناگاه خشم می کنند» فرمود: آنان از دو سوم مردم بیشترند.

5- از مردی که امام باقر (ع) فرمود:

الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ هرگز از امروز بیشتر نبودند، آنان مردمی بودند که خدا را یگانه دانستند و از شرك جستند و معرفت رسالت محمد (ص) در دل آنها استوار نشد که هر چه آورده از طرف خدا است و رسول خدا (ص) با آنها الفت گرفت و مؤمنین از آنها دلجوئی کردند پس از رسول خدا (ص) تا آنکه معرفت پیدا کنند.

ص: 465

باب در ذکر منافقین و گمراهان و ابلیس در دعوت الیه

1- جمیل گوید: طیار به من می گفت: شیطان که از فرشته ها نبود و همانا فرشته ها مأمور شدند به آدم سجده کنند و ابلیس گفت:

من سجده نمی کنم، چرا ابلیس گنهکار شد که سجده نکرد با اینکه از فرشته ها نبود (و دستور سجده به او متوجه نبود)؟ گوید: من با او خدمت امام صادق (ع) رسیدیم و گوید: به خدا به طرز خوبی سؤال را مطرح کرد، به آن حضرت گفت: قربانت! بفرمائید آنچه را که خدا عز و جل مؤمنان را بدان خوانده است از اینکه فرموده: «ایا آن کسانی که گرویدید و ایمان آوردید» آیا منافقان را هم شامل می شود و منافقان هم به همراه مؤمنان در این خطاب وارد می شوند؟ فرمود:

آری و شامل گمراهان و اهل ضلال هم می شود و شامل هر کس اعتراف کرده است به مسلمانی در ظاهر می شود، و ابلیس هم از آن کسانی است که به دعوت آشکار با آنان اعتراف کرده است.

ص: 467

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» 1- از فضیل و زراره، از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (11 سوره حج): «برخی مردمند که خدا را به محض حرف می پرستند و اگر خوبی دید آسوده خاطر است و اگر گرفته ای به او رسید روی برگرداند، در دنیا و آخرت زیان کار است» زراره گوید: از امام باقر (ع) تفسیر آن را پرسیدم، در پاسخ فرمود: اینان مردمی هستند که خدا را می پرستیدند و از پرستش هر که جز خدا بر کنار شده بودند و در باره محمد (ص) و آنچه آورده بود شك داشتند و زبانی مسلمان شدند و گفتند:

أشهد أن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله

و به قرآن هم اعتراف کردند و آنها با این حال در باره محمد و آنچه آورده بود شك داشتند و در باره خدا شك نداشتند، خدا عز و جل فرماید:

«برخی مردمند که می پرستند خدا را به حرف» یعنی با شك در باره محمد (ص) و آنچه آورده است «و اگر به او خوبی رسد» یعنی عافیت در خود و مال و فرزندش بیند «بدان آسوده خاطر و دل بسته شود» و بدان خشنود گردد «و اگر فتنه ای به او رسد» یعنی بلائی در تنش یا مالش به فال بد گیرد و از ادامه اقرار بر پیغمبر (ص) بدش آید و به توقف و شك بر گردد و به دشمنی خدا و رسول و انکار به پیغمبر و آنچه

2- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (11 سوره حج): «و برخی مردمند که خدا را به حرف می پرستند» فرمود: آنان مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و از پرستش معبودان دیگر دست برداشتند و از شرك بدر آمدند و نفهمیدند که محمد (ص) رسول خدا است و آنها خدا را می پرستیدند با شك در باره نبوت محمد (ص) و آنچه آورده بود و نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند که: ما ملاحظه می کنیم، اگر اموال ما بسیار شد و تن ما سالم ماند و فرزندان ما سالم ماندند، می دانیم که او راست می گوید و راستی که رسول خدا است و اگر جز این باشد تأمل می کنیم.

خدا عز و جل فرمود: «اگر به او خوبی رسد بدان مطمئن شود» یعنی عافیت در دنیا «و اگر به او فتنه ای رسد» یعنی بلائی در جان و مالش «رو بر گرداند» یعنی به شك و شرك برگردد «زیان کار باشد در دنیا و آخرت و این خود زیان آشکاری است**» در برابر خدا بخواند کسی را که زیان و سودی به او ندارد» فرموده که: به شرك برگردد و جز خدا را بخواند و جز خدا را پرستد، پس برخی از آنها ایند که بفهمند و ایمان در دل آنها نشیند و بگروند و باور کنند و از مقام شك بر آیند و به ایمان گرایند و برخی به حال شك بپایند و برخی هم به شرك برگردند.

باب کمتر چیزی که به وسیله آن بنده، مؤمن باشد و یا کافر گردد و یا گمراه شمرده شود

1- از سلیم بن قیس، گوید: شنیدم علی (ع) می فرمود: مردی نزد او آمده بود و به او می گفت: کمتر چیزی که مرد با آن مؤمن است چیست؟ و کمتر چیزی که مرد با آن کافر است چیست؟ و یا کمتر چیزی که مرد با آن گمراه است؟ در پاسخش فرمود: پرسیدی پس جواب را بفهم، کمتر مقام ایمان است که کسی موفق شود خدا تبارک و تعالی خود را بدو بشناساند و برای او اقرار به فرمانبری کند و پیغمبرش (ص) را به او بشناساند و طاعت او را هم بپذیرد و امام و حجت و شاهد خود را در روی زمین بدو بشناساند و به طاعت او هم اعتراف کند، من به او گفتم: یا امیر المؤمنین! و اگر چه همه چیز را جز آنچه وصف کردی نداند؟ فرمود: آری، هر گاه به وضعی باشد که چون فرمانی به او دهند ببرد و چون او را نهی کنند باز ایستد. و کمتر چیزی که بنده بدان کافر است این است که کسی پندارد آنچه را خدا از آن نهی کرده است مورد امر و دستور خدا است و آن را دین خود سازد و دنبال آن برود و پندارد که خدا را می پرستد و همانا که شیطان را می پرستد.

و کمتر چیزی که بنده به واسطه آن کافر شود این است که حجّت خدا تبارک و تعالی و شاهد او را بر بنده هایش که خدا عز و جل امر به طاعت او کرده و ولایت او را فرض نموده است نشناسد، گفتم: یا امیر المؤمنین! آنها را برایم وصف کن، فرمود:

آنهايند كه خدا عز و جل آنان را به خود و پيغمبرش قرين ساخته و فرموده است (95 سوره مائده): «اَيَا اَنْجَنَانِ كَسَانِي كِه گرويدند اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد رسول خدا را و صاحب الامر خود را» گفتم:

يا امير المؤمنين! خدا مرا قربانت كند، براي من توضيح بده، پس فرمود: همانا كسانند كه پيغمبر (ص) در آخرين خطبه خود در روزي كه خدا عز و جل جان او را گرفت فرمود: به راستي من در ميان شما دو چيز به جا مي گذارم كه هرگز پس از من، گمراه نشويد تا بدانها چنگ زنيد: كتاب خدا و عترت خودم كه خاندان منند، زيرا خداي لطيف و نازك بين و آگاه به من سفارش کرده كه آنها از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند مانند اين دو انگشت- و دو انگشت مسبحة خود را (از دو دست) با هم جمع كرد و نمي گويم مانند اين دو- و انگشت مسبحة و ميانه را (از يك دست) با هم جمع كرد تا يكي بر ديگري پيش باشد، بايد بدانها متمسك باشيد تا نلغزيد و گمراه نشويد و از آنها جلو نرويد تا گمراه شويد.

باب

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستي بني اميه براي مردم تعليم ايمان را آزاد گذاشتند و تعليم شرك را آزاد نكردند و برنامه خود نمودند براي آنكه اگر مردم را بر آن وادار مي كردند، آن را نمي شناختند و نمي پذيرفتند.

ص: 475

باب ثبوت ایمان و بحث در اینکه آیا روا هست خدا ایمان را از کسی بگیرد

1- از حسین بن نعیم صحّاف، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چرا مردی نزد خدا مؤمن باشد (مردی نزد خدا مؤمن نباشد خ ل) و ایمان او پیش خدا برجا باشد و سپس خدا او را پس از اینکه مؤمن است به کفر منتقل سازد؟ گوید: در پاسخ فرمود: راستی که خدا عادل است، همانا مردم را دعوت به ایمان کرده است نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده و هر که به خدا ایمان آورد و سپس ایمان او در پیشگاه خدا ثابت و محقق گردد، خدا عز و جل پس از آن او را از ایمان به کفر منتقل نسازد. من به آن حضرت گفتم: مردی کافر است و کفرش ثابت است نزد خدا سپس پس از آن او را از کفر به ایمان منتقل می سازد؟

گوید: در پاسخ فرمود: راستی خدا عز و جل همه مردم را بر فطرت ساده و خداجو آفریده است، ایمان به شریعتی را به خودی خود نمی فهمند و کفر و انکار به حق را هم ندارند سپس خداوند رسولان را فرستاد تا بنده های خدا را به ایمان دعوت کنند، برخی را خدا هدایت کرد (بدین وسیله) برخی هم از هدایت خدا بهره مند نشدند.

1- از محمد بن مسلم که از امام باقر و یا امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

راستی خدا عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم میان این دو آفریده و به برخی ایمانی سپرده اگر خواهد برای آنها به پایان رساند می رساند و اگر خواهد آن را از آنها بگیرد می گیرد و فلانی از آنها بود که ایمانش عاریت بود.

2- از کلیب بن معاویه اسدی از امام صادق (ع) فرمود:

راستی بنده بامداد کند مؤمن و شام کند کافر و بامداد کند کافر و شب کند مؤمن، و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنها برگرفته شود و آنها را «مُعَارِین» نامند. سپس فرمود: فلانی از آنها است.

3- از عیسی شلقان گوید: من نشسته بودم و امام کاظم (ع) گذر کرد و با او بره ای بود. گوید: گفتم: ای پسر! می بینی پدرت چه می کند؟ ما را به چیزی فرمان می دهد و سپس از آن نهی می کند،

به ما فرمان داد با ابی الخطاب دوستی کنیم و سپس به ما دستور داد او را لعن کنیم و از او بیزاری جوئیم.

امام کاظم (ع) که پسر بچه ای بود فرمود: راستی خدا خلقی را برای ایمانی آفرید که زوال ندارد و خلقی را برای کفری آفرید که زوال ندارد و خلقی را هم میان این دو دسته آفرید و ایمان را بدانها عاریت داد و آنان را «مُعَارِین» نامند و هر گاه خواهد، ایمان آنها را بازستاند، اَبُو الخطاب از آنها بود که ایمانی به عاریت داشت.

گوید: سپس خدمت امام صادق (ع) رسیدم آنچه را به اَبُو الحسن (ع) گفته بودم و آنچه را به من گفته بود به آن حضرت گزارش دادم و امام صادق (ع) فرمود که: او جوشش نبوت است (یعنی از سرچشمه نبوت جوشیده است).

4- از یکی از اصحاب ما که ابی الحسن (ع) فرمود:

راستی خدا پیغمبران را به پیغمبری آفریده و جز پیغمبر نباشند، و مؤمنان را به گرویدن آفریده جز مؤمن نباشند، و به مردمی هم ایمان به عاریت داده و اگر خواهد برای آنها به پایان رساند و اگر خواهد آن را از آنها بازستاند، فرمود: در باره آنها جاری شده است حکم (98 سوره انعام): «پس پا برجا باشد و سپرده شده باشد» و به من فرمود: راستی فلانی مستودع و امانت دار بود برای ایمان خود، و چون بر ما دروغ بست، آن ایمان عاریه اش سلب شد.

5- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا پیغمبران را به سرشت نبوت آفریده و هرگز بر نمی گردند، و اوصیاء را به سرشت وصایت آفریده و هرگز بر

نمی‌گردند، و مؤمنان را به سرشت ایمان آفریده و هرگز بر نمی‌گردند، و برخی باشند که ایمانی به عاریت دارند و هر گاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد.

باب در نشانه عاریت دار ایمان

1- از مفضل، از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی افسوس و پشیمانی و واویل همه برای کسی است که بدان چه ببیند سود نبرد و نداند بر چه روش و مذهبی عمر می‌گذراند، سود می‌برد یا زیان؟ من به آن حضرت گفتم: قربانت! ناجی از اینان به چه نشانه شناخته می‌شود؟ فرمود: هر کس کردارش با گفتارش موافق است گواهی نجات برایش ثبت شده، و هر که کردارش با گفتارش موافق نیست، همانا ایمان او عاریت است (و در معرض زوال است).

باب سهو دل

1- از ابی بصیر و دیگران که امام صادق (ع) فرمود:

راستی ساعتی از شب و روز بر دل گذرد که نه کفر در آن

ص: 483

است و نه ایمان و به مانند يك پارچه كهنه است، گوید: سپس به من فرمود:

آیا تو از خود چنین درك نكنی؟ فرمود: سپس از طرف خدا است که هر طور خواهد به دل نکته ای زند کفر باشد یا ایمان.

2- از ابی بصیر، گوید: شنیدم که امام باقر (ع) می فرمود:

دل باشد که نه ایمان و نه کفر، به مانند يك تیکه گوشت، آیا کسی از شماها این را دریافته.

3- از علی بن جعفر که امام کاظم (ع) فرمود:

به راستی خدا دل‌های مؤمنان را پیچیده و درهم بر ایمان آفریده (یعنی ایمان در لابلای آن است) و چون خواهد که آنچه در آن است بدرخشد، به حکمتش آبیاریش کند و تخم دانش در آن بکارد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است.

4- از امام صادق (ع) که دل میان سینه و گلوگاه، لرزان است تا به ایمان بسته شود و چون به ایمان بسته شد، قرار گیرد، و این است تفسیر قول خدا عز و جل (11 سوره تغابن): «و هر که به خدا ایمان آورد دلش به راه آید و آرام گردد».

ص: 485

5- از محمد حلبی، از امام صادق (ع) که: دل پریشان و لرزان است، در درون انسان به جستجوی حق است و چون بدان رسد، آرام و برقرار گردد.

سپس امام صادق (ع) این آیه را خواند (سوره انعام):

«هر که را خدا خواهد که راه نماید دلش را برای پذیرش مسلمانی بگشاید- تا آنجا که فرماید- گویا در آسمان بالا می رود».

6- از ابی بصیر که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: راستی ساعتی باشد در شب و روز که دل نه ایمان دارد و نه کفر، آیا تواز خود چنین دریافت نکنی، سپس پس از آن سر انگشتی از طرف خدا به دل بنده خورد بدان چه که او خواهد اگر خواهد به ایمان و اگر خواهد به کفر.

7- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا دل‌های مؤمنان را وابسته به ایمان آفریده و چون خواهد آنچه در آنها است بدرخشد، به حکمت آنها را بگشاید و تخم دانش در آنها بکارد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است (با اندک اختلافی گذشت).

ص: 487

باب در تیرگی دل منافق گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن گرچه زبانش کوتاه باشد

1- از عمرو که يك روزی امام صادق (ع) به ماها فرمود:

مردی بینی که در سخنوری يك لام یا واو خطا نکند، سخنوری است شیوا و زیر دست، و راستی که دلش از شب تار، تیره و تارتر است و مردی را بینی که نمی تواند آنچه را در دل دارد به زبان آرد و دلش چون چراغ می فروزد.

2- از سعد، از امام باقر (ع)، فرمود: دلها چهارند دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که چرکین و زنگ زده است، و دلی فروزنده و پاک، من گفتم: دل فروزنده کدام است؟ فرمود: به مانند چراغی در آن است، و اما دلی که چرکین و زنگ زده و مطبوع است دل منافق است، و دل فروزنده دل مؤمن است، اگر به او بدهد، شکر کند و اگر گرفتارش کند، صبر کند، و دل وارونه دل مشرک است.

سپس این آیه را خواند (22 سوره ملك): «آیا کسی که نگونسار راه رود بر چهره خود راهبرتر است یا کسی که راستا به راه راست می رود» و اما آن دلی که ایمان و نفاق در آن به هم آمیخته است مردمی بودند در طائف (گاهی مؤمن و گاهی کافر) و هر کدام در

ص: 489

حال نفاق مرگش می رسید هلاک بود و اگر در وضع ایمان مرگش می رسید نجات داشت.

3- از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (ع) فرمود:

دلها سه اند: دلی وارونه که هیچ عقیده خوبی در آن جا نکند و این دل کافر است و دلی که در آن نکته سیاهی است و خیر و شر در آن با هم در کشمکش باشند و هر کدام از آن دل و موافق او باشند، بر دیگری چیره گردد (و هر کدام بر دل برآیند بر دیگری چیره گردد خ ل) و دلی باز و گشاده که در آن چراغها فروزانند و تا رستاخیز روشنی آن خاموشی نگردد و آن دل مؤمن است.

باب در تغییرات احوال دل

1- از سلام بن مستنیر، گوید: من خدمت امام باقر (ع) بودم که حمران بن اعین بر او وارد شد و چیزهایی از او پرسید و چون خواست برخیزد، به امام باقر (ع) گفت: من به شما گزارش می دهم (خدا عمر شما را پاینده دارد و ما را به وجود شما بهره مند سازد) که ما خدمت شما می رسیم و از نزد شما بیرون نمی روم تا دل ما نرم می شود و نفوس تسلی و آرامش یابد از این دنیا و بر ما خوار و آسان شود آنچه که از مال و دارائی در دست مردم است سپس از نزد شما که بیرون می رویم پیش مردم و تجار، دنیا دوست می شویم؟ گوید:

امام باقر (ع) در پاسخ فرمود: همانا این دلها است که گاهی سخت و

سرکش باشند و گاهی هموار و راهوار، سپس امام باقر (ع) فرمود: اما یاران محمد (ص) گفتند: یا رسول الله! ما از نفاق بر خود ترس داریم، فرمود: پیغمبر (ص) فرمود که: چرا از آن ترس دارید؟

گفتند: تا در خدمت شما هستیم و شما به ما یاد آوری می کنید و ما را به آخرت تشویق می کنید، از خدا می ترسیم و دنیا را فراموش می کنیم و در آن بی رغبت می شویم تا آنجا که گویا آخرت را به چشم خود می نگریم و هم بهشت و دوزخ را تا نزد شما هستیم و چون از نزد شما بیرون می رویم و در این خانه های خود در می آئیم و بوی فرزندان می شنویم و نان خوران و خانواده را می نگریم نزدیک است از آن حالی که در خدمت شما داشتیم برگردیم و تا آنجا که گویا هیچ عقیده و ایمانی نداریم، آیا شما هم از اینکه این تغییر وضع، نفاق باشد، بر ما ترس دارید؟ رسول خدا (ص) در پاسخ آنها فرمود:

هرگز، این بددلیها نیرنگ های شیطان است که به وسیله آنها شماها را به دنیا تشویق می کند، به خدا سوگند اگر شما بر همان حالی که برای خود شرح دادید پیوسته می ماندید، هر آینه فرشته ها با شما دست می دادند و به روی آب راه می رفتید و اگر نبود که شما گناه می کنید و از خدا آمرزش می خواهید هر آینه خدا خلقی را می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خدا آنها را بیامرزد، به راستی مؤمن فتنه پذیر و بسیار توبه است، آیا نشنیدی گفتار خدا عز و جل را (222 سوره بقره): «راستی خدا دوست دارد توآیین را و دوست دارد پاکیزه شوندگان را» و فرموده است (3 سوره هود): «از پروردگار خود آمرزش خواهید و به او بازگشت کنید».

1- از محمد بن حمران، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از وسوسه گرچه بسیار باشد؟ در پاسخ فرمود: چیزی در آن نیست، می گوئی

لا اله الا الله

(یعنی جز اقرار به یگانگی خدا کفاره و جبرانی لازم ندارد).

2- از جمیل بن درّاج که به امام صادق (ع) گفتم: راستش این است که در دل من چیز بزرگی متصوّر می شود، در پاسخ فرمود:

بگو

لا اله الا الله

، جمیل گوید: هر گاه در دلم چیزی خطور می کرد می گفتم: لا اله الا الله از دل من بیرون می رفت.

3- از محمد بن مسلم که امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من هلاک شدم، در پاسخ او گفت: آن خبیث نزدت آمده و گفته: کی تو را آفریده و تو پاسخ گفتی: خدا و به تو گفته است: چه کسی خدا را آفریده؟ آن مرد گفت: آری، بدان که تو را به راستی فرستاده چنین بوده است پس رسول خدا (ص) به او گفت: به خدا که این محض ایمان است.

ابن ابی عمیر گوید: این حدیث را برای عبد الرحمن بن حجاج گفتم و او گفت: امام صادق (ع) برای من باز گفت که رسول خدا (ص) که فرموده: به خدا این محض ایمان است، مقصودش ترس است از این بوده که چون این خاطره در دلش رخ

داده است هلاك شده باشد (يعنى همين هراس از هلاكت براى اين خاطره نابجا دليل بر ايمان است و عين ايمان است).

4- از على بن مهزيار، گويد: مردى به ابى جعفر (ع) نوشت و از آنچه به خاطرش درآيد شكايت كرد، امام در ضمن سخنش به او پاسخ داد: راستى خدا اگر خواهد تو را ثابت قدم سازد، شيطان را به خود راه مده، مردمى هم به پيغمبر (ص) شكايت بردند كه خاطره هاى در دل آنها افتد كه اگر باد آنها را سر به گم ببرد و يا تيكه تيكه شوند دوستتر دارند از اينكه آنها را به زبان آرند، رسول خدا (ص) فرمود: اين را دريافت مى كنيد؟ گفتند: آرى، در پاسخ فرمود: سوگند بدان كه جانم به دست او است، راستى كه اين صريح ايمان است و چون به شما رخ داد بگوئيد:

آمنا بالله و رسول و لا حول و لا قوة الا بالله

5- از امام باقر (ع) كه مردى نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت:

يا رسول الله! من منافق شدم، فرمود: به خدا منافق نشدى و اگر منافق شده بودى، نزد من نمى آمدى به من اعلام كنى، چه باعث شكست شده؟ به گمانم كه آن دشمن حاضر در خاطر نزد تو آمده است و به تو گفته كى تو را آفريده؟ و تو به او گفتى: خدا مرا آفريده پس به تو گفته: كى خدا را آفريده؟ گفت: آرى بدان كه تو را به راستى فرستاده چنين شده است، فرمود: شيطان از طرف خلاف در كردار به شما حمله كند و بر شما توانا نگردد و چيره نشود

ص: 497

و از این راه به شما شعله ور شده تا شما را بلغزاند و هر گاه چنین شد هر کدام شماها خدا را به یگانگی یاد کند.

باب اعتراف به گناه و پشیمانی از آن

1- از علی احمدسی، از امام باقر (ع)، فرمود:

به خدا از گناه رها نشود جز کسی که بدان اعتراف کند.

گوید: و امام باقر (ع) فرمود: پشیمانی بس است برای توبه.

2- امام صادق (ع) فرمود: نه به خدا خداوند تعالی از مردم نخواسته است جز دو خصلت:

اعتراف به نعمت ها برای او تا نعمت را بر ایشان بیفزاید و اعتراف به گناهان خود تا آنها را بر ایشان بیامرزد.

3- یکی از اصحابش، از امام صادق (ع) گوید: شنیدم می فرمود:

راستی مرد گناهی کند و خدا به وسیله آتش به بهشت برسد، گفتم: خدا به گناه، او را به بهشت برد؟ فرمود: آری، راستش این است که گناهی

می کند و پیوسته ترسان است و بر خود خشمگین است و خدا به او ترحم می کند و او را به بهشت می برد.

ص: 499

4- از معاویه بن عمار، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

راستش این است که هیچ بنده ای به اصرار از گناه بیرون نیاید و هیچ بنده ای از گناه بدر نیاید جز به اقرار و اعتراف.

5- از یونس بن یعقوب که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که گناهی کند و بداند که خدا بر او مطلع است، اگر خواهد عذابش کند و اگر خواهد او را بیامرزد، خدا او را بیامرزد و اگر چه استغفار نکند.

6- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی خدا دوست دارد که بنده ای از جرم بزرگی طلب گذشت کند و بد دارد بنده ای را که جرم اندک را خوار و بی اعتبار شمارد (و در مقام توبه و تدارک آن نباشد).

7- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

راستی پشیمانی بر گناه و بدی به دست کشیدن از آن می خواند و وامی دارد.

8- از ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: هیچ بنده ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد جز

اینکه پیش از استغفار خدا او را بیامرزد و هیچ بنده ای نباشد که خدا به او نعمتی دهد و بداند که آن از طرف خدا است جز اینکه خدا پیش از آنکه او را حمد گوید، وی را بیامرزد.

باب نهان داشتن گناه

1- از عباس مولای امام رضا (ع)، گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود:

نهان داشتن کردار نیک برابر هفتاد حسنه است و آنکه بد کرداری را فاش سازد مخذول باشد و آنکه کردار بد را نهان سازد آمرزیده است.

2- از امام رضا (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

نهان داشتن حسنه برابر هفتاد حسنه است و فاش کننده گناه مخذول است و نهان کننده آن آمرزیده است.

ص: 503

باب در کسی که قصد حسنه کند یا سیئه

1- از زراره، از امام باقر و یا امام صادق (ع) که فرمود:

راستی خدا تبارك و تعالی برای آدم در باره فرزندانش قرار داده که هر که قصد حسنه کند و آن را نکند، برای او يك حسنه نوشته شود، و هر که قصد حسنه ای کند و آن را انجام دهد، برای او ده حسنه نوشته شود، و هر که قصد سیئه کند و نکند، بر او نوشته نشود، و هر که قصد آن کند و انجام دهد، بر او يك گناه نوشته شود.

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی مؤمن قصد حسنه کند و بدان عمل نکند، برای او يك حسنه نوشته شود و اگر او را عمل کند، برایش ده حسنه نوشته شود و راستی مؤمن قصد بد کرداری کند و آن را نکند و بر او نوشته نشود.

3- از عبد الله بن موسی بن جعفر (ع) از پدرش امام کاظم (ع) گوید: از آن حضرت پرسیدم که دو فرشته موکل بر انسان می دانند که او قصد گناه کرده و یا قصد ثواب دارد؟ در پاسخ فرمود: بوی مبال و بوی عطر یکی است؟ گفتم: نه، فرمود: راستی چون بنده قصد کار خوب کند، نفس او خوش بو برآید و فرشته

ص: 505

دست راست به فرشته دست چپ گوید: برخیز، زیرا او قصد کار خوب دارد و چون آن کار خوب را انجام دهد، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را برای او ثبت کند و چون قصد گناه کند نفسش بد بو و درآید و فرشته دست چپ به فرشته دست راست گوید:

توقف کن، او قصد بدکاری دارد و چون آن کار را بکند، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را بر او ثبت کند.

4- از فضل بن عثمان مرادی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده است: چهار خصلت است که: در هر که باشند، موجب نجاتند و پس از آنها هلاک نباشد جز آنکه سزای هلاکت را باید بنده ای قصد کار خیر کند و آن را انجام دهد، اگر آن را هم نکند، خدا برایش بر اثر حسن نیت حسنه ای نویسد و اگر آن را به جا آرد، خدا برایش ده حسنه نویسد، و قصد کار بد کند اگر آن را نکند چیزی بر او نوشته نشود و اگر بد را کند هفت ساعت مهلتش دهند و فرشته کاتب حسنات به فرشته سیئات که بر دست چپ است گوید: شتاب مکن، بسا باشد که دنبال آن، کار خیری کند که آن را محو سازد زیرا خدا عز و جل (115 سوره هود): «به راستی حسنات سیئات را ببرند» یا آنکه استغفار کند و آمرزش خواهد و اگر او در دنبال آن گناه بگوید: «از آن خدا آمرزش خواهم که نیست معبود شایسته ای جز او دانای نمان است و عیان، عزیز و حکیم، آمرزنده است و مهربان صاحب جلال است و اکرام و به سوی او بازگردم» بر او چیزی نوشته و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه ای دنبالش نیورد و استغفار هم نکند، کاتب حسنات به کاتب سیئات گوید: بنویس گناه را بر این بدبخت محروم.

ص: 507

1- از معاویه بن وهب که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

چون بنده توبه نصوح کند، خدا او را دوست دارد و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی کند، من گفتم: چگونه پرده پوشی کند از او؟ فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشته موکل بر او برایش نوشته اند از یادشان ببرد و به اعضای بدنش وحی کند که گناهان او را نهان دارند و به هر تیکه ای از زمین وحی کند که آنچه گناه به روی کرده است نهان سازد و در هنگام ملاقات او با خدا هیچ گواهی بر گناهانش اقامه نشود.

2- از محمد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (275 سوره بقره): «پس هر که را پندی آمد از طرف پروردگارش و دست باز گرفت، از آن او است آنچه در پیش گرفته است» فرمود: موعظة توبه است.

3- از ابی الصباح کنانی، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (8 سوره تحریم): «أیا آن کسانی که گرویدند به خدا باز گردید با توبه نصوح» فرمود:

یعنی بنده توبه کند از گناه و بدان باز نگردد.

محمد بن فضیل گفته: من تفسیر آن را از ابو الحسن (امام کاظم ع) پرسیدم، فرمود: یعنی از گناه توبه کند و سپس بدان باز نگردد و دوست ترین بنده ها نزد خدا تعالی فتنه پذیرانی هستند که بسیار توبه کنند.

4- از ابی بصیر، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: (8 سوره تحریم): «ایا آن کسانی که گرویدید، توبه کنید به درگاه خدا توبه نصوح» (یعنی چه؟) فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز بدان باز نگردد، گفتم: کدام ما هست که باز نمی گردد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! راستی که خدا دوست دارد از بنده های خود گول خور بسیار توبه کار را.

5- یکی از اصحاب ما حدیث را تا معصوم رسانیده که فرموده است: راستی خدا عز و جل به تائبان سه خصلت داده که اگر يك خصلت از آنها به همه اهل آسمان ها و زمین بدهد نجات یابند بدان:

1- قول خدا عز و جل (222 سوره بقره): «به راستی خدا دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه ها را»، هر که خدا را دوست دارد هرگز او را عذاب نکند.

2- قول او (7 سوره مؤمن): «آن کسانی که عرش را به دوش بر می دارند و آن کسانی که در گرد عرش باشند همه تسبیح گویند به حمد و ستایش پروردگار خود و آمرزش جویند برای کسانی که گرویدند. پروردگارا رحمت و دانشت همه چیز را فرا دارد پیامرزی برای آن کسانی که توبه کردند و از راه تو پیروی نمودند و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار (8) پروردگارا و آنها را در آور به بهشت عدنی که بدانها وعده دادی با هر که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان زیرا توئی عزیز و حکیم (9) و بر کنار دار

آنها را از بدکرداریها و هر که را نگهداری از بدکرداریها در آن روز محققاً به او مهر ورزیدی و این است آن کامروائی بزرگ».

3- قول او (68 سوره فرقان): «و آن کسانی که نخوانند به همراه خدا معبود دیگری و نکشند نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق و درستی و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار گناه باشد (69) و عذابش دو چندان باشد در روز قیامت و به خواری در آن جاویدان بماند (70) جز آنکه توبه کند و به گروود و کار شایسته کند و آناند که خدا بدکرداریهای آنها را به خوش کرداری بدل کند و خدا آمرزنده و مهربان است».

6- محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) که فرمود: ای محمد بن مسلم! گناهان مؤمن که از آن توبه کرده آمرزیده است و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار خوب کند، هلا به خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند، من گفتم: اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کرد و باز توبه کرد؟ در پاسخ فرمود:

ای محمد بن مسلم! تو پنداری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند سپس خدا از او توبه اش را نپذیرد؟ گفتم: راستش این است که چند بار این کار کرده است، گناه می کند و باز هم توبه می کند و آمرزش جو است [از خدا]، فرمود:

هر آنچه که مؤمن به آمرزش خواهی و توبه باز گردد، خدا به آمرزش او بر می گردد و به راستی که خدا پر آمرزنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و از بدکرداریها در می گذرد، مبادا تو مؤمنان را از رحمت خدا نومید سازی.

7- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (202 سوره اعراف): «و چون يك شیطان دوره گرد بدانها سایید یادآور شوند و به ناگاه چشم خود را باز کنند» فرمود: او بنده ای است که آهنگ گناه کند و سپس یادآور خدا شود و خودداری کند و این است قول او «یادآور شوند به ناگاه بینا گردند».

8- از ابی عبیده حذاء، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

راستی خدا تعالی به توبه و بازگشت بنده خود، شادتر باشد از مردی که در شبِ تار، شتر و توشه خود را گم کرده باشد و آن را به دست آورد و بجوید، خدا به توبه بنده خود از این راحله جسته خود شادتر است.

9- امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا بنده گول خورده و توبه کار را دوست می دارد و آنکه این گناه از او سر نزده از آنکه گناه کرده و توبه کرده برتر است.

10- از جابر، گوید: شنیدم که امام باقر (ع) می فرمود:

توبه کار از گناه، چون بی گناه است و به گناه اندر که به زبان آمرزش خواهد، چون مسخره چی است.

ص: 515

11- از ابي حمزه، از امام باقر (ع) فرمود: راستی خدا عز و جل به داود (ع) وحی کرد که نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو که: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و اگر در بار چهارم، مرا نافرمانی کنی، تو را نیامرزم. داود نزد او آمد و گفت: ای دانیال! من فرستاده خدایم به سوی تو و خدا به تو می فرماید که: تو مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و اگر بار چهارم نافرمانی کنی تو را نیامرزم. دانیال به او گفت: هر آینه پیغام خدا را به من رسانیدی ای پیغمبر خدا، و چون هنگام سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگار خود راز گفت و چنین گفت: پروردگارا! به راستی داود پیغمبرت از سوی توبه من گزارش داده که من تو را نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و به من گزارش داده از سوی تو که: اگر بار چهارم تو را نافرمانی کنم، مرا نمی آمرزی، به عزّت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری و معصوم نسازی هر آینه تو را نافرمانی کنم و سپس نافرمانی کنم و باز هم نافرمانی کنم.

12- معاویة بن وهب گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

هر گاه بنده توبه نصوح کند، خدایش دوست بدارد و گناه او را نماند سازد، گفتم: چگونه نماند سازد؟ فرمود: آنچه را دو فرشته او بر وی می نوشتند، از یاد آنها ببرد و به اندامش و تیکه های زمین وحی کند که: گناهانش را نماند سازند و خدا را چنان ملاقات کند که گواهی بر هیچ گناه او نباشد (به سند دیگر گذشت).

ص: 517

13- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی خدا عز و جل به توبه و بازگشت بنده مؤمن خود، شاد شود چون توبه کند چنانچه یکی از شماها به گمشده خود که به دست آورده شاد گردد.

باب استغفار از گناه

1- از زراره، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود که:

راستی چون بنده گناهی کند، از بامداد تا شب به او مهلت داده شود و اگر از خدا آمرزش خواست بر او نوشته نشود.

2- امام صادق (ع) فرمود:

هر که گناهی کند، هفت ساعت روز را به او مهلت دهند، و اگر سه بار گوید: «من آمرزش خواهم از آن خدائی که معبود شایسته ای جز او نیست که زنده و نگاه دارنده است» بر او نوشته نشود.

3- امام صادق (ع) فرمود:

چون بنده مؤمن گناهی کند، خدا هفت ساعت به او مهلت

ص: 519

دهد و اگر از خدا آمرزش خواست، چیزی بر او نوشته نشود و اگر این ساعت ها گذشت و آمرزش نخواست، يك گناه بر او نوشته شود، راستی که مؤمن تا پس از بیست سال هم گناه خود را یادآور شد تا از آن به درگاه پروردگارش آمرزش جوید و او را بیامرزد و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.

4- زید شحّام، از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) در هر روز هفتاد بار به درگاه خدا عز و جل توبه می کرد، گفتم:

می فرمود که: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اتُوبُ إِلَيْهِ، فرمود: نه، ولی می فرمود:

اتوب الی الله (به خدا بازمی گردم)، گفتم: راستی رسول خدا (ص) توبه می کرد و بر نمی گشت و ما توبه می کنیم و بر می گردیم، در پاسخ فرمود: خدا یاری کننده است.

5- امام صادق (ع) فرمود:

هر که گناهی کند، تا هفت ساعت روز مهلت دارد و اگر سه بار گوید: «آمرزش خواهم از خدا که جز او معبود حقی نیست، زنده و پاینده است و به او باز گردم» بر او نوشته نشود.

6- امام صادق (ع) فرمود:

بسا که مؤمن گناهی کند و پس از بیست سال به یادش آید و از خدا آمرزش خواهد و خدایش بیامرزد و همانا به یادش آرد تا او را

بیامرزد و راستی کافر گناه می کند و همان ساعت آن را فراموش می نماید.

7- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمنی نباشد که در شبانه روز چهل گناه کبیره کند و با پشیمانی می گوید: «از خدائی آمرزش خواهم که جز او شایسته پرستش نیست، زنده و پاینده است و نگارنده آسمان ها و زمین است، صاحب جلال و کرامت است و از او خواستارم که رحمت فرستد بر محمد و آلش و توبه مرا بپذیرد» جز اینکه خدا عز و جل او را بیامرزد و اگر کسی در يك روز بیش از چهل گناه کبیره کند، خیری در او نیست (عقیده و ایمانی ندارد).

8- از جمعی اصحاب، که حدیث را بالا بردند (تا معصوم ع) فرمود: هر چیزی را داروئی است، و داروی گناه، آمرزش جوئی است.

9- از حفص، که گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هیچ مؤمنی نباشد که گناهی کند جز اینکه تا هفت ساعت از روز، خدا عز و جل به او مهلت دهد و اگر توبه کند بر او نوشته نشود و اگر که توبه نکند، خدا يك گناه بر او بنویسد، عبّاد بصری نزد آن حضرت آمد و گفت: به ما رسیده است که شما فرمودید: بنده ای نیست که گناهی کند جز اینکه خدا عز و جل هفت ساعت از روز را به او مهلت دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم، من گفتم: هیچ مؤمنی نباشد و چنین بوده است، گفته من (دلالت دارد که مهلت، خاص مؤمن است و شامل مخالف و کافر نیست- از مجلسی ره).

ص: 523

هر که در هر روز صد بار بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ، خدا عز و جل هفتصد گناه او را بیامرزد و در بنده ای که هر روز هفتصد گناه کند، خیری نیست.

باب در آنچه خدا عز و جل به آدم (ع) داد هنگام توبه

1- از ابن بکیر، از امام صادق یا از امام باقر (ع) فرمود: به راستی آدم (ع) عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من چیره ساختی و چون خونس بر من روان کردی، برای من هم چیزی مقرر فرما، در پاسخ فرمود: ای آدم! برای تو مقرر کردم که هر کدام از فرزندان قصد گناهی بر او نوشته نشود و اگر آن را بکند، بر او یک گناه نوشته شود و هر کدام آنها قصد حسنه کند، برای او یک حسنه نوشته شود و اگر آن را بکند، برای او ده حسنه نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیامرزم، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای آنها توبه را مقرر داشتم یا آنکه توبه را به میان گذاشتم تا آنکه نفس به این جا

رسد (یعنی به گلوگاه).

عرض کرد: پروردگارا! برای من بس است.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که يك سال پیش از مرگ خود، توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: يك سال هر آینه بسیار است، هر که يك ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: يك ماه بسیار است، هر که يك هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: يك هفته بسیار است، هر که يك روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود:

يك روز هم بسیار است، هر که پیش از دیدار آخرت (و ملك الموت) توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد.

3- از امام باقر (ع)، فرمود:

چون جان به این جا رسد (با دستش اشاره به نایش کرد) برای عالم توبه نباشد، و برای نادان توبه روا باشد.

4- از معاویه بن وهب، گوید: ما به مکه می رفتیم و به همراه ما شیخی بود خداجو و خدا پرست، مذهب شیعه را فرا نگرفته بود، و در راه نماز را تمام می خواند (به مذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر روا می دانند) و برادرزاده مسلمانی (شیعه مذهبی) با خود داشت، آن شیخ بیمار شد و من به او گفتم: کاش مذهب شیعه را به عموی خود پیشنهاد می کردی شاید خدا او را نجات دهد و همه آنان گفتند: بگذارید این شیخ به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد و

ص: 527

برادر زاده اش تاب نیاورد و به او گفت: عموجان! راستی که مردم پس از رسول خدا (ص) همه مرتد شدند جز چند تنی و علی بن ابی طالب (ع) مانند خود رسول خدا (ص) حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا (ص) حق و طاعت از آن او بود، گوید: آن شیخ دمی برآورد و ناله ای زد و گفت: من هم بر همین عقیده ام و جانش برآمد و ما شرفیاب حضور امام صادق (ع) شدیم و علی بن سري این گزارش را به امام صادق (ع) داد و در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت، علی بن سري به آن حضرت گفت: راستش که او از مذهب شیعه هیچ سابقه ای نداشت جز در همان ساعت مرگش؟

فرمود: دیگر از او چه می خواهید، به خدا سوگند به بهشت درآمده است.

باب لَمَم

1- از محمد بن مسلم، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

بفرمائید تفسیر قول خدا عز و جل را (33 سوره نجم): «آن کسانی که کناره می کنند از گناهان کبیره و هرزگیها جز لمم»، فرمود: لمم: آن گناهی است که شخص بدان دست آلود و سپس تا خدا خواهد از آن دست بدارد و باز بدان دست آلود.

2- از محمد بن مسلم، از امام باقر و یا امام صادق (ع) گوید:

ص: 529

به او گفتم: (33 سوره نجم): «آن کسانی که که کناره می کنند از کبائر اثم و فواحش جز لمم»، فرمود: مقصود از لمم، چیرگی است از گناه پس از چیرگی دیگر یعنی گناهی به دنبال گناهی که بنده بدان دست می زند و نزدیک می شود.

3- از اسحق بن عمار، گوید: امام صادق (ع) فرمود: هیچ مؤمنی نباشد جز اینکه گناهی دارد که مدتی آن را ترك کند و سپس بدان دست آلود و این است مقصود از قول خدا عز و جل «الّا اللّم» و من پرسیدم از او از تفسیر قول خدا عز و جل (33 سوره نجم): «آن کسانی که کناره کنند از کبائر اثم و فواحش جز لمم» فرمود:

مقصود از فواحش، زنا و دزدی است و لمم این است که شخصی دستی به گناه زند و از آن آمرزش جوید (یعنی بی درنگ پشیمان شود و استغفار کند).

4- از عمرو بن جمیع که امام صادق (ع) فرمود: هر که نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن جوید، از او دست بدارید و هر که نزد ما آید تا عیبی که خدا پوشیده، فاش کند، او را دور کنید، یکی از آن مردم به او عرض کرد: قربانت! راستش این است که من عمری است دچار گناهی هستم و همی خواستم که از آن به کار دیگر اندر شوم و آن را وانهم و نتوانستم، در پاسخ او فرمود: اگر تو راستگوئی، خدایت دوست دارد و او را دریغ نیامده که تو را از آن به کار دیگر بگرداند جز اینکه از او در ترس باشی.

5- از امام صادق (ع)، فرمود:

هیچ گناهی نیست جز آنکه بنده مؤمنی بدان مایل است،

مدتی آن را ترك کند و سپس بدان دست یازد و آن قول خدا عز و جل است (33 سوره نجم): «آن کسانی که کناره می کنند از کبائر گناه و از هرزگیها جز لمم»، فرمود: لمم بنده ای است که دست به گناهی یازد پس از گناهی که موافق سلیقه او نیست، یعنی از طبع او نیست.

6- از ابن رثاب، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

راستی که سرشت مؤمن دروغ گفتن و بخل و هرزگی نیست، و بسا که دستی بدانها آلاید ولی بر آن نیاید، به او عرض شد که: زنا می کند؟

فرمود: آری، ولی از آن نطفه فرزندی نیارد.

باب در اینکه گناهان سه اند

1- امیر المؤمنین (ع) در کوفه بر منبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش نمود و سپس فرمود: آیا مردم! به راستی گناهان سه باشند و دم بست و حبه عرنی گفت: یا امیر المؤمنین! فرمودی:

گناهان سه اند و دم بست؟ در پاسخ فرمود: من آنها را یاد نکردم جز برای اینکه شرح دهم ولی نفس تنگی به من رخ داد و میان من و سخن گفتن مانع شد، آری گناهان سه باشند: گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که در باره مرتکب آن

ص: 533

امیدوار و بیمناکم، گفتند: یا امیر المؤمنین! آنها را برای ما بیان کن، فرمود: آری، اما گناه آمرزیده آن است که خدا بنده را در باره آن در دنیا کیفر داده است و خدا بردبار و کریم است از اینکه بنده خود را دو بار کیفر کند، اما گناهی که آمرزیده نشود: ستمهایی است که مردم به يك دیگر کنند، زیرا چون خدا تبارك و تعالی بر خلقش عیان شد (یعنی به وسیله پیغمبران و اعلام شریعت خود) به خود سوگند یاد کرد و فرمود: به عزت و جلال خودم قسم که ستم هیچ ستمکاری را گذشت نکنم گو اینکه مستی کوید و یا سائیدن مستی باشد و اگر چه شاخ زدن شاخ داری بی شاخی را باشد. برای بندگان از يك دیگر قصاص شود تا حقی از کسی بر کسی نماند و سپس آنها را به پای حساب آرد، و اما گناه سوم گناهی است که خدا آن را بر خلقش نهفته و به گنهکار توبه از آن را روزی کرده است و به وضعی در آمده که از گناهش بیم ناك است و به پروردگارش امیدوار است و ما برای او همان حال را داریم که او برای خود دارد، برای او امید رحمت داریم و از عذاب هم بر او بیم داریم.

2- از حمران، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از مردی که حدّ بر او خورده است و سنگسار شده است، آیا در آخرت هم کیفری دارد؟

فرمود: خدا از آن کریم تر است.

ص: 535

1- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی چون بنای خدا عز و جل بر این است که بنده ای را گرامی دارد و او را گناهی است، بیمارش کند، و اگر نکند نیازمندش سازد و اگر نکند، به سختی جانش گیرد تا تلافی آن گناه بشود.

و چون بنا دارد بنده ای را خوار کند و حسنه ای نزد او دارد، تندرستش دارد و اگر با وی آن را نکند، روزی فراوانش دهد و اگر آن را هم نکند، با وی به آسانی جانش را گیرد تا عوض آن حسنه باشد.

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی که چون گناه بنده بسیار گردد و کاری نداشته باشد که آنها را جبران کند و کفّاره آنها شود، خدایش به غم گرفتار سازد تا کفّاره گناهانش گردد.

3- امام صادق (ع) فرمود که: رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرماید: به عزت و جلال خودم، من بنده ای را از دنیا بیرون نبرم و خواهم به او مهر ورزم تا آنکه هر گناهی کرده

است، از او استیفاء کنم و عوض دهم یا با بیماری در تنش و یا تنگی در روزیش و یا با ترس و هراسی که در دنیا دچارش شود و اگر باز هم چیزی بماند، مرگ را بر او سخت کنم، و به عزت و جلالم، هیچ بنده ای را از دنیا بدر نبرم و خواهم عذابش کنم تا هر حسنه ای دارد، به او پردازم یا به وسعت رزق و یا تندرستی و یا آسودگی از دنیایش، و اگر بقیه ماند، مرگ را بر او آسان کنم.

4- امام صادق (ع) فرمود:

راستی مؤمن خواب پریشان بیند و هراس کشد و خدا برای آن، گناهانش را بیامرزد و بدنش رنج کار بیند و خدا گناهانش را بیامرزد.

5- امام صادق (ع) فرمود:

چون خدا عز و جل خیر بنده ای را خواهد، به عقوبت او در دنیا شتابد، و چون بد بنده ای را خواهد، گناهانش را نگهدارد تا همه در روز قیامت به او پرداخت کند.

6- امام صادق (ع) فرمود که: امیر المؤمنین (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (30 سوره شوری): «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر آن باشد که به دست خود کسب کرده اید و خدا در می گذرد از بسیاری گناهان» فرمود:

هیچ پیچش رگی و برخورد به سنگی و لغزش گامی نیست و نه خراش چوبی، مگر برای گناهی و هر آینه آنچه را خدا در

ص: 539

می‌گذرد بیشتر است و خدا در عقوبت هر کس به دنیا شتافت، راستی که خدا عز و جل والاتر و کریم‌تر و بزرگوارتر است از اینکه باز او را در آخرت عقوبت کند.

7- از امام باقر (ع) که: رسول خدا (ص) فرمود:

پیوسته هم و غم‌گریبان‌گیر مؤمن باشند تا برای او گناهی به جا نگذارند.

8- از عمرو بن جمیع، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

راستی بنده مؤمن در دنیا غمگین و اندوه‌ناک شود تا از آن بیرون رود و گناهی بر او نباشد.

9- از امام باقر (ع) که فرمود:

پیوسته هم و غم، مؤمن را فراگیرد تا گناهی بر او نباشد.

10- از امام صادق (ع)، فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است:

خدا عز و جل فرماید: هیچ بنده نباشد که بخواهم او را به بهشت برم جز آنکه در تنش گرفتاری دهم و اگر کفاره گناهانش شود (او را بس است) و گر نه مرگ را بر او سخت کنم تا نزد من آید و گناهی نداشته باشد، سپس او را به بهشت برم و هیچ بنده نباشد

ص: 541

که بخواهم او را به دوزخ برم جز آنکه تنش را سالم سازم و اگر هر چه از من خواهد، بدان به پایان رسد (او را بس باشد) و گر نه روزیش را فراوان سازم و اگر طلبش تمام شود از من و اگر نه مرگش را آسان سازم تا نزد من آید و از من حسنه ای بستانکار نباشد و سپس او را به دوزخ برم.

11- از امام باقر (ع)، فرمود: یکی از پیغمبران بنی اسرائیل به مردی گذر کرد که نیمی از او زیر دیواری بود و نیمی بیرون از دیوار، مرغان پرنده، او را ژولیده کرده بودند و سگانش دریده بودند و از آن گذشت و به شهری بر آمد، دید که یکی از بزرگان آنها مرده است و بر تختی خفته و با پارچه ابریشمین کفن شده و گردش بخور می سوزد، عرض کرد: پروردگارا! من گواهم که تو حاکم عادل و به حقی و ستم، روا نداری، آن يك بنده تو است که چشم بهمزدنی به تو شرك نوزیده و چنانش میراندی و این هم بنده تو است که چشم بهمزدنی به تو ایمان نداشته، چنینش میراندی، در پاسخ فرمود: ای بنده من! من چنانم که گفתי، حاکمی عادل هستم و ستم نکنم، آن بنده ام نزد من گناهی داشت و یا کردار بدی و بدان وضعش می راندم تا ملاقات کندم و گناهی بر او نماند و این بنده ام، حسنه ای نزد من داشت و او را چنین می راندم تا مرا ملاقات کند و حسنه ای از من نخواهد.

12- از ابی الصباح کنانی، گفت: من نزد امام صادق (ع)

بودم، پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و گفت: یا ابا عبد الله! من از فرزندان خود و ناسپاسی آنان و از برادران خود و جفا کاریشان به شما شکایت دارم با این سالخوردگی خودم، امام صادق (ع) فرمود: ای فلانی! راستی، حق، دولتی دارد و باطل هم دولتی دارد و هر کدام در دولت رفیق خود، خوار باشند، راستی کمتر چیزی که در دولت باطل به مؤمن می رسد ناسپاسی فرزندان او و جفاکاری برادران او است و مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایشی بیند جز اینکه پیش از مرگش بلا کشد یا در تنش و یا در فرزندش و یا در مالش تا خدا او را بدین وسیله از آنچه در دولت باطل کسب کرده رها سازد و بهره او را در دولت حق وافر کند، صبر کن و مژده گیر.

باب در تفسیر ذنوب (گناهان)

1- از امام صادق (ع)، فرمود: گناهایی که نعمت را دیگرگون کنند، شورش ناروا است (بغی را چند گنه شمرده به اعتبار اصناف آن است زیرا شورش به دیگران در مال است، در عرض است، در حقوق است، و به اوضاع متعدد واقع می شود، چون نهان و آشکار و کم و بیش مثلا) و گناهایی که موجب پشیمانیند، قتل است و آن گناهایی که بلا نازل کند، ستم است و آنها که پرده درند، می خواری است، و آنها که روزی را بند آورند، زنا است و

آنها که مرگ را زود رسانند، قطع رحم است و آنها که دعا را برگردانند و فضا را تیره سازند، ناسپاسی پدر و مادر است.

2- امام صادق (ع) می فرمود: پدرم را شیوه بود که می فرمود:

پناه بریم به خدا از گناهیانی فناء را بشتاب آرند و مرگ را زود برسانند و خانه ها را ویران سازند و آنها قطع رحم و ناسپاسی پدر و مادر و ترك احسان و نیکوکاری است.

3- امام صادق (ع) فرمود:

چون چهار چیز شایع شوند، چهار دیگر پدیدار گردند: چون زنا فاش شود زلزله پدیدار گردد، و چون حکم به ناحق فاش و شایع شود باران بند آید، و چون پیمان با ذمیان شکسته شود و طبق مقررات از آنها نگهداری نشود مشرکین بر مسلمین غلبه کنند، و چون زکاة دریغ شود نیاز و فقر پدیدار گردد.

باب نادر

1- از ابن ابی یعفور، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: خدا عز و جل فرماید: راستی بنده ای از بنده های مؤمن من گناهی بزرگ کند که موجب عقوبت در دنیا و آخرت باشد و من

ص: 547

مصلحت آخرت او را منظور دارم و در دنیا به عذاب او بشتابم تا او را بدان گناه، کیفر دهم و اندازه کیفر او را معین کنم و حکم آن را صادر نمایم و آن را متوقف و بدون اجراء، گزارم، و اجرای آن متوقف بر خواست من است و بنده من آن را نمی داند و بارها در مقام اجرای آن برآیم و دچار تردید گردم و خودداری کنم برای آنکه از بد کردن با وی بدم آید و از وارد کردن مکروه بر او کناره گیرم و در نتیجه به گذشت و صرف نظر از آن گناه به وی بخشش کنم به حساب پاداش دادن به بسیاری از نمازهای نافله او که در شب و روزش به قصد تقرب به من می خواند و من این بلا را از او بگردانم با اینکه آن را مقدر کردم و حکم آن را صادر کردم و آن را بی اجراء و انهدام و اجرای آن به خواست من وابسته است، سپس اجر نزول همان بلائی را که از آن معاف شده است برای او بنویسم و ذخیره کنم و اجر فراوان به او دهم با اینکه متوجه آن نشده است و آزار آن را ندیده و منم خداوند کریم و مهربان و رحیم.

باب نادر دیگر

1- از ابن بکیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (30 سوره شوری): «و آنچه مصیبت به شما رسد برای آنچه باشد که خود کرده اید» امام (ع) فرمود: «و بگذرد از بسیاری

ص: 549

گناهان» (یعنی دنباله آیه را خواند) من گفتم: مقصودم دنباله آیه نبود، بفرمائید آنچه که به علی (ع) و همانندانش رسید که از خاندان او بودند از این نوع بود؟ در پاسخ فرمود: رسول خدا (ص) در هر روز بی ارتکاب گناه، هفتاد بار استغفار می کرد.

2- از علی بن رئاب، گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (30 سوره شوری): «آنچه به شما رسد در برابر آنچه است که خود کرده اید» بفرمائید آنچه هم به علی (ع) و خاندانش بعد از او رسید در برابر آنچه بود که خود آنها کرده بودند با اینکه آنان خاندان طهارت و هم معصوم بودند، در پاسخ فرمود که: رسول خدا (ص) در هر شبانه روزی، گناه نکرده، صد بار به درگاه خدا آمرزش می خواست و استغفار می کرد، راستی خدا دوستانش را مصیبت زده و گرفتار می کند تا بدانها اجر و ثواب دهد بی آنکه گناهی کرده باشند.

3- فرموده است که: چون علی بن الحسین (ع) را نزد معاویه بردند و پیش او باز داشتند، یزید لعنه الله گفت: «و آنچه مصیبت به شما رسید در برابر آنچه بوده که خود کردید» علی بن الحسین (ع) در پاسخش فرمود: این آیه در باره ماها نیست، در باره ما قول خدا عز و جل است که (22 سوره حدید): «هیچ مصیبتی در زمین نرسد و به جان کسی نرسد جز اینکه در کتاب است پیش از آنکه آنها را بیافرینیم راستی که این بر خدا آسان است».

باب در اینکه خدا به وسیله عمل کننده از تارك عمل دفاع می کند

1- از یونس بن ظبیان، از امام صادق (ع)، فرمود: راستی خدا به وسیله آنها که نماز می خوانند از شیعه های ما دفاع می کند از آنها که نماز نمی خوانند از شیعه های ما، و اگر همه ترك نماز کنند هلاك شوند، و خدا دفاع می کند به آنها که زکاة پردازند از شیعیان ما از آنها که زکاة ندهند و اگر به ترك زکاة اتفاق کنند هلاك شوند و به راستی خدا به هر کس از شیعه های ما که حج کنند دفاع کند از آنها که حج نکنند و اگر به ترك حج اتفاق کنند هر آینه هلاك شوند و این است قول خدا عز و جل (252 سوره بقره): «و اگر خدا دفاع نکند در باره برخی مردم به برخی دیگر هر آینه زمین تباہ گردد و خدا تفضل دارد به همه جهانیان» به خدا این آیه نازل شد جز در باره شما و دیگری از آن مقصود نیست.

باب در اینکه نکردن گناه آسان تر است از توبه کردن

1- امام صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرموده است:

ترك خطا آسان تر است از طلب توبه و بسا شهوت در يك

ص: 553

ساعت، مایه اندوه درازی گردد، مرگ دنیا را رسوا دارد و برای هیچ خردمندی جای شادی نگذاشته است.

باب استدراج و نعمت گیر کردن

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی چون خدا خیر بنده ای را خواهد و آن بنده گناهی کند، خدا دنبالش او را کیفری دهد و به یاد او آورد و استغفار کند و چون بد بنده ای را خواهد و آن بنده گناهی کند، دنبالش به او نعمتی دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن گناه ادامه دهد و این است معنی قول خدا عز و جل (182 سوره اعراف): «محققاً آنها را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» یعنی به وسیله نعمت دادن وقتی که مرتکب گناه شوند.

2- از امام صادق (ع) پرسش شد از معنی استدراج، در پاسخ فرمود:

معنی آن این است که بنده چون گناهی کند، به او مهلت داده شود و هنگام آن گناه نعمت او تجدید گردد و او را از استغفار باز دارد و او نعمت گیر شود از راهی که نداند.

ص: 555

3- از سماعة بن مهران، گوید: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدا عز و جل (182 سوره اعراف): «محققاً آنان را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» فرمود: آن بنده ای است که گناهی می کند و نعمت او تجدید می شود با آن گناه و آن نعمت او را از استغفار از این گناه باز می دارد.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

بسا کسی که فریب خورده است به نعمتی که خداوند به او داده است و چه بسا نعمت گیر و غافل گیر شود به اینکه خداوند از او پرده پوشی کند و بسا کسی که فریفته شود به ستایش مردم از وی.

باب محاسبه عمل

1- از علی بن الحسین (ع) که امیر المؤمنین (ع) پیوسته می فرمود: همانا روزگار سه روز است و تو در میانه آنهائی: دیروزی که با هر آنچه در آن بوده است گذشته و هرگز بر نمی گردد و اگر تو در آن کار خوب کردی برای رفتش غمی نداری و با آنچه به وی با آن روبرو شدی شادی و اگر در آن تقصیر روا داشتی افسوس سختی بر رفتن آن داری و بر تقصیری که در کردی و تو در آن روزی که هستی در باره فردا در خطر و تردیدی، نمی دانی چه

ص: 557

بشود؟ شاید بدان نرسیدی و اگر هم بررسی شاید بهره ات در آن خسارت باشد چون بهره ات در دیروز گذشته. یکی از این سه روز گذشته و تو در آن تقصیر کردی و روز آینده هم منتظر آنی و یقین نداری که ترك تقصیر در آن کنی و همانا تویی با این روزی که در آنی و تو را سزد، اگر خردمندی کنی و در تقصیر گذشته بیندیشی که چه حسناتی از دست رفته که در آن کوتاهی نکنی و چه گناهای مرتکب شدی که در آن کوتاهی کنی و با اینکه رو به فردا هستی اطمینانی نداری که بدان بررسی، و یقین نداری که در آن کسب حسنه ای کنی یا از گناهی تباہ کن خود را نگهداری و تو در باره روزی که بدان روداری چون روزی باشی که بدان پشت کردی و از آن گذشتی و باید چونان مردی کار کنی که از همه روزها امیدی ندارد جز به همان روزی که در آن است و شبش کار کن یا دست از کار بکش و خدا کمک کار است بر این (وضع تو).

2- از ابی الحسن الماضی (امام کاظم ع)، فرمود:

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد و اگر کار خوب کرده است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آمرزش آن را خواهد و از آن توبه کند.

3- از ابی نعمان عجلی، از امام باقر (ع)، فرمود:

ای ابا نعمان! مردم تو را از خودت غافل نکنند و گولت نزنند، زیرا نتیجه کردارت به خودت رسد نه به آنان و روز خود را به

چنین و چنان به پایان مرسان زیرا همراه تو کسی هست که کردار تو را به حسابت نگهداری می کند، و خوبی آن زیرا، راستی، من برای تدارک و جبران گناه پیشین و برای با شتاب طلب کردن چیزی را بهتر از آن ندانم که کردار خوب تازه ای باشد.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

بر دنیا شکیبیا باشید، همانا که در آن در برابر آنچه گذشته، ساعتی بیش نیست که از آن نه دردی یابی و نه شادمانی و آنچه هم نیامده، ندانی که چیست؟ همانا دنیای تو همان ساعتی باشد که در آنی، در آن يك ساعت بر طاعت خدا صبر کن، و از نافرمانی خدا شکیبائی کن.

5- امام صادق (ع) فرمود:

برای خود، بار بردار و اگر برنداری، دیگری برای تو بر ندارد.

6- امام صادق (ع) فرمود:

به مردی که تو را طبیب خود نمودند و درد را برایت بیان کردند و نشانه صحّت را به تو یاد دادند و تو را به دار و راهنمایی کردند، تو بنگر که چگونه در پرستاری خود قیام می کنی.

7- امام صادق (ع) به مردی فرمود: قلب خویش را خوش کردار و خوشرفتار شمر یا فرزندی سپاسگزار، و کردارت را

ص: 561

پدری که از او پیروی کنی و نفس بد شقاوت را دشمنی که با آن نبرد می کنی و مالت را عاریتی که بر می گردانی.

8- امام صادق (ع) فرمود:

خویش را از آنچه زیانش دهد باز گیر پیش از آنکه از دستش بدهی و از آن جدا شوی (یعنی بمیری) و در رهائی آن بکوش چونان که در جستن روزی می کوشی، زیرا خویشتن را گرو کردار خود داری.

9- امام صادق (ع) فرمود:

بسا جوینده دنیا که بدان دست نیافته و به دست آورده آن که از آن جدا شده، مبادا دنیایت از کردار برای دیگر سرای بازت دارد، آن را از بخشنده و مالکش (که خدا است) بخواه، چه بسا آزمند به دنیا که دنیایش به خاک هلاک افکنده و بر آنچه از آن به دست آورده از طلب آخرتش باز مانده تا عمرش تمام شده و مرگش در رسیده.

امام صادق (ع) فرمود: زندانی آن کس است که دنیا او را از طلب آخرت به زندان خود افکنده است.

10- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که چهل سالش باشد به او گویند: خود را بر حذر دار که معذور نباشی، و چهل ساله به حذر کردن سزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا آنچه هر دو را در دنبال است (مرگ) یکی است و او را در خواب نیست برای آن هراسی که در پیش داری، کار کن و گفتار زیادی را واگذار.

11- از امام صادق (ع)، فرمود:

ص: 563

از خودت برای به خودت وابگیر و پس انداز کن، از خود باز گیر در تندرستی پیش از آنکه بیمار شوی، و در توانائی پیش از آنکه ناتوان گردی، و در زندگی پیش از آنکه بمیری.

12- امام صادق (ع) فرمود:

چون روز آید گوید: ای آدمی زاده! در این روز، کار خوبی کن تا من در روز رستاخیز نزد پروردگارت برایت گواهی دهم، زیرا من پیش از این برای تو نیامدم و پس از این نیایم، و چون شب آید، همین سخن را گوید.

13- از شعيب بن عبد الله، از یکی از اصحابش که حدیث را تا معصوم رسانیده است، فرمود (ع): مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین (ع)! به من سفارشی کن در باره يك راه خیری که بدان نجات یابم، امیر المؤمنین (ع) فرمود: آیا سائل! خوب گوش کن، و سپس بفهم و سپس یقین کن و سپس به کار بند و بدان که: مردم سه دسته اند: زاهد و صابر و راغب، اما زاهد آن است که هر اندوه و شادی از دلش رخت بر بسته نه به چیزی از دنیا شاد شود و نه بر چیزی از آن که نیابد و یا از دست بدهد افسوس خورد، او آسوده خاطر است، و اما صابر آن است که آرزوی دنیا را در دل دارد و چون به چیزی از آن دست یابد، خود را از آن به يك سو کشد برای بد سرانجامی و بدخواهی آن، اگر سری به دلش کشی، از پارسائی او در شگفت اندر شوی و هم از تواضع و دوراندیشی او، و اما راغب و مشتاق به دنیا باک ندارد که از چه راهی به دست او آید، از حلال باشد یا از حرام، و باکی ندارد که برای آن، آبروی خود چرکین کند و خود را هلاک سازد و مردانگی خود را ببازد،

ص: 565

آنهايند كه در گرداب سخت آن دست و پا مي زنند.

14- امير المؤمنين (ع) فرمود:

آنچه در قيامت سودمند باشد كوچك نباشد و آنچه هم در قيامت، زيان رساند كوچك شمرده نشود.

15- از حفص بن غياث، گوید: شنيدم امام صادق (ع) می فرمود: اگر توانی كه شناخته نشوی و گمنام بمانی، همان كار كن، بر تو باکی نباشد كه مردم نتايند و بر تو باکی نباشد كه نزد مردم نكوهيده باشی هر گاه نزد خدا پسنديده باشی، سپس فرمود:

پدرم علی بن ابی طالب (ع) فرموده است كه: زندگانی خوب نيست مگر برای یکی از دو مرد: 1- مردی كه هر روز كار خیری به كارهای خیر خود بيفزاید. 2- مردی كه با توبه برای مرگ خود تدارك بيند و از كجا توبه برای او میسر شود؟ به خدا اگر سجده كند تا گردن او ببرد و بيفتد، خدا تبارك و تعالی آن را از وی نپذیرد جز به ولایت و پیروی از ما خاندان، هلا مردی كه حق ما را شناسد و امید ثواب به ما داشته باشد، به خوراك نیم مد (پنج سیر تقریباً) در هر روزی خشنود باشد و بدان چه از جامه كه عورتش را بپوشد و آنچه سرش را در خود گیرد، با اینکه آنها در همین هم ترسان و هراسان باشند، دوست دارند بهره شان از دنیا همین باشد، و همچنین خدا عز و جل آنها را ستوده و فرموده (62 سوره مؤمنون):

«و آن کسانی كه به راه خدا بدهند آنچه به آنها داده شود و دلشان ترسان

ص: 567

است که آنان به درگاه پروردگارشان برگشت دارند» سپس فرمود: چه به آنها داده شده است به خدا با طاعت خدا محبت و ولایت (ائمه معصومین) و آنان با این هم ترسانند، ترسشان از راه شك و تردید نیست ولی ترسانند که مبادا در دوستی و فرمان بری از ما مقصّر باشند.

16- از حکم بن سالم، گوید: مردمی وارد شدند (نزد امام باقر و یا امام صادق ع- از مجلسی ره) و آنها را پند داد و موعظه کرد و سپس فرمود:

هیچ کدام شماها نیست جز اینکه بهشت و آنچه در آن است به چشم خود دیده، و دوزخ و آنچه در آن است به چشم خود دیده است، اگر قرآن را باور دارید.

17- از سماعه، گوید: از أبو الحسن (امام کاظم ع) شنیدم می فرمود:

هر چه کار خیر کنید، بسیار بشمارید، و کمتر گناه را هم کم به حساب نیارید، زیرا گناه اندك، گرد هم آید تا بزرگ و بسیار شود و از خدا در نهانی بترسید تا از طرف خود انصاف و عدالت کرده باشید و به طاعت خدا بشتابید و راست بگوئید و امانت را به صاحبش پردازید که آن به سود شما است، و آنچه برای شما روا نیست وارد مشوید که همانا بر زیان شما است.

18- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

چه بسیار خوب است حسنات دنبال سیئات، و چه بسیار بد

ص: 569

19- از ابن فضال، از کسی که نامش را یاد کرد، از امام صادق (ع) فرمود: راستی شما عمری می گذرانید که پیوسته آن را از شما می گیرند و روزهای عمر شما شماره معنی دارد، و مرگ به ناگهان می رسد، هر که خوبی کشت می کند، محصول رشك آوری درو می کند، و هر که بدی می کرد پشیمانی می درود، از آن هر کشتکاری همان است که کشته، آنکه در تحصیل روزی کندی می کند، به بهره او پیشدستی نکنند، و آنکه آزمندی کند آنچه مقدورش نیست در نیابد، به هر که خیری رسد، خدا است که به او عطا کرده است و هر که از بدی نگهداری شود، خدا است که او را نگهداشته است.

20- از عبد الله بن سنان، از امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد ابی ذر آمد و گفت: ای ابی ذر! چرا مرگ را ناخوش داریم؟ در پاسخ گفت: برای آنکه شماها دنیا را آباد کردید و دیگر سرای را ویران نمودید، و ناخوش دارید که از آبادانی به ویرانی بکوچید، از او پرسش شد که ورود ما را به درگاه خدا چگونه بینی؟ در پاسخ گفت: اما آنها که از شماها نیکوکارند چون مسافری باشد که به خاندان خود وارد شود و اما آنها که از شماها بد کردارند، چون بنده گریخته ای باشد که او را نزد آقایش برگردانند، گفت: شما حال ما را نزد خدا چگونه بینی؟ در پاسخ گفت: کردار خود را بر قرآن عرضه کنید و با آن بسنجید، راستی خدا می فرماید (14 سوره انفطار): «راستی نیک روان در نعمتند (15) و راستی بدکاران در دوزخند» فرمود که: آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟

در پاسخ گفت: رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران- نیکروان.

امام صادق (ع) فرمود: و مردی به ابی ذر (رضی الله عنه) نوشت: ای ابا ذر! چیزی از دانش به من شیرینی بده، در پاسخ او نوشت: راستی دانش بسیار است ولی اگر بتوانی به آنکه دوستش داری بدی نکنی، آن را بکن، فرمود: آن مرد به او گفت: آیا کسی را دیدی که به دوست خود بدی کند؟ فرمود: آری تو خود را از همه دوست تر داری و چون نافرمانی خدا کنی، هر آینه بدو بدی کرده ای.

21- از سماعه، از امام صادق (ع)، گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود: بر طاعت خدا صبر کنید، و از نافرمانی خدا خودداری و شکیبائی نمائید، زیرا همانا که دنیا يك ساعت است، آنچه که از آن گذشته است شادی و اندوهش از تو رفته است و آن را در نیابی و آنچه هم که نیامده است، تو او را نمی شناسی و نمی دانی (که شادی دارد یا اندوه) و بر همان ساعتی که در آنی صبر کن، پس چنان دان که تو به زودی مورد رشك دیگران می شوی.

22- از امام صادق (ع) که خضر به موسی (ع) گفت: ای موسی! بهترین دو روزت همان روزی است که در برابر تو حاضر است پیا که چه روزی است آن، و برای آن جواب آماده کن، زیرا تو بازداشت شوی و باز پرسى گردی، تو باید از روزگار پند بگیری، زیرا روزگار پر دراز است و پر کوتاه، چنان کار کن که گویا ثواب کار خود را به چشم می بینی تا بهتر به آخرت خود امیدوار باشی، راستی که آنچه از دنیا می آید به مانند همانی است که پشت کرده و رفته است.

23- از امام صادق (ع) که به امیر مؤمنان گفته شد: به ما

پند ده و مختصر کن، در پاسخ فرمود:

در حلال دنیا حساب است و در حرامش عقاب، از کجا برای شماها آسایش و رهائی فراهم شود؟ با اینکه به روش پیغمبر خود روش نگرفتید، آنچه شما را به سرکشی کشاند می جوئید و بدان چه شما را کفایت کند خشنود نباشید.

باب در کسی که عیب مردم گوید

1- از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (ع) فرمود:

راستی ثواب خوش رفتاری زودتر از هر کار خیری باشد و کیفر شورش و دست اندازی زودتر از هر کار بدی آید و همین عیب برای مرد بس که به کاری که خودش نتواند آن را ترک کند یا همنشین خود را آزار کند بدان چه برایش سودی ندارد.

2- از ابی حمزه، گوید: از علی بن الحسین (ع) شنیدم می فرمود: رسول خدا (ص) فرموده:

همین عیب برای مرد بس که ببیند در مردم آنچه در خود نبیند و بیازارد همنشین خود را بدان چه برای او مهم نیست و سودش ندهد.

ص: 575

3- از امام باقر (ع) که فرمود:

برای مرد همین عیب بس که در مردم عیبه بجوید و بفهمد که از دیدار آنها در خود کور است یا مردم را عیب کند بدان چه در خود او هم هست و نتواند از آن به وضع دیگر منتقل شود یا همنشین خود را بیازارد بدان چه سودش نبخشد و برای او مهم نیست.

4- از ابی حمزه، از امام باقر و علی بن الحسین (ع) فرمودند:

راستی که ثواب احسان از همه خیرها زودتر برسد و عقوبت و کیفر بغی و ستم کاری از همه بدیها زودتر باشد و همین عیب برای مرد بس است که بنگرد در عیوب دیگران آنچه را که در خود نسبت بدان کور باشد و نبیند یا همنشین خود را آزار کند بدان چه او را سود ندهد و به کارش نخورد یا مردم را نهی کند از آنچه خود نتواند ترک کند.

باب در اینکه مسلمان بدان چه در جاهلیت (پیش از مسلمانی) کرده مؤاخذه نشود

(و آن در بریدن اسلام است پیش از خود را و در شرائط آن) 1- از امام باقر (ع) که مردمی نزد رسول خدا (ص) آمدند، پس از آنکه مسلمان شدند و گفتند:

ص: 577

یا رسول الله! آیا کسی از ماها بدان چه در جاهلیت خود کرده است پس از اینکه مسلمان شده مؤاخذه شود؟ رسول خدا (ص) در پاسخ آنها فرمود:

هر که از دل، مسلمان شده و یقین ایمانش درست است، خدا تبارک و تعالی او را بدان چه در زمان جاهلیت کرده است مؤاخذه نکند و هر که از دل، مسلمان نشده و یقین ایمانش درست نیست، خدا تبارک و تعالی او را از اول تا آخر مؤاخذه نماید.

2- از فضیل بن عیاض، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از مردی که در مسلمانی خود خوب باشد، بدان چه در دوران جاهلیت کرده است مؤاخذه شود؟ در پاسخ فرمود: پیغمبر (ص) فرموده است که: هر که در اسلام خوب کار کند و خوب مسلمانی کند، بدان چه در جاهلیت کرده است مؤاخذه نشود و هر که در اسلام بد کردار باشد و بد مسلمانی کند، بدان چه کرده از آغاز تا انجام، مؤاخذه شود (مقصود از بد کرداری در اسلام آن است که منجر به سلب ایمان شود- از مجلسی ره).

باب در اینکه کفر با توبه و برگشت از آن عمل سابق را باطل نمی کند

(توبه مرتد و در آن است بیان حال آنکه مؤمن گرد و کافر شود و سپس توبه کند) 1- از امام باقر (ع) که فرمود:

هر که مؤمن باشد و کار خیر کند در حال ایمانش و دچار

فتنه گردد و کافر شود و باز توبه کند و از کفر به ایمان برگردد، برایش آنچه در دوران ایمان گذشته کار خوب کرده است نوشته شود و به حساب آید و این کفری که از آن توبه کرده، کارهای خیر گذشته او را، باطل نکند.

باب کسانی از بلا معاف باشند

1- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی برای خدا عز و جل بنده های بیمه شده ای است که از بلا برای آنها دریغ دارد و آنها را در عافیت زنده بدارد و در عافیت روزی رساند و در عافیت بمیراند و با عافیت مبعوث سازد و با عافیت به بهشت ساکن گرداند.

2- اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

راستی خدا عز و جل خلقی را آفرید که از بلا بدان ها دریغ دارد، آنها را در حال عافیت آفریده و با عافیت زنده داشته و به عافیت بمیراند و با عافیت به بهشتشان برد.

3- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی که برای خدا ضنائن و مخصوصانی است، به نعمت

ص: 581

خود، آنها را خوراك دهد، و به عافیت خود، بدانها بخشش مخصوص دهد بی عوض و منت، و به رحمت خود، آنها را به بهشت برد، بلاها بدانها گذرند و هم فتنه ها و به آنها زیانی نرسانند.

باب در آنچه از امت برداشته شده است و از آن معاف شده اند

(و آن شامل است آنچه را که خدا از امت مؤاخذه نکند) 1- عمرو بن مروان، باز گفته است که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: از امت من چهار خصلت برداشته شده است: 1- خطاء 2- فراموشی 3- آنچه به زور بر آن وادار شوند 4- آنچه تاب آن را ندارند و این معنی قول خدا عز و جل است (286 سوره بقره):

«پروردگارا از ما مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم یا خطاء کردیم و بار تکلیفهای سنگین به دوش ما مگذار چنانچه به دوش آنها که پیش از ما بودند گزاردی، پروردگارا به ما تحمیل مکن آنچه تاب آن را نداریم» و هم قول خدا (106 سوره نحل):

« [کسی است که پس از ایمانش به کفر گراید] جز کسی که به زور وادار شود و دلش مطمئن به ایمان است» (و اظهار کفرش تنها با زبان است).

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

نُه خصلت از امتم برداشته شده است: خطاء، فراموشی، آنچه

ص: 583

ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان بی چاره باشند، آنچه به زور بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه در باره اندیشه در آفرینش، حسد تا با زبان یا دست آشکار نشود.

باب در اینکه با وجود ایمان، هیچ گناهی زیان ندارد و با کفر هیچ حسنه ای سود ندهد (باب کردار)

1- از یعقوب بن شعیب، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

آیا برای کسی در برابر آنچه بکند، ثوابی بر خدا لازم باشد جز برای مؤمنان؟ فرمود: نه.

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

موسی به خضر گفت: من به واسطه مصاحبت با تو، حق و حرمتی پیدا کردم و باید به من سفارش و نصیحت کنی، در پاسخ او گفت: بدان چیزی بچسب که با وجود آن، هیچ چیز به تو زیان ندارد چنانچه با جز آن، هیچ چیز برای تو سود ندارد (و آن ایمان است).

3- از ابی امیه یوسف بن ثابت، گوید: من از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود: با وجود ایمان، هیچ عملی زیان نرساند و با وجود کفر، هیچ عملی سود ندهد، آیا نبینی که خدا فرماید (54 سوره توبه): «و باز ندارد آنها را از اینکه خرجهای آنها (در راه خدا) پذیرفته شود جز اینکه به

ص: 585

خدا و رسولش کفر ورزیدند [و نماز نخوانند جز با کسالت و انفاق نکنند جز با کراهت (55) در شگفت مباحث از اموال و اولادشان همانا خدا می خواهد به وسیله آنها در دنیا عذابشان کند] و جان آنها را بگیرد در حالی که کافرند».

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

با ایمان هیچ کرداری زیان ندارد و همچنین با کفر هیچ کرداری سود ندهد.

5- از محمد بن مارد، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرمودید: چون معرفت پیدا کردی، هر چه خواهی بکن، فرمود: آری، من این را گفته ام، گوید: گفتم:

اگر چه زنا کند و دزدی کند یا می بنوشد؟ در پاسخ فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» با ما به انصاف رفتار نشده که برداشته شده باشد.

همانا من گفتم: چون امام خود را شناختی، هر کار خیری را از کم و بیش بکن، زیرا از تو پذیرفته شود.

6- امام صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) بسیار در سخنرانی خود می فرمود:

ایا مردم! دین خود را بچسبید، دین خود را بچسبید، زیرا گناه در آن بهتر است از کار خوب و ثواب در جز آن، کار بد در آن آمرزیده شود و کردار خوب در جز آن پذیرفته نباشد.

ص: 587

این پایان کتاب ایمان و کفر است و طاعات و معاصی از کتاب کافی و الحمد لله وحده و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 589

از مجلسی (ره) - این حدیث در نهج البلاغه با اختلاف بسیاری نقل شده است، و در مجالس صدوق هم به سندی از امام صادق (ع) ضبط است.

در نهج بدین نهج است که: یکی از اصحاب امیر المؤمنین (ع) به نام همام که مردی مؤمن و عابد بود به آن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین برای من پرهیزکاران را وصف کن تا آنجا که آنها را مجسم کنی و من گویا به چشم خود آنان را ببینم. آن حضرت در پاسخ او گرانی کرد و سپس فرمود: ای همام، تقوی از خدا را پیشه کن و نیکوکار باش به راستی که خدا با متقیان است و آن کسانی که نیکو کارند، همام بدان قناعت نکرد تا آن حضرت تصمیم گرفت، گوید پس سپاس و ستایش خدا نمود و صلوات نثار پیغمبر فرمود و سپس گفت ... در مجالس صدوق دارد که همام آن حضرت را قسم داد و اصرار کرد تا امیر المؤمنین روی دو پای خود برخاست و سپس سپاس خدای کرد الخ.

همام، به فتح اول و تشدید میم گفته اند پسر شریح بن یزید بن مره است و از شیعیان علی (ع) است و دوستان او... و ممکن است که مورد سؤال او صفات مؤمنین و متقین بوده با هم و در برخی روایات به همان صفات مؤمن اکتفاء شده و در برخی در وصف خصوص متقین آورده شده است و آنچه در روایت نهج و مجالس صدوق است که حضرت در پاسخ او گرانی کرده مناسب تر با گفتار آن حضرت است در آخر خبر که می فرماید من از همین بر او می ترسیدم.

قوله «فما بالك يا امير المؤمنين» یعنی چرا یادآوری این صفات و شنیدن آنها از رسول اکرم در شما چنین اثری نداشته که در همام داشت.

یا مقصود این است که چرا با اینکه بر حال همام از ذکر این صفات بیمناک بودی آنها را برای وی بیان کردی؟ و جواب اعتراض اول به چند وجه است:

1- مقصود از اینکه پند رسا چنین اثری دارد یعنی اثر کامل در شنونده دارد و اینکه سبب مرگ یا بیهوشی همام شده است برای آن است که ضعف نفس و تنگ حوصله ای داشته و نبودن برخی از این صفات در کسی نباید باعث مرگ او شود خصوص نسبت به خود آن حضرت.

2- یکی از محققین گفته است: امام پاسخ او را با بیان سبب بعید داده که مرگ مقدر و حتمی است، این جواب برای سائل قانع کننده است و درست است، و اما نسبت به سبب قریب فرق میان او و همام نیروی قدسیه است برای تحمل واردات الهیه و عادت بدان به واسطه ریاضت و ضعف نفس همام از تحمل خوف الهی و به علاوه خود آن حضرت دارای این صفات بوده و موجب افسوس کشنده ای نداشته و به این جواب تصریح نکرده است تا خودستائی نکرده باشد.

و اما جواب اعتراض دوم حاصلش این است که من نمی دانستم از ترس خواهد مرد و ترس برای من صرف احتمال بوده است که مانع از بیان

حق نیست چنانچه ابن میثم گفته است. از مجلسی (ره) -

«و الرفق اخوه»

یعنی چون برادر به او یار دهد و کمک کند و او را از مهالك نجات بخشد.

«و اللین والده»

یعنی سوّد پدر برای او دارد یا خوب است چون پدری او را رعایت کند و فرق میان آن و رفق مشکل است و ممکن است رفق حمل بر ترك خشونت شود ولین مرتبه کامل آن باشد و یا رفق در معاملات باشد ولین در معاشرت، یا مقصود از رفق لطف و احسان باشد که یکی از معانی آن است ولین ترك خشونت باشد و یکی از فضلا خوانده است «والدین والده» یعنی دین پدر روحانی مؤمن است و سبب حیات معنوی او است چنانچه پدر سبب حیات دنیوی و جسمی اوست و این انسب است ولی با نسخه های روایت در کتبی که به نظر رسیده موافقت ندارد، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، رفق راجع به توجه انسان است در امری به دیگران، یعنی در پیشنهاد و هر کاری که از او به دیگری می شود با لطف و مدارا و خوشی باشد، ولین به معنی پذیرش انسان است نسبت به هر چه از دیگران به او وارد می شود و پیشنهاد می گردد، مثلاً کسی به خانه او وارد می شود یا نزد او برای کاری و معامله می آید باید خوش پذیرا باشد و گرم از او استقبال کند. این کمترین درجات ایمان است که می تواند با آن خود را امتحان کند. از مجلسی (ره) - ظاهر این است که حدیث را از امام صادق (ع) شنیده است و مقصود از رفع نسبت به آن حضرت است و ممکن است مقصود رفع حدیث به امیر المؤمنین باشد، و مقصود این است که او از رسول خدا (ص) شنیده است زیرا چون این راوی از عامه است حدیث را تا پیغمبر بالا می برد و می گوید: از امام صادق از پدرش از پدراناش از علی (ع) و مؤیدش آن است که این حدیث نبوی است و عامه هم آن را از پیغمبر (ص)

ص: 595

روایت کرده اند. از مجلسی (ره) -

«یخالفون بین جباهم و رکبهم»

یعنی پیشانی خود را دنبال سر زانوهاشان بر زمین می نهادند و یکی را دنبال دیگر می آوردند و این نزدیک به همان نوبت به نوبت است، و گفته شده: یعنی میان نشستن و سجده کردن آنان تفاوت بوده و سجده آنها درازتر از نشستن بوده. از مجلسی (ره) - در نهج البلاغه از امیر المؤمنین چنین روایت شده که فرمود: برای من در دوران گذشته یک برادر دینی بود، ابن ابی الحدید گفته: مردم در آنکه مقصود از این گفتار چیست اختلاف دارند و برادری که بدان اشاره شده کسانی را پندارند:

1- گفته اند منظور رسول خدا (ص) است ولی با تعبیر ضعیفاً مستضعفاً نارسا است زیرا مقام رسالت را بدین گونه نستایند گرچه در مقام تأویل آن برآیند و گویند مقصود نرمش سخن و گشایش اخلاق او است ولی باز هم این تعبیر او را نسزد.

2- گفته اند منظور ابو ذر غفاری است، و گروهی جمله (شیر جهنده) را در باره او مستبعد شمارند چون ابو ذر به شجاعت معروف نیست.

3- گفته اند منظور مقداد بن عمرو، معروف به مقداد بن اسود است که از شیعیان علی (ع) و دلاوران به نام بوده است.

4- برخی گفته اند این سخن بر پایه مثل ادا شده که شیوه معروفی است نزد ارباب ادب در شعر و نثر و این بهترین وجه است نزد من ولی توصیف از این برادر که شیری است جهنده نباید منحصر به شجاعت در نبرد باشد بلکه مقصود شجاعت اخلاقی است در درگاه الهی و استقامت در برابر باطل که ابو ذر در آن دادِ مردی داده و یک تنه در حکومت معاویه در شام و نیروی خلافت عثمان مردانه ایستاده است، او است که طبل رسوائی بنی امیه را کوفت و بر خلافت عثمان برآشفت و شورش اسلامی را بر علیه حکومت

ناحق عثمان پایه گذاری کرد.

«وكان يفعل ما يقول و يفعل ما لا يقول»

یعنی هر چه را به دیگران دستور دهد از کار خیر خودش بجا آورد، و این اشاره است به قول خدا تعالی (در سوره صف): «أيا كسانی که گرویدید چرا می گوئید آنچه را نمی کنید» و گفته اند یعنی چرا نمی کنید آنچه را خود گوئید زیرا اگر گفت و نکرد، نکردن زشت است، نه گفتن، و به علاوه آن عمل خیری را هم خود کند که نمی گوئید یا برای آنکه مصلحت نیست از راه تقیه یا فرصت نیافته یا پذیرائی ندیده است چنانچه خدا هم فرماید: «فَدَكَّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى» اکثر چنین فهمیده اند و به خاطر من می رسد که مقصود این است که احسان می کند به هر که وعده داده و به هر که وعده نداده، چنانچه آیه هم در بسیاری از روایات به همان خلف وعده تفسیر شده است.

«قوله الا عند من يرجو عنده البرء»

یعنی در نزد پروردگار خود که شفابخش حقیقی است، یا مقصود پزشك حاذق است که امید درمان از وی می رود که بیان درد به او شکایت نیست و بلکه جستن علاج است و در این صورت استثناء منقطع است. از مجلسی (ره) - در نهاییه است که

«لا يلسع المؤمن من حجرٍ مرتين»

و در روایت دیگر «لا- يلدغ» و لسع و لدغ يك معنی دارند (گزیدن مار) و حجر، سوراخ مار است و معنایش این است که مؤمن از يك جهت نباید دو بار گول بخورد یا دو بار گول نمی خورد، زیرا در بار اول که زیان دید باید عبرت گیرد و از تجربه خود پند پذیرد، تا آنکه گوید: این خبر از پیغمبر (ص) وارد است و سبب بیان این است که ابو غره شاعر برادر مصعب بن عمیر روز بدر اسیر مسلمانان شد (ابو غره در جبهه مشرکین بود و از دشمنان کینه ورز پیغمبر به شمار می رفته، و مصعب بن عمیر از مسلمانان با اخلاص و مهاجرین است) و از پیغمبر (ص) درخواست کرد که به او منت

ص: 597

نهد و او را آزاد کند، پیغمبر درخواستِ او را پذیرفت و با او شرط کرد که بر علیه وی تبلیغ نکند و دشمنان را به او نشوراند و در اشعارِ خود او را هجو نکند و به او دشنام نگوید، و چون آزاد شد و نزد خاندانِ خود رفت به همان شیوه دیرین برگشت و عهد و شرطِ پیغمبر (ص) را شکست و روزِ جنگِ اُحد بارِ دیگر با مشرکان به جنگ مسلمانان آمد و اسیرِ مسلمین شد و باز هم پیشنهادِ درخواستِ آزاد شدن و منت کشیدن به پیغمبر (ص) عرضه داشت و آن حضرت این جمله پُر معنا و بلیغ را ادا کرد که از ابتکارهای کرامت مآب او است و کسی در این ضرب المثلِ جامع و مختصر و پُر معنا بر آن حضرت سبقت نجسته است و در آن تنبیه عمیقی است بر اینکه چون شخص مؤمن يك بار آزار از کسی و از موضوعی دید بار دیگر نباید خود را در معرض آن آزار اندازد و این نتیجه هوشمندی و زیرکی و خردمندی است که از اخلاق مؤمن است (زیرا این گونه علم و آموزش را علم تجربی می دانند و دنیای امروز هر مسأله ای که مورد آزمایش شده و درست از آزمایش در آید آن را مسأله علمی و قابل پیروی می داند و پایه و مایه دانش بر تجربه و آزمایش گذارده شده و پیغمبر اسلام با این جمله رسا و پُر معنا این اصل علمی بشری را بیان کرده است). [از مجلسی (ره) - بدان که استشهاد به آیه کریمه دلالت دارد که مقصود کتمان سر است از آنکه نااهل است و از کسی که آن را فاش می کند.

«تُخَذِ الْعُقُومُ» در مجمع گوید: یعنی ای محمد بگیر آنچه را که از مال مردم زائد بر خرج آنها است، و رسول خدا (ص) زیادی مالِ مردم را می گرفت و اندازه معینی نداشت تا آیه زکاة آمد و آن را نسخ کرد، و گفته شده است که منظور گذشت نسبت به اخلاق مردم است و دستور سهل گیری نسبت به دریافت است نسبت به حقوق لازمه الهیه یا حق الناس و دیگر امور، و گفته اند که منظور

عذر پذیری است از عذرجویان و مؤاخذه نکردن در امور روایت شده که پیغمبر مقصود آیه را از جبرئیل پرسید و پاسخ گفت: این محمد خدایت فرمان داده که بگذری از هر که به ستم کرده و بدهی به هر که از تو دریغ داشته و بنوازی هر که را از تورشته خویشی را بریده.

«وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ» و آن هر چیزی است که از نظر عقل و شرع خوب است و زشت و قبیح نیست نزد خردمندان، و گفته اند مقصود هر خصلت پسندیده است.

من گویم، صدوق (ره) در عیون این حدیث را از همین راوی نقل کرده و جمله «وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ» هم دارد و در آخرش افزوده که «قال الله عز و جل: وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ» و گویا این جمله از نسخه نویسان کافی ساقط شده باشد... تا آنکه گوید: بیضاوی از زهری نقل کرده است که:

بأساء، تنگدستی است و در اموال است چون فقر و نداری ولی ضراء به معنی سخت حالی است و آن در نفوس است چون مرض و بیماری. [از مجلسی (ره)] - قاموس گوید: کبریت، سنگی است که می سوزد و به معنی یاقوت سرخ و طلا است یا گوهری که معدنش پشت وادی مورچگان است، انتهی. و مشهور این است که کبریت احمر جوهری است که کیمیاگران آن را می جویند و آن اکسیر است، و حاصل حدیث این است که زن دارای اوصاف ایمان کمتر از مرد متصف به آن است و مرد متصف به آن از اکسیری که بسا وجود خارجی ندارد، کیماب تر است. [از مجلسی (ره)] -

«أ تدری لم ذاك»

این بیان حقیقت این کلام است، یعنی کمی شماره مؤمنان با آنکه به حسب ظاهر بسیارند برای این است که وسیله انس مؤمنان باشد، یا مقصود این است که خدا این کفار را به صورت مؤمن در آورده و آفریده برای این جهات است. به هر تقدیر مراد این است که خدا این شیعه نماهای بی حقیقت را آرامش دل مؤمنان حقیقی ساخته

تا از کمی خود به هراس نباشند. از مجلسی (ره) - «با دستِ خود اشاره کرد» کلامِ راوی است، یعنی با سه انگشت اشاره کرد و فرمود سه تا، و مقصود از این سه: سلمان و ابوذر و مقداد است، چنانچه کشتی از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود:

همه مردم مرتد شدند جز سه تن: سلمان و ابوذر و مقداد. راوی گفت: پس عمار چه طور؟ فرمود: او هم روی برگردانید و سپس برگشت. از مجلسی (ره) - «فِي كَيْلٍ وَاِدٍ» یعنی در هر راهی از گمراهی و نادانی، خدا را باک نیست که در چه درّه نابود شود، یعنی خدا لطف و توفیقش را از او برگیرد و او را به خودش و هوای نفسش وانهد تا با اختیار یکی از دین‌های نادرست یا رفتن در پی دنیا و هر گونه هواپرستی و حب جاه و مال و شرف و سروری و لذت خوراك و نوشابه و جامه و نکاح و امور باطل و ناپایدار دیگر هلاك گردد، تا آنکه گوید:

گفته شده: ممکن است مقصود از «هم واحد» قصد خدا و توکل به او باشد در همه چیز زیرا خدا کفایت کار دنیا و آخرت او را بکند به خلاف کسی که به خود اعتماد کند و از توکل به حق ببرد. از مجلسی (ره) -

«ما ترددت في شيء»

این از احادیث مشهور میان دو فریق شیعه و سنی است و معلوم است که مقصود تردید بشری نیست زیرا تردید بشر در کاری که قصد آن دارد یا برای نادانی سرانجام آن است و یا برای عدم اطمینان به انجام آن یا مانع دیگر که برگشت همه به نادانی یا ناتوانی است و برای این است که فرماید: من آن را انجام دهم و حکم به انجام آن حتمی است، و یا مقصود تردید در زودی و دیری آن است و بناچار باید توجهی کرد و برای آن نزد خاصه سه وجه است:

1- در کلام مقدری است، و مقصود این است که اگر بر من خداوند تردید روا بود تردید در مرگ مؤمن بهتر بجا بود.

2- چون به طور عادی بدی به شخص محترم مورد تردید است، در اینجا مقصود اظهار احترام خدا است نسبت به بنده مؤمن خود، و می فرماید:

بنده مؤمن پیش من از همه چیز بیشتر احترام دارد، و این کلام از باب استعاره تمثیلیه است.

3- از طریق خاصه و عامه وارد است که خدا هنگام احتضار آن قدر لطف و کرامت و مژده به بنده مؤمن عطا می کند که بدی مرگ را از او می برد و او را مشتاق به کوچ از دنیا به آخرت می نماید و آزار مرگ را برای او اندک می سازد و او را خشنود می نماید، و از این معنا تعبیر به تردید شده است، تا آنکه می گوید: دلالت حدیث بر اینکه مؤمن از مرگ بدش می آید، مخالف نیست با اخبار بسیاری که دلالت دارند: مؤمن ملاقات خدا را دوست دارد و بد ندارد زیرا چنانچه شهید در ذکری گفته: اخبارِ حبِّ ملاقات خدا حمل می شود بر حال احتضار و معاینه آنچه که مؤمن دوست دارد که در این صورت چیزی نزد او از لقاء خدا و مرگ بهتر نیست. از مجلسی (ره) - مقصود از عهد خدا، اصول دین است از اقرار به توحید و نبوت و امامت و معاد، و مقصود از وفاء به شرط آوردن امور واجبه و ترك حرام است ... تا آنکه گوید: اظهر این است که مراد از احوال و هراس دنیا ارتکاب گناه و نافرمانی خدا است زیرا این است که در نظر او بزرگ ترین مصیبت و هراس است به قرینه اینکه می فرماید: مؤمن سست دچار هراس دنیا و آخرت می شود. از مجلسی (ره) - یعنی چون مؤمنی خواهد به وسیله انتقام دل خود را خنک کند از دشمن خود برای خود رسوائی به بار آورد، زیرا او آزاد نیست که هر کاری بکند و هر سخنی بگوید و چون مردمان دنیادار به هر دری بزند و هر دشنام و هرزه گوئی را مرتکب شود. از مجلسی (ره) - مقصود از شیطان، شیطان جنی است زیرا

بیشتر با مؤمن معارضه کند، یا شیطان انسی. از مجلسی (ره)-

«المؤمن مکفر»

به صیغه اسم مفعول باب تفعیل، یعنی مردم به او ناسپاسی کنند و از احسان او قدردانی نکنند به قرینه دنباله خبر، و فیروزآبادی گفته است مکفر یعنی کسی که با احسان وی کفران نعمتش شده است و آنکه در بند آهنین است.

و ظاهراً مقصود این است که مؤمن وسیله بقای جهان و نزول رحمت و باران است و حق به همه مردم دارد و مردم آن اندازه که باید نه او را می شناسند و نه پی به احسان وی می برند و نه از او قدرشناسی می کنند ولی احسان کافر، دنیوی و محسوس است و فهمیده می شود و از او قدردانی می شود.

و ممکن است مقصود این باشد که: مؤمن در احسان خود خدا را رعایت می کند و به مواردی منطبق می کند که اظهار قدردانی از او نمی شود ولی کافر در احسان خود عوض را منظور می دارد و به اشخاصی و مواردی احسان می کند که عوض داشته باشد و از او قدردانی شود.

و جزری گفته است: «المؤمن مکفر» یعنی کفار گناهان مؤمن در جان و مال او واقع می شود و زیان مالی و جانی می کشد تا گناهانش جبران گردد، ولی مجلسی (ره) گفته: این معنی در این اخبار مورد احتمال نیست فتدبر. ربیع و مضر، دو ایل بزرگ عربند که ضرب المثل کثرتند و اولاد نزار بن معد بن عدنانند و مضر جدّ هفدهم پیغمبر است (ص). از مجلسی (ره)- در این احادیثی که از طریق عامه و خاصه رسیده، دلالت روشنی است بر اینکه انبیاء و اوصیاء هم در بیماری های تنی و بلاهای جسمی چون دیگرانند و بلکه از دیگران گرفتارترند برای آنکه اجر بیشتری ببرند و این ضرری به مقام آنها ندارد بلکه مقام آنها را ثابت تر کند،

ص: 602

و معلوم شود آنها هم بشنوند و هر چه به همه بشر رسد به آنها برسد و با اینکه امور فوق العاده از آنها عیان شود اگر گرفتار بلاها نشوند مردم در باره آنها همان را گویند که نصاری در باره عیسی گفتند، و این گرفتاری موجب رفع درجات است و بسا مقاماتی که جز با شهادت به دست نیاید و خدا به هر که از بندگانش که او را دوست دارد این مقام شهادت را بدهد چنانچه در باره سید الشهداء است که پیغمبر (ص) را در خواب دید و به او فرمود: ای حسین! تو در بهشت مقامی داری که جز به وسیله شهادت به آن نرسی. و بسیاری از علماء بیماری هائی را که موجب نفرت خلق است بر انبیاء و اوصیاء روا ندانسته اند چون جنون و جذام و برص. «فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» یعنی نفر سومی به کمک دو فرستاده عیسی بر مردم انطاکیه گسیل داشتیم، و گفتند: از طرف عیسی به شما رسالت داریم، و آنها را به سختی تکذیب کردند و گفتند: شما مانند ما بشرید و صلاحیت ندارید رسول الهی باشید، و خدای رحمان دستوری فرو فرستاده است جز این نیست که شما دروغ می گوئید، گفتند: خدا می داند که به راستی ما به شما فرستاده شدیم و بر ما نیست جز اینکه به طور آشکار حکم خدا را به شما ابلاغ کنیم. تا آنکه می فرماید: «مردی از محل دور شهر بشتاب آمد (و نام او حییب نجار بود، چنانچه ابن عباس و جمعی از مفسران گفته اند) فریاد زد ای مردم از این رسولان پیروی کنید». از مجلسی (ره) -

«هزاهزِ الدنیا»

یعنی فتنه ها و بلاهای لرزاننده، «عمی القلب» یعنی نادانی و تنفر از حق و دوری از لوازم ایمان که مایه بدبختی آخرت است. از مجلسی (ره) - و اما ذکر مؤمن آل فرعون در این خبر شاید از اشتباه روایت یا نسخه نویسان است زیرا آیه ای که ذکر شده است در داستان مؤمن آل یس است چنانچه در خبری گذشت و بسا دو وجه در اینجا گفته اند:

ص: 603

1- مقصود از فرعون در اینجا فرعون عیسی است و آن سرکشی و قلدری بوده که در شهر انطاکیه بوده است هنگامی که رسولان حضرت عیسی به آن وارد شدند. و فرعون بر هر قلدر و سرکشی اطلاق می شود، آری بر سه جبار اطلاق آن معروف شده است: فرعون خلیل (در کلدان) که نامش سنان بوده و فرعون یوسف (در مصر) که نام او ریان بن ولید است و فرعون موسی (در مصر) که نامش ولید بن مصعب است و نسبت حبیب نجار به خاندان فرعون عیسی به اعتبار این است که در کشور او از رعایای او بوده است.

2- اینکه این هر دو یکی بودند و مؤمن آل فرعون زنده بوده تا دوران عیسی و آمده در انطاکیه و به ترویج او پرداخته است و عمر او تا این حد طولانی شده است و فاصله میان زمان حضرت موسی و حضرت عیسی طبق روایت ابن جزری در تنقیح، هزار و ششصد و سی و دو سال است و نام او حبیب نجار است و لقبش مؤمن آل یس است چنانچه در خبر سابق گذشت، و در قاموس گوید: حزیبیل بر وزن قنذیل، نام مؤمن آل یس است تا آنکه می گوید: این وجه دوم مخالف با اخبار بسیاری است که دلالت دارند: مؤمن آل فرعون غیر از حبیب نجار و مؤمن آل یس است. از مجلسی (ره) - نهاییه گوید: در حدیث است که فقیرهای امتم چهل خریف پیش از توانگرانشان به بهشت می روند. خریف، فصل میان تابستان و زمستان است، و مقصود چهل سال است زیرا در هر سال يك پائیز بیش نیست و گذشت چهل خریف گذشت چهل سال است، انتهی. و در معانی الاخبار به سند خود از امام باقر روایت کرده است که: بنده، هفتاد خریف در دوزخ بماند و خریف هفتاد سال است تا آخر خبر، و صاحب معالم آن را به بیش از این تفسیر کرده و در برخی روایات گفته است: هزار عام است که هر عام آن هزار سال است. از مجلسی (ره) - مؤید آن است آنچه به امیر المؤمنین منسوب

بسا دانا ادیب هوشمندی که عقلش کامل و چیزی ندارد

بسا نادان دارای توانگرچنین تقدیر می سازد خداوند و سرش آن است که در بیان فوائد ابتلاء و گرفتاری و ثواب بی پایان آن گذشت و به علاوه کثرت مال موجب تکبر و سرفرازی و احتقار فقراء و درشت خوئی و قساوت و جفا و غفلت از خدا است برای سرگرمی به حفظ مال و افزایش آن با وجوب حقوق مالی که کمتر کسی آن را می پردازد و این خود مایه خشم خدا است، و فقرا از همه این مفسد برکنارند. از مجلسی (ره) - دور نیست که مساکین با تشدید سین و صیغه مبالغه باشد یعنی آنها که پر به صبر چسبیده اند. و رؤیت ملکوت آسمان ها و زمین مقاماتی است که طبق لیاقت هر دسته ای برای آنها بوجود آید، برخی اندیشه در آفرینش آسمان ها و زمین کنند و در نظام جهان، و قدرت و حکمت خدا را از آن بدانند، و بفهمند که خدا آنها را بیهوده نیافریده بلکه برای امر عظیمی آفریده، چنانچه خدا فرماید: «بیندیشند در آفرینش آسمان ها و زمین، پروردگار ما نیافریدی این را بیهوده» برخی بیندیشند که آفریننده آسمان ها و زمین ناتوان و بخیل نیست و آنها را فقیر و محتاج نکرده مگر برای مصلحت مهمی و بر بالای خدا صبر کنند و به قضای او راضی باشند، و تفسیر مساکین در اینجا به انبیاء و اوصیاء اظهر است. از مجلسی (ره) -

«امنائنا علی محاو یجهم»

امین بودن توانگران بر محتاجان شیعه، یا مبنی است بر آنچه در آخر کتاب حجت گذشت از اینکه همه اموال از امام است و برای شیعه رخصت در تصرف داده اند و این تصرف مشروط است به رعایت فقراء شیعه و ناتوانان آنها، یا بنا بر این است که آنان خلفای خدایند و باید از توانگران حقوق خدا را بستانند و بر محتاجان صرف کنند و چون در زمان تقیه و غیبت امام گرفتن آن حقوق

و صرفش برای آنها ممکن نیست به توانگران دستور داده اند که این وظیفه را نسبت به آنچه خود دارند انجام دهند و از طرف امام وکالت دارند یا مبنی بر این است که چون خمس و سائر اموال از غنیمت و خراج به دست آنها می افتد و برای آنها ممکن نیست به امام برسانند وکیلند آن را به فقراء شیعه بدهند.

و این حدیث دلالت دارد بر وجوب صرف سهم امام از خمس و میراث کسی که وارثی ندارد و جز آن از اموال امام در فقراء شیعه و این خالی از قوت نیست و احوط تسلیم آن است به فقیه محدث عادل تا او به نیابت از امام به مصرف برساند. از مجلسی (ره) -تفسیر آیه گذشت و تأویلش این است که شاید مقصود به ناس، امت محمد است بعد از وفات آن حضرت به قرینه تعبیر به مضارع در «یکون و یکفر» که دلالت دارد بر آینده دارند، و مقصود از کافران به رحمان، منکران امامت و نص بر امامتند و از این رو تعبیر به رحمان شده است برای اشعار به اینکه رحمانیت خدا مقتضی است بشر را مهمل و سر خود در امور دیانت نگذارد، یا مقصود این است که منکر امام به رحمانیت خدا، کافر است. و حاصل این است که اگر چنانچه سبب کفر مؤمنان نمی شد و به واسطه حزن و غم و دل شکستگی آنها شیطان بر آنها مسلط نمی گردید و کافر نمی شدند و به مخالفان نمی پیوستند مگر اندکی که وجودشان برای یاری امام بس نبود یا آنکه از غم و اندوه دق نمی کردند، و به علاوه اگر همه مخالفین به این درجه از توانگری و ثروت برسند و همه مؤمنان در غایت فقر و خواری و مذلت بمانند با آنها قطع زن و زن خواست کنند و نسبی میان آنها فراهم نشود که موجب توارث گردد و به این سبب نسل مؤمنان قطع گردد و منقرض شوند یا وسائل ارتداد آنها فراهم شود و به این وسیله امت محمد همه کافر و مخالف گردند و يك امت کافر باشند یا اکثر قریب به اتفاق آنها کافر باشند جز نادری که ایمان پاك و خالص دارند.

و کلمه ناس را در اکثر به کار برده است برای کمی مؤمنان. برای این باب عنوانی نیآورده است از برای اینکه اخبارش مناسبِ بابِ گذشته است و با آن فرقی دارند زیرا بابِ گذشته صرف در فضل فقراء است و این باب به علاوه متعرض فقر ممدوح و فقر مذموم هم هست. از مجلسی (ره)- محتمل است که مقصود از قول او (ع) ولی از دین، فقر قلبی باشد و ضدش بی نیازی قلبی است، بنا بر این فقیر کسی است که معرفت به دین ندارد و احکام دین را نمی داند و تقوی و ورع ندارد و از صفات حسنه دیگر تهی است، چنین گفته شده.

من می گویم، ممکن است مقصود این باشد که فقیر در دین کسی است که به واسطه دین داری زیانمند می شود و صبر نمی کند و متوسل به ظالمان و فاسقان می گردد چنانچه گذشت. از مجلسی (ره)- بدان که اکثر مردم حقیقت دل و اوصافش را نمی دانند و ائمه (ع) ما هم جز به کنایه و اشاره در باره آن چیزی نگفته اند برای ما هم همان احوط است که بدان چه امامان بیان کرده اند اکتفاء کنیم و به همان صلاح و فساد و آفات و درجاتش توجه نمائیم و در تکمیل این خلقتِ شگفت انگیز و لطیفه پروردگاری بکوشیم و آن را از صفات بدِ شیطانی پاک سازیم و به اخلاق فرشته های روحانی زیور سازیم تا بدین وسیله آماده بر آمدن به پایه های کمال شویم و فیض گیری از حضرت ذوالجلال و این وابسته نیست که نخست حقیقت دل را بدانیم و اگر بدان وابسته بود موالی و ائمه (ع) ما آن را آشکارا بیان می کردند و چون از آن دم بستند بهتر است که ما هم از آن دم بندیم و خموشی گزینیم ولی برخی از آنچه را در این مقام گفته اند یاد کنیم و بدان اکتفاء نمائیم و
اللّٰهُ المستعان.

بدان که مشهور میان حکماء و پیروانشان این است که مقصود از دل همان نفس ناطقه است و آن گوهری است روحانی در میان دو جهان:
روح

صرف و تن و ماده، در آنچه زیر دستِ او است حکم فرما است و از آنچه بالاتر از او است فرمان بر است و اثبات گوش برای او صرف استعاره و تشبیه است.

یکی از محققان گفته: دل، شرف انسان است و بدان بر بسیاری از آفریده ها برتری دارد و آماده معرفتِ خدا است در دنیا مایه جمال و کمال او است و پایه افتخار وی است و در دیگر سرای پشت و ذخیره او است، معرفت همانا به دل است نه به عضو دیگر و دل خدا را داند و برای او کار کند و به درگاه او کوشد و به او تقرّب جوید، و دیگر اعضاء پیروان و خدمتکاران و ابزارِ آند و آنها را بکار گیرد چون پادشاهی که بنده های خود را، یا راعی رعیت را، و یا صنعت گران ابزار کارش را، دل است که نزد خدا پذیرفته شود چون سالم باشد از جزو او، و او است که از درگاه خدا رانده شود گر همه را به دیگران پردازد او را خواهند و با او گویند و او را پاداش دهند و او را کیفر کنند، او است که به اقرب حق رستگار شود اگر پاك گردد و او است که نومید و بدبخت است اگر آلوده و چرکین باشد، او است فرمان بر حقیقی خدا و آنچه در سائر اعضاء باشد پرتوی است از او و او است متمرّد و عاصی و هر هرزگی و گناه از او سرایت کند و با ظلمت و نور او است که بدی ها و خوبی ها جلوه گر شوند، و از کوزه همان برون تراود که در او است، اگر انسان دل را شناسد خود را شناسد و چون خود را شناسد خدا را شناسد، اگر دل را نداند خود را نداند و چون خود را نداند پروردگارِ خود را نداند، بیشترِ مردم به دلِ خود و خویش نادانند و پرده میان آنها و خودشان کشیده شده است و خدا است که میان مرد و دلش پرده شود و در این صورت او را مشاهده نکند و مراقبت ننماید و صفات و گردش آن را میان انگشتان خدای رحمان نفهمد و نداند چگونه يك بار تا اسفل السافلين وافق شياطين سقوط کند و يك بار تا اعلا عليين و افق فرشته ها فراز گیرد، و هر که دل را نفهمد تا آن را بیاید و تشویق نماید و آنچه از عالم ملکوتش رسد به حساب گیرد از آنها است که خدا فرموده است: «نباشید

چون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را از خودشان فراموش کرد، آنانند فاسقان».

معرفت دل و حقیقت اوصافش اصل دین است و پایه روش سالکین چون این را دانستی باید بدانی که نفس، روح قلب و عقل الفاضلی هستند که معانی آنها به هم نزدیک است، و دل به دو معنی اطلاق شود:

1- پاره گوشتی صنوبری شکل که در جانب چپ سینه است و درونش تهی است و در آن خون سیاهی است و منبع روح است و معدنش، و این دل در بهائم است و بلکه در مردگان نیز.

2- يك لطیفه ربانیه روحانیه که به این دل تعلق دارد و خرد بیشتر مردم در فهم آن و کیفیت تعلق آن حیرانند زیرا تعلق آن چون تعلق عرض است به جسم یا صفت به موصوف یا کارگر به ابزار کار یا جسم به مکان و تحقیق آن مایه فاش کردن سر روح است که رسول خدا (ص) در آن سخن نگفته و دیگری را نرسد که از آن دم زند. روح نیز دو معنا دارد:

1- جسمی لطیف و بخاری که منبع آن تهی گاه دل جسمانی است و به وسیله رگ های زنده به همه اجزای تن روانه گردد و جریانش در تن، و گردش نور زندگی و حس و شنیدن و دیدن و بوئیدن از آن بر همه اعضاء بمانند گردش تابش چراغی است که در گوشه خانه بچرخانند زیرا به هر گوشه خانه رسد در آن بتابد و زندگی چون روشنی باشد که بر دیوارها است و روح چون چراغ و جنبش آن در درون چون جنبش چراغ است در اطراف خانه به وسیله محرکی و چون طیبیان نام روح برند همین معنا را خواهند و آن بخاری است لطیف که گرمی دل آن را بپزد.

2- لطیفه ربانیه دانا و درك کننده در انسان، و آن یکی از دو معنای دل است که شرح دادیم و همان است که خدا فرموده: «از تو می پرسند از روح، بگو روح از امر پروردگار من است» و آن امری است عجیب و ربانی که

اکثر خردها و فهم ها از درك كنه آن عاجزند. و نفس هم به چند معنا اطلاق شود و آنکه ما را لازم است دو معنا است:

1- معنی جامع قوه غضب و شهوت در انسان و آن را صوفیه بیشتر بکار برند زیرا مقصود آنان از نفس همان معنی جامع صفات مذمومه است در انسان، و گویند: انسان بناچار باید با نفس مجاهده کند و آن را شکست دهد و به همین معنی اشاره شده است در گفتار پیغمبر (ص) که: «دشمن تر دشمنانت همان نفس تو است که میان دو پهلویت جا دارد».

2- آن لطیفه ای که آن را یاد کردیم و انسان در حقیقت همان است و آن نفس انسان و ذات انسان است ولی به اوصاف مختلفه وصف شود به اعتبار حالات مختلفه، و چون دل به امر خدا نهد و از پریشانی برهد به واسطه معارضه با شهوات نفس مطمئنه نامیده شود، تا آنکه گوید: عقل نیز معنای چندی دارد که مناسب با مقام از آنها دو معنی است:

1- علم به حقائق امور یعنی وصف علمی که جای آن دل است.

2- آن مدرکی که معلوم است و آن خود دل است و آن همان لطیفه ربانیه است. و اکنون برای تو کشف شد که معانی موجودند و آن دل جسمانی و روح جسمانی و نفس شهوانی و عقل علمی است که این چهار لفظ بر آنها اطلاق شوند و معنی پنجمی است که آن لطیفه مدرکه عالمه از وجود انسان است و همه این الفاظ بدان اطلاق شوند پس چهار لفظ داریم و پنج معنی و هر لفظی به دو معنی است و معانی این الفاظ بر علماء هم بسا اشتباه شود و چون لفظ قلب در کتاب و سنت آید مقصود از آن همان معنی است که انسان بدان می فهمد و حقیقت اشیاء را درك می کند و گاهی از آن به دلی که در سینه است کنایه آورند زیرا میان این دو علاقه مخصوصی است و از این جهت دل را به عرش تشبیه کنند و سینه را به کرسی.

سپس در بیان تسلط شیطان به دل، گفته:

ص: 610

دل، گنبدی را ماند که بر آن درها است و از هر دری حالتی بدان درآید یا نشانه ای است که از هر سو تیری بر آن بنشیند یا چون آینه ای است که پیکره های گوناگون بر آن گذرند و هر پیکری دنبال پیکری آید و از آنها تهی نماند، یا چونان حوضی است که جوی های چندی در آن ریزند و راه درآمد این آثار تازه به تازه در دل به هر حال یا از ظاهر است به وسیله حواس خمس و یا از باطن به وسیله خیال و شهوت و غضب و اخلاقی که در مزاج انسان ترکیب شده اند زیرا هر چه در حواس درآید در دل نشیند و اگر هم راه حس را بر خود بندد خیال در درون او چرخد و به هر سو دود و با چرخش خیال دل زیر و رو شود و آنی آرامش ندارد و از این آثار مخصوص تر آنها که در دل آید همان خاطرات است و مقصود من از آنها اندیشه ها و یادهایی است که برای دل رخ دهند و اینها دانشی تازه باشند یا یاد آوری شده که چون دل به آنها تازه توجه کرده خاطره باشند، محرك اراده بشر همان خاطره ها باشند زیرا تصمیم و عزم و اراده هر کاری پس از خطور آن است در دل انسان پس مبدء همه کارهای انسانی همان خاطره ها باشند.

خاطره، رغبت آورد و رغبت عزم آورد و عزم نیت پدید کند و نیت اعضاء را به جنبش آرد و خاطره های محرك بر دو قسمند: قسمی دعوت به بدی کنند، یعنی آنچه سرانجام تلخی دارد؛ و قسمی دعوت به کار خیر کنند، یعنی آنچه در آخرت سود بخشد. و این دو خاطره مختلف هستند، خاطره خوب را الهام نامند و خاطره بد که دعوت به شرك کند و سواس است، سپس تو می دانی که این خاطره ها حادثند و نیاز به سبب دارند و وقتی حادث مختلف شد باید سبب آن مختلف باشد و این خود سنت ثابت الهی است که چون دیوار خانه تابان شود و سقف آن سیاه گردد دانسته شود سبب روشنی جز سبب سیاهی است، و همچنان برای روشنی های دل و سیاهی آن دو سبب مختلف است و سبب خاطره ای که باعث کار خیر است فرشته نامیده شده،

و سبب خاطره ای که باعث کار بد است شیطان نامیده شود و آن لطفی که به وسیله آن دل آماده پذیرش الهام گردد توفیق باشد و آنکه به وسیله آن دل آماده پذیرش خاطره بد شود که وسواس شیطان است اغواء و خذلان نام دارد.

و بعد از نقل دنباله کلام مفصل این محقق می گوید:

آنچه گفته است که دفع شیطان توقف بر شناسائی او ندارد درست است ولی تأویل ملك و شیطان بدان چه به آن اشاره کرده در اینجا و صریحاً در جای دیگر گفته است مخالف صریح کتاب است و جرأت بر خدا و رسول است چنانچه در کتاب کبیر تحقیق آن را نمودیم.

«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ» بیضاوی گفته: یعنی یاد آور وقتی را که این دو به هم برخوردند، یا مقصود این است که خدا در این وقت به او نزدیکتر است از رگ گردن.

«عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» یعنی يك همنشین در سمت راست و يك همنشین در چپ و اولی به قرینه دومی از کلام حذف شده است.

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ» یعنی هیچ سخنی از دهانش نپرد جز اینکه نزد او پاینده ای است فرشته ای که از کار او مراقبت کند و دیگری که نزد او حاضر است و شاید بنویسد آنچه برای او است از ثواب و عقاب، انتهی.

من گویم، ظاهر اخبار وارده از طریق خاص و عام این است که آن دو متلقى و رقیب و عتید در فرشته نویسنده اعمال هستند، آنکه در سمت راست است کارهای خوب را بنویسد و آنکه در سمت چپ است کارهای بد را بنویسد. و ظاهر این خبر این است که رقیب و عتید يك فرشته و يك شیطانند بلکه آن دو متلقى هم یکی فرشته است و یکی شیطان، و محتمل است که این تأویل و بیان بطن آیه باشد و رقیب عتید صفت یکی باشند که همان فرشته سمت راست است و زاجر کاتب هم یکی باشند (یعنی آنچه در آیه متعرض است همان فرشته است که دو صفت دارد هم رقیب است و هم عتید و طبق این

خبر زاجر و باز دارنده از گناه است و طبق اخبار دیگر نویسنده اعمال است). از مجلسی (ره) - ظاهر این است که مقصود از تعاهدِ نعم در اینجا نگهداری از نعمت های خدا و بجا گذاشتن آنها و بکار بردن چیزی است که مایه دوام و بقای آنها باشد و مقصود در اینجا نعمت روحانی است از ایمان و یقین و تأیید به وسیله روح و توفیقات ربانیه و بازرسی آنها به ترك گناهان و نافرمانی ها و اخلاق نکوهیده است که مایه نقص و زوال آنها است.

«و نحن نؤید الروح» یعنی ما روح را تقویت کنیم، و در برخی نسخ است که نزید یعنی آن را بیفزائیم و آن هم به تأیید بر گردد. از مجلسی (ره) -

«فیصیر اعلاه اسفله»

یعنی آن را وارونه سازد چون کاسه ای که کپ شود و دیگر مطلب حقی در آن قرار نگیرد و هیچ پندی در آن اثر نکند چنانچه در باره دلِ منافق بیاید که دلِ کافر وارونه است و هیچ خیری را در خود جای ندهد، و حاصل این است که گناه به دل بیالاید و در آن اثر کند تا آن را وارونه سازد و چون دل کافر چیزی در آن جای گیر نشود زیرا اصرار به گناه راهی است به کفر چنانچه خدا سبحانه فرموده (10 سوره روم): «پس سرانجام آن کسانی که پر بدی کردند این شد که به آیات خدا تکذیب نمودند» و این وجه در تفسیر این آیه که به خاطر من آمد روشن ترین وجوه است و در تفسیر خبر هم روشن ترین وجوه است و برخی محققان گفته: مقصود این است که این گناه پیوسته در دل عمل کند و به شیرینی خود در آن اثر کند تا روی آن را که به سوی خدا و آخرت است به سوی باطل و دنیا برگرداند. بیضاوی هم در تفسیر آیه گفته است: عجیب است از حال آنها در آلوده شدن به گناهانی که موجب دوزخند از روی بیباکی. از مجلسی (ره) - مخاطب در این آیه کسانیند که گناه و معصیت کنند نه معصومین از پیغمبران و ائمه (ع) (و اخباری هم برای جدا

کردن آنان نقل کرده است). از اینجا گرفته شده است این قطعه معروف شیخ بهائی (ره):

جد تو آدم بهشتش جای بودقدسیان کردند بهر وی سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای روسیاه از مجلسی (ره) - یعنی گاه باشد که تنگی روزی برای کیفر گناه یا جبران آن باشد و این کلیت ندارد زیرا بسا به گنه کاران بد عاقبت توسعه رزق داده شود و کیفر آنها به دیگر سرای افتد. از شیخ صدوق در معانی الاخبار که معنی «من کمه اعمی» این است که هر که سرگردان در دین را به کفر کشاند و او را به گمراهی معتقد سازد تا در آن بیاید (چون علماء و پیشوایان مذاهب باطله مانند مبلغین نصاری و باب و بها).

از مجلسی (ره) - ممکن است

«من کمه اعمی»

خوانند یعنی کسی که آستینش کور است، و این کنایه از بخل باشد (چنانچه در فارسی نان کور کنایه از بخل است). و من گویم، در این صورت اظهر آن است که کنایه از آدم لایبالی باشد که باک ندارد مال را از شبهه یا حرام به دست آورد یا از حلال، یا در صرف مال بی مبالا است و آن را بیهوده هدر می کند و مراعات مصرف شرعی آن را نمی کند. از مجلسی (ره) -

«فان لها طالباً»

یعنی برای گناه دنباله گیری است که آن را می داند و می نویسد و کیفرش را مقرر می سازد و همان گناه کوچک هم با اصرار بزرگ می شود و بسا آمرزیده نشود.

«انّ الله عز و جل» بیان طالب دنباله گیر گناهان است و آیه در سوره یس چنین است: «به راستی که ما زنده کنیم مرده ها را و بنویسیم آنچه را پیش داشتند» گویا تغییر از نسخه نویسان یا راویان است، و اند که آیه نقل

ص: 614

به معنی شده است.

«وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا» در مجمع البیان گفته است: یعنی می نویسیم هر چه طاعت و معصیت در دنیا کرده اند که اثری از آنچه بجا نمانده و آنچه هم از اثری از آن مانده چون روشهایی که گذاشتند و از آنها پیروی شده خوب باشد یابد. و گفته اند: مقصود از آثار گامهائی است که به سوی مسجد برداشته اند برای آنچه خدای روایت کرده که بنی سلمه در گوشه از مدینه بودند و به پیغمبر از اینکه خانه هاشان دور است و به نماز او نمی رسند شکایت کردند و این آیه نازل شد: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» یعنی هر چیزی را در کتاب ظاهری آمار کردیم و آن لوح محفوظ است و معنی احصایش این است که ملائکه از مقابله آن آنچه حادث می شود درك می کنند و آن به معلومات خدا دلالت دارد، و گفته اند: مقصود نامه اعمال است. از مجلسی (ره) - مقصود از گناه هر گناهی است بلکه بسا شامل مکروهات و ترك مستحبات هم بشود چنانچه آیه بدان مشعر است و گرچه ممکن است حمل آن بر پرداختن زکاة واجب برای فقراء.

طبرسی در جامع الجوامع گفته: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ» یعنی اهل مکه را گرفتار کردیم به گرسنگی و قحط «چنانچه صاحبان آن باغ را» و آنها چند برادر بودند که در دو فرسخی صنعای یمن، پدر آنها باغی داشت، و خود به اندازه خوراك سال از آن بر می داشت و ما زاد را به فقراء می داد و هر چه از داس بدر می رفت زیر بافه می ریخت و هر چه از انگور پسه چینه می شد و هر چه خرما زیر چادر جمع آوری می ریخت همه را برای گداها و خوشه چینها می گذاشت.

و چون پدرشان مُرد با خود گفتند: اگر ما به رسم پدر رفتار کنیم کار بر ما تنگ می شود، ما صاحب عیال هستیم. و با هم قَسَم خوردند که صبح دم تا فقراء خبر نشدند آن باغ را يك جا جمع آوری کنند، و ان شاء الله نگفتند. و همان شب آتشی در آن در گرفت و همه آن را یکباره سوخت.

از مجلسی (ره) - «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» یعنی ای صاحب‌دلان پند گیرید و اندرز پذیرید و انجام کار را بسنجید و در این بیندیشید که اگر حال جانوری غیر مکلف و بی شعور چنین است که به همسایه گی گنه کاران زیان کشد حال تو انسان با شعور در گنه کاری و همسایگی گنه کاران چه باشد؟ و این روایت دلالت دارد که برخی جانوران شعور و علم دارند به پاره تکالیف شرعی و کارهای بندگان خدا و کردار آنها و خود هم نوعی از تکلیف دارند. این خبر دلالت دارد که بنده برای گناه خود صد سال از رفتن بهشت بازداشت شود و دلالت ندارد که در این مدت در دوزخ است یا در سختی های روز رستاخیز است - از مجلسی (ره). تحقیق مطلب در اینجا این است که هدف اساسی از کردار عیانی چون بجا آوردن کارهای خوب و ترك کارهای بد، همان پرورش نفس است به اخلاق پاک و جلوگیری از آلاینش آن به اخلاق بد و فاسد و هر کار خوبی دل را پاک تر کند تا چون آینه صافش گرداند و هر گناهی در تیرگی آن بیفزاید تا آن را یکباره تار و بی اعتبار سازد و سپس اشاره کرده است که مقصود از آیه کریمه (14 سوره مطففین): «هم همین است و مراد از آنچه کسب کردند کردارهای زشت عیان است و اخلاق پست نهان» - از مجلسی (ره). «العزم» یعنی سخت، یا باران شدید، یا نام موشی است که سد را سوراخ کرده، یا نام سنگ هائی است که سد را با آنها بسته بودند، و مفردش عزمه است. و گفته اند: نام آن دره ای است که سیل از آن روانه شده و سد را ویران کرده است. از مجلسی (ره) -

«تبلغ السابع من الوری»

در صحاح و قاموس گفته: وراء فرزند زاده است و اعتراض می شود که فرزند زاده را چه

تقصیری است که باید لعنت تا پشت هفتم او برسد برخی چنین توجیه کردند که کلیت ندارد و مقصود این است که بسا چنین باشد و آن هم در صورتی است که بکردار پدران خشنود باشند چنانچه رسیده است که امام قائم (ع) اولاد قاتلینِ امام حسین را می کشد برای آنکه بکردارِ بدِ پدرانِ خود خشنودند.

من گویم، ممکن است مقصود آثار دنیوی باشد چون فقر و بلا و بیماری و ستم کشی چنانچه در بیشتر اولادِ ظَلَمه محسوس است و این عقوبت پدران است زیرا مردم برای دوستی فرزندان از گناه خودداری کنند و خدا به فرزندانِ خوبِ آنان در آخرت عوض می دهد چنانچه خدا در قرآن می فرماید (9 سوره نساء): «باید بترسند آنها که اگر اولاد ناتوانی بجا نهند و آنها بیمنّا کند» تا آخر آیه، و این بر مذهب عدلیه جائز باشد. از مجلسی (ره) - «إِنَّ تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» بیضاوی گفته: یعنی کبائر گناهانی که خدا و رسولش شما را از آن نهی کرده اند «ما برای شما می آمرزیم گناهانِ صغیره را» و آنها را محو می کنیم از شما «و شما را به منزلی ارجمند می بریم» یعنی به بهشت و آنچه وعده ثواب بدان داده شده است و یا آنکه شما را محرمانه وارد می کنیم، انتهى. و ما در اینجا باید معنی کبائر و شماره آنها را تحقیق کنیم:

شیخ بهائی (ره) گفته: اکابر را در تحقیق کبائر اختلاف است:

1- هر گناهی که خدا در قرآن بر آن عقاب معین کرده است.

2- هر گناهی که برای آن حد معین شده یا عقاب معین شده.

3- هر گناهی که ارتکابِ آن دلالت بر بی اعتنائی به دین دارد.

4- هر گناهی که حرمش به دلیلِ قطعی ثابت است.

5- هر چه در قرآن و سنت به شدت مورد تهدید است.

6- از ابن مسعود که هر چه از اول سوره نساء تا آیه 31 از آن نهی

شده است. 7- همه گناهان کبیره هستند چون خلاف دستور خدایند و بزرگی و خردی آنها نسبت بهم است، مثلاً بوسیدن زن بیگانه نسبت به زنا صغیره است و نسبت به گناه شهوانی کبیره است، و طبری در مجمع البیان این قول را به علمای شیعه نسبت داده است.

8- جمعی کبائر را هفت شمرده اند: 1: شرك 2: کشتن نفس محترم 3: تهمت و زنا به زن پارسا 4: خوردن مال یتیم 5: زنا 6: فرار از میدان جهاد 7: عاق پدر و مادر شدن، و در این باره روایتی هم از پیغمبر نقل کرده اند.

9- این هفت به اضافه 13 دیگر: 8: لواط 9: سحر 10: ربا 11:

غیبت 12: قسم دروغ 13: گواهی ناحق 14: می خواری 15: بی احترامی به خانه کعبه 16: دزدی 17: شکستن پیمان و بیعت 18: تعرب بعد از هجرت 19: نومیدی از رحمت خدا 20: ایمنی از مکر خدا.

10- این بیست به اضافه 14 دیگر به این شرح: 21- 24: خوردن مردار و خون و گوشتِ خوک و قربانی برای غیر خدا بدون ضرورت 25:

خوردن سحت (چون رشوه) 26: قمار 27: کم فروشی 28: کمک به ظالم 29: حبس حقوق 30: اسراف 31: تذبذیر 32: خیانت 33: اشتغال به لهو 34: اصرار بر گناهان.

این ده قول است در بیان حقیقت کبیره و هیچ کدام دلیل مطمئنی ندارند و شاید در اخفاء حقیقت معصیت کبیره مصلحتی است چنانچه در اخفاء شب قدر و صلاة وسطی و جز آن. از مجلسی (ره)-

«و عقوق والدین»

اصل عق به معنی قطع است و «عق الولد اباه» یعنی فرزند از پدر خود برید و او را نافرمانی کرد و او را آزرده و به او احسان نکرد، ولی آزار کم و ترک برخی حقوق، عقوق نیست و گرچه حرام است.

ص: 618

«تعرب بعد الجهره» در نهایت گفته: تعرب بعد الهجره این است که برگردد به بیابان و به چادرنشینان بسر برد پس از هجرت خود و هر که پس از هجرت بجای خود بر می گشت بدون عذر او را چون مرتد می شمردند، انتهی. از مجلسی (ره) - امن از مکر خدا، یعنی از عذاب او و مهلت دادن او به گنهکاران. از مجلسی (ره) - روایاتی که دلالت دارند ارتکاب کبائر موجب خروج از ایمانند و به خصوص در هنگام ارتکاب، بسیارند و قول بر طبق آن بر اساس این است که حقیقت ایمان چیست؟ و آیا عمل، در آن داخل است یا نه؟ ما در شرح ابواب ایمان در آن سخن گفتیم و علماء را در تأویل این اخبار چند مسلك است، برخی آنها را حمل بر ظاهر کرده اند و برخی حمل بر نفی کمال کرده اند و برخی حمل بر زوال نور ایمان کرده اند، و این از ابن عباس نقل است. و برخی حمل بر نفی مدح به ایمان کرده اند و برخی حمل به زوال فعلیت حضور ایمان کرده اند یعنی در حال زنا ایمان فعلیت حضور ندارد، و فخر رازی هم نزدیک به همین را گفته است که گوید: معنی اینکه زناکار در حال زنا ایمان ندارد یعنی عقل ندارد، و بعضی هم حمل بر نفی حیا و شرم کرده اند که از خصال ایمان است. از مجلسی (ره) -

«فقال ما اكثر من يريد»

حاصلش این است که قصد عود حکم عود را ندارد چنانچه قصد معصیت چون خود معصیت نیست بلکه صغیره و جبران پذیری است. از مجلسی (ره) - خدا تعالی در سورة النجم فرماید: «تا سزا دهد آن کسانی که بد کردند بدان چه کردند و جزا دهد آن کسانی که خوب کردند به خوبی» طبرسی گفته: سپس وصف کرده است آنان را که خوب کردند و فرموده است: «آن کسانی که کناره می کنند از گناهان بزرگ» یعنی عظام ذنوب «و از فواحش» جمع فاحشه است و آن زشت تر گناهی

ص: 619

است، و بسا گفته شده: کبیره، هر گناهی است که به دوزخ کشاند و فاحشه، آن است که حد دارد، «جز لمم» در معنی آن اختلاف است:

1- مقصود گناهانِ صغیره است چون نگاه و بوسه و هر چه کمتر از زنا است- از ابن عباس.

2- هر آن گناهی که در زمان جاهلیت بدان در افتادند و در اسلام عفو شده و بنا بر این استثناء منقطع است.

3- مقصود گناهی است که يك بار در آن گرفتار شود و توبه کند و دیگر بدان برنگردد- از حسن و سدی و زجاج.

و گفته اند لمم این است که گناه صغیره کند و بدان باز نگردد چون بوسه و به ران سائیدن و مانند آن که نماز کفاره آن است.

و گفته اند آن عبارت از توجه کامل به کاری است و عدم ارتکابِ آن.

قوله «بین الضلال و الکفر منزله» این پرسشی است، و جوابِ آن چند توجیه دارد:

1- مقصود امام این باشد که منازل میان گمراهی تا کفر بسیار است زیرا فعل هر واجبی و ترك هر حرامی يك حلقه از ایمان است و خلاف هر کدام دری است از گمراهی و هر که ایمان کامل ندارد از يك در گمراهی وارد شده.

2- مقصود از ضلالت اقرار به شهادتین باشد و ترك ولایت و عقیده امامت که خود مقامی است میان کفر مطلق و ایمان کامل.

3- مقصود سائل این باشد که هر گمراهی کافر است یا نه؟ امام می فرماید: نه، از ایمانِ کامل تا کفر مراتب بسیاری است که مراتبِ ضلالت و گمراهی است. از مجلسی (ره)- «الکفر بالله» شامل انکار همه عقائد ایمانی است و مخالفین هم در آن داخلند، و آخر خبر دلالت دارد که ترك همه

واجبات یا برخی از آنها از روی عمد کفر است و این خود یکی از معانی کفر است که در آیات و روایات بیان شده چنانچه وارد است که تارك نماز عمداً، کافر است و تارك زكاة، کافر است و هر که حج را ترك کند، کافر است.

قوله «یعنی» کلام مصنف یا یکی از روایات حدیث است و بعید است کلام خود امام (ع) باشد. از مجلسی (ره) - گویا مقصود از پرده های چهل گانه، الطاف و توجه خدا است به حفظ بنده که سبب ترك معاصی است و هر گناه کبیره چه از يك نوع باشد و چه از هر نوع موجب سلب یکی از الطاف الهیه است و مانع رحمت و عفو و مغفرت او است و باز هم خدا او را رسوا نکند و به فرشته فرمان دهد او را پرده پوشی کنند. بیان اجزاء این خبر گذشته است و تازه آن ذکر یأس از روح الله است پس از قنوط از رحمت خدا که موهم تکرار است برای آنکه فرقی میان آنها نیست، یأس و قنوط یکی است و رحمت هم یکی، و چند احتمال دارد:

1- مقصود صرف تأکید و مزید بیان باشد.

2- قنوط، نومیدی از رحمت دنیا باشد که خدا فرماید: «او است که باران بارد پس از قنوط مردم» و یأس، نومیدی از رحمت های آخرت باشد چنانچه فرماید: «يَسُّوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُّ الْكُفَّارُ مِنَ اَصْحَابِ الْقُبُوْرِ».

3- یأس، نومیدی در دل است. و قنوط، اظهار نومیدی است چنانچه خدا هم فرموده است: «يَتُوْس قنوط». در کشاف گفته: قنوط، ظهور نومیدی است در چهره و اندام انسان. از مجلسی (ره) - معنی روح ایمان گذشت، و حاصلش این است که کمال ایمان و نورش و آثارش از زنا کار جدا می شود و ایمان که همان مجرد تصدیق باشد و اثری در انجام طاعت و ترك معصیت نکند چون تن

بی روح است و گاهی هم روح ایمان به فرشته ای اطلاق شود که به دل مؤمن گماشته است و او را رهبری کند در برابر شیطانی که او را به گمراهی کشد و یاری آن فرشته را هم روح ایمان گویند و شك در این نیست که از زنا کار روح ایمان به این معانی جدا گردد و اگر درست توبه کند بدو برگردد و گر نه ناتوان بدو برگردد. از مجلسی (ره) -

«أرأيت ان هم»

مقصود این است که چنانچه قصد دزدی چون خود دزدی نیست، در مفاسد و عقوبات همچنان قصد زنا هم چون خود زنا نیست در مفاسد. از مجلسی (ره) - ظاهر این است که کناسی خبر 14 را با این زیاده نقل کرده است و (الذی) عطف است بر اکل مال یتیم با تقدیر مضافی که عمل باشد، یعنی از کبائر عمل فرزندی است که به جای اطاعت و اجابت پدر، او را دشنام می دهد و (یضربه) یعنی او را می زند یا به او زیان می رساند.

و ممکن است در روایت کناسی شماره ذکر نشده باشد و ممکن است که این جمله بیان يك قسم از عقوق باشد و شماره مستقلى نباشد. و گفته شده است که در این روایت بیان شده که عقوق از جانب پدر هم ممکن است و آن عبارت از ناسپاسی نسبت به حق فرزندان است. از مجلسی (ره) -

«ثم قال في جماعتهم»

ظاهرش این است که این تعبیر «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» در باره انبیاء و رسل است، و آن مخالف سیاق آیه ها است که این جمله در آن واقع شده و مخالف مشهور میان مفسران است و آیات چنین است (21 سوره مجادله): «نوشته است خدا که هر آینه من و رسولان من غالب می شویم به راستی خدا عزیز و حکیم است 22 - نیایی مردمی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند که دوستی کنند با کسانی که دشمن سرسخت باشند با خدا و رسولش گرچه پدر یا فرزند و یا برادر و یا عشیره و فامیل آنها باشند، آنانند که ایمان در دلشان ثبت است،

ص: 622

و خدا با روح خود آنها را تأیید کرده است» بیضاوی گفته: یعنی آنانند که با دشمنان خدا و رسول دوستی نکرده اند، و توجیه آن به چند وجه است:

1- اَوْلَئِكَ، اشاره به همان رسل باشد که در «ورسلی» است، اگر چه از نظر لفظ بعید است ولی از نظر معنا بعید نیست و این منافات ندارد با آنچه گذشت که مقصود از آن روحی است که در همه مؤمنان است و هنگام گناه از آنها جدا می شود زیرا آنان اکمل مؤمنانند، و این روح به حد کمال در آنها است و در دیگران صنف ناتوان آن است و این جز روح القدس است که خاص آنها است.

2- اشاره به مؤمنان باشد، و آیه را در اینجا آورده برای اثبات این روح در انبیاء از جهت اینکه اکمل مؤمنانند. از مجلسی (ره) - صدر آیه اول این است: «ایا کسانی که گرویدید! انفاق کنید از پاکیزه های آنچه به دست آورید (یعنی از حلالش یا از خوبش) و از آنچه ما از زمین برای شما برآوردیم» یعنی از پاکیزه محصولی که از برای شما برآوردیم از حبوب و خرما و معادن - مضاف چون پیش ذکر شده حذف شده - و قصد بد نکنید، یعنی قصد جنس پست از مال را نکنید یا در خصوص محصول زمین که خوب و بدش تفاوت بسیار دارد و بد را انفاق نکنید.

از ابن عباس روایت شده که پوسیده های خرما و بد آن را به صدقه می دادند و از آن غدق شدند و وجه تشبیه به مورد آیه چند تا است:

1- آنچه به خاطر من رسیده و آن این است که کردارهای نیک انفاقی است از نفس و چون روح ایمان برود به خاطر کردار بد آنها هم بد می شوند و مقصود این است که خود را با ترك گناهان پاکیزه کنید تا روح بدان برگردد و سپس به کار نیکش بدارید تا از شما پذیرفته شود که خدا فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» و این از بطون آیه است و با ظاهرش

2- گفته اند: ایمان به وسیله زنا بد می شود چون مالِ پست.

3- گفته اند: وجه شباهت این است که ایمانِ زانی کاسته گردد نه آنکه به کلی نابود شود مانند انفاق از مال پست که کاسته است نه آنکه به کلی انفاق محسوب نیست، پایانِ نقل از مجلسی (ره).

ممکن است گفت: مقصود این است که هر کرداری خرج کردن از بنیه تن است و کاستن نشاط بدن و جان که ایمان هم در ضمن آن است و اگر در خلاف کاری چون زنا صرف شود انفاق بدو خبیث است و اگر در کارِ خوب و موافقِ دستور خدا صرف شود عوض دارد و مایه سعادت آینده دنیا و آخرت است و بجا مصرف شده، و چون انفاق پاکیزه و طیب است. این تشبیه طبق پندار آنان بوده که شیطان انسان را منبسط سازد و او غش کند یا اینکه جن او را مس کند و دیوانه شود، یعنی برخاستن رباخواران چون از جای برخاستن دیوانه ها است که دستخوش شیطان شده اند نه از راه اختلال عقل آنها بلکه از برای اینکه ربا خواری سبب ورم دل آنها شده و آنها را سنگین و بد حال کرده است، انتهی (از بیضاوی) و حاصلش این است که برخی اصحاب گفته اند: رباخواران هنگام رستاخیز برای سنگینی بار گناه رباخواری که بر دوش دارند مانند يك آدم خردمند و عاقل از جای برنخیزند بلکه چون دیوانگان باشند که تلو تلو خورند و بیفتند و برخیزند و بارِ دیگر نتوانند برخاست و آن ربا که خورند در دلشان باد کرده و برای آنها بارِ سنگینی شده که نتوانند برخاست و درست راه رفت.

در مجمع گفته است: یعنی برپا نشوند در روز قیامت جز بمانند کسی که شیطان او را دیوانه کرده است و این نشانه رباخواران است در موقف قیامت، از ابن عباس و جمعی چنین نقل شده است. و گفته شده است که این موضوع بر سبیل تشبیه آمده است زیرا حقیقت این است که شیطان انسان را

دیوانه نمی‌کند ولی کسی که مایه سوداء بر او غلبه کرده است و ناتوان شده بسا که شیطان اموری هراسناک به او عرضه دارد و او را وسوسه کند و به دیوانگی و غش افتد از طرف خدا و نسبت آن به شیطان بر سبیل مجاز است از این نظر که تحقق این حالت به وسوسه او است. در نهایت است که سوگند غموس خانمانها را ویران کند- مقصود از آن قسم دروغی است که وسیله تبهکاری شود چون سوگند برای خوردن مال مردم و آن را غموس گویند برای اینکه صاحب خود را در گناه برد و سپس در آتش دوزخ، انتهای از مجلسی (ره). در نهایت است که غلول در ضمن حدیث تکرار شده است، و آن دزدی از غنیمت جهاد است. از طبریسی- گناه را به دل نسبت داده و گرچه از آن سرپای او است زیرا گناه در مورد کتمان شهادت به يك عمل قلبی انجام می‌شود که همان تصمیم پنهان داشتن آن است و برای آنکه نسبت آن به دل در ذم آن بلیغ تر است چنانچه نسبت ایمان به دل در مدح آن بلیغ تر است خدا فرموده:

«ایمان در دل آنها ثبت است» من گویم، وجه دوم اوفق است به خبر، زیرا همین مبالغه است که دلالت بر تهدید به عذاب و عقاب دارد برای آنکه از آن فهمیده شود که کتمان شهادت از بدترین گناهان است و بیشتر از همه در دل اثر کند که محل عقائد است و آن را فاسد نماید و بنیان عقیده را بکند، و بدان که شهادت ناحق را بر شمرده و دلیلی نیاورده که آن هم کبیره است، این دو وجه دارد:

1- همین دلیل حرمت کتمان شهادت حق دلیل حرمت شهادت ناحق هم هست زیرا شهادت ناحق غالباً همراه با کتمان شهادت حقی است که بر خلاف آن ادای شهادت ناحق شده است.

2- دلیل حرمت کتمان شهادت بطور اولویت بر حرمت شهادت

ناحق هم دلالت دارد زیرا اگر کتمان حق و سکوت از آن که مایه از میان رفتن حقیقت است گناه کبیره باشد اظهار خلاف حق برای محو حقیقت بسیار از آن بدتر است، از مجلسی (ره). یعنی هر دورا در يك آیه و به يك روش مورد نهی قرار داده و این دلیل است بر اینکه يك حکم دارند و يك عقاب دارند و از این جهت وارد است که می خوار چون بُت پرست است، از مجلسی (ره). پدرم قدس سره گفته: این عموم برای اختصار است تا ترك حج و روزه و جهاد واجب و دیگر واجبات در آن وارد باشد و همان عقاب بی نماز را بیان کرده تا عقاب ترك واجبات دیگر را بدان حواله کند، و باید در ترك آنان تدبیر کرد که به کدام تهدید وارد شده است چنانچه در باره حج خدا فرموده: «هر که به وسیله ترك حج کافر شود، به راستی خدا از جهانیان بی نیاز است».

«لان رسول الله (ص) قال» این جمله اشعار دارد که تهدید به آتش و هر چه مستلزم آن است اعم است از اینکه در کتاب باشد یا سنت، و ممکن است این خبر تفسیر برخی آیات باشد که در این باره وارد است. از مجلسی (ره) - پدرم در برخی مؤلفات خود طبق استنباط از اخبار، گناهان کبیره را چنین آمار کرده است در دو قسمت:

قسمت اول، کبائر قطعی، به این شرح:

1- شرك 2- نومیدی از رحمت خدا 3- ایمنی از مکر خدا 4- قتل نفس 5- عقوق والدین 6- نسبت زنا به مؤمن و مؤمنه 7- خوردن مال یتیم به ناحق 8- گریز از جبهه جهاد 9- رباخواری 10- سحر 11- کاهنی 12- زنا 13- لواط 14- دزدی، بخصوص از غنیمت 15- قسم به دروغ 16- ترك واجبات الهیه چون نماز و زکاة و روزه ماه رمضان و تأخیر حج از سال استطاعت بدون عذر 17- شهادت ناحق و کتمان شهادت حق 18-

ص: 626

شربِ خمر و بلکه هر مسکر 19- نقضِ قرارداد 20- نقضِ عهد با خدا و خلق 21- قطعِ رحم 22- تعرب بعد الهجره 23- دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه (ع) 24- غیبت 25- بهتان.

قسمت دوم، کبائر احتمالی، که گفته شده است:

26- ترك همه مستحبات 27- منع آب زیادی از رهگذرانِ تشنه، با عدم حاجتِ خود 28- بی احتیاطی از بول 29- وسیله سازی برای دشنام به پدر و مادر 30- اضرار در وصیت 31- خشم از قضای الهی 32- اعتراض بر مقدرات الهیه 33- تکبر 34- حسد بردن 35- دشمنی با مؤمنین 36- الحاد در حرم مکه و مدینه 37- سخن چینی 38- بریدنِ عضوی از مؤمن بناحق 39- خوردن مردار و نجاساتِ دیگر 40- جاکشی 41- اصرار بر صغیره 42- امر به منکر و نهی از معروف بنا بر احتمالی 43- دروغ و خلف وعده 44- خیانت 45- لعن بر مؤمن 46- دشنام به مؤمن 47- آزار کردنِ مؤمن 48- زدنِ خدمتکار بیش از استحقاق 49- منع آب مباح از ذی حق آن 50- سدّ راه مردم 51- تضييع عيال 52- تعصب 53- ظلم 54- دغلی 55- دورویی 56- خوار شمردنِ مؤمن 57- عیب جوئی از مؤمن 58- سرزنش مؤمن 59- افتراء بر مؤمن 60- سبّ مؤمن 61- بدگمانی به مؤمن 62- ترسانیدن مؤمن 63- کم دادن در پیمانہ و ترازو 64- ترك امر به معروف و نهی از منکر 65- همشینی با فاسقان، خصوص در مجلس می خواری بی عذر 66- بدعت در دین 67- همشینی با بدعت گذاران 68- کوچک شمردن گناه 69- قمار کردن 70- حرام خوردن.

فائده- یکی از علماء محقق از گفته یکی از علماء دستوری نقل کرده: برای تشخیص گناه کبیره از صغیره بلکه تشخیص همه مراتب تکالیف شرعیه و یا عمده آنها، و خلاصه اش این است که از شرع به همراهی نورِ بصیرت، میدانی که مقصود همه شرایع رساندن خلق است به درگاهِ خدا

ص: 627

و وصول آنان به لقاء حضرت او و این راهی ندارد جز شناختن خدا تعالی و فهمیدن صفات او و رسل او و کتب او، و این است مقصود از قول خدا عز و جل: «من نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا بپرستند» یعنی بندگان من باشند و بنده نیست کسی تا پروردگارش را به ربوبیت شناسد و خودش را به عبودیت و بناچار باید خود را و پروردگار خود را بشناسد و این مقصود اصلی است از بعثت پیمبران و آن را نتوان به دست آورد جز در زندگی دنیا و این است مقصود از قول او علیه السلام که: «دنیا مزرعه آخرت است» و حفظ دنیا مقصدی است به تبع دین زیرا وسیله آن است و آنچه از دنیا به آخرت تعلق دارد دو چیز است نفوس و اموال و هر چه راه شناختن خدا را ببندد آن بزرگترین گناه است و بدنبال آن است هر چه راه زندگی مردم را ببندد و دنبال آن است هر چه راه معاش را بر مردم ببندد و این خود سه مرتبه است.

حفظ معرفت که وظیفه دلها است و حفظ حیات که وظیفه تنها است و حفظ اموال که وظیفه اشخاص است در همه شرایع بدیهی است و هیچ ملتی در این سه اختلاف ندارند و جائز نیست خدا پیغمبری را برای اصلاح دین و دنیای خلق مبعوث کند و آنها را مأمور کند بدان چه مانع از شناختن او و یا شناختن رسولان او باشد و یا آنها را امر کند به هلاک کردن نفوس و تلف کردن اموال، از اینجا بدست آمد که گناهان کبیره سه مرتبه دارند:

1- آنچه مانع از معرفت خدا و معرفت رسل او باشند و آن کفر است و کبیره از گناهان بالاتر از کفر نیست چنانچه فضیلتی بالاتر از ایمان نیست با همه مراتبی که در اینجا هست از قوی و ضعیف زیرا حجاب میان بنده و خدا همان جهل است و زیر دست جهل به حقائق ایمان، یعنی کفر ایمنی از مکر خدا و نومیدی از رحمت او است زیرا آن هم بایی است از جهل به خدا بلکه عین آن است، هر که خدا را شناخت تصور نمی رود که از مکر او در امان

باشد و نه از رحمت او نومید گردد و زیر دستِ این مرتبه است هر بدعتی که متعلق به ذات خدا و صفات خدا و افعال خدا باشد و برخی بدتر از برخی است.

2- کشتن مردم، زیرا با بودن آنها زندگی بپاید و بپایش آن معرفت و ایمان به خدا و آسایش حاصل آید پس آن هم بناچار از کبائر است و گرچه از کفر فروتر است زیرا کفر به هدف آسیب زند و این به وسیله اش و در دنبال این کبیره است بریدنِ اعضا تن و هر کاری که به نابودی کشاند تا برسد به زدن و برخی بزرگتر از دیگرند و در این پایه است زنا و لواط زیرا اگر مردم بر این در فراهم آیند و اگر به مردان اکتفاء کنند نسل قطع شود و جلوگیری از وجود بشر چون رفع آن است، و زنا گرچه اصل هستی را برنیدازد ولی نژاد را پریشان سازد و توارث و تناسل و آنچه بدان وابسته است براندازد و نظم زندگانی عمومی را مختل کند و کشت و کشتار به راه اندازد.

3- تلف اموال است، زیرا که اموال معیشت خلق است و باید آنها را نگهداشت جز اینکه اگرش به ناروا ستدند توانش پس گرفت و اگرش خوردند توان توان باز گرفت و کار در باره آنها ناهموار نباشد، آری اگر به روشی آن را ستانند که جبران آن دشوار باشد شاید که از گناهان کبیره شمرده شود و آن به روشهای نهانی باشد چون دزدی و دستبردِ سرپرست به مالِ یتیم و از میان بردن مال مردم به گواهی ناحق و سوگند دروغ نابجا که اگر از این راه ها مال را برند پس گرفتن آن آسان نباشد و روا نبود که شرایع در غدقن از این امور اختلافی داشته باشند و هر کدام اینها از دیگری سخت تر باشد و همه از مرتبه دوم کمتر باشند که راجع به جان است ولی خوردنِ ربا را روا بود که همه شرایع حرام ندانند زیرا در آن عیبی نیست جز اینکه مال دیگری را به رضایتِ او گرفته اند و این تراضی بجا نیست ولی شارع آن بزرگ شمرده و از کبائر دانسته برای مصلحتی که او داند، گرچه غصب که خوردن مال دیگری است به رضای او از آن ندانسته.

شهید قدس سره، گفته اند: هر گناهی که شرع به خصوص او تهدید کرده و وعید عذاب داده، کبیره باشد. و برخی آنها را برشمرده اند و گفته اند:

شرك به خدا تعالی و قتل به ناحق و لواط و زنا و گریز از جبهه جهاد و سحر و ربا و تهمت زنا به زنان پارسا و خوردن مال یتیم و غیبت به ناحق و سوگند دروغ و گواهی به ناحق و می خواری و بی احترامی به کعبه و دزدی و تخلف از قرارداد و تعرب بعد از هجرت و نومیذی از رحمت خدا تعالی و ایمنی از مکر خدا تعالی و عقوق والدین. از مجلسی (ره) - این دو سخن در یکی از دو مقام گفته شود:

1- در مقامی که گناهان بزرگ و فراوان داشته باشد، و مقصود این باشد که کاش گناهم همین بود و غمی نداشتم.

2- در مقام کوچک شمردن این گناه و بی اعتنائی بدان و گویا منظور روایت همین باشد. از مجلسی (ره) - شیخ بهائی گفته است: از اینکه در صورت اصرار، صغیره نفی شده فهمیده شود که صغیره با اصرار، کبیره گردد و اگر مثلاً مردی در پوشیدن جامه ابریشم اصرار کند خود پوشیدن ابریشم گناه کبیره گردد ولی مشهور میان فقهاء این است که نفس اصرار بر گناه، کبیره باشد نه آنکه صغیره به اصرار کبیره شود.

شهید رفع الله درجته گفته: اصرار گاهی به کردار است و آن پی گیری يك نوع گناه صغیره است بی توبه یا ارتکاب چند صغیره مختلف و بی توبه و گاهی به نیت است و آن عزم بر تکرار صغیره است پس از فراغت از آن، اما اگر گناه صغیره کند و نه توبه کند و نه عزم بر تکرار، به ظاهر مضر نیست و اعمال صالحه چون وضوء و نماز و روزه آن را جبران کند چنانچه در اخبار است، انتهی. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد بر یکی از معانی

اصرار که گفتیم، و بعضی از اصحاب هم طبق آن فتوی داده و گفته: مقصود از اصرار ترك توبه است و بعضی آن را رد کرده است چون ضعیف است و مخالف ظاهر لغت است. از مجلسی (ره) - گویا مقصود از اصول و ریشه های کفر اخلاق زشتی است که بسا موجب کفر شوند نه اینکه همیشه چنین باشند و کفر هم معانی بسیاری دارد چون انکار خدا و الحاد در صفات او و چون انکار انبیاء و حجج و تعلیمات آنها و چون مخالفت خدا و رسول و چون ناسپاسی نعمت خدا تا می رسد به ارتکاب ترك اولی، و حرص باعث ترك اولی است و ارتکاب گناه صغیره یا کبیره تا برسد به انکار موجب شرك و خلود در دوزخ است و در آدم همان اثر اول را داشت و در فرزندان پیش رفت تا به مرتبه اخیر رسید و به این اعتبار درست است که از ریشه های کفر است و همچنین سائر صفات. از مجلسی (ره) - شاید مقصود رغبت به دنیا و پیروی شهوات است و رهبت و ترس از فوت منافع دنیا و اعتبارات دنیوی بر اثر پیروی از حق یا از بیم کشته شدن در جهاد و بیم از فقر در ادای زکاة ... و مقصود از سخط و خشم راضی نبودن به قضای الهی و دلتنگی از احکام الهی، و مقصود از غضب، انتقام جوئی برای امور دنیویه است. از مجلسی (ره) - نبی مجاب یعنی هر پیغمبری که قومش او را اجابت کرده اند و یا بایست است که اجابت کنند یا خداوند دعای او را اجابت کرده است.

«المکذب بقدر الله»

یعنی طائفه مفوضه که می گویند خدا در کار بنده هیچ قدرتی ندارد مانند معتزله و تحقیق آن گذشت (و ممکن است مقصود کسانی باشند که منکر قضا و قدر هستند).

«المستحلّ من عترتي ما حرم الله»

مقصود از عترت خاندان آن

حضرت است و امامان از نژاد او که کشتار آنها را جائز شمردند و به آنها ضرب و شتم و اهانت روا داشتند یا ترك دوستی آنها کردند و حق آنها را غصب نمودند و یا به امامت آنها معتقد نشدند و احترام مقام آنها را مراعات نکردند. از مجلسی (ره) - این همان روایت 6 است که گذشت و اختلافی ندارد جز در جمله

(يعتذر الى الناس)

و جمله

(ألبسه الله)

و شاید به خاطر همین اختلاف نسخه ها آن را تکرار کرده است و آن هم بعید است و شاید هم از روی سهو تکرار شده است. از مجلسی (ره) - قوله «ما من احد» یعنی انسان به طبع خود چنین است که از اطلاع دیگری به عمل خیر او خوشش می آید و ممکن نیست این حال را از خود بگرداند و اگر او را بدان تکلیف کنند تکلیف به مالا یطاق باشد.

«اذا لم یکن صنع ذلك لذلك» یعنی داعی و انگیزنده او بر انجام این کار یا انجام آن بر وجه مخصوص همان ظهور آن برای مردم نباشد. از مجلسی (ره) - ریاست خوب دارد و بد دارد، خویش ریاستی است که خدا تعالی به خواص خلقتش از انبیاء و اوصیاء (ع) داده برای هدایت و ارشاد خلق و رفع فساد از آنها و چون معصومین (ع) از طرف خدا به عنایات الهیه موفق هستند ایمن از آنند که غرضشان از آن به دست آوردن اغراض پست دنیا باشد و منظور آنها از ریاست مهرورزی برای خلق خدا است و نجات آنها از مهلکه های دنیا و آخرت چنانچه حضرت یوسف گفت: مرا بر خزائن زمین بگمار که من نگهدار و دانا هستم، و اما مردم دیگر ریاست حق دارند و ریاست باطل و آن مورد اشتباه است از نظر نیت و حالت.

از آن جمله است ریاست در قضاء و حکم میان مردم که امر مهم و خطرناکی است و معرض فریب شیطان است و برای آن در اخبار بسیاری از

ص: 632

آن بر حذر داشته اند و اما کسی که به خود اطمینان دارد و می داند که گول شیطان را نمی خورد اگر در زمان حضور امام است و او وی را بدان تکلیف کند بر او واجب گردد و در زمان غیبت مشهور است که واجب است بر فقیه جامع الشرائط یا بخصوص یا بطور کفایت و اگر مقصودش اطاعت امام و مهربانی به مردم باشد و احقاق حق آنها و حفظ ناموس و مال و آبروی آنها از تلف، و مقصودش سرفرازی بر مردم و تسلط بر آنها و جلب قلوب و کسب ستایش نباشد، ریاست او باطل نیست بلکه ریاست حقیقی است که در آن از خدا اطاعت کرده و از رسول خدا و ائمه خیر اندیشی نموده و اگر منظورش کسب مال حرام و جلب قلوب خاص و عام باشد و امثال آن ریاست باطل و ناحقی است که از آن بر حذر داشته اند و بدتر آن دعوی امامت به ناحق است و معارضه با ائمه حق که در حد شرک به خدا است و نزدیک بدان کردار دروغ گوین و ظاهرسازی است که معاصر ائمه (ع) بودند و مردم را از رجوع به آنان باز می داشتند چون حسن بصری و سفیان ثوری و ابو حنیفه و مانند آنها و از ریاستهایی که حق و باطل دارند تصدی فتوی و تدریس و وعظ است و اگر کسی اهلیت این مقامات را دارد و عالم است بدان چه می گوید و پیرو از قرآن و سنت است و غرضش هدایت مردم و تعلیم مسائل دین است ریاست او حق است و محتمل است واجب باشد یا به وجوب عینی یا کفائی و هر که اهل نباشد و آیات و روایات را به رأی خود تفسیر کند و آنها را نفهمد زیان کارترین مردم باشد.

از آن جمله است امامت در جمعه که اگر اهل است و نیتش پاک است حق است و اگر نه از اهل فساد است و حاصل اینکه اگر ریاست شرعی باشد و به غرض صحیح باشد ممدوح است و اگر نامشروع و یا برای اغراضی نامشروع باشد مذموم است و این اخبار بر وجوه مذمومه محمول شوند یا بر اینکه کسی نفس ریاست را بخواهد و جاه طلب باشد.

یکی از محققان گفته است: معنی جاه و ریاست تسلط بر دلها و قدرت بر آنها است و حکمش حکم تسلط بر مال است از متاع دنیا و با مرگ از دست برود چون مال و همه دنیا مزرعه آخرت است و هر چه در دنیا است ممکن است توشه آخرت گردد و چنانچه برای دفع ضرورت اکل و شرب و مسکن، مالی لازم است برای ضرورت زندگی جاه و ریاستی هم لازم است و چنانچه انسان از طعامی که بخورد بی نیاز نیست از مالی که با آن تحصیل طعام کند همچنان از حاجت به خادم و رفیق و استاد و سلطانی که او را حفظ کند از دفع اشرار بی نیازی نیست و دوست داشتن جاه در دل خادم برای خدمت لازم یا رفیق برای معاشرت لازم یا استاد برای استفاضه علم یا پیشوا برای حفظ نظم مذموم نیست زیرا جاه چون مال وسیله اغراض است و با هم فرقی ندارند و حق این است که مال و جاه به ذات خود دوست داشتنی نیستند و مانند این است که کسی دوست دارد در خانه اش آبیگری باشد برای قضای حاجت و در حقیقت حب به آن خانه ندارد و مقصود رفع حاجت است، و بسا مردی زن خود را برای رفع شهوت خواهد و این دوستی به زن نیست مگر آنکه چون عاشقی او را دوست داشته باشد، جاه و مال هم اگر برای رفع حوائج باشند محبوب شمرده نشوند و چنین تعلقی به آنها مذموم نیست مگر کسی آنها را بالذات دوست گیرد نه برای رفع ضرورت که این مذموم است ولی موجب فسق و گناه نیست مگر آنکه به خاطر آنها مرتکب گناهی شود. از مجلسی (ره) - این حدیث حمل می شود نیز بر جمعی که معاصر ائمه (ع) بودند و در برابر آنها دعوی ریاست داشتند به ناحق، یا مقصود حذر دادن از فریب نفس و سربزرگی و گردن فرازی است برای پیروی عوام و مرجعیت آنان، بدین وسیله خود هلاک شود و آنها را هم به گمراهی کشاند و ندانسته فتوی دهد با اینکه لغزش علمای ناحق به دیگران هم سرایت کند زیرا هر کاری کنند به نظر دیگران پسند آید و از آن پیروی کنند.

از مجلسی (ره) - «اُتری» به صیغه معلوم یا مجهول، استفهام است به معنی انکار یعنی چنین نیست که ناشناخته بماند.

«انه لا بد» یعنی راستش این است که همیشه يك دروغگو هست که مردم را به دنبال خود می کشاند و هر چه از او بپرسند جواب می دهد و در برابر آنچه هم نمی داند دروغی می تراشد و به ناچار باید بسیار دروغگو باشد و یا آنکه همیشه يك مرد عاجز الرأی به دعوی ریاست اقدام می کند.

و محتمل است مقصود این باشد که هر که ریاست طلب است به ناچار یا باید بسیار دروغگو باشد و یا آنکه در جواب در مانده گردد، زیرا مردم در همه مسائل و در امور مشکله به او مراجعه می کنند و اگر همه را جواب دهد باید غالباً دروغ گوید و اگر هر چه را نداند جواب ندهد در مانده جلوه کند. در ضمن اخبار به وجه بلیغی از عالم بی عمل انتقاد کرده است و بدترین سرانجام او را بیان کرده است و البته هر گونه علم و دانش مفید علم به همان قوانینی است که موجب عدالت و درستی داد و دهش باشد عدالت نسبت به خود و خدا و مردم و روابط زندگی، و هر کس يك قانون عدلی را بداند و آن را زیر پا نهد و بر خلاف آن ستم روا دارد چنین سرانجام بدی خواهد داشت. از مجلسی (ره) - مراء مصدر باب مفاعله است به معنی جدال و اعتراض بر سخن دیگری بدون غرض دینی. در مفردات راغب است که:

امتراء و ممارات محاجه و گفتگو است در موضوعی که مورد تردید است تا آنکه گوید: مقصود از نهی در آن در حدیث جدل برای اثبات باطل و غلبه در آن است و اما مجادله برای اظهار حق پسندیده است برای قول خدا تعالی:

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». از مجلسی (ره) - مقصود از هدف کردن خدا برای ستیزه در اینجا این است که در ذات و صفات خدا با مردم وارد بحث و گفتگو شود زیرا

افکار و عقول از درك ذاتِ قاصرند، و از تفكر در آن نهی شده و خصومت در این باره انسان را در معرض انتقال از رأی به رأی دیگر در آورد به واسطه حیرت عقول و عجزشان از آن چنانچه در حکماء و متکلمین در این باره دیده می شود که هر کدام به راهی روند و سخنی گویند و بهتر و لازم تر همان اکتفاء به تعلیماتی است که در قرآن و سنت وارد شده، و ممکن است مقصود انتقال از حق به باطل و از ایمان به کفر باشد. یکی از محققان گوید: غضب، زبانه آتشی است که از آتش فروزان خدا برگرفته شده و جز از دلها سر برزنند، در درون دل خموده است و چون آتش زیر خاکستر آرمیده و سر بزرگی نهان در دل، هر سرفراز لجباز آن را بدر آورد چنانچه آهن آتش خموش را از دل سنگ، بر آنها که به دیده حق بین بنگرند هویدا است که رگی از شیطان لعین در انسان می درزد و در هر که زبانه خشم سرزد خویشی شیطان از او سر برزد که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل، شیوه گل آرامش و وقار است و شیوه آتش بر افروختن و شرار و جنبش و پریشانی و کباب کردن دل های نزار که خدا فرماید: «تافته کند هر چه در دل آنها است با پوستشان» و از نتایج خشم است کینه و حسد که بدانها هلاک شده اند مردم بد و تباہ شده اند هر دیو و دد. از مجلسی (ره) -

«فما یرضی ابداً»

در اینجا آگاه کرده است که نباید خشم کرد و اگر خشم آمد نباید او را دنباله داد بلکه زود درمان کرد زیرا اگر دنباله پیدا کرد بسا مایه کاری شود چون کشت و زخم و دشنام که به دوزخ برد و یا در نهاد انسان جا گیر و پا گیر شود و بماند تا انسان را به دوزخ کشد. و بدان که درمان خشم از دوراه است:

1- با دانش. 2- با کردار.

اما با دانش به اینکه بیندیشد در آیات و اخباری که در نوهش خشم و مدح فرو خوردن خشم و گذشت و بردباری رسیده است و اندیشه کند که

ص: 636

خود توقع گذشت از خدا دارد و خشم خود را جلو گیرد.

و اما در باره درمان کرداری، در اینجا دو چیز فرموده است:

1- آنکه فوراً وضع و حال خود را تغییر دهد و به کاری پردازد، و آسانتر همه این است که اگر ایستاده بنشیند و در روایتی دارد که: اگر نشسته است برخیزد، و بعد روایاتی نقل کرده است که در آنها وارد است: اگر نشسته است بخوابد و یا آنکه برای رفع خشم با آب سرد وضوء بسازد و یا غسل کند.

درمان ویژه برای خویشان که می فرماید: به او نزدیک شود و او را مس کند، و بهتر آن است که او را در آغوش کشد و ببوسد. از مجلسی (ره)-

«من كف نفسه عن اعراض الناس»

یعنی خود را از آبروریزی مردم باز دارد بسبب غیبت و بهتان و دشنام و پرده دری از عیوب آنان و امثال آن.

«اقال الله نفسه»

بعضی گفته: مقصود از نفس در اینجا عیب است و من گویم: ممکن است مقصود همان معنی متعارف باشد زیرا گرچه معمولاً اقاله را به لغزش ها نسبت دهند ولی به خود شخص هم نسبت داده شود زیرا اصل در اقاله این است که مردی کالائی بخرد و پشیمان شود و نزد فروشنده آید و گوید: مرا اقاله کن، یعنی آن معامله ای که میان ما شده واگذار و از آن صرف نظر کن و پول مرا بده و جنس خود را بگیر، و این کلمه در آموزش گناهان بکار رفته زیرا معامله ای اعتبار شده میان بنده و پروردگار که گویا گناه به خدا داده و در عوض عقوبت گرفته و اکنون می خواهد عقوبت را به خدا پس دهد و نفس در این میانه گرو است و صحیح است نسبت اقاله به نفس. از مجلسی (ره)- در نهایت است که: بادره، سخنی است که سبقت گیرد به زیان انسان هنگام خشم. چون این را فهمیدی این جمله چند وجه دارد:

ص: 637

1- مقصود این باشد که خودداری نکردن از بادره ها و برطرف نکردن مایه های خشم از خود و مهار گسیختگی در باره آنها بسا که به کفر می کشد چنانچه دیده شود که هنگام خشم از مردم سخنان کفر آمیز برآید چون بد گفتن به خدا و پیغمبران و ائمه (ع)، یا به کارهائی پردازد که سبب مرتد شدن است چون لگد کردن قرآن کریم یا دور انداختن آن.

2- مقصود ترغیب بر بازداشتن خود باشد از هر بادره ای زیرا هر بادره ای يك نوع کفری است در برابر ایمان کامل.

3- تکفر، از باب تعییل باشد به صیغه مجهول، یعنی بادره های خشم غالباً مورد عفو و جبران است و ویژه که به زودی موجب پشیمانی و توبه گردد به خلاف حسد که صفتی ثابت است در نفس و خورنده ایمان، و ممکن است حمل آن به صورت غلبه و غضب و زوال قصد و اختیار. و ممکن است که یکفر با یاء باشد در همین صیغه طبق ضبط نسخه ها، یعنی بادره ها سبب نسبت به کفر می شوند و گرچه مرتکب نزد خدا معذور است برای اینکه بی اختیار از او سرزده است.

حسد: آرزوی زوال نعمت از دیگری است برای خود، و غبطه: آرزوی داشتن مانند نعمت دیگران است نه زوال آن از دیگران- از نهاییه.

بدان که حسد در مورد نعمت است و چون خدا نعمتی به برادر تو دهد تو را در باره آن دو حال باشد:

1- آن را بد داری و آرزوی زوال آن کنی چه به تو رسد یا نه، این حسد است.

2- آنکه با آن کاری نداشته باشی و دوست داشته باشی که خودت هم آن را داشته باشی و این غبطه است و آن را رقابت هم گویند. اولی حرام است و یا آنکه اظهارش حرام است چنانچه از اخبار برآید مگر نعمتی که کافری و یا فاجری دارد و مایه فتنه و فساد و آزار خلقش می سازد که آرزوی

زوال آن ضرر ندارد زیرا منظور زوال وسیله فتنه و فساد است.

حسد، از نظر عقل زشت است زیرا بدخواهی دیگران است و خشم بر کارِ یزدان در احسان به بندگان چه گناهی بدتر از ناگوار داشتن آسایش مسلمانی دیگر که تو را در آن زیان و ضرر نیست، و بیانِ برخی مفسدِ آن بیاید.

ولی غبطه و رقابت حرام نیست بلکه واجب است یا مستحب یا مباح چنانچه خدا فرماید: «در این باره رقابت و رزند رقابت کننده ها...» تا آنکه گوید: بسا غبطه ای باشد که حرام یا مکروه است چون حَبِّ مَانَنْدِ مَنْصِبِ حَرَامٍ یا مالِ حَرَامٍ که دیگری دارد و یا حَبِّ مَالِ مَشْتَبِهٍ و برای صرف در مصارف مکروه.

اسباب حسد بی شمار است و از آنها هفت سبب عمده را برشمرده اند:

1- دشمنی 2- عزت طلبی 3- کبر و سربرزگی 4- تعجب 5- ترس از فوت مقاصد 6- حَبِّ رِیَاسَتِ 7- بد ذاتی و بخل.

تا آنکه گوید:

بدان که حسد از بیماری های بزرگ دل است و دردهای دل درمان نپذیرد جز با علم و عملِ سودمند برای رفع بیماری حسد و آن توجه به این است که توبه خوبی درك كنی که حسد به دین و دنیای تو زیان می زند و به دین و دنیای آنکه بر او حسد بری زیانی ندارد بلکه برای دین و دنیای او سودمند است. و اگر این مطلب را از روی حقیقت بدانی و دشمنِ خود و دوست دشمنِ خود نباشی بناچار از حسد برکنار گردی، اما جهت اینکه به دینت ضرر دارد این است که حسدِ توبه معنی خشم بر مقدر الهی است و بد داشتنِ آن نعمتی که به بنده های خود داده است و عدل او که در میان نهاده از روی حکمت و مصلحتِ خود و این خود جنایت بر چشم توحید و خار بر دیده ایمان است.

ص: 639

از مجلسی (ره) -

«کاد الفقر ان یكون کفراً»

این عبارت چند وجه دارد:

1- آنچه به خاطر رسید که مقصود از آن فقر و نیازمندی به مردم است و این همان فقر مذموم است زیرا سؤال از خلق و بی توجهی به خالق و آنکه ضامن روزی است برای طلب روزی و حوائج دیگر نوعی است از کفر و شرک زیرا اعتماد به خدا سبحانه ندارد و نه به ضمانت او و پندارد که خلق عاجز بر انجام حاجت او بی تقدیر و تسبیب خداوند توانا است و گاهی کفر باشد و گاهی شرک.

2- مقصود فقر بی صبر است که از آن پناه باید جست و فقر ممدوح، فقر با صبر است. غزالی گفته: سببش آن است که چون سختی حال خود و خاندانش را ببیند و نعمت فراوان ظالمان و فاسقان را بسا که نسبت بی عدالتی بخدا دهد.

3- راوندی در کتاب شرح الشهاب گفته: مقصود این است که فقیر بر اثر سختی حال خود و عیالش در معرض این است که به دزدی و خیانت و غضب افتد و بسا راه ببرد و مسلمان را بکشد و به خدمت ظلمه درآید و از غضب و ظلم نان بخورد و این اعمال بر اساس بی ایمانی و کفر انجام شود.

«کاد الحسد ان یغلب القدر»

چند وجه دارد:

1- راوندی گفته: مقصود این است که حسد باعث سلب نعمت محسود شود و بسا بر مقدرات او غلبه کند زیرا بسا که حسود به کشتار محسود و یا اتلاف مال و بر هم زدن زندگی او اقدام نماید و گویا در مقام چیره گی بر مقدرات است.

2- یعنی حسد مایه افزایش نعمت محسود می شود و بر مقدر او غلبه می کند.

3- حسد مایه زوال نعمت خود حسود شود و بر مقدر او تأثیر کند.

ص: 640

اشاره است به قول خدا تعالی (54 سوره نساء): «بلکه حسد برند بر آنچه خدا به مردم داده است از فضل خودش».

و لا تمدن، اشاره است به قول خدا سبحانه (131 سوره طه): «و چشمان خود را مینداز بدنبال آنچه بهره دادیم بدان ازواجی از آنان را از شکوفه زندگی دنیا (از دنیا شکوفان) تا آنها را بدان آزمایش کنیم و روزی پروردگارت بهتر و پاینده تر است» بیضاوی گفته: یعنی از راه استحسان و آرزومندی چشم بدنبال آن مینداز. از مجلسی (ره)- ظاهر این حدیث اخبار از این است که هر حسودی منافق است چنانچه گذشت، و مقصود از آن امر به غبطه و رقابت است و به ترك حسادت. از مجلسی (ره)- در نهایت گفته است: عصبی، کسی است که از خویش خود در ستم گری پشتیبانی می کند و آنکه برای خویش خود خشم می کند و از آنها حمایت می نماید. و عصبه، خویشان پدری را گویند که به انسان احاطه دارند و او را نیرومند می کنند و به این معنا است حدیثی که گوید: از ما نیست کسی که به تعصب دعوت کند و برای تعصب بجنگد.

و تعصب، حمایت و دفاع از يك دیگر است.

و نهایت در شرح قول پیغمبر (ص): «ربقه اسلام را از گردن خود گشوده» گفته است: ربقه، در اصل نام حلقه ای است در ریسمان که به گردن حیوان یا دست بندند برای نگهداری او، و اسلام را برای انسان بدان تشبیه کرده است زیرا به وسیله احکام و حدود و اوامر و نواهی دست و پای مسلمان در بند می شود، انتهی. و تعصبی که در اخبار نکوهش شده، حمایت از خویش و دوست و رفیق است در ستم و باطل یا طرفداری از مذاهب ناحق و گفتار ناحق به اعتبار اینکه بدان علاقه دارد یا مذهب پدران یا خویشان او است و ترك

طلب حق یا اظهار چیزی را که نداند حق است برای غلبه بر طرف مباحثه خود یا اظهار فضل و یا اقامه بر عقیده ای که داشته و فهمیده باطل است برای دفاع از جهل و گمراهی خود و همه اینها تعصب باطل و مهلك است و خروج از ربه اسلام است. و حمیت هم قریب به همان تعصب است که خدا فرموده:

«و در دل آنها حمیت نهاده، حمیت دورانِ جاهلیت» تا آنکه گوید: و اما تعصب در دین حق و حمایت از آن و هم در مسائل یقینی و اعمال دینی و حمایت از اهل آن و حمایت از تیره و بستگان برای دفع از ستم از تعصب و حمیت مذمومه نیست و بلکه تا اندازه ای واجب است.

سپس این ذم و تهدید نسبت به تعصب کش روشن است ولی نسبت به آنکه برای او تعصب کشیده شده باید مقید شود به آن کسی که باعث و راضی به آن است و الا گناهی بر او نیست و خلع ربه ایمان کنایه از خروج از ایمان است بطور کلی بر وجه مبالغه و یا آنکه مقصود خروج از اطاعت است که لازمه ایمان است. سلا، آن پوست نازکی است که روی نوزاد از رحم بیرون می آید و داستان سلا در باب مولد رسول الله در جلد 2 گذشت، و اینکه فرموده:

سبب اسلام حمزه (رضی الله عنه) گردید اشاره است بدان چه طبری در اعلام الوری به سند خود از علی بن ابراهیم روایت کرده که او به سند خود آورده است که ابو جهل به رسول خدا (ص) تعرضی کرد و نیش زبان زد و او را آزرده و بنی هاشم انجمنی کردند و حمزه از شکار برگشت و به انبوه مردم نگاه کرد و زنی از پشت بام به او گزارش داد که: ای ابا یعلی! عمرو بن هشام متعرض محمد شد و او را آزرده و حمزه به خشم آمد و خود را به ابی جهل رسانید و کمان او را گرفت بر سرش زد و او را بلند کرد و به زمین کوفت و مردم فراهم شدند و نزدیک بود شری میان آنها برپا شود، و به حمزه گفتند: ای ابا یعلی! به دین

برادرزاده خود فریفته شدی؟ گفت: آری، و از روی خشم و حمیت گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. و چون به منزل خود برگشت پشیمان شد و بامداد خدمت رسول خدا (ص) رفت و گفت: ای برادر زاده، آنچه می گوئی درست است؟ رسول خدا (ص) يك سوره از قرآن برایش خواند و بینا شد و بر اسلام ثابت قدم گردید و رسول خدا شاد شد و ابو طالب هم به مسلمانی او خرسند گردید و این قطعه را در این باره سرود:

ای ابا یعلی شکیبائی بکن بر کیش احمد در ره ترویج دین میباش با صبر و مؤید

حفظ کن آن را که دین آورده از نزد خدا از سر صدق و صفا ای حمزه جان کافر مپا

شاد گشتم از حقیقت چون که گفتم مؤمنم کن رسول الله را یاری کز آن خرم دلم

جار کش اندر قریش اسلام خود را کن عیان گو که احمد نیست ساحر در کلام و در بیان از مجلسی (ره) - راغب گفته: الحاد، یعنی انحراف از حق و آن دو قسم است، انحراف به سوی شرك به خدا مستقیماً که با ایمان منافات دارد و الحاد به وسیله اسباب بعیده که با ایمان منافات ندارد ... گفته است:

کبر، حالتی است که در انسان پدید آید از خود بینی و انسان خود را بزرگتر از دیگران بیند و سخت ترین تکبر سرفرازی در برابر خدا است و سرپیچی از پذیرش حق بندگی.

و استکبار و بزرگی طلبی بر دو قسم است:

1- اینکه انسان تلاش کند تا بزرگ گردد و این اگر به موقع و در خور و بجا باشد پسندیده است.

2- این است که بر خود ببالد و از خود نشان دهد آنچه را نبایست،

ص: 643

و این مذموم ورد است و آیات بسیاری از قرآن در مذمت آن نقل و تفسیر کرده است، و مجلسی (ره) پس از نقل آنها گوید:

من گویم، آیات و اخبار در ذم کبر و مدح تواضع بیش از شمار است و شهید قدس سره گفته: کبر گناه است و اخبار در باره آن بسیار است و رسول خدا (ص) فرموده: هر که به اندازه ذره ای کبر در دلش باشد هرگز به بهشت نمی رود، گفتند: یا رسول الله، یکی از ماها دوست دارد که جامه او خوب باشد و کارش خوب باشد، فرمود: خدا زیبا است و زیبا را دوست دارد ولی معنی کبر رد حق و خوار شمردن مردم است. و گفته اند کبر در درون است و در برون، کبر درون يك حالت روحی است و کبر برون اعمالی است که بزرگی را نمایش دهند و کبر برون به همان حالت روحی اطلاق شود و این اعمال نماینده آن است و آن عبارت از این است که خود را بالاتر از دیگران داند و به این نظر از عجب و خود بینی جدا می شود.

کبر بر سه قسم است:

1- تکبر در برابر خدا که بدتر از همه است چون تکبرِ نمرود و فرعون.

2- تکبر بر رسولان و امامان (ع) چنان که گفتند: «آیا به بشری چون خود بگریم، اگر از بشری چون خود فرمان برید زیان کارید، گفتند چرا فرشته ها بر ما نازل نشوند یا خود پروردگار را نبینیم، در ذات خود سر بزرگی کردند و سرکشی بزرگی نمودند- و این هم قریب به همان اول است گرچه از آن کمتر است.

3- تکبر به بنده های خدا به اینکه خود را بزرگ شمارد و دیگر آن را کوچک شمارد و بر خود هموار نکند که از آنها بپذیرد و با آنها همکاری کند، و سبب کبر دینی و یا دنیوی است به این شرح:

1- علم و دانش و کبر چه زود در دانشمندان رخنه کند، از این جهت

ص: 644

پیغمبر (ص) فرمود: آفتِ علم تکبر و سریزرگی است.

2- عمل و عبادت که غالباً همراه با کبر و خودبینی می شود و به جاه طلبی و جلب مردم می کشاند و عبّاد و زهّاد توقع دارند مردم از آنها احترام کنند و کارهای آنها را انجام دهند و به دیدن آنها روند و تصور کنند که خود اهل نجاتند و دیگران در هلاکت اند و اهل عذاب.

3- تکبر به حسب و نسب و خانواده و فامیل.

4- به واسطه جمال و زیبایی که بیشتر در زنان به وجود آید.

5- به واسطه مال و دارائی که بیشتر در ملوک و تجار و سرمایه داران باشد.

6- به واسطه قوت و نیرو و پهلوانی.

7- به واسطه اتباع و انصار و شاگردان و غلمان و عشیره و اقارب و اولاد.

و کبر در هر درجه موجب عجب و حسادت و کینه شود و باید آن را زود معالجه کرد و از راه تفکر در زوال هر گونه وسیله بزرگی و خطرهایی که دارد و از نظر تواضع و اشتغال به اعمال مردم عادی تا آنجا که خود را با آنها همکار و هم‌رتبه شمارد- بطور خلاصه نقل شد. از مجلسی (ره)-

«ان تغمض الناس»

یعنی آنها را کوچک دانی و مقصود یا عموم مردم است و یا خصوص ائمه، چنانچه در اخبار کلمه ناس به آنها تفسیر شده.

«سفه الحق» برای آن دو معنی نقل کرده است:

1- یعنی در برابر حق نادانی و سفاهت کند و آن را نپذیرد.

2- یعنی حق را سبک گیرد و قدر آن را نداند. از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد که ممکن است انسان در روز رستاخیز خردتر از پیکره دنیای خود باشد با اینکه همه اجزاء اصلیه یا برخی از آنها در وی نباشند و سپس اجزاء دیگر بدان اضافه شوند و

ص: 645

درشت تر شود، زیرا دور است که تا این حد همه اجزاء در هم پکفته شوند، و ممکن است مقصود این باشد که پیکری بدین صورت خوار محشور شوند گرچه بزرگ تن باشند یا مقصود از صورت مورچه بیان پستی و خواری آنها یعنی پایمال مردم محشور باشند در هر صورتی که هستند. از مجلسی (ره) - سر به زیر افکندن و سکوت امام دلالت دارد که ارتکاب این امور مورد خطر است و باید مواظبت کرد. پیاده نشدن یا از پشت مرکب بوده و یا از سر تخت و هر دو روایت شده و باید حمل شود که عمل آن حضرت تکبر و خوار شمردن پدرش نبوده زیرا پیغمبران از چنین کارهایی منزهند، بلکه برای مصلحت مردم داری بوده است تا بتواند نظم را نگهدارد و دین را ترویج کند، از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - جوهری گفته: حکمه، به معنی لگام است ...

و گفته اند: مقصود از حکمت در اینجا حالتی است که مقتضی سلوک راه حق است و مقصود از نگهداری فرشته، ارشاد و تأیید او است.

«اتضع» امر تکوینی است یا امر شرعی «وضعك الله» نفرین است یا اخبار از اینکه خدا او را پست کرده است و خوارش نموده است. از مجلسی (ره) - در نهایت گوید: «امرء تائه» یعنی مرد متکبر (و به این معنی در فارسی گویند خود را گم کرده است).

«او تجبر» ممکن است تردید از راوی باشد و اگر هر دو تعبیر از خود امام باشد دلالت دارد که تکبر و تجبر با هم فرق دارند چنانچه قول خدا:

«الجبار المتکبر» هم بدان اشاره دارد و در خبر اشاره ای است به اینکه تکبر از تجبر اقوی است، و ممکن است در فرق میان آنها گفت: تجبر، وادار کردن دیگری است به کاری، به زور و فشار به خلاف تکبر که خود را از دیگران بزرگتر دانستن است و اگر چه غالباً با هم ملازمند، و سپس باید دانست که این دو مضمون

اخیر در خبر چند وجه دارند:

1- مقصود، این باشد که تکبر، ناشی از پستی و زبونی نفس انسان است.

2- مقصود، این باشد که تکبر، در کسی پدید شود که خوار بوده و عزیز شده و کسی که در خاندانِ عزت بزرگ شده، غالباً دچار تکبر نیست و بلکه تواضع پیشه است.

3- تکبر در کسی است که کمال واقعی ندارد و با تکبر می خواهد اظهار کمالی کند.

4- مقصود، این است که نزد خدا خوار و زبون است و هر که نزد خدا عزیز و صاحب مقام باشد، تکبر نرزد.

5- مقصود، این باشد که هر که تکبر دارد، سرانجام او به خواری و زبونی می کشد (در دنیا یا در آخرت) و این از همه، دورتر است. از مجلسی (ره)- عجب، این است که کارِ خوبِ خود را بزرگ شمارد و بدان خرم باشد و بنزد و خود را بی تقصیر شمرد. و اما صرف خرسندی به انجام کارِ خیر و شکرگزاری از خدا به توفیق دادن برای آن و درخواستِ فزونی، آن عجب نیست بلکه خوب است و پسندیده. شیخ بهائی قدس الله روحه گفته است: شك نیست که هر که کارهای خیری کند مانند روزه روز و عبادت در شب و مانند آن شاد گردد و این شادی اگر از نظر این باشد که این عطای خدا و نعمت او است و با این حال از خود بیمناک باشد و از زوال این نعمت نگران باشد و از خدا فزونی آن را خواهد، این خرمی و شادی عجب نیست و اگر از این نظر باشد که آن را ثمره شخصیت خود داند و بزرگش شمارد و بدان اعتماد کند و خود را از تقصیر در باره اطاعت حق بیرون شمارد و گویا به وسیله آن کارها منت به خدا می نهد، این عجب است، انتهی. (که گناه به از آن است) و این خبر دلالت دارد که عجب از گناه بدتر

ص: 647

است، یعنی از گناه اعضا، زیرا عجب گناه دل است. از مجلسی (ره) -

«منها ان یزین للعبد سوء عمله فرآه حسنا»

اشاره است به قول خدا تعالی (8 سوره فاطر): «آیا پس کسی که فریبا شود برای او کردار بدش و آن را نیکو پندارد».

«فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعاً»

اشاره است به قول خدا سبحانه (103 سوره کهف): «بگو آیا شما را آگاه کنم بدانها که از نظر کردارشان زیان کارترند (104) آنهایند که کوشش آنان گمراهی است در زندگی دنیا و هم آنها پندارند که راستی کار خوب می کنند» و بیشتر نادانها چنین هستند زیرا کارهایی کنند که در نظر عقل و شرع زشت است و بدان مداومت کنند تا به فریب نفسشان آن کارها را کمال پندارند و آنها را یاد کنند و بدانها بنازند و گویند: ما چنین و چنان کردیم برای خوش آمد خود و اظهار کمال خویش.

«و منها ان یؤمن العبد بر به الخ»

اشاره است به قول خدا عز و جل (17 سوره حجرات): «به تو منت نهند که مسلمان شدند بگو به اسلام خود بر سر من منت ننهد بلکه خدا به شما منت می نهد که شما را به ایمان رهبری کرده است اگر راستگویانید». حال او حال تائبین است که مقام محبوبی است نزد خدا سبحانه که فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» خدا توبه کارها را دوست می دارد، و حال دوم حال عجب و خودبینی است و به کردار خوب نازیدن و بر خود بالیدن، و این حال بد است، بطور خلاصه - از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - گویا رنگ های کلاه شیطان صورت شهوت های دنیا است و زیور دنیا، یا مقصود دین های مختلف و بدعت گذاری ها است یا هر دو. مقصود از شرافت مآبی در اینجا تعصب و اعیان منشی است

ص: 648

که همیشه سدّ بزرگی بوده است در برابر حق و دعوت پیغمبران و رهبران به حق، و اشراف و اعیان هر قومی به واسطه همین دنیا دوستی و شرافت مآبی در برابر دعوت پیغمبران که بر اساس عدالت و برادری و برابری بوده مقاومت کرده اند و از آن جلوگیری نموده اند و در قرآن از اینها به اکابر تعبیر شده است که در سوره انعام می فرماید (آیه 124): «و در هر شهرستان اکابری مقرر کردیم تا در آن نیرنگ بازند و جز با خود مکر نکنند و آنان شعور و خردمندی ندارند». از مجلسی (ره) - مَثَلِ کَرَمِ ابریشم بهترین مثل هائی است که برای دنیا طلب زده اند، و در این باره یکی از آنها این شعر را سروده است:

نبینی که هر کس در این زندگانی حریص است پیوسته بر خود بیافد

برد رنج و بافد چه کرم ابریشم به گردش که از غم به مرگش کشاند یعنی به دل خود محبت آنچه از دست می رود از مال و کالای دنیا راه ندهید تا از فکر و اندیشه در نعمت جاویدان دیگر سرای که هنوز نیامده باز مانید. از مجلسی (ره) - گفته شده که ممکن است مقصود از هفت خصلت اینها باشد:

1- کبر و سربرزگی 2- حرص و آزمندی 3- زن دوستی 4- دوستی ریاست 5- راحت طلبی 6- دوستی سخن گوئی 7- حبّ علو و ثروت، و این دو یکی بحسابند به دلیل اینکه کلمه حب در دومی باز نیامده، و حسد را در شمار نیاورده برای آنکه شعب و انواعش را یاد کرده است.

«دنیا بلاغ» مقصود از آن اندازه رفع ضرورت زندگی است و یا آنکه مقصود از دنیای بلاغ آن است که وسیله رسیدن به آخرت باشد.

از مجلسی (ره) - گفته اند هر کرداری در دنیا واقع شود یکی از چهار باشد:

1- آنچه عیان و نهانش از آن خدا است چون طاعات و خیرات خالص و پاك.

2- آنچه عیان و نهانش برای دنیا است چون گناهان و بسیاری از مباحات که مایه سرمستی و غفلتند.

3- آنچه عیانش برای خدا است و نهانش برای دنیا چون کارهای ریائی.

4- عکس سوم است چون طلب کفاف روزی برای حفظ بدن و نیروی بر عبادت که از دنیا نیست و از آخرت است. از مجلسی (ره) - «فقال الحواریون» آنها شاگردان مخصوص حضرت عیسی (ع) بودند، و گفته اند که چون گازر و لباس شو بودند آنها را حواری نامیدند زیرا جامه ها را می شستند و از چرك پاك می کردند و سفید می کردند، از حور باز گرفته شده است که سپیدی ناب است و یکی از دانشمندان گفته: به راستی در کار گازری و جامه شوئی نبودند و این نام را بر آنها نهادند به این معنی که مردم را با پرورش و آموزش خود از اخلاق بد و چرکین پاك می کردند و آنها را از جهان تاریک نادانی و ماده پرستی به جهان درخشنده روح پرور خداشناسی بالا می بردند.

«یا روح الله» در بیان اینکه عیسی را روح الله گفتند چند قول است:

1- برای آنکه از دمیدن جبرئیل در مانتو مریم پیدا شد به فرمان الهی و او را به خود وابست چون به امر او به وجود آمد، و یا آنکه برای بالا بردن مقام او به خودش وابست چنانچه فرموده است: روزه از من است و من بدان پاداش دهم. و بسا که روح به معنی همان دمیدن باشد.

2- مانند روح که تن را زنده کند او جان و دین مردم را زنده

می کرد.

3- مقصود از آن آدمی است که خدا او را بی واسطه جماع و نطفه آفریده و زنده کرده.

4- مقصود این است که رحمت خدا است.

5- روحی است که خدا او را آفریده و نقشه بندی کرده و به مریم فرستاده و از دهان به درونش رفته و خدا آن را عیسی نموده است.

6- روحش گفتند برای آنکه مرده ها را زنده می کرد چنانچه روح زندگی زنده ها است.

و سبب آنکه او را کلمة الله گویند چنانچه در قرآن آمده است که:

«يُسْرِكْ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ» و در آن نیز چند قول است:

1) برای آنکه به همان کلمه کُن خدا بدون واسطه پدر به وجود آمد خدا فرموده است (59 سوره آل عمران): «راستی نمونه عیسی نزد خدا چون نمونه آدم است که او را از خاک آفرید و به او فرمود باش و بود شد».

2) برای آنکه در کتب گذشته به وجود او مژده داده شده بود، یا به زبان فرشته ها مژده او به مریم مادرش داده شد.

3) به وسیله او خلق هدایت شدند چنانچه به کلام و وحی خدا هدایت شدند.

«علی شرف» شیخ بهائی قدس سره گفته: شرف، جای بلند را گویند (مانند تپه در صحرا و کنگره در بام).

«طاغوت» بر وزن فعلوت از طغیان است به معنی سرکشی، و آن بر کاهن و شیطان و بت ها اطلاق شده و بر هر رئیس و پیشوا در گمراهی و بر هر چه از پرستش خدا باز دارد و بر هر که جز خدا اطاعت و عبادت شود و مفرد آید چنانچه خدا تعالی فرماید (60 سوره نساء): «می خواهند نزد طاغوت محاکمه کنند با اینکه دستور دارند بدان کافر باشند» و به معنی جمع آید برای قول

ص: 651

خدا تعالی (257 سوره بقره): «و آن کسانی که کافر شدند دوستانشان طاغوت باشند که از نور آنها را در آورند و به تاریکی برند».

و شیخ بهائی قدس سره گفته است که: این حدیث طاعت گنهکاران را بر سیل مجاز عبادت آنان تعبیر کرده است نه بر سیل حقیقت و این طور نیست بلکه طاعت گنهکاران از روی حقیقت عبادت و پرستش آنها است زیرا عبادت جز خضوع و تذلل و انقیاد نیست و از این رو خدا سبحانه پیروی هوس و انقیاد برای آن را عبادت خوانده و فرموده (43 سوره فرقان): «آیا معتقدی کسی که هوس خود را معبود خود مقرر کرده است» و طاعت شیطان را هم عبادت او خوانده و فرموده است (20 سوره یس): «آیا به شما سفارش نکردم این آدمی زادگان که شیطان را نپرستید» و سپس اخبار بسیاری در این باره نقل کرده و پس از آن گفته است: و هر گاه پیروی دیگران و فرمان بردن آنان عبادت آنها باشد از نظر حقیقت بیشتر مردم هوس خود را پرستند که پست و خوار است و عباد شهوات حیوانی و درنده خویشند که انواع بسیار و اجناس گوناگون دارند و همانها بت های آنها است که بر گرد آن پلاسند و همتایانی هستند که در برابر خدا می پرستند و این همان شرك نهانی است، خدا ما را از آن به نعمت و کرامت خود نگهدارد و نفوس ما را از آن پاك سازد. از مجلسی (ره) -

«الاجر تأخذون»

حرف استفهامش حذف شده و از راه انکار است یعنی بی کار درست مزد و ثواب می توانید گرفت، و اگر مقصود مزد دنیوی باشد یعنی نعمت های خداوند و استفهام برای سرزنش و ملامت است.

«ان یقبل عمله» یعنی متوجه کار کارگر خود گردد و آن را نپسندد و جز عمل پاك را نپذیرد و این کنایه است از بازرسی و جستجو و مؤید آن است که در مجالس شیخ یطلب عمله ضبط شده، یا مقصود این است که رو به سوی عمل کند و از اقبال باشد. و یکی از افاضل گفته: مراد از رب العمل

ص: 652

عابدی است که مقلد عالم است در انجام عبادت خود، یعنی او عمل می کند و خود عالم عمل نمی کند و این توبیخ عالم بی عمل است.
از مجلسی (ره) -

«جعل الله الفقر بين عينيه»

زیرا هر چه از دنیا به دست آورد به همان اندازه حرصش بیفزاید و نیازش زیاد گردد یا به خاطر کم توکلی او به خدا برخی ابواب روزی بر او بسته گردد. از مجلسی (ره) - زیرا که آنچه فراخور حرص او است حاصل نگردد و از آفات و مصائب آن برکنار نباشد و همیشه در غم و اندوه بسر برد تا آنکه گوید: چه خوش سروده است:

ای طالب روزی به تلاش و کوشش آرام که روزی است نصیبی مقسوم

بر آنچه به دستت نرسد حرص مخور زیرا که حریص است ز دنیا محروم «تتمه مهمه» من گویم، از طرف ما تحقیقی در معنی دنیای بد و خوب در باب ذمّ دنیا گذشت و در اینجا به وجه دیگر گوئیم که یکی از محققان گفته است:

فهم مذمت دنیا برای تو بس نیست تا بفهمی که دنیای مذموم چیست و از چه باید برکنار باشی و در چه صاحب اختیار و باید دنیای بدی را که دستور رسیده از آن برکنار باید بود بیان کنیم زیرا که آن دشمنی است راه زن طریق به خدا، پس می گوئیم دنیا و آخرت تو دو حال دل تواند آنکه به تو نزدیک است دنیا نام دارد و آن همه چیز پیش از مرگ است، و آنکه دنبال است آخرت نام دارد و آن دوران پس از مرگ است و هر چه بهره و لذت و خوشی در حال کنونی است پیش از مرگ همان دنیای تو است ولی هر بهره و حظی از آن مذموم نیست بلکه بر سه گونه است:

1- آنچه در دنیا همراه تو است و نتیجه اش با تو برای پس از مرگ

ص: 653

می ماند و آن دو چیز است: دانش و کردار و بس. و مقصود از دانش، معرفتِ خدا و صفات و افعال او و فرشته ها و کتب و رسل و حقیقت زمین و آسمان او و فهم شرع پیغمبر او است، و مقصود از عمل عبادت خالص برای رضای خدا است و بسا که دانشمند به علم خود علاقمند گردد تا آنکه بیش از همه چیز از آن لذت برد و خواب و خورد و نکاح را به خاطر آن ترك کند زیرا همان اشتغال به علم از همه اینها برایش کام بخش تر باشد و این هم خود حظ نقدی است در دنیا، ولی مقصود از دنیای مذمومه آن نیست بلکه آن خود از آخرت است گرچه در دنیا است و همچنین است عابدی که به عبادت سرگرم است و از آن لذت برد تا آنجا که اگر از آن دریغ شود برایش سخت ترین شکنجه باشد.

2- آنچه در نهایت برابر بخش يك است و بهره دنیوی نقد دارد و به هیچ وجه نتیجه برای آخرت ندارد مانند کامیابی از گناهان و لذت یابی از مباحات بیش از اندازه ضرورت حیات و پرداختن به رفاه و خوش گذرانی چون جمع کیسه های طلا و نقره و رمه های اسب نشان دار و چهارپایان و کشت زارها و چاکران و کنیزان و سواران و مواشی و کاخ ها و خانه های محکم بنیان و جامه های خوب و خوراک های لذت بخش، بهره بنده از این همه سراسر دنیای مذموم است و در آنچه زیادی است و جزء حاجتمندی است تأمل روا است.

3- حد وسط میان این دو و آن هر بهره نقد دنیوی است که کمک بر کارهای آخرت باشد چون اندازه قوت از خوراک و پیراهن زبر برای پوشاک و هر چه در بقاء زندگی از آن گریزی نیست و برای زندگی و تندرستی بایست است و بدان توانائی به دریافت دانش و کردار به دست آید و این هم مانند بخش يك از دنیا نیست زیرا یاور همان است و وسیله برای آن و هر چه را که بنده ای برای یاری جستن بر دانش و کردار به دست آرد و از آن بهره مند گردد از دنیا نباشد و به وسیله آن دنیا طلب نگردد و اگر مقصود از آن همان دریافت

بهره دنیا و نقد باشد و نه یاری جستن به تقوی به همان بخش 2 پیوندد و از دنیای مذموم گردد.

و هنگام مرگ جز سه چیز برای بنده نماند، صفای دل، انس به یاد خدا، دوستی خدا. و صفای دل حاصل نشود جز به ترك مشتبهات دنیا، و انس به دست نیاید جز به كثرت ذكر خدا، و دوستی محقق نشود جز به معرفت که به دست نیاید جز با اندیشه مداوم. از مجلسی (ره) - «ما اقبیح» در بیان اظهار شگفتی است و مقصود میل و رغبت به مردم است به دنبال کردن و خواهش نمودن که باعث خواری و زبونی است، و اما رغبت به خدا که عین عزت است. از مجلسی (ره) - شاید مقصود از طمع همان میل دل است بدان چه در دست مردم است و آرزو کردن آن است و مقصود از رغبت اظهار آن است و خواهش و طلب از مخلوق. از مجلسی (ره) -

«رأیت الخیر کله»

یعنی آسایش و خیر دنیا و سعادت آخرت زیرا طمع خوار و زبونی و حسد و کینه و دشمنی و بدگوئی و مذمت و ظهور رسوائی ها و ستم و مداهنه و نفاق و ریاء و صبر بر باطل مردم و اعانت بر آن و بی توکلی بر خدا و عدم زاری به درگاه او و رضا به قسمت او و تسلیم به امر او به بار آرد و مفسد دیگر که به شمار نیاید و قطع طمع علاج همه آنها است. از مجلسی (ره) - در قاموس است که خرق و ناسازگاری ضد نرمش و سازگاری و بدرفتاری در امور است و به معنی حماقت است، و در نهایت آن را به نادانی و حمق تفسیر کرده.

و ناسازگاری برای آن از ایمان برکنار است که:

1- مؤمنان را آزار کند با اینکه مؤمن کسی باشد که مسلمانان از دست و زیانش آسوده باشند.

ص: 655

2- برای او طلب دانش فراهم نگردد که پایه ایمان است.

3- با بسیاری از اوصاف مؤمنان که گذشت سازگار نیست و آن نکوهیده است تا آنجا که نرمش روا است و کار به مسامحه در امر دین نکشد چنانچه امیر المؤمنین (ع) فرماید: نرمش کن تا آنجا که سزد و به سختی گرای هنگامی که مفید نیفتد. از مجلسی (ره) - «عذب نفسه» زیرا خودش از خویش در رنج است چون بر آشفتگی و خشم جان و تن او را زیان رساند و چون آرام شود از آنچه کرده پشیمان گردد و خود را سرزنش کند و نیز مردم بیشتر شود که بدخلقی او را در خورد نکنند و او را آزار دهند و از او کناره کنند و در هیچ چیز به او کمک نکنند و چون خودش باعث آن بوده است گویا خود را شکنجه داده است و باید بدانی که بسا مقصود از این خبر و مانند آن همه اخلاق بد باشد چون کبر و حسد و کینه و مانند آن زیرا همه آنها انسان را در مفسد بزرگ دنیویه اندازند و مایه سستی ایمان و کاستی کردار گردند و یکی از محققان قول خدا را که فرماید: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» - «دوزخ کافران را فرا گرفته است» بدان تأویل کرده است. از مجلسی (ره) - سفه، سبک عقلی و پشتنازی است به گفتار و کردار بد بی اندیشه و تفکر. و در نهاییه گفته است که: سفه، در اصل سبکی و پریشان دلی است تا آنکه گوید:

گفته شده سفاهت در برابر حکمت است که از اعتدال نیروی عقل به دست آید و سفاهت خلقی است در نفس که او را وادارد به مسخره گی و استهزاء و سبک سری و بیتابی و چاپلوسی و شادکامی از دردمندی دیگران و مایه حرکات ناموزون و گفتار و کرداری است که چون گفتار و کردار خردمندان نیست. از مجلسی (ره) -

«البادي منها اظلم»

یعنی اگر طرفش

ص: 656

ستمی برآید او ستمکارتر است زیرا او آغاز ستم کرده است و بسا که نسبت ستم به مظلوم از نظر شباهتِ کارِ او به کارِ ظالم است بر وجه مجاز، و مقصود این است که تا طرف او کار ناروا و سخن ناروایی نگفته است همه گناه به گردن آن کس است که به دشنام و بدگویی آغاز کرده است و نسبت وزر به او فرضی است، تا آنکه گوید: حاصل این است که گناه دشنامِ دو طرف بر آن است که آغاز دشنام کرده است زیرا اول فعل حرام از او سرزده و باعث ارتکاب طرف هم شده است و برطرف گناهی نیست زیرا از خود دفاع کرده است و انتقام گرفته و خدا فرمود: «بر آنکه در برابرِ ظلم بر خود از خود دفاع کند گناهی نیست». از مجلسی (ره) - شیخ بهائی (ره) گفته: شاید مقصود این است که تا مدتی بهشت بر او حرام است یا مقصود بهشت خصوصی است که از آن محروم است و آماده است برای غیر فاحش و گر نه ظاهرش مشکل است زیرا گنهکاران این امت سرانجام به بهشت روند و گرچه مدتی دراز در دوزخ بسر برند.

سپس از فیروزآبادی نقل کرده است که مفسرین در تفسیرِ قول خدا:

«وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» گفته اند شرکت شیطان در اموال و ادار کردن مردم است به تحصیل آنها از حرام و صرفش در آنچه ناروا است و خرج آن در کارهای بیهوده از راه اسراف و تبذیر یا بخل و گرفت و گیر در موارد شایسته و لازم و مانند آن و اما شرکت در اولاد به چند وجه است:

1- تشویق به وسائل حرام چون زنا و مانند آن.

2- وادار کردن آنها که نام بت خواهی بدانها گذارند چون عبد العزی و عبد اللات.

3- گمراه کردن آنان و کشاندن فرزندان به کیش های باطل و کارهای زشت. اینها است گفتار مفسران.

ولی شیخ در تهذیب الاحکام حدیثی از امام صادق (ع) در باب آداب تزویج روایت کرده و در ضمن آداب شب عروسی گفته است که چون داماد بر عروس درآید باید دستش را بر پیشانی او گزارد و بگوید: «خدایا من طبق حکم قرآنت با او ازدواج کردم و به کلمات مقررہ ات او را حلال کردم و اگر از او چیزی مقدر کردی مسلمانی درستش مقرر دار و او را شرک شیطان مساز الخ». از مجلسی (ره) - ظاهر بسیاری از اخبار این است که کلمه این الفاعله در زبان عربی قذف است و شاید برای آن بوده که در عرف آنها صریح در اسناد زنا بوده است چنانچه کلمه حرام زاده چنین است، و بحث آن در کتاب حدود بیاید. از مجلسی (ره) - در این خبر يك جواب از اعتراض به وعده خدا در باب اجابت دعا یاد گردیده و حاصلش این است که وعده خدا شرائطی دارد که یکی از آنها برکناری از گناه و برخی اخلاق بد و اخلاص در نیت است. از مجلسی (ره) -

«و لا آمر به»

کنایه است از دشنام و بدزبانی. از مجلسی (ره) - قوله (ص):

«ان من شر عباد الله»

یا عذر است برای آنچه نخست فرمود، یا برای آنچه پس از آن فرمود، یا برای هر دو، گفته اند این مرد عیینة بن حصن فزاری یکی از سران پُر شر و شور قبائل عرب بوده است، از عیاض نقل است که این حدیث دلالت دارد بر جواز مدارا با فاسق و جواز غیبت و بدگوئی اهل فسق و بدعت. از مجلسی (ره) - مقصود از تعجیل در کیفر آن این است که در دنیا هم به او می رسد و بلکه زود می رسد. از مجلسی (ره) -

«فإنهما يعدلان»

یعنی در بیرون بردن از

ص: 658

دیانت و در عقوبت و کیفر و در تأثیر به فسادِ نظمِ جهان زیرا بیشتر مفسدِ جهان چون مخالفِ پیغمبران و امامان و تركِ طاعتِ آنان و شیوعِ گناهان از این دو خصلت برخاسته است. از مجلسی (ره) - حاصل این است که خدا عز و جل دیکتاتورانی که به خلقِ خدا زور گفتند و چنانچه دلخواهشان بود بدانها حکم روائی کردند و بر آنها ستم نمودند و ترحم نکردند در وضع خوش و کمال شوکت و نیرویشان در هم کوبید و نابود کرد برای فسادِ آنان و نباید ستمکار به آسودگی و فراهمی اسبابِ عزتش فریب خورد زیرا همان خدا است که نیرومند و عزیز است. از مجلسی (ره) - حَسَب، شرافتِ آباء و اجدادی است یعنی بزرگزادگی و بسا به شرافت حاصله از افعال و اخلاقِ خوب اطلاق شود گرچه از پدران نباشد. از مجلسی (ره) - «لیس لأحد» اشاره است به قولِ خدا تعالی (13 سوره حجرات): «أیا مردم به راستی ما آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن و تیره تیره و دسته دسته ساختیم تا یک دیگر را بشناسید، به راستی گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است». از مجلسی (ره) -

«اما انک عاشرهم فی النار»

یعنی پدران کافر بودند و در دوزخند چه افتخاری دارند و تو هم مانند آنها کافری در باطن اگر منافق بوده است و در ظاهر اگر کافر بوده است و هیچ وسیله افتخاری نداری، و حاصل این است که عمده اسبابِ فخر بلکه معروف تر آن فخر به پدران است و آن باطل است زیرا اگر کافر و ستمکارند در دوزخند و باید از آنها بیزار بود و اگر دارا بودند، دارائی کمالی نیست که مایه افتخار باشد و در بسیاری از اخبار از آن نکوهش شده و اگر کمال هم باشد برای آنها بوده نه او و خردمند به کمالِ دیگران افتخار نوزد، و اگر به واسطه آن بوده که خیرمند

و فاضل و عالم بوده اظهار افتخار به کمال دیگران از نادانی است و خوب گفته است:

گر بنازی به پدرهای شرافتمندت راست گوئی تو ولی بد پسری آوردند 1- آنکه به نژاد تکبر ورزد اگر خود پست باشد از کجا به وصف دیگران جبران پذیرد و به علاوه باید پدر نزدیک خود را شناسد که نطفه گندیده بوده و جد نخست خود که خاک تیره است و خدا نژاد او را به وی شناسانده که فرموده است (7 سوره سجده): «آنکه زیبا ساخت هر چه را آفرید و آفرینش بشر را از گل آغاز کرد و نژادش را از فشرده آب خوار و زبونی بر آورد» کسی که ریشه از خاک زبونی دارد که زیر لگد است و سپس خمیر شده تا چون خره سیاه گردیده چگونه بزرگی فروشد؟.

2- اگر به زیبایی و جمال بنازد باید بداند که به کمترین بیماری و دردی از میان می رود و چیزی که در معرض زوال است به نازیدن نیرزد.

3- اگر به نیرو و شجاعت بنازد باید بداند که آفریننده او از او نیرومندتر است و شیر و فیل هم از او نیرومندترند و کمترین درد و بیماریش از پای درآورد و زبون کند و اگر پشه ای در بینی او خلد او را از میان ببرد و دفع او نتواند.

4- توانگری و ثروت دنیا (که بی اعتباری آن گذشت).

5- به یاران فراوان و تیره و تبار و نزدیکی به پادشاهان و اقتدار از جهت آنان و نازیدن به اینها زشت تر است زیرا جدا از خود انسانند و در معرض تلف و زوالند.

6- به دانش نازند که اعظم وسائل و اقوای آنها است زیرا کمالی است نفسانی و ارجمند نزد خدا و خلق و اگر عالم تکبر و افتخار کند باید بداند که بیشتر به خطر افتد زیرا بسا خدا از خطای نادان بگذرد و از دانا نگذرد.

از مجلسی (ره) - درازی آرزو به فراموش کردن مرگ است یا پنداشتن طول عمر یا آرزومندی های بسیاری که به دست نیاید جز در عمری دراز و این مایه دل سختی و تیره نهادی است یعنی ترسی و نپذیرفتن هراس آخرت و نپذیرفتن پندهای سودمند چنانچه یاد مرگ و مایه ترس از خدا و مرگ دیگر سرای است. از مجلسی (ره) - جزری گوید در حدیث ابن مسعود است که برای آدمی زاده دو خاطره در دل باشد: خاطره ای از فرشته و خاطره ای از شیطان. لمه، همان همت و خاطره است که در دل افتد، مقصود توجه فرشته یا شیطان است در آن و نزدیک شدن به آن است آنچه از خاطره های خیر و خوب است از فرشته است و آنچه از خاطره های بد است از شیطان است، انتهی. از مجلسی (ره) - ستم، کار بیجا است و مشرك ستمکار است برای آنکه جز خدا را بیجا پرستیده است و هر گنهکاری ستمکار است برای آنکه گناه را به جای طاعت نهاده. و شرك، هر عقیده مخالف ایمان را فراگیرد و مقصود آمرزش بی توبه است چنانچه خدا عز و جل فرماید: «به راستی خدا نیامرزد هر که بدو شرك ورزد و بیامرزد آنچه کمتر از آن است برای هر که خواهد».

ستمی که آن را بیامرزد، یعنی بسا باشد که آن را بیامرزد بی توبه چنانچه فرموده: «برای هر که خواهد».

ستمی که وانگذارد، یعنی بی مکافات نماند در دنیا یا هر دو سرا و تغییر عبارت برای آن است که حق خدا نیست تا آن را بیامرزد یا مقصود این است که آن را بی جبران ستم کشیده رها نکند و یا انتقام گیرد و یا به او عوض دهد گرچه در آخرت باشد. از مجلسی (ره) - «حتی توڈی» یعنی با شناختن آنها و امکان رساندن بدانها و گر نه از طرف آنها صدقه دهد و شاید به جای پرداخت

به آنها باشد چنانچه مشهور است مگر اینکه گفته شود صدقه گیران هم خود ذی حق محسوبند و شاید چون می دانسته که به گفته او عمل نمی کند جواب او را نداده است. یا برای آنکه قدرت بر استیفاء حق و انتقام از ستمکار ندارد و یا آنکه اگر هم داشته باشد از آن صرف نظر کند و کار خود را به خدا واگذارد. از مجلسی (ره) - مقصود این است که تصمیم داشته باشد به ستم نکردن و آن منافات ندارد که از قصد خود برگردد و میان روز ستم کند ولی با اخبار بسیاری که دلالت بر مؤاخذه حقوق مردم دارد گو اینکه کمتر از خون ریزی و جز خوردن مال یتیم باشد منافات دارد و تخصیص آنها به این یک خبر بلکه تخصیص ظواهر آیات بدان مشکل است و گرچه گفته شود خدا صاحبان حق را راضی کند. از مجلسی (ره) - مقصود یا تاریکی حقیقی است که در روز قیامت پیرامون ظالم حلقه زند چون که گفته اند اوضاع نفسانی همان نتیجه کردار است که مایه سعادت یا شقاوت است، و نور است یا تاریکی است که به همراه صاحب کار است و در قیامت که در قیامت بروز اسرار است منکشف گردد و به ستمکار در خور ستم او تاریکی احاطه دارد همان وقت که مؤمنان در پرتو ایمان خود پیش می روند یا مقصود سختی ها است که تشبیه به ظلمات شده است چنانچه در تفسیر قول خدا تعالی گفته اند: «قُلْ مَنْ يُجْجِكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبُرِّ وَالْبَحْرِ». از مجلسی (ره) - چون راوی دور از نظر شمرده که به خاطر ستم پدر فرزند گرفتار شود، امام او را با ذکر این آیه یادآور کرده است که ستم در باره یتیم هم این نتیجه را دارد که به فرزند ستمگر در برابر آن ستم می شود و منظور راوی این نبوده که انتقام از فرزندان برای ستم پدر با عدالت

سازگار نیست یا آنکه چون فهمش نمی رسیده بدان، امام او را با ذکر این آیه تسکینِ خاطر بخشیده است و یا به دلیل ورود آن در قرآن آن را اثبات کرده است... و دفع توهم ظلم در اینجا از این راه است که ممکن است شکنجه کسی موجب هدایتِ دیگران باشد و پدران به خاطر حفظ فرزندان دست از ستم بکشند و در برابر شکنجه ای که به فرزند شده خدا چندین برابر عوض دهد و او را راضی کند چنانچه دردمندی کودکان هم با عوضی که خدا به آنها می دهد جبران می شود، پایان نقل از مجلسی (ره).

و ممکن است گفت: بیان امام و هم بیان قرآن مجید در سرایت ستم پدران به فرزندان توجه به اثر طبیعی ستمکاری دارد و مقصود این است که هر گاه پدری دست ستم به کسی دراز کرد و یا مالِ یتیمی را خورد رخنه در عدالت انداخته و کردار او آموزشِ ستم به نسل آینده است و خواهی نخواهی افراد دیگر به او تاسی می کنند و دستِ ستم دراز می کنند و این ستمی که به تعلیم و تبعیت از او پیدا شده در محیط وجود او زودتر از دیگران آشکار می شود و بناچار متوجه فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او می شود و به تعبیر دیگر این کار او واکنشی طبیعی دارد و مانند آتشی است که هر جا افتاد می سوزاند و این با عدلِ الهی منافات ندارد زیرا اثر طبیعی عمل است و از باب این نیست که خدا به کردارِ بد پدر، پسر را کیفر کرده باشد و خود مضمون حدیث و بلکه آیه مورد استدلال تا اندازه ای از مسلمات عرف عمومی است. از مجلسی (ره)-

«ان ادع ظلامتهم»

تهدید جبارها است به زوال سلطنت آنها زیرا سلطنت با کفر بیاید و با ستم نپاید. از مجلسی (ره)- مؤید آن است قول خدا تعالی (113) سوره هود: «و تکیه نکنید به آنها که ستم کردند تا آتش بگیرند» در کشاف گوید: این نهی شامل هم میلی با آنها است و وابستگی بدانها و رفاقت و همنشینی و دیدار آنها و سست انگاری در ستمکاری آنها و رضای به اعمالشان

ص: 663

و تشبیه به آنان و هم جست شدن با آنها و چشم دوختن به نعمت خواری آنها و یادشان بر وجه احترام. و در خبر مناهی است از پیغمبر (ص) که هر که سلطان جائری را مدح کند یا برایش زبونی و تواضع کند از راه طمع به او در دوزخ با او همنشین است. از مجلسی (ره)- چند وجه دارد:

1- در نفرین بر ستمکار از حد بگذراند تا ستمکار باشد چنانچه در برابر دشنامی یا گرفتن پول اندکی به او نفرین به مرگ و نابودی و کوری کند.

2- به دشمن مؤمن خود نفرین کند که گرفتار بلاء شود و خدا آن را نپسندد و ستمکار گردد.

3- بسیار دعا کند و چون خدا صلاح نداند او را اجابت کند به تأخیر اندازد و او از رحمت خدا نومید گردد و ستمکار شود.

4- در دعا اصرار کند تا مستجاب شود و برطرف خود مسلط گردد و به او ستم کند و کار برعکس شود و حال مظلومی او برای او بهتر بود.

5- مقصود این است که به ستمکاران بسیار نفرین نکنید چه بسا خودتان هم ستمکار شوید و نفرین شما در باره خودتان مستجاب شود.

6- مقصود دعا بر نفع ظالم باشد که اگر از مظلومی صادر شود او هم ظالم گردد چون به ظلم او راضی شده. این حصر اضافی است و واکنش طبیعی شیوع ظلم است در یک محیط که هر کس بساط ستمکاری گسترد وضعی به وجود آورد که سر مشق دیگران گردد و آن ظلم به خود او برگردد و در همین زمینه گفته اند:

شغال بیشه مازندران را بگیرد جز سگ مازندرانی از مجلسی (ره)- شاید مورد خبر جز ستم مالی باشد مانند غیبت و گر نه باید آن مالی که از او برده و یا خورده برای او صدقه دهد و ممکن است این هم در کلی استغفار برای او منظور باشد.

از مجلسی (ره) - خدا پیروی از هوا را به سختی نکوهش کرده و فرموده است:

1- (43 سوره فرقان): «بگو آیا کسی که هواپرست است آیا تو می توانی وکیل او باشی».

2- (28 سوره کهف): «پیروی از هوای نفس خود کرد و کارش از حد گذشت...» تا آنکه می فرماید: سزا است دانسته شود که آنچه دل خواهد همه بد نیست و آنچه دل نخواهد همه خوب نیست بلکه میزان همان است که در باب ذم دنیا گذشت که هر چه را انسان برای شهوت نفس و لذت جسم و مقاصد فانیه دنیا کند و قصد خدا در آن ندارد از هوس مذموم است و پیروی از نفس اماره به سوء است و اگر چه شامل خودداری از دلخواه های معمولی باشد چون کسی که ریاضت مآبی و بی خوابی کشد برای شهرت به عبادت و جلب قلوب نادان ها و هر چه به منظور اطاعت امر خدا و تحصیل رضای او باشد گرچه طبق دلخواه باشد هواپرستی مذموم نباشد چون خوردن و نوشیدن برای خدا و به منظور قوت بر عبادت و چون جماع با حلال برای آنکه دستور خدا است و به منظور به دست آوردن فرزندان خوب و یا برکناری از حرام.

«حصائد السننهم» یعنی آنچه سخن با زبان خود بریزند که خیری در آن نیست (و به عبارت معمولی برای دیگران بپزند و بدوزند). از مجلسی (ره) -

«كنت له من وراء تجارة الخ»

یعنی دل آنها را مسخر وی سازم تا سهمی از بهره تجارت خود را به او بدهند. از مجلسی (ره) - شاید مقصود از آن نهی از طلب جاه و ریاست و سایر شهوت های دنیا است و فرازگری های آن که اگر چه خوش و آسان است ولی بد انجام است و خلاصی از گرفتاری و تبعات آن بی نهایت دشوار است و حاصل اینکه برآمدن بر پله های دلخواه گرچه آسان است، و هر پله و درجه به نظر اندکی است و به آسانی به دست آید ولی هنگام مرگ

ص: 665

واگذاری همه آنها بسیار سخت است و حساب آن ناگوار است و چون کسی را مانند که خرده خرده بر قله کوهی برآید و در تدبیر فرود شدن سرگردان بماند.

گوید امام صادق (ع) می فرمود: خود را به دلخواه وامنه که خواهش نفس نابودی خود است، دل به هوس دادن درد و آزاری است و خودداری از آنچه دلخواهد داروی آن است. از مجلسی (ره) - در قاموس گوید: مکر به معنی خدعه (نیرنگ) است و آن آهنک بدی کردن به دیگری است از راهی که نمی داند، تا آنکه گوید: گویا آن حضرت این سخن را گفته است برای اینکه مردم معاویه را مردی سیاستمدار و خردمند می دانستند و او را سست رأی می پنداشتند چون معاویه با دروغ و فریب کار خود را پیش می برد و حضرت می فرماید که وی به این نیرنگ ها داناتر است ولی چون مخالف دستور خدا است آن را به کار نمی برد، چنانچه سید رضی از آن حضرت نقل کرده است که: «ما در دورانی افتادیم که بیشتر مردمش پیمان شکنی و دغلی را زیرکی می دانند و کار نادانی را چاره جوئی نیک پندارند، آنها را چه شده است، خدا آنها را بکشد بسا که مرد نیرومند و درون شناس راه حيله و نیرنگ را می داند ولی امر و نهی خدا جلوگیر او است و آن را به رأی العین از دست می نهد با اینکه بر آن توانا است، و کسی که او دین و رداغ تقوی ندارد از آن فرصت جوئی می کند ... تا آنکه می گوید: و شناساتر بودن و تواناتر بودن آن حضرت به مکر و فریب کاری روشن است زیرا آن حضرت به همه چیز داناتر از دیگران بوده است. از قتیبی نقل شده که مقصود از اجذم در اینجا کسی است که همه اعضا او بریده باشند، و دست از دیگر اعضا به کیفر سزاوارتر نیست.

ابن انباری گفته: مقصود از اجذم این است که نه حرفی دارد که به زبان آرد

و نه دلیلی که به دست گیرد. از مجلسی (ره) -

«و لا يجوز عليهم ما عاهد عليه الكفار»

یعنی پیمان با کفار برای غزو کفار دیگر بر پایه عذر مانع از جنگ با آنان نیست زیرا پیمان بر عذر صحیح نیست. یا مقصود این است که این پیمان مانع از جنگ مسلمانان با کفاری که در طرف دیگرند نیست. از مجلسی (ره) -

«و لكل فجرة كفر»

به فتح در هر دو کلمه، یعنی پرده پوشی حق یا ناسپاسی و پرده پوشی نعمت خدا لازمه هر گونه هرزگی و نابکاری است، یا مقصود از آن کفری است که به مرتکبان گناه کبیره اطلاق شده است. از مجلسی (ره) - کذب بر ائمه شامل جعل حدیث و تفسیر حدیث بر خلاف مقصود هر دو می شود و نسبت عملی بدانها که نپسندند و یا ادعای مقامی که منافی عصمت است برای آنها در آن داخل است. ضرب المثل است که دروغگو کم حافظه است. از مجلسی (ره) - «ارادة الاصلاح» شاید مقصود اراده اصلاح حال قوم خودش باشد که از پرستش بیان برگردند، برای اینکه وقتی شخص خردمند بیاندیشد که اسناد شکستن به آنها درست نیست چون شعور و علم و قدرت ندارند و این صفات در آنها نیست و نمی توانند خواری و زیان را از خود بگردانند می دانند که شایسته پرستش نیستند و از آن بر می گردد.

و دانشمندان تفسیر در باره این آیه و جوهی دیگر گفته اند:

- 1- به قصد اخبار ادا نشده تا دروغ باشد بلکه به قصد الزام طرف بر سبیل استهزاء ادا شده و حکم جمله انشائیة دارد.
- 2- مقصود این است که خود آنها به واسطه آنکه معبود بت پرستان شدند سبب شکستن خود گردیدند نه آنکه فعل از آنها صادر شده.
- 3- به عنوان حکایت از لازم مذهب آنها ادا شده، یعنی کسی که او را

ص: 667

معبود می دانید باید قادر بر چنین عملی باشد.

4- کسائی جمله فعلیه را از ما بعدش بریده و در آن وقف کرده و فاعل را به قرینه حالیه مقدر نموده، یعنی آن را کرده: هر که کرده این بزرگ بت ها است.

5- برخی بعد از «کبیرهم» وقف کرده و گفته: مقصود این است که بزرگ قوم یا بزرگ بت ها، یعنی خود ابراهیم (ع) این کار را کرده است. از مجلسی (ره)-

«یلقی هذا بغیر ما یلقى هذا»

مثل اینکه به هر کدام بگوید تقصیر از تو است و آن طرف در باره تو تقصیری ندارد، یا بر خلاف آنچه از هر کدام شنیده که بدگویی دیگری کرده است برای آنها نقل کند تا دل آنها را بهم نزدیک کند، تا آنکه گوید: بدان که مضمون این حدیث مورد اتفاق میان خاصه و عامه است و ترمذی از پیغمبر (ص) روایت کرده است که دروغ روا نیست مگر در سه جا: مردی با زنش حدیثی کند تا او را خشنود سازد و دروغ در جنگ و دروغ در مقام اصلاح میان مردم. از مجلسی (ره)- قاموس گوید: اکثر این است که کلمه زعم در مورد شك آید و زعمی به معنی کذاب است و از سائر اهل لغت هم همین معنا را نقل کرده است و به همین اعتبار است که امام از خود زعم را نفی کرده است. مقصود این است که در دعوی رجاء و خوف از خدا دروغ نگوئید زیرا برای رجاء نشانه ای است که طلب بهشت باشد به وسیله ملازمت دستورات دین و برای ترس از دوزخ نشانه ای است که گریز از خلاف کاری است. از مجلسی (ره)- یکی از محققین گفته است: بدان که دروغ در ذات خود حرام نیست بلکه برای زیانی که از آن به مخاطب یا دیگری می رسد حرام است و کمترین درجه اش اعتقاد به خلاف حقیقت است

ص: 668

و نادانی است و بسا که مایه زیان دیگری گردد و بسا باشد که در نادانی سود و صلاحی باشد و اگر دروغ برای آن ادا شود مجاز است و بسا که واجب گردد چنانچه برای حفظ نفس محترمه از قتل و ما گوئیم سخن برای تحصیل مقاصد است و به هر مقصود پسندیده ای که از راه سخن راست یا دروغ توان رسید دروغ در آن حرام است و اگر تنها راهش دروغ است پس دروغ در آن روا است اگر آن مقصد مباح باشد و واجب است اگر آن مقصد واجب باشد چنانچه حفظ خون مسلمان واجب است و اگر گفتار راست موجب ریختن خون مسلمانی باشد که نهان شده است از دست ستمکاری دروغ در آنجا واجب است و اگر مقصد جنگ و یا اصلاح فیما بین جز با کذب میسر نشود دروغ برای آن روا است ولی تا ممکن است باید از آن خودداری نمود زیرا اگر راه ارتکاب آن را بر خود گشاید خرده خرده او را به دروغ حرام کشاند، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، در ضمن مباحث گذشته بیان کردیم که دروغ در ذات خود زشت و قبیح است زیرا محو حق و کشتن حقیقت است و به هیچ وجه مجوزی ندارد مگر اینکه در موردی با زیان بیشتری روبرو شود و در این صورت برای دفع افسد به فاسد تجویز شده است چنانچه برای حفظ جان عضوی را قطع کند و موارد رخصت شرعی هم بر این قاعده تطبیق می شود، زیرا اختلاف و نزاع میان دو مسلمان یا زن و شوهر و یا مغلوب شدن مسلمان در جنگ با کافر همه از زیان های سخت است و قابل اغماض نیست و برای علاج آنها در صورت انحصار به دروغ توسل جسته شده است. از مجلسی (ره) - یکی از محققین گوید آدم دوزبان کسی است که میان دو دشمن رفت و آمد کند و با هر کدام به زبانی موافق سخن او گوید و این عین نفاق است، پایان نقل از مجلسی (ره).

آدم دوزبان، یعنی کسی که اظهارات ضد و نقیض دارد و بر حسب

هر حالی برای جلب نفع دنیوی و بدون ضرورت سخن های مختلف می گوید که يك قسمت آن در میان دو طرف مخالف است و يك قسمت در مقام بیان حقیقت است نسبت به خود و دیگران چنانچه اقرار کند و انکار نماید و یا اینکه گواهی دهد و باز بر خلاف آن گوید یا در حضور کسی تمجید او کند و در پشت سر او بدگوئی از او کند. از مجلسی (ره) -

«لساناً واحداً»

یعنی در احوال مختلفه دو زبان مباح و مختلف مگو برای اغراض باطله، و این شامل ریاء فتوهای مختلفه و آنچه گذشت می شود.

«و كذلك قلبك»

یعنی باید دلت با ظاهرت موافق باشد زیرا بسا که در درون و نهاد چیزی نهفته است که بدان توجه ندارد چون حب دنیا و فریب خورد و گمان برد که آن را دوست ندارد و مانند آن و سپس در آخرت سر آن برای او کشف شود و یا در همین دنیا پس از مجاهده و تفکر در فریب های نفس اماره و آرایش های آن. از مجلسی (ره) - ظاهرش این است که اگر میان دو برادر مسلمان تیره گی و ستیزه ای رخ داد و به قهر و متارکه کشید واجب است تا سه روز بیشتر بر آن ادامه ندهند و تا سه روز عفو شده برای تسکین غضب و بدخلقی با اینکه دلالت روایت بر جواز ادامه تا سه روز به مفهوم است و ضعیف است و مورد این اخبار غیر از بدعت گذاران و هواپرستان و گنه شعاران است زیرا قهر و متارکه با آنها مطلوب است و از باب نهی از منکر است. از مجلسی (ره) - شلقان لقب عیسی بن ابی منصور است و برای بداخلاقی او بدان لقب داده اند زیرا از شلق مشتق است که به معنی تازیانه زدن است و در باره آن اخباری وارد شده که بر جلالت قدر و لطف امام نسبت به او دلالت دارند و مقصود از اینکه در خدمت امام بوده است این نیست که حاضر مجلس بوده بلکه منظور این است که در خانه امام می زیسته.

ص: 670

از مجلسی (ره) - در حکایت گفتار ابلیس از تکلم که در کلمه ای وای بر من است، به غایب تعبیر کرده است و لقی فرموده برای برکنار داشتن خود از نسبت شر به خویش در عبارت و اگر چه در معنی به دیگری منسوب است و نظیر آن در کلام شایع است. در نهاییه گوید: در حدیث آمده که چون آدمی زاده آیه سجده خواند و به سجده رود شیطان گوشه ای گیرد و بگرید و بگوید: این وای بر من. وای، کلمه اندوه و هلاکت و مشقت از شکنجه است هر که در سختی افتد گوید: ای وای. و معنی نداء در اینجا این است که ای وای من وای اندوه من و هلاکت من وای شکنجه من پیش آید که اینک وقت تو است و دوران تو است و اضافه ویل به ضمیر غایب از نظر حمل بر معنی است و عدول کرده است از اینکه بگوید: ای وای بر من برای اینکه بد داشته وای به خود نسبت دهد، انتهی.

این همه تأکید در منع ادامه قهر و متارکه میان مسلمان برای این است که اساس و پایه اسلام بر همکاری و دوستی و مهرورزی با یک دیگر است، و چون وسائل رنجش خاطر و قهر از هم خواهی نخواهی به میان می آید بر مسلمان لازم است که گذشت کند و بدان ادامه ندهد تا کم کم به کینه و دشمنی و مفاسد دیگر نکشد و جامعه متحد مسلمانی از هم نباشد، البته این در صورت مسلمان بودن طرف است و اگر نفاق و بی دینی در میان آید حکم دیگر دارد چنانچه روایت دارد که فاطمه زهرا (ع) پس از غصب فدک از عمر و ابی بکر عمرانه قهر کرد و ترك مکالمه و مراوده نمود. از مجلسی (ره) - گویا مصنف (ره) این حدیث را در باب قطع رحم آورده برای آنکه تباعض شامل ارحام هم هست و برای آنکه حالقه در اخبار دیگر به قطع رحم تفسیر شده است و شاید منظور از آن در این خبر هم همان قطع رحم باشد به این معنی که تباعض میان مردم هم از جمله مفاسد قطع رحم است که دین را بن کن می کند، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، تعبیر از مطلق تباعض و دشمنی میان مسلمانان به حلقه که معنی قطع رحم دارد از این نظر است که مسلمانی يك پیوند خویشاوندی روحی است و به این اعتبار مسلمانان و مؤمنان با هم برادرند. رَحِم، در اصل بچه دان است که محل پرورش طفل است در درون. و خویشی را رحم گویند از جهت آنکه از آن پدید آید. از مجلسی (ره) - این به تجربه رسیده است و يك سببش این است که با هم نزاع می کنند و نزد ظلمه و حکام جور به مرافعه می روند و مال خود را به آنها رشوه می دهند و به علاوه به وسیله نزاع ناتوان می شوند و اشرار بر آنها مسلط می گردند و اموال آنها را می گیرند. از مجلسی (ره) - یعنی عاق هر دو یا یکی از آنها و ظاهرش این است که عاق به بهشت نمی رود و ممکن است حمل آن بر کسی که آن را حلال شمارد. مقصود مراتب ناسپاسی حقوق خویشان آن است که بدتر از همه کشتن پدر و مادر است و منافات ندارد با اینکه کشتن امام از آن بدتر است زیرا آن بدترین مراتب کفر است - از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - این دو حدیث دلالت دارند که مطلق واجبات از امور مستحبه برترند و مواردی از این قاعده استثناء شده است، و از شهید (روح الله روحه) نقل کرده است که در قواعد خود گفته:

واجب، غالباً از مستحب افضل است چون مصلحت بیشتری دارد و در حدیث قدسی هم فرموده است: بنده، به عملی به من تقرب نجوید بهتر از آنچه بر او واجب کردم، و چند صورت از این قاعده جدا شده است:

1- ابراء بدهکار که مستحب است و بهتر از مهلت دادن بدو است در صورتی که ندارد بدهد با آنکه واجب است.

2- اعاده نمازی که فرادی خوانده شده مستحب است و افضل است

از خود فرادای خواننده شده که واجب بوده.

3- نماز در بقاع شریفه که مستحب است و افضل است از نماز در غیر آن به صد هزار برابر تا دوازده برابر.

4- مسواک برای حضور در نماز که مستحب است و افضل از مبادرت به نماز جمعه است که واجب است.

و همه اینها معارض با خود واجب نیست، زیرا افزونی ثواب برای مصلحت زائد بر اتیان اصل واجب است بدون آن قید سپس با این بیانات شهید مناقشاتی فرماید تا آنکه گوید:

من گویم ممکن است اخبار تفضیل واجب بر مستحب راجع به نوع خودش باشد مانند نماز واجب بر نماز مستحب و لازم نیاید که مجرد رد سلام واجب افضل باشد از یک حج مستحب یا از نماز جعفر طیار و یا از ساختن پل بزرگی یا مدرسه بزرگی.

شیخ بهائی (ره) گفته: این از احادیث صحیح است و با اندک اختلافی میان خاصه و عامه مشهور است و در صحاح آنها وارد شده است و بعد از نقل حدیث و شرح بعضی جمله ها گوید نسبت تردید به خدا سبحانه نیاز به تأویل دارد و در آن وجوهی است:

1- در کلام مقدری است به این تعبیر که: اگر تردید بر من روا بود چنین بود.

2- این تعبیر کنایه از نهایت احترام و ارجمند شمردن بنده است چون که در آزار کردن چیزهای بی احترام و نارجمند مانند مار و پشه و مگس بی درنگ اقدام می شود ولی در آزار و کیفر دوستان ارجمند تردید و دودلی فراوانی اعمال می شود، پس این جمله کنایه از احترام است که ملزوم آن است و در کنایه لازم نیست معنی تحت لفظ وجود داشته باشد بلکه همان مقصود لازم است چنانچه عرب گوید: فلانی کثیر الرماد است، و مقصودش این است

ص: 673

که سخاوتمند است گر چه هیچ خاکستری هم در خانه او یافت نشود، و در اینجا مقصود این است که مؤمن نزد من از همه آفریده هایم ارجمندتر است.

«و انه لیتقرب الیَّ بالنوافل حتی احبَّه»

مقصود از نوافل هر عمل خوب غیر واجبی است و اختصاص آن به نمازهای مستحبی عرف تازه ای است و نشانه اینکه خدا بنده ای را دوست دارد برداشتن پرده است از دلش تا بتواند گام در بساط قرب حق گزارد زیرا هر چه به خدا نسبت دهند نتیجه آن منظور است و مقدمات مادی آن مفقود و نشانه اینکه بنده را دوست دارد این است که او را توفیق دهد و از خانه فریب این دنیا دوری کند و به عالم نور و انس به خدا بالا رود از هر چه جز حضرت او آید در وحشت افتد و همه هم و غم او یکی باشد. یکی از عارفان گفته: هر گاه خواستی مقام خود را بشناسی بنگر تا به چه وادارت کرده است.

«فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به»

من گویم: برخی صوفیان و معتقدان اتحاد و حلول و هم ملحدان به ظاهر این عبارت ها چنگ انداخته و از راه استعاره لطیف آن رو برتافته و به گمراهی افتاده و دیگران را گمراه ساخته اند با اینکه خردمندان محال دانند که يك چیزی با هزاران چیز جدا در حقیقت و مختلف در آثار یکی گردد با اینکه سخن آنها به اتحاد با عارفان به پایان نرسد بلکه گویند خدای سبحان با همه موجود است تا برسد به سگان و خوکان و قاذورات متحد است «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عُلوًّا کَبِیراً»، این اخبار مذهب فاسد و بد آنها را باطل کند نه اثبات کند و برای آنها معانی عقل پسندی است بر روش استعاره و مجاز که در حدیث و قرآن شایع است و با عقائد اهل ایمان مخالف نیست و به برخی از آنها را در اینجا اشاره کنیم:

1- شیخ بهائی در آغاز سخن خود گفته: صاحب‌دلان را در اینجا سخنان بلند پایه و اشارات نهان و گرانمایه ای است، نکاتی که اهل ذوق فهمند و بوی خوشش بر جان ها نشیند و استخوان پوسیده تنها را زنده کند و بدان راه

نبرد و مطلع نشود جز کسی که ریاضت های جانکاه کشیده و تن به مجاهده اخلاقی داده تا از جام معرفت آنها نوشیده و مطلب آن را فهمیده و آنکه این رموز نفهمند و به این کنوز معرفت دست نیابد و جز بهره مندی از لذت های پستِ تن کاری نداشته چون این سخنان شنود در خطر بزرگی افتد و به پرتگاه الحاد و حلول و اتحاد سرازیر شود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً، و ما در اینجا سخنی آریم که آسان توان فهمید و می گوئیم:

این تعبیرات برای مبالغه در قرب به خدا است و شرح تسلط محبت است بر ظاهر و باطن و نهان و عیان بنده، و مقصود- و الله اعلم- این است که چون بنده خود را دوست بدارم او را به مقام انس کشم و در عالم قدس آرم و اندیشه اش را یکسره به عالم ملکوت غرقه کنم و حواسش را به تصرف خود گیرم تا به منزله گوش و چشمش شوم، چنانچه گوینده گفته:

دیوانگیم ز تو نهان نیست کی آتش دل خموش گردد

تو گوش منی و دیده و دل (هر نیش به خاطر تو نوش گردد) 2- گفته اند مقصود این است که چون دوستش دارم بمانند گوش و چشمش به زودی به وی پاسخ دهم و اینکه گفته: هر گاه مرا بخواهد اجابتش کنم بیان وجه شباهت است یعنی به محض آنکه مرا خواند پاسخش دهم چنانچه گوش و چشمش به محض توجه به شنیدن آوازی و یا دیدن چیزی پذیرای اویند و این همچنان گفتار متعارف است که گویند: فلان کس چشم من است و نور دیده من است و دست و بازوی من است و مقصود تشبیه است نسبت بدان چه مقصود باشد و آن را تشبیه بلیغ خوانند که حرف تشبیه حذف شده چون زید شیر است.

3- مقصود این است که خدا تعالی مطلوب بنده باشد در هر چه شنود و یا بیند.

4- آنکه از بس خداجو شده از خود اراده و خواستی ندارد و نشنود جز آنچه را خدا خواهد و نبیند جز آنچه را خدا دوست دارد که بیند و به کاری دست نزنند جز آنچه خدا خواهد.

5- آنچه برای من در پاره ای مقامات عیان شد و نزد من روشن تر است از سائر وجوه و آن این است که به طور خلاصه سمع و بصر معمولی انسان ضعیف و ناتوان است و چون متوجه امور ظاهریه و مادیه گردند و صرف در شهوت نفس و هواپرستی شوند بزودی از میان بروند و نابود گردند و از این جهت خداوند در آیات قرآن مجید مخالفان حق را کر و کور خوانده است ولی اگر متوجه خداوند شد و طاعت او را نمود تا محبوب او گردید چشم و گوش معنوی و روحانی دائم و ابدی به او عطا کند تا همیشه حقائق را بشنود و ببیند و در ماده شنیدن و دیدن او خداوند باقی گردد و هر چند تنش ناتوان شود تا آنکه بمیرد و تن از میان برود گوش و چشم و دل معنوی او بجا ماند و ادراک حقایق جهان کنند و هیچ گاه از کار نیفتند و فعالیت روح او بر جا و استوار باشد. از مجلسی (ره) - گویا مقصود از پرده، همان پرده معنوی است که عبارت از مقام امکان بنده است و مانع است که بنده به حقیقت ربوبیت برسد یا اینکه خلق صوت در نخست از پشت پرده بوده و سپس از آن سو که پیغمبر (ص) بوده پیدا شده است. و مقصود از مشافهه همان است و غرض این است که فرشته ای واسطه نبوده، و بعضی گفته اند: مقصود از حجاب: فرشته است، و مقصود از مشافهه: بدون وساطت فرشته است. از مجلسی (ره) -

«فاصرفه عنه»

یعنی مرگ او را پس میاندارم، یا مقصود این است که بدداشتن مرگ را از دلش بیرون کنم

ص: 676

به وسیله لطف و کرامت و مژده به بهشت.

«فاستجیب له ما هو خیر له»

یعنی در برابر دعایش آنچه به صلاح او است و برای بنده بهتر است می کند و آن را استجاب دعا نامیده به اعتبار اینکه بنده آنچه را خواهد برای خیر خود خواهد و در حقیقت او دعای برای خیر خود می کند و در تشخیص آن خطا کرده است و در آخر می فهمد که آنچه خدا برای او داده خیر بوده نه آنچه را خودش خواسته است چنانچه کودک بیمار آنچه کشنده او است می خواهد و پدرش به او پول می دهد و چون سالم و عقلمند شد می داند که پدر خیر او را خواسته. از مجلسی (ره) - اكله، بر وزن قرعه، دردی است در عضو که آن را می خورد و بر وزن فاعله دردی که گوشت را می خورد.

«فی دین الرجل»

یعنی در زیان و نابودی آن و گفته اند اكله به معنی لقمه است.

غیبت، این است که پشت سر کسی سخنی گوید که اگر آن را بشنود غمناک شود به شرطی که مستور و آبرومند باشد و اگر این بدگویی راست باشد غیبت است و اگر دروغ باشد بهتان است، از جوهری.

این معنی لغت است ولی مقصود از غیبت در نظر شرع یاد کردن انسان معینی است بدان چه بد دارد به او نسبت دهند با اینکه در او هست و در عرف نقص او محسوب شود با قصد بدگویی و نکوهش او، به زبان باشد یا اشاره با کنایه گوشه زند یا تصریح کند و اگر غیر معین باشد غیبت محسوب نیست چون بدگویی از یکی از اهل بلد، شیخ بهائی گفته: اگر از یکی از دو نفر بطور نامعلوم بد گوید آن هم غیبت است چنانچه دو قاضی در شهر است و بگوید یکی از آنها فاسق است.

اگر در حضور کس بد گوید غیبت نیست گرچه حرام است از نظر آزار به او مگر به قصد پند و اندرز او باشد.

ص: 677

اگر کسی از ذکر فسق او بدش نیاید بلکه بسا شاد هم بشود در این صورت غیبت نیست.

اگر به کسی بدی نسبت دهد که در او نیست، غیبت نیست بلکه تهمت است.

اگر عیب شایع و فسق متعارفی را به کسی نسبت دهد که نقص محسوب نیست غیبت نباشد مگر اینکه در او مخفی باشد که در این صورت احوط ترك آن است.

اگر عیب کس را نزد طیب گوید برای اینکه در مان کند یا نزد حاکم برای اینکه به او ترحم کند غیبت نیست زیرا قصد نکوهش نداشته است.

اگر در مقام نهی از منکر بد کسی را بگوید غیبت حرام نیست.

و از شهید ثانی (ره) مجوزات غیبت را به این شرح نقل کرده است:

بدان که مورد رخصت در ذکر بدی دیگری يك غرض صحیح در شرع است که متوقف بر آن است و آن را در ده مورد شمرده اند:

1- ظلم در حکم برای کسی که از طرف قاضی به او ستم شده روا است که از او نزد هر کس امید رفع ستم را دارد شکایت کند.

2- برای جلوگیری از منکرات.

3- در مقام استفتاء چنانچه به صاحب فتوی گوید: پدر و برادرم به من ستم کردند و چطور خود را خلاص کنم.

4- بر حذر داشتن مسلمانی از وقوع در فتنه و فساد و خطر چنانچه اگر دیدی نااهلی عوام را فریب دهد آنها را به حال او واقف کنی.

5- در جرح و تعدیل گواهان و راویان و از این راه است که علماء کتب رجال نوشته اند و راویان را به ثقه و معیوب تقسیم کرده و اسباب جرح و فسق راویان را درج کرده اند.

ص: 678

6- آنکه کسی مستحق بدگوئی شود به واسطه تظاهر به فسق و ارتکاب آن در پیش مردم تا آنجا که باک ندارد از آنکه او را بدان فسق یاد کنند و باید اکتفاء به ذکر همان بدی شود که در او است، رسول خدا (ص) فرمود:

هر که رویند شرم را از چهره خود افکند غیبت ندارد و ظاهر خبر این است که غیبت او روا است گرچه از ذکر آن روگردان باشد و ممکن است گفت غیبت مطلق فاسقان روا است زیرا رسول خدا (ص) فرموده: فاسق غیبت ندارد و آن را رد کرده اند به منع صحت این حدیث یا حمل آن به فاسق مخصوص یا حمل آن بر نهی یعنی غیبت فاسق را نکنید.

7- در صورتی که کسی ملقب به عیبی شده که برای شناساندنش ناگزیر باید ذکر آن را کرد چون اعرج و اعمش چنانچه علماء در وصف افرادی ذکر کرده اند ولی حق این است که آنچه را علماء مورد اعتماد ذکر کرده اند صحیح است ولی ذکر آن در موجودین نیاز دارد به علم به رضایت آنان.

8- اگر شماره کافی برای اثبات حد یا تعزیر بر هرزه کاری شخصی مطلع شدند (مانند زنا یا لواط) جایز است نزد حاکم شرع و قاضی در حضور مرتکب و یا غیاب به عنوان ادای شهادت اظهار کنند.

9- گفته اند هر گاه دو نفر بر عیب و گناه شخصی مطلعند و برای هم بگویند عیب ندارد چون کشف جدیدی نشده است.

10- در صورتی که بدی کسی را شنود و نداند مستحق است که بدی او را بگویند یا نه، برخی گفته اند حمل بر صحت کند و او را نهی نکند. از مجلسی (ره) - غرض این است که مورد آیه خصوص بهتان و افتراء نیست بلکه شامل فسقی هم که به چشم خود دیده و به گوش خود از او شنیده می شود مگر به عنوان شهادت نزد حاکم باشد و این آیه شامل بهتان و ذکر در حضور هم مرتکب می شود و شامل کسی که دوست دارد گناه

دیگران را فاش کند و اگر چه به زبان نیاورد زیرا بدان راضی است. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد که غیبت شامل بهتان هم هست و این معنی دیگری است برای غیبت و ممکن است مقصود از ذکر عیبی که خود نکرده است این باشد که نواقص خلقت او را بگوید که به اختیار او نیست و کار خدا است و در این صورت مخصوص به عیب های مستوره است و اولی ذکر عیوب است و دومی ذکر گناهان، معنی تازه نیست تا آنکه می فرماید: این حدیث دلالت دارد بر اینکه ذکر گناه مشهور و معروف کسی غیبت نیست. از مجلسی (ره) -

«کَلِمَا ذَكَرْتَهُ»

یعنی هر وقت بدی او را گفتی برای او استغفار کنی یا اینکه برای یک غیبت هر وقت به یاد او افتادی برای او استغفار کنی یا هر وقت که به یاد غیبت کردن از او افتادی برایش استغفار کنی. و ظاهر این حدیث این است که نیاز به حلالیت طلبیدن از او ندارد و جمعی هم بدان قائلند و از استحلال منع کرده اند ولی در صورتی که استحلال موجب مزید هتک و اهانت او نباشد اولی و احوط است خصوص اگر غیبت به گوش او رسیده باشد و ممکن است منظور از این خبر صورتی باشد که به گوش او نرسیده و به این وضع باید میان اخبار این مسأله توافق داد چنانچه در روایت مصباح الشریعه هم که مؤید آن است به همین تفصیل تصریح شده است. از طیبی نقل شده است که در معنی

«حتی یخرج مما قال»

گفته: یعنی توبه کند یا پاک شود، من گویم شاید مقصودش توبه در دنیا باشد. از مجلسی (ره) - اگر آن عیب مشهور را شنونده هم بداند شکی نیست که ذکر آن غیبت نیست و اگر نداند و بدان مشهور باشد تا جایی که از ذکر آن باکی ندارد باز هم غیبت نیست و اگر از ذکر آن بدش آید

ص: 680

مورد اشکال است و جواز اقوی است و این در صورتی است که توبه نکرده باشد و اما با توبه و پشیمانی ذکر آن جائز نیست. از مجلسی (ره) - و از این حدیث فهمیده شود و هم از احادیث گذشته که بهتان شامل حضور و غیاب شخص هر دو هست و اینکه در این اخبار گوید غیبت نیست ممکن است مقصود این باشد که حرام نیست گرچه غیبت بر آنها صدق کند یا مقصود این است که اصلاً غیبت بر آنها صادق نیست زیرا آن يك معنی شرعی دارد که اختصاص یافته بدان چه حرام است و جز بهتان است و جز آنچه در حضور انسان گفته می شود و بسا که گفته اند:

اگر عیبی در غیاب کسی به او نسبت دهد که در او نیست هم غیبت است و هم بهتان و هر دو عقوبت را دارد و آن بعید است. از مجلسی (ره) -

«من روی علی مؤمن»

یعنی حکایتی گوید که دلالت بر ضعف عقل و سستی رأی او دارد چنانچه اکثر گفته اند و محتمل است حکایت کردار هم در آن داخل باشد. از مجلسی (ره) - جوهری گفته: شماتت، شادی به گرفتاری و بلای دشمن است.

و گفته است: افتتن، یعنی به فتنه ای گرفتار شد که عقلش یا مالش از میان رفت.

و همانا از اظهار شادی نهی کرده است برای آنکه بسا بر اثر دشمنی بی اختیار شادی به دل آید و تکلیف بر خلاف آن بر عامه مردم سخت و دشوار است و منافی با شریعت سهل است و اظهار گاهی به کردار است چون اظهار سرور و شادی و خندیدن در مصیبت طرف و فقد او و گاهی به گفتار است چون استهزاء و مسخره کردن و عقوبتش در دنیا این است که خدا او را به مانند آن گرفتار می کند برای انتقام جوئی نسبت به مؤمن.

از مجلسی (ره) - سب، مطلق دشنام است و شامل نسبت به زنا و زنازادگی هم می شود و اکثر اخبار این باب هم شامل آن است و در اصطلاح فقهاء دشنام جز نسبت به زنا و زنازادگی است چنانچه بگوید: ای می خوار، ربا خوار، ملعون، خائن، ای خر، ای سگ، ای خوک، ای فاسق، ای فاجر، و مانند آنها که متضمن استخفاف و توهین است.

در مصباح گفته: هلکه، چون قصبه به معنی هلاک است و شاید مقصود از آن در اینجا کفر است. از مجلسی (ره) -

«و قتاله کفر»

مقصود کفری است که به مرتکب کبیره اطلاق شود یا به اعتبار این است که آن را حلال شمارد یا با ایمان او بجنگد یا قتال را بطور مجاز کفر نامیده است چون از اسباب کفر است یا مقصود کفر نعمت الفت با مسلمانان است که خدا میان آنان الفت انداخته یا انکار حق برادری است. این حدیث دلالت دارد بر اینکه وقتی از مظلوم معذرت خواست و از او گذشت، گناه او ساقط شده و بر اثر آن تعزیر و حد هم ساقط شود و قاضی را بر او اعتراض نیست زیرا حق آدمی است که اقامه آن موقوف به مطالبه و تقاضای او است و با گذشت او ساقط می شود. از مجلسی (ره) -

«ایاکم و الطعن»

دلالت دارد که هر گونه بدگویی به غیر مورد به گوینده بر گردد.

و کفر دشنام گو با اینکه دشنام گناه کبیره هم که باشد موجب کفر نیست چند وجه دارد:

1- مقصود آن معنی از کفر باشد که بر مرتکب کبیره اطلاق می شود در زبان آیات و اخبار.

2- آنکه ضمیر «به» راجع است به گناه یا خطاء که هر دو مفهوم از سیاقند نه اینکه راجع باشد به کفر.

ص: 682

3- آنکه ضمیر «به» راجع است به تکفیر نه به کفر، یعنی تکفیر او مر برادر خود را تکفیر مر نفس خود را است زیرا وقتی که تکفیر کرد مؤمنی را مثل این است که خود را کافر دانسته. از مجلسی (ره) -

«فی عین مؤمن»

یعنی رویرو به او طعن زند.

طعن - یعنی بدگوئی و آبروریزی و بدگمانی و تهمت زدن - از مصباح.

مقصد از مرگ بد یا در دنیا است چون غرق شدن و سوختن و زیر آوار رفتن و طعمه درنده شدن و یا مرگ های بد دیگر و یا از نظر معنی و آخرت است چون کافر مردن و در حال اشتغال به گناه مردن بی توبه. از مجلسی (ره) -

«بمثل ما عامل به الناس»

یعنی مخالفان یا اعم از آنها و فساق شیعه و کسانی که با آنها دوستی و برادری ندارد و معامله به مثل آنها این است که در کسب يك اندازه سود بگیرد و رعایت مخصوصی از برادر دینی خود نکند و از او در حضور و غیاب خیرخواهی نکند و با او همدردی نکند. از مجلسی (ره) -

«ضع امر اخیک»

یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت صادر شود آن را حمل بر وجه احسن کن گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی مکن تا دلیلی قطعی و مانع تأویل به دست تو آید زیرا گمان بسا خطا باشد و واریسی هم غدقن است چنانچه خدا فرموده است: «به راستی بعضی گمان ها گناه است» و سپس فرمود: «واریسی نکنید».

این جمله در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده است و حاصلش این است که: هر گاه کلمه ای که دو توجیه دارد از او صادر شود بر تو لازم است که آن را به خوبی تفسیر کنی گرچه معنی مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کند و قرینه هم نباشد خصوص اگر خودش مدعی شود که همان

ص: 683

معنا را قصد کرده است تا آنکه فرماید:

بدان که چنانچه حرام است بدگویی در باره مؤمن و زبان درازی به بدگویی همچنان حرام است بدگمانی و حدیث نفس بدان، و مقصود از بدگمانی حرام این است که پیش خود او را بد داند بی دلیل قطعی. و اما مجرد خطور در دل و تردید که اختیاری نیست عفو شده است، خدا فرموده است:

«از بسیار گمان ها کناره کنید، به راستی برخی گمان ها گناه است» و نباید که تو در باره دیگری معتقد به بدی باشی مگر آنکه به طور عیان بدی او بر تو کشف شود و قابل تأویل نباشد و بسا که شیطان گمان بد را به دلت اندازد و باید او را تکذیب کنی زیرا او فاسقترین فاسقان است. از مجلسی (ره) -

«فلم ینصحه»

یعنی تلاش نکند برای انجام آن حاجت و غرضش برآورده شدن آن نباشد. راغب گفته: نصیح، دقت در گفتار یا کردار صلاح آور است و در اصل خلاف دغلی است. چون در اجتماع مردم ساده و ضعیف بسیارند و در کار خود به دیگران مراجعه می کنند که از آنها کمکی گیرند یا نظری و راه چاره ای خصوص از نظر گرفتاری به اموری که خود در آن وارد نیستند مانند امور مختلفه ادارات متنوعه که اکنون هم بسیار معمول و متعارف است، و بسا اشخاصی که به مراجعین وعده مساعدت و اقدام می دهند و آنها را به دنبال خود می کشانند و در انجام کار آنها خوش نیت نیستند و مسامحه می کنند، و بسا به این وسیله آنها را وادار می کنند که به دام رشوه و صرف پول افتند و به همین جهت است که این گونه اعمال را خیانت به خدا و رسول نامیده و ناجوانمردانه شمرده است. از مجلسی (ره) - راغب گوید: وعده در خوب و بد هر دو صدق کند و گوئی به او وعده دادم به سودی یا زیانی و هر دو صحیح، ولی وعید مخصوص شر و بدی است، گویند: او عده و وعده و اعدته.

ص: 684

گفته است: نذر، این است که بر خود واجب کنی آنچه را که بر تو واجب نیست و گفته می شود نذر کردم برای خدا.

از جوهری و فراء هم نقل کرده است که: وعد، در خیر و شر هر دو استعمال شود ولی اگر مطلق آید معنی خیر دهد چنانچه ابعاد و وعید در شر و بدی آیند، شاعر گفته:

اگر ابعاد یا وعدهش دهم من کنم ابعاد خلف و وعده منجز قوله: نذر، یعنی چون نذری است که به عهده خود گرفته و یا چون نذر وفای بدان واجب است و این اظهر است و اینکه فرموده است: کفاره ندارد برای تغلیظ آن است، یا تخفیف که دور از سیاق است.

«فبخلف الله بدأ»

زیرا خدا از بنده ها تعهد گرفته که به فرمان او کار کنند و از هر چه غدقن کرده باز ایستند و به انجام وعده امر کرده و از خلف وعده نهی کرده است.

راجع به آیه، طبرسی گفته: متوجه به منافقان است و سرکوب آنها است به اینکه ایمانشان ظاهری است و از دل نیست، و گفته شده است: خطاب به مؤمنان است و سرزنش بر مخالفت قول است. جبائی گفته: این مخالفت قول بر دو وجه است:

1- اینکه بگویند من آن را خواهم کرد و در دل دارد که نکند، این زشت است و بد.

2- اینکه در دل دارد که بکند ولی معلوم است که نمی کند و این هم زشت چون جزم ندارد که آن را بکند و بهتر است در اینجا لفظ ان شاء الله بیاورد.

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ» از بیضاوی است که: مسلمانان گفتند اگر ما می دانستیم چه کاری نزد خدا محبوب تر است مال و جان خود را در راه آن می دادیم، و خدا این آیه را فرو فرستاد که: «راستی خدا دوست می دارد آن

کسانی که در راه او نبرد می کنند» و روز جنگ احد پشت به جنگ دادند و گریختند و این آیه آمد که: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ الْخِ» و مقت به معنی سخت ترین خشم است و آن را به عنوان تمیز از برای بیان مبهم منصوب کرده است که بفهماند این مقت خالص است و در نزد کسی که هر بزرگی نزدش اندک است بزرگ بشمار است برای مبالغه در جلوگیری آن.

رازی گفته است: برخی مفسران گفته اند این آیه در حقّ جمعی از مؤمنان است که دوست داشتند با حبّ اعمال کار کنند و خدا فرو فرستاد (10 سوره صف): «ایا آن کسانی که گرویدید، آیا شما را راهنمایی کنم به يك تجارتی (تا آخر آیه) که شما را از عذاب دردناک رها کند» و این آیه را (2 سوره صف): «به راستی خدا دوست دارد آن کسانی را که در راه او نبرد می کنند» و آنان جهاد را دوست داشتند و روز جنگ احد گریختند و خدا فرو فرستاد که: «چرا می گوئید آنچه را نمی کنید».

و برخی آن را در باره منافقان در جهاد دانسته اند که آرزوی جهاد داشتند و چون خدا بدان دستور داد گفتند: «چرا فرمان جهاد بر ما نوشتی» و برخی آن را در باره مؤمنان دانسته اند زیرا معتقد به وفاء نسبت به وعده های خدایند از طاعت و تسلیم و خضوع و خشوع و چون وفاء بدان نکنند باید بر ایشان بیم داشت.

من گویم این آیه چند وجه دارد:

1- آنچه از ظاهر این خبر استفاده شود که منظور سرزنش بر خلف وعده مردم است و مؤید آن است آنچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین (ع) فرماید: خلف وعده مایه خشم سخت خدا است و هم مردم، خدا سبحانه فرموده است: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» معنی آیه این است که: چرا نکنند آنچه را می گویند.

و بسا حمل شود بر آن وعده ای که وعده دهنده از اول تصمیم و عزم بر

عمل ندارد و آن نوعی از تدلیس و دغلی است و دروغ و این نوع از گفتار شایع است.

2- آنکه مقصود ذم بر مخلف از عهد و پیمان با خدا باشد چنانچه ظاهر پاره ای از اقوال پیش است در تفسیر این آیه.

3- مقصود اعم از عهدهای خدا و عهد و قول با مردم باشد و با این خبر هم موافقت دارد و وسیله جمع میان اخبار هم هست.

4- مقصود این باشد که چرا برای مردم چیزی می گوئید که خود نمی دانید و نمی کنید. از مجلسی (ره) - بدان که این دو حدیث با قوت سند خود دلالت دارند که وفای به وعده واجب است و روایت نخست تهدید سختی هم دارد و دلالت دارد بر اینکه آیه «كَبُرَ مَقْتًا» در باره آن نازل شده است و این آیه هم مشتمل بر تأکیدها و مبالغه های فراوان است و این آیه به توسط خبر دلالت دارد به وجوب وفای به وعده.

اگر اعتراض شود که آیه وجوه متعددی دارد و استدلال بدان با قطع نظر از خبر مشکل است با اینکه در اخبار خاصه و عامه رسیده که مورد آن منافقان و مخالفان است.

در جواب گوئیم: دور نیست که ادعا شود آیه به عموم و اطلاق خود شامل خلف وعده هست و مورد نزول هم مخصص عموم حکم نیست و استدلال به آیه با قطع نظر از خبر هم درست است ولی ظاهر گفته بیشتر فقهای ما این است که اگر وعده در ضمن يك عقد لازمی نباشد وفای بدان مستحب است و آنچه هم اخبار در باب صفات ایمان گذشت دلالت دارد بر وجوب وفای به وعده و بر اینکه خلف وعده از اوصاف نفاق است و بعد از بیان چند خبر دال بر وجوب گوئید:

و جوب وفای به وعده از عموم بسیاری از آیات قرآن هم استفاده

می شود چون قول خدا تعالی (34 سوره اسراء): «به عهد وفا کنید زیرا عهد مورد بازخواست است» که به عموم و اطلاق خود شامل تعهدات مردم نسبت به يك دیگر هم می شود که وعده و قول هم از آن جمله است چون که عهد و وعده از نظر معنی به هم نزدیکند و همچنین قول خدا (177 سوره بقره): «و آن کسانی که به عهد خود وفا کنند وقتی عهد بندند» (سپس اخبار دیگری در این زمینه نقل کرده است) تا آنکه گوید:

شیخ در تهذیب به سند خود از اسحق بن عمار از امام باقر و از پدرش روایت کرده است که علی (ع) می فرمود: هر که برای زن خود شرطی کند باید بدان وفا کند زیرا مسلمانان پابند شروط خود باشند جز آنچه حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال کند.

و این کلیه

«المسلمون عند شروطهم الا ما خالف کتاب الله»

مورد اتفاق مسلمان ها است و همه آن را درست دانسته اند و در آن قید نشده است که باید در ضمن عقدی باشد.

سپس اخباری نقل می کند که بسا بدان استدلال شده است برای اینکه وفا به وعده واجب نیست و در دلالت آنها و یا سند آنها اعتراض می کند و سپس می فرماید:

بسا برای وجوب وفای به وعده استدلال شود که تخلف آن موجب کذب است و کذب حرام است و برای عدم ارتکاب کذب وفای به وعده واجب است ولی من در این دلیل تأمل ندارم نه از این نظر که گفته شده است دروغ منحصر به اخبار از گذشته و حال است و در آینده تحقق ندارد زیرا این اشکال ناهموار است زیرا شك نیست که منکر معاد و منجم هر دو کذابند و کذب آنها متعلق به آینده است ولی به نظر من، سبب اینکه تخلف وعده کذب نیست این است که وعده يك معامله ای است میان دو طرف زیرا وقتی کسی ببندد خود گوید: اگر فلان کار کردی يك درهم به تو می دهم یا اگر

ص: 688

فلاّن کار را کردی يك تازیانه به تو می زنم، مقصود اخبار از وقوع اعطای درهم و یا ضرب در آینده نیست بلکه منظور او الزام او است به کار و التزام خود به ادای درهم یا ضرب گرچه بدانند که آن را عمل نمی کند و این التزام مانند همان بیع و شراء است و یا مانند بیعت است که انشاء امری است که موجب متابعت طرف بیعت است نه محض اخبار از آن باشد زیرا ما درک می کنیم که فرق دارد کسی وعده به دیگری بدهد که پولی به او خواهد داد یا به او اخبار کند که فردا پولی به او می پردازد، آری هر انشائی هم مستلزم اخباری است که بالتبع بدان دلالت دارد و صدق و کذب در آن به اعتبار لازم آن است که خیر است و آنچه در باره اسناد صدق به وعده رسیده از این نظر است چنانچه خدای تعالی فرموده: «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» و صرف مخالفت وعده، کذب مصطلح و متعارف نیست، آری اگر همان هنگام انشاء وعده تصمیم دارد که عمل نکند در لازمه این انشاء کاذب است زیرا وعده دلالت تصمیم به وفاء دارد و حرمت این کذب ضمنی مورد تأمل است و اخبار و آیات تحریم کذب شامل آن نیست و اگر هم حرام باشد باز دلیل نمی شود که مطلق خلف وعده حرام است (در اینجا کلامی از راغب در معنی صدق و کذب و موارد آنها نقل کرده است) و سپس گوید:

در نظر من چنین است ولی ظاهر کلام محققان از اصحاب ما و بلکه مخالفین این است که وعده از نوع خبر است و صدق و کذب دارد و وعید و تهدید هم از این باب است با اینکه اکثر اصحاب گفته اند وفاء به وعده مستحب است چنانچه در باره بسیاری از شروط گویند که هر گاه در ضمن عقد لازم نباشد حکم وعده دارد و وفای بدان مستحب است.

سپس کلام سعید شریف را در بیان صدق و کذب نقل کرده و کلامی از شرح مقاصد در صحت عفو الهی از گنهکار و کلامی از رازی و دیگران و کلماتی از سید مرتضی و دیگران و از همه نتیجه گرفته است که:

علمای ما هم چون دانشمندان مخالفین به همین روش رفته اند و پذیرفته اند که وعده و وعید خبر است بنا بر این جواز خلاف وعده بی عذر و مصلحت موازی یا راجح بر مفسده کذب مشکل است ولی مخالفت وعید از باب دروغ مصلحت آمیز است زیرا اختلافی نیست که تخلف از اجرای تهدید و وعید حرام نیست بلکه خوب است و جوازش مشروط است به مصلحت مجوز کذب، و این گفته هم مشکل است زیرا اگر بنده ای از طرف مولی مستحق تأدیب شده و بی مصلحت او را بدان تهدید کرد و سپس از او در گذشت و این هم يك دروغ بی مصلحت شده است و باید حرام باشد و کسی بدان ملتزم نگردد، تا آنکه می گوید: اولی این است که وعده و وعید هر دو از اقسام انشاء هستند و صدق و کذب ندارند و اطلاق صدق و کذب در باره آنها توسع و مجاز است، تا آنکه گوید: اگر اعتراض کنی که چرا علمای عربیت وعده را در اقسام انشاء شمرده اند؟ جواب گویم: آنها موارد اطلاق لغت و مصطلحات خود را یاد می کنند و از این جهت متعرض صیغه های عقود چون: بعث و اشتريت هم نشده اند و همچنان انکح و آجرت زیرا اینها از حقائق شرعیه اند نه از حقائق لغویه.

شهید (قدس سره) گفته است انشاء چند قسم دارد چون قسم امر و نهی و ترجیحی و عرض و نداء گفته اند حصر انشاء در این اقسام بر این پایه است که اینها انشاء بودند در اسلام و جاهلیت، و اما صیغه های عقود هم حق این است که از انشاء باشند ولی برخی عامه گفته اند: صیغه های عقود همان اخبارند طبق وضع لغت ولی شرع مدلول آنها را قبل از تکلم به آنها اعتبار کرده است برای آنکه خود متکلم ناچار باید تصدیق به آنها داشته باشد.

تا آنکه مراتبی برای وعده بیان داشته:

1- هر گاه مفاد وعده واجب باشد چون ادای دین حق لازم، عمل بدان واجب است.

2- هر گاه مورد وعده امر حرامی باشد چون کار خلاف شرع و شك نیست وفاء بدان جائز نیست و تخلف واجب است.

3- اگر مکروه و مرجوح باشد از نظر دینی یا دنیوی جواز تخلف بعید نیست مانند نذر و عهد یمین که وعده و تعهد مؤکد با خدایند و در این مورد تخلف آنها روا است.

4- راجح دینی باشد و مرجوح دنیوی که جواز تخلف مورد بحث است.

5- مباح متساوی الطرفین که نذر آن درست نیست و یمین به آن درست است. تا آنکه گوید: وعده به آن هم واجب العمل نیست.

6- در صورت فقدان قصد جدی و اکراه و برای حفظ آبرو و مال و جان مؤمن هم تخلف وعد جائز است. از مجلسی (ره) - شاید مقصود از برخورد عذر خواهی است یا برخورد به همراه عذر خواهی. و چه خوش گفته است شاعر:

هر که گریزد ز خراباتِ شام توشه کش غول بیابان شود از مجلسی (ره) -

«مستجیراً به»

یعنی برای دفع ستم یا کار لازم دیگر.

«فقد قطع ولاية الله»

یعنی دوستی خدا بریده یا مهر خدا را از خود بریده یا یاری خدا را از خود بریده یا کنایه است از سلب ایمان. از مجلسی (ره) - «مزرقة» از زرقه است و گویا اشاره است به قول خدا تعالی (102 سوره طه): «و محشور کنیم مجرمین را در آن روز، کبود چشم» بیضاوی گفته: بدان وصف شده برای آنکه کبودی چشم بدترین و دشمن ترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا رومیان که دشمن سخت

آنها بودند چنین بودند. از مجلسی (ره) - شهید ثانی (قدس الله روحه) در رساله غیبت گوید: یکی از ملحقات غیبت نیمه است و آن نقل سخنی است که در نکوهش دیگری گفته است: برای او خواه به زبان باشد یا اشاره یا نوشته و رمز و اگر از گوینده نقص و عیبی هم در ضمن آن باشد غیبت هم محسوب شود و دو گناه دارد و خود سخن چینی یکی از گناهان کبیره است، خدا تعالی فرموده (11 سوره قلم): «عیب جوی و سخن چین است» سپس بعد از آن فرموده است (12 سوره قلم): «عتل است پس از این و زنیم است» برخی علماء گفته اند:

این آیه دلالت دارد که هر که راز نگهدار نیست و سخن چین است، ولدِ زنا است زیرا زنیم به خود بسته است.

و خدا تعالی فرموده است (1 سوره هُمَزَه): «وای بر سخن چین و بدگو» گفته اند هُمَزَه همان نَمَام و سخن چین است.

تا آنکه گوید: پیغمبر (ص) فرموده است: سخن چین به بهشت در نیاید، و بعد از نقل اخبار دیگری گوید شهید ثانی (رفع الله درجه) اخبار بسیاری از طریق عامه و خاصه نقل کرده و سپس گفته است: بدان که نیمه و سخن چینی بیشتر در نقل کلام برای مذمت شده به کار رفته است چنانچه به او گوید: فلان کس در باره تو چنین و چنان می گفت، ولی اختصاص به همان گفتنی ندارد بلکه اعم در آن است چنانچه در باب غیبت گذشت و تفسیر کاملش این است که: سخن چینی و نیمه کشف آن رازی است که بد است کشف آن، خواه آنکه بد بودنش از نظر کسی باشد که از او نقل شود و یا از نظر کسی که برای او نقل شود یا از نظر شخص ثالث خواه آن کشف به گفتار باشد یا نوشته یا رمز یا اشاره و خواه اینکه آنچه نقل شود از کردار باشد یا گفتار و عیب و نقص باشد یا نباشد زیرا حقیقتِ نَمَامی، کشف نهان و هتک

نهفته‌ها است که بد باشد و نتایج بدی به بار آورد بلکه هر چه از حال مردم دیده شود شایسته است که از آن دم نزد مگر آنچه که نقل آن برای مسلمانی سودمند است و یا برای دفع معصیت است چنانچه ادای شهادت در بردن و خوردن مال مسلمانی با رعایت حق، و اما اگر بیند که مال خود را نهان می‌کند ذکر آن نیمه است و کشف راز است و اگر سخن چینی ذکر عیب و نقص هم باشد نسبت به آنکه از او حکایت شود جمع بین نیمه و غیبت شود.

و سبب و موجب سخن چینی چند چیز است:

1- قصد بد کردن و زیان رساندن به کسی که از او سخن گویند.

2- اظهار دوستی و خیرخواهی نسبت به کسی که با او این سخن را گویند به قصد استفاده و طرفداری او یا به مقصد دیگری.

3- خوش صحبتی و ورود در سخن زیادی و فضولی.

و وظیفه کسی که نزد او سخن چینی شود شش چیز است:

1- باور نکند زیرا سخن چین فاسق است و خدا از قبول قول فاسق منع کرده مگر آنکه بازرسی شود.

2- او را از آن نهی کند و اندرزش دهد و کارش را زشت شمارد، خدا فرموده: «امر به معروف کن و نهی از منکر».

3- به خاطر خدا او را دشمن دارد زیرا خدا سخن چین را دشمن دارد، و دشمنی با دشمن خدا لازم است.

4- به مجرد گفته سخن چینی به برادر دینی بد گمان نشود زیرا خدا فرماید: «کناره کنید از بسیاری گمان‌ها» بلکه صبر کند تا علم پیدا کند.

5- سخن او موجب بازرسی و تجسس نگردد زیرا خدا فرموده:

(به مجرد گمان) «تجسس نکنید».

6- کار تمام و سخن چین را برای خود نپسند و گفتار ناهنجار او را

برای دیگری حکایت مکن تا خود هم چون او نَمَام و غیبت کن گردی. از مجلسی (ره) - «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ» - بیضاوی گفته: یعنی چیزی که مایه امن یا خوف باشد آن را فاش می کنند، برخی از مسلمانان سست نهاد را شیوه آن بود که چون خبری از قشون های اعزامی پیغمبر به آنها می رسید یا پیغمبر به آنها از وحی الهی خبری راجع به پیروزی یا شکست می داد آن را فاش می کردند و این خود باعث ناراحتی و مفسده بود تا آنکه می گوید: به هر حال این آیه دلالت دارد بر مذمت فاش کردن هر چه فاش کردن آن موجب مفسده باشد و غرض از حدیث بر حذر داشتن از فاش کردن اسرار ائمه (ع) است نزد مخالفین تا مبادا وسیله زبانی برای ائمه یا مؤمنین گردد، و ممکن است در حکم آن باشد فاش کردن بعضی از مشکلات علوم برای مردمی که عقلشان بدان نمی رسد. از مجلسی (ره) - دلالت دارد که فاش کن و منکر در بی ایمانی و برائت امام از آنها شریکند بلکه ضرر فاش کردن اسرار از ضرر انکار بیشتر است زیرا ضرر انکار به خود منکر می رسد ولی ضرر فاش کردن اسرار شامل امام و سائر مؤمنان می شود. از مجلسی (ره) - شاید این خطاب به معلی برای این بوده است که تحمل او برای اسرار ائمه کم بوده و همین سبب قتل او شده، کشی به سند خود از مفضل نقل کرده است که روز کشته شدن معلی نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم: یا ابن رسول الله می بینی در این روز چه مصیبت بزرگی به شیعه رسیده؟ گوید: فرمود: آن چیست؟ گفتم: کشته شدن معلی بن خنیس. فرمود: خدا معلی را رحمت کند من این انتظار را در باره او داشتم، راستش این است که او راز ما را فاش کرد، آنکه با ما نبرد کند به ما بیشتر تحمیل نکند از آنکه سر ما را فاش کند، هر که نزد نااهل راز ما را فاش کند از دنیا نرود تا تیزی سلاح را بیند یا بیچاره بمیرد.

از مجلسی (ره)-

«و الله ما قتلوهم»

این خود چند احتمال دارد:

1- قتل پیغمبران به دست یهود نشد بلکه به دست فراعنه شد و چون یهود به واسطه فاش کردن اسرار آنها سبب آن بودند به آنها منسوب شد.

2- همه یهود قاتل نبودند بلکه بعضی از آنها قاتل بودند و قتل به همه منسوب شده به واسطه آنکه دیگران کشف اسرار کردند و گویا همه قاتل بودند.

3- مقصود مورد این آیه غیر از قاتلان حقیقی است. از مجلسی (ره)- به مضمون حدیث سابق است، این آیه در سوره آل عمران است (112) و آنکه گذشت در سوره بقره است. از مجلسی (ره)- این حدیث با همین متن و سند در آغاز باب گذشت و گویا از نسخه نویسان تکرار شده است. از مجلسی (ره)- مقصود از دولت آدم، دولت حق بر سر کار و آشکارا است چنانچه آدم در دوران خود داشت زیرا او بر ابلیس غلبه کرد و حق را آشکار کرد و هر دو دولت حق غالبی دولت آدم است و آن دولت حکومتی است که خدا برای بنده هایش بدان راضی است و چون خدا صلاح بداند آشکارا پرستیده شود و سائل ظهور دولت حق را فراهم سازد و چون خدا صلاح داند نهانی عبادت شود آنها را به خود وانهد و دنیا را اختیار کنند و باطل بر حق غلبه کند، هر که در دولت باطل حق را اظهار کند و تقیه را ترک کند چنان است که از دین بدر رفته. شاید مقصود از استفتاح به معنی یاری جستن باشد، یعنی در برابر مخالفان اظهار فتح و نصرت نماید به وسیله بیان اسراری که ائمه (ع) برای تسلیت و دل گرمی شیعه گفته اند مانند خبر از انقراض دولت بنی امیه یا بنی عباس در فلان وقت.

ص: 695

از مجلسی (ره) - «لا- دین» یعنی ایمان ندارد یا عبادتش درست نیست، کسی که اطاعت کند از نافرمان به خدا یعنی غیر معصوم زیرا طاعت غیر معصوم روا نیست در هر امری باشد، و گفته اند: مقصود کسی است که حکم به نافرمانی خدا کند و اهل فتوی نباشد. از مجلسی (ره) - ممکن است حمل شود بر کسی که خلفای جور را به انکار امامان بر حق خشنود می کند یا به انکار چیزی از ضروریات دین. از مجلسی (ره) - گفته شده است: بر هر کدام کیفی به مناسبت آن مترتب شود زیرا اولی مایه ضایع کردن نسل است و با طاعون مناسب است، و دومی برای حرص به مال است و با قحطی و سختی زندگی و جور سلطان مناسب است، و سومی که منع حق خدا است با منع باران مناسب است، و چهارمی که ترك عدالت و حفظ مقام پیشوای حق است، با تسلط دشمن، و پنجمی که رفض قوانین و دستورات حق است با ظلم و ستیزه و غلبه بر يك دیگر. از مجلسی (ره) - خدا تعالی فرموده است (سوره مطففین):

«وای بر مطففان، آن کسانی که چون پیمانۀ از مردم گیرند پُر ستانند و چون پیمانۀ به آنها دهند و یا برای آنها بکشند کم گذارند».

بیضاوی گفته است: تطفیف کم گزاردن در کیل و وزن است زیرا آنچه کاسته شود اندکی است.

جور، ضد عدالت است و در این جمله دو احتمال است:

1- جور در حکم و ترك عدالت، کمک کردن به ظالم است بر ضررِ مظلوم.

2- مقصود این باشد که خدا به سبب این عمل مهر خود از آنها برگیرد و با هم در ستم همکار شوند تا آنجا که زیانش به خود حاکم و ظالم

رسد چنانچه در خبر پیش فرمود میان آنها جنگ برپا شود.

نقض عهد، ظاهر این است که مقصود پیمان با کفار است چنانچه سابقاً دانستی و احتمال عموم هم دارد.

و اینکه قطع رحم وسیله این است که اموال به دست اشرار افتد مجرب است و برای آن اسباب نهانی و عیانی است و عمدۀ به اسباب نهانی آن قطع لطف خدا است از آنها و در ظاهر هم به واسطه قطع رحم یاری دیگر نکنند برای دفع ظلم و خدا اشرار را بر آنها چیره سازد و مال آنها را بستانند.

و بدان که قسمت عمدۀ ترك نهی از منکر در این امت همان بود که پس از وفات رسول (ص) از آنها عیان شد راجع به مسامحه و سازش با خلفاء جور و ترك پیروی امامان بر حق در برابر آنها و خلفاء جور از تیم وعدی و بنی امیه و بنی عباس و شاهان ستمکار دیگر بر امت مسلط شدند و اکنون دعا و زاری کنند و برای آنها مستجاب نشود. از مجلسی (ره) - جعفری همان ابو هاشم داود بن قاسم جعفری است که از بزرگان اصحاب ما است و گفته شود خدمت امام رضا تا آخر امامان را درک کرده است و أبو الحسن ممکن است امام رضا (ع) باشد یا امام هادی (ع) و ممکن است مقصود از جعفری در اینجا سلیمان بن جعفر جعفری باشد چنانچه در مجالس مفید بدان تصریح کرده است.

«انه خالی» یعنی دائی من است و اگر به تشدید لام خوانده شود یعنی دوست من است، تصحیف شده باشد.

«یصف الله» یعنی به صفات جسم مانند عقیده مجسمه و قائلین به صورت یا به صفات زائد بر ذات چون اشاعره و در مجالس مفید است که خدا را وصف کند و محدود سازد و آن مؤید معنی اول است. از مجلسی (ره) - گویا مقصود از اهل ریب آنهاست که خود در دین شك دارند و مردم را به واسطه القاء شبهه در آن به شك اندازند،

و گفته شده مقصود از آنها کسانی‌اند که دینشان بر پایه گمان و توهم فاسد است چون علمای اهل خلاف و ممکن است مقصود از آنها فاسقان و متظاهران به فسق و بیباکی نسبت به دین باشد زیرا این مایه این است که مردم در دین داشتن آنها شك کنند و این نشانه سستی عقیده آنها است.

بدعة، اسم مصدر ابتداع است چون رفعة از ارتفاع و بیشتر در کم و زیاد کردن در دین به کار می رود. در مصباح چنین گفته است:

من گویم: بدعت، در عرف شرع همان است که پس از رسول خدا پدید شده و نصی در باره آن نرسیده نه به خصوص و نه به طور عموم و یا آنکه به طور خصوصی یا عمومی از آن نهی شده و آنچه در عمومات وارد باشد بدعت نباشد مانند ساختن مدرسه و امثال آن که در عمومات سکنا دادن به مؤمن وارد است و اعانت به او و چون انشاء بعضی کتب علمی و تألیفاتی که کمک به علوم شرعیه است مانند لباسهایی که در زمان پیغمبر (ص) نبوده یا خوراک های تازه در آمد که همه داخلند در عموم استحباب زینت از آن هم نهی نشده است و آنچه به عنوان عموم لباس یا غذا باشد اگر بدان خصوصیتی دهند بدعت گردد چنانچه نماز بهترین موضوع است و در هر حال انجامش مستحب است و اگر چند رکعت مخصوص بر وجه مخصوص در وقت مخصوص معین گردد بدعت باشد و چنانچه کسی گوید در فلان وقت بخصوص هفتاد بار لا إله إلا الله مستحب است یا واجب است بدون دلیل معتبر بدعت است و به هر حال پدید کردن چیزی در دین که نصی ندارد بدعت باشد خواه در اصل آن و خواه نسبت به خصوصیات آن و آنچه مخالفین گفته اند که بدعت بر پنج قسم است (واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام) برای درست کردن و تصحیح گفتار عمر که در باره نماز تراویح (نماز نافله را به جماعت خواندن در شب های ماه رمضان) گفت: «چه خوب بدعتی است» باطل است زیرا بدعت نگویند جز بدان چه حرام است چنانچه رسول خدا (ص) فرموده است:

«هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش به دوزخ است» و آنچه را هم عمر کرد بدعت بود و حرام زیرا پیغمبر (ص) از جماعت در نافله نهی کرده بود و این تقسیم برای آنها سودی ندارد (هرگز از آنچه را که دهر تباه کرده عطار به نسازد)، شهید (قده) در قواعد گفته است آنچه پس از پیغمبر (ص) پدیدار شده چند قسم است و بدعت در این میان آنها بدان تازه درآمدها اطلاق می شود که حرام باشد و جز حرام بر چند قسم است:

1- واجب، چون تدوین قرآن و اخبار هر گاه بیم تلف آنها باشد از حافظه مردم زیرا تبلیغ دینت به آینده ها واجب است به اجماع و آیه و این وظیفه انجام نشود مگر به حفظ قرآن و سنت در زمان غیبت امام و اگر امام حاضر و در دسترس باشد او خودش حافظ است و خطری نیست.

2- حرام، و آن بدعتی است که دلیل تحریم آن را بگیرد چون تقدیم غیر امام معصوم بر امام معصوم و غصب مناصب مخصوصه آنان و دست اندازی والیان جور به اموال مسلمانان و منع آنها از مستحق و نبرد با اهل حق و تبعید آنان و کشتار بر پایه بدگمانی و واداشتن مسلمانان بر بیعت با فاسق و اقامت بر آن و تحریم مخالفت آن، و غسل در مقام مسح و مسح بر غیر بشره پا و نوشیدن بسیاری از نوشابه های مسکر و جماعت در نافله و اذان دوم روز جمعه و حرام کردن متعه حج و متعه زنان و شورش بر امام و دادن ارث به اباعد و منع آن از اقارب و منع خمس از اهل آن و افطار در غیر وقت آن و جز آن از بدعت های مشهوره و از این باب است به اجماع فریقین اخذ گمرک و دادن منصب و مقام به ناصالح به بخشش یا وراثت یا از راه دیگر.

3- مستحب، و آن هر آن عملی است که ادله استحباب آن را بگیرد چون ساختن مدارس و خان و از این باب نیست که شاهان موبک ترساننده برای خود بر گیرند مگر اینکه موجب ترس دشمن اسلام باشد.

4- مکروه و آن چیزی است که دلیل کراهت شامل آن شود چون

زیادی در تسییح زهراء (ع) و کاستن از آن و هم نسبت به وظائف دیگر و تنعم در لباس و خوراک به اندازه ای که به اسراف نرسد و اگر زیان بخش باشد برای خود و خاندانش حرام گردد.

5- مباح و آن در مورد ادله اباحه است چون غربال کردن آرد که گفته اند اول تازه در آمد پس از رسول خدا (ص) این بود که غربال آرد بیزی بر گرفتند برای آنکه خوشی و رفاه در زندگی از مباحات است و وسیله آن هم مباح است، انتهى.

در نهاییه گوید: بدعت، دو تا است: بدعتِ رهنمائی و بدعتِ گمراهی، و آنچه بر خلاف دستور خدا و رسول است مذموم است و منکر و آنچه در عموم مندوبات است در مورد مدح است. از مجلسی (ره) - در قاموس گوید: ماجن، یعنی سخت رو و سخت دل که باک ندارد از گفته و کردارِ خود.

«ينقل اليك الحديث الخ» یعنی نزد مردم به تو دروغ بنهد و از مردم هم به تو دروغ گوید و میان تو را با دیگران بهم زند و فاسد کند. از مجلسی (ره) - «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» یعنی آیات ما را تکذیب می کنند یا مسخره و استهزاء می نمایند و بدان طعنه می زنند.

«لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ» یعنی نگوئید این حلال است و این حرام است برای آنکه زبانتان را به دروغ بیالائید، یعنی چیزی را به محض زبان خود و بی دلیل حلال و حرام نکنید. از مجلسی (ره) - یحیی بن ام طویل مطعمی از اصحاب علی بن الحسین (ع) است، فضل بن شاذان گفته است: در اول کار علی بن الحسین (ع) جز پنج تن نبودند که از آن جمله یحیی بن ام طویل است، و از امام صادق (ع) هم روایت شده که بعد از شهادتِ امام حسین (ع) همه

برگشتند جز سه تن: ابو خالد کابلی و یحیی بن ام طویل است و جبیر بن مطعم و سپس مردم به آنها پیوستند و فراوان شدند، و در روایت دیگر جابر بن عبد الله انصاری را هم به آنها افزوده است، و از امام باقر (ع) روایت شده که حجاج او را خواست و گفت: به ابی تراب لعنت کن، و امر کرد که دست و پایش را ببرند و او را کشت.

من می گویم، گویا این بزرگان از خواص ائمه از آنها اجازه داشتند که تقیه را ترك کنند برای مصلحت مخصوص و نهانی یا می دانستند که تقیه برای آنها سودمند نیست و به هر حال آنها را خواهند کشت و این موضوع را به اخبار معصوم یا از راه دیگری می دانستند و تقیه برای حفظ نفس واجب است در صورتی که سودمند باشد با اینکه از پاره ای اخبار روشن می شود که تقیه برای حفظ دین واجب است و حفظ اهل دین و اگر گمراهی به جایی رسد که مایه نابود شدن کلی دینت گردد در این صورت تقیه ای نیست چنانچه وقتی امام حسین (ع) دید که آثار دین در شرف از میان رفتن است تقیه و سازش را وانهاد. پایان نقل از مجلسی.

ما در سابق گفتیم که مردانی در هر زمانی باشند که جانباز راه حق شوند و داوطلب گردند که خود را فدای حق و حقیقت کنند و اینان ستاره های تاریخ مذهب و مصلحان عالم بشریت محسوبند و جانبازی و فداکاری در راه حق و حقیقت برای کسانی که به این مقام از عقیده و ایمان و احساس یقین رسیده باشند در هر زمانی ممکن است و این اجلاء اصحاب علی (ع) بمانند همان یاران امام حسین در واقعه جانگداز شهادت بودند که داوطلب فداکاری در راه حق شدند و به سعادت شهادت رسیدند. موضوع تقیه يك تکلیف عمومی و قانونی است از نظر کلی و این مردان کمیاب و بسیار با عظمت از این قانون استفاده نمی کنند، و من در برخی از تألیفات خود از آنها به مردان فوق قانون تعبیر کرده ام.

از مجلسی (ره) - گفته اند وجه انحصار مردم در این شش صنف این است که مردم یا کافر باشند و یا مؤمن و یا نه این و نه آن، به این معنی که نه حق را فهمیده و نه به انکارش گرائیده. و از این میان مؤمن چهار قسم دارد:

1- مؤمن کامل سابق بالخیرات که هیچ گناهی نکرده است و اهل بهشت است.

2- مؤمن گنهکاری که توبه کرده است و از کسانی است که اعتراف به گناه خود دارد و کردار خوب و بدش به هم آمیخته است.

3- مؤمن گنهکاری که توبه نکرده است و کار خوبش بیش از کار بد او است و این از آنها است که کارش با خدا است.

4- که حسنه اش غلبه ندارد و توبه هم نکرده و از اصحاب اعراف است.

توبه خوبی دانستی که زبان آیات و اخبار در تعبیر از ایمان و کفر غیر از زبان متکلمین است و مؤمن بیشتر اطلاق می شود بر کسی که عقائدش درست است و به فرایض خدا عمل کرده است و از کبائر برکنار است و وعده به بهشت دارد و در آن درآید و در برابر او اقسام بسیاری است که با آن شش قسم شمرده شده است:

1 و 2- اهل وعیدند، یعنی اهل وعده و اهل وعید، یکی را ذکر کرده است برای تغلیب و در برخی نسخه ها کلمه وعد است و در برخی وعیدین به لفظ تثنیه و این اظهر است، یعنی کسانی که به طور قطع وعده ثواب و یا تهدید به عقاب در باره آنها واقع است در صورتی که به یکی از این دو حال بمیرند که اهل وعد اهل بهشت باشند و اهل وعید اهل دوزخ و در باره اینها است که خدا در سوره توبه فرموده راجع به اهل وعد:

«خدا به مؤمنین و مؤمنات وعده بهشتی داده که نهرها در کف آن

روان است و در آن جاوید باشند و خانه های خوب داشته باشند در بهشت های عدن با رضوان از طرف خدا که بزرگتر است، این است آن کامیابی بزرگ».

و راجع به اهل وعید: «خدا به منافقین و منافقات کفار وعده آتش دوزخ داده که جاوید در آن بمانند همان بس آنها است و خدا آنها را لعنت کرده و برای آنها است عذابی برجا». و نیز در همان سوره است که فرموده است: «و دیگرانی به گناه خود اعتراف کردند» طبرسی گفته: یعنی از اهل مدینه و یا عرب های دیگر به گناه خود اعتراف کردند و راجع به منافقان نیست.

«لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً» یعنی عاجزند از هجرت به مدینه چون خرجی و وسیله ندارند و چاره ای هم ندارند و راه نجاتی از شهر مکه ندارند اینانند که بسا باشد خدا از آنها درگذرد چون در ترك هجرت معذورند، این تفسیر مفسران است ولی بنا بر تأویل امام یعنی توانای فهمیدن و پذیرش از روی دلیل برای کفر و ایمان ندارند چون ابله و کم خردند و این از بطون آیه است و ممکن است ظاهر آیه هم شامل آن باشد و در مکه کسانی از این قبیل وجود داشته اند.

اما اعراف، در سابق تفسیر شد و برخی مفسران آن را به باروئی میان بهشت و دوزخ تفسیر کرده اند که در قول خدا بیان شده (13 سوره حدید):

«میان آنها باروئی زده است که دری دارد» و اعتراض شده که چه نیازی است به بارو بهشت بالاتر از آسمان هفتم است و دوزخ در اسفل السافلین است و جواب گفته اند دوری مسافت منافات با بارو ندارد و این بارو پائین و بالا دارد و بر بالای آن مردانی باشند که هر کس را از رخساره بشناسند و خدایشان بر آن جای بلند نشانده تا شرافت آنها را عیان سازد و تا از آنجا بر مردم مشرف باشند و بر احوال خلاق مطلع گردند و آنان چنانچه در دنیا گواه بر اهل ایمان و اهل کفرند و بر اهل طاعت و اهل معصیت همین طور در آنجا بر آنها گواهند و خدا آنها را به اعلا درجات بهشت منتقل سازد و در پائین اعراف

مردمی باشند که حسنه و سیئه آنها برابر است و خدا آنها را آنجا بازداشته چون حد وسط میان بهشت و دوزخ است و بسا که آنها را به رحمت خود به بهشت برد. از مجلسی (ره) - برخی گفته اند که گمراهان چهار دسته اند و با اهل ایمان و اهل کفر شش دسته شوند:

1- اهل وعده به بهشت که مؤمنانند و مقصود از آنها کسانیست که به خدا و رسول و هر چه رسول آورده گرویده و عمل کرده است.

2- اهل وعید به دوزخ که کفارند و مقصود از آنها کسی است که به خدا یا رسول یا چیزی از آنچه رسول خدا آورده کفر ورزد به زبانش یا دلش یا در فرائض از روی استخفاف مخالفت کند.

3- مستضعفان، یعنی کسانی که ایمان و کفر را نفهمند چون دیوانه و کودکان یا دعوت به او نرسیده است.

4- مُرَجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ که حکمش به قیامت افتاده است از ارجاء به معنی تاخیر یعنی تکلیف وعده و وعیدی در دنیا به آنها متوجه نشده است و همانا کارشان با خدا است که یا عذابشان کند و یا از آنها درگذرد و آن کسانی هستند که از کفر برگشتند و اسلام آوردند ولی اسلام در دل آنها ننشسته و ثابت نشده وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ از اینهاست.

5- فاسقان و بدکاران از مؤمنان که کار خوب و بد هر دو دارند و به گناه خود معترفند و بسا که خدا از آنها درگذرد.

6- اصحاب اعراف که مردمی هستند گناه و ثوابشان بر هم ترجیح ندارد تا به بهشت روند یا به دوزخ و در اعراف بمانند تا خدا چه خواهد. از مجلسی (ره) - در قاموس گفته: مطمار، ریسمان بنا است که با آن اندازه گیرد چون مطمر وتر به معنی پایه است و به معنی همان ریسمان اندازه گیری ساختمان، و پرسش آن حضرت از مطمار یا از راه انکار است به این

معنی که من چنین مقرر نکردم تو این را از کجا آوردی؟ وسائل منظور او را نفهمید و آن را شرح کرد و امام منظور او را پرسید و او توضیح داد تا حاضرین مقصود او را بفهمند و او هم توضیح داد که مقصود مقیاس میان کافر و مؤمن است و زراره اظهار کرده که جز مؤمن پاک عقیده امامی به بهشت نرود و امام فرموده: بسا که مستضعفان از مخالفین هم که عنادی نورزند به بهشت بروند، و ممکن است مقصود زراره از موافق هم عقیده و همکردار باشد و اصحاب کبائر شیعه از آن خارج باشند چنانچه خوارج هم مرتکب کبیره را لایق بهشت ندانند و قول خدا این است که مستضعفین و دیگر اصنافی که بر شمرده وعده بهشت و عفو و آمرزش داده و نباید آنها را در مخالفین شمرد و از آنها بیزاری جست.

«و زاد حماد» ظاهر این است که این کلام از ابن عمیر است و این حدیث از حماد و جمیل هم از زراره نقل شده است و در روایت حماد جمله ای اضافه داشته که در روایت هشام نبوده و آن را بیان کرده و جمله دیگری هم در روایت جمیل اضافه بوده که بدان هم اشاره کرده است.

«فارتفع صوت أبي جعفر» این جمله قدح در زراره است (که در برابر سخن امام سخن می گفته و اظهار نظر می کرده) و دلالت دارد به بی ادبی او و چون جلالت و قدر و مقام او مورد اتفاق شیعه امامیه است و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد بدان چه بر خلاف آن اشاره دارد اعتباری نیست و ممکن است این امور در آغاز کار او باشد پیش از آنکه معرفت او کامل شود یا اینکه طبع و خوی او این بوده که بحث و مشاجره می کرده است و نمی توانسته خودداری کند و این از راه شك و تردید او نبوده است و شاید مقصودش آموختن کیفیت مناظره در مطلب بوده که با مخالفان بتواند بحث کند یا از شدت علاقه او به ائمه راضی نمی شده مخالفان به بهشت روند.

«ان يدخل الضلال الجنة»

یعنی بعضی از آنها به بهشت روند و مقصود

از گمراهان و ضلال مستضعفان و دیگر اصناف مذکوره اند پس آنها کافر نباشند زیرا اخبار بسیار و اجماع همه فرق اسلامی دلالت دارند که کفار به بهشت نمی روند و در برخی نسخه ها «ان لا یدخل» است و آن استفهام انکاری است (و مقصود اثبات دخول ضلال است در بهشت). پایان کلام مجلسی (ره).

من گویم، «الضلال» جمع با الف و لام است و دلالت بر عموم دارد و معنی کلام این است که همه گمراهان به بهشت می روند. مورد سؤال این است که سنن پیغمبر چون فرائض خدا است یا نه؟.

جواب- اگر کسی ترك یکی از فرائض ثابتة خدا را بکند و بدان عمل نکند و آن را انکار کند کافر است و خدا را امور حسنه ای است تارك آنها کافر نیست ولی کم فضیلت و کم خیر است.

این جواب بحسب ظاهر با سؤال مطابق نیست و به علاوه فرق میان فرائض مثبتة و دیگر فرمان ها روشن نیست و در درجه سوم منظور از سنن رسول خدا که در سؤال وارد است واضح نیست، و به علاوه معلوم نیست وجه شباهتی که مورد سؤال است چیست؟ اینها است مشکلات این حدیث، مرحوم مجلسی در اینجا گوید:

سنت های رسول خدا (ص) آن احکامی است که از ظاهر قرآن بر نیاید و رسول خدا (ص) آن را بیان کرده است چه واجب باشد چه مستحب.

«كفرائض الله»:

در وجه شباهت مورد سؤال سه احتمال است:

1- شرافت و احترام منظور باشد، یعنی احترام و شرافت سنن رسول خدا به اندازه فرائض خدا است یا نه؟.

2- منظور لزوم وفاء و عمل باشد، یعنی سنن رسول خدا چون فرائض

لازم العمل است یا نه؟.

3- منظور کافر بودن تارك آن باشد یعنی تارك فرائض خدا کافر است و آیا تارك سنن رسول خدا (ص) هم کافر بوده است یا نه؟.

«ان الله عز و جل فرض فرائض»

در فرائض خدا دو معنی احتمال دارد:

1- منظور واجباتی باشد که در قرآن درج شده است و قرآن بر وجوب آنها دلالت دارد.

2- اعم از آنها و از واجباتی باشد که پیغمبر (ص) و ائمه (ع) بیان کرده اند ولی معنی اولی روشن تر است زیرا واجباتی که از قرآن است بیشتر آنها از ضروریات دین است و هر که آنها را انکار کند کافر است به خلاف آنچه از سنت ظاهر شده که اکثر آنها از ضروریات دین نیست، در این صورت ترك آنها با انکار و بی انکار موجب کفر است چنانچه ترك واجبات غیر ضروریه با انکار موجب کفر است و حکم ترك واجبات غیر ضروریه بی انکار مسکوت مانده است و شاید سکوت از آن برای این باشد که مردم در ترك آنها جرات پیدا نکنند، سپس معنی خیر را چنین خلاصه می کند که:

1- مقصود از فرائض، مطلق واجبات باشد و آنچه بیان کرده مطلق مستحبات باشد و مقصود از جحد، ترك از روی تهاون باشد، در این صورت قسم فرائض و قسم بعد از آن با هم درست برابر یعنی واجبات در برابر مستحبات و فرق میان آنها هم روشن است و در این صورت حکم به کفر تارك مطلق واجبات از نظر این است که مقصود از کفر غیر از کفر اصطلاحی است که خارج از اسلام باشد.

2- مقصود از جحد همان انکار باشد ولی «واو» در آن به معنی «او» باشد یعنی هر که ترك یکی از فرائض کند یا آن را انکار نماید کافر است

ص: 707

به يك معنى بر خلاف مستحبات كه ترك آنها به هيچ وجه موجب كفر نيست.

3- مقصود از فرائض همان واجبات قرآنيه باشد و مقصود از سنن در برابر آنها است كه واجبات غير قرآنى و همه مستحبات را شامل است.

4- مقصود از فرائض ضروريات دين باشد و مقصود از سنن جز آنها باشد، يا مقصود همان مستحبات باشد و منظور اين است كه بسا ترك فرائض منجر به كفر شود ولى غير فرائض چنين نباشد و حكم جمله موجه جزئيه باشد. و اين موجه جزئيه در سنن صادق نيست و كسى به ترك سنن يا انكار آنها كافر نمى شود و به هر حال تطبيق روايت با نظر متكلمين و اخبار ديگر خالى از اشكال نيست. و بسا كه مقصود روايت را چنين شرح کرده اند.

امام در پاسخ سؤال فرموده است: همه دستورهاي دين به امر و فرمان خدا است و به زبان پيغمبر او، ولى بعضى از آنها واجبات و فرائض مشتهبه است كه ترك آن با انكار موجب كفر است و برخى از آنها براى درك فضيلت است كه تركش موجب نقصان و خير است.

و گفته شده است كه فريضه در اين روايت شامل واجبات اعتقادى و عملى و اصولى و فروعى هر دو هست و بعيد نيست كه ترك عمل راجع به قسم دوم باشد و انكار راجع به قسم اول و در اين صورت معنى كفر اعم از كفر جحود است و كفرى كه به ترك انجام فرمان خدا محقق شود و اگر آن هم با همراه جحود باشد كفر جحود گردد ولى كسى كه بى انكار ترك اولى كند و اقرار بدان هم نداشته باشد و نسبت به آن بيطرف باشد او در شمار مستضعفين باشد و بيايد كه مستضعف نه مؤمن است و نه كافر و كارش با خدا است و اينكه فرموده است:

«و امر الله بامور»

شايد مقصود از آن احكام فرعى و عملى باشد به طور مطلق و منظور اين باشد كه ترك برخى از آنها چون مستحبات كفر نيست به شرط آنكه از روى انكار و جحود نباشد، انتهى. پايان

ص: 708

در ضمن شرحی که خود مرحوم مجلسی ایراد کرده است توجهی به عدم تطبیق جواب با سؤال نشده است فقط در توجیه جمله های جواب بحث شده است ولی در شرحی که اخیراً نقل کرده است اشاره ای به این موضوع دارد که گوید:

المراد ان الكل به امر الله.

یعنی مقصود امام در برابر سؤال سائل این است که همه دستورهای دین و شریعت به فرمان خدا است و از زبان پیغمبر خدا (ص) است و از این جهت با هم هیچ فرقی ندارند فقط از نظر آثار و احکام فرقی میان اقسام آنها هست و ظاهراً منظور این باشد که امام در مقام رد تقسیم احکام است به فرائض الهیه و سنن رسول خدا (ص) و می فرماید سنن رسول الله و فرائض الله عز و جل یکی هستند، همه احکام از نظر فرمان از خدایند و از نظر بیان از زبان رسول خدایند ولی از نظر آثار تفاوت دارند.

و این توجیه هم با اینکه خلاف ظاهر خود جواب است مخالف اخبار بسیار دیگری است که احکام فرائض الله دارند و سنت رسول الله بلکه خود فرائض هم به فرض الله و فرض النبی تقسیم شده اند و بلکه در روایت «لا تعاد» معروفه، خود اجزاء نماز هم به فرض و سنت تقسیم شده است.

در اینجا برای شرح این حدیث شریف توجه به مطالبی به موقع است:

1- مراتب تشریح از نظر واقع قانون گذاری و از نظر بیان و ابلاغ آن برای مکلفین بر دو وجه است:

الف- از طرف خدا در قالب تشریح و دستور ریخته شود و ساخته و پرداخته به پیغمبر (ص) تحویل شود چنانچه حکم کلی «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» در تکالیف عملی، و مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» در تکالیف حقوقی، و مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» در امور مشترکه میان تکلیف و حق، این گونه

احکام فرض الله محسوبند یعنی تقریر و تقدیر آنها به انشاء ذات الهی انجام یافته است گو اینکه نسبت بدان رخصت ترك به طور مطلق یا به اعتبار برخی حالات صادر شده باشد و از این نظر کلمه مستحب بر آن اطلاق شود.

ب- آنچه از طرف پیغمبر (ص) تشریح و انشاء شده است گرچه پایه و مایه آن به وضع مرموزی از طرف خداوند به قلب مبارک او القاء شده باشد و به اعتبار تنظیم این گونه احکام و قوانین مانند قوانینی است که رئیس دولت یا یک رئیس جمهور انشاء و اجراء می کند طبق اختیاراتی که از مرجع صلاحیت داری مانند مجلس شوری که قوه مقننه است یا از مبدء قانونی دیگری به او تفویض شود و اخباری که در باب تفویض دین به پیغمبر و ائمه معصومین وارد شده است ممکن است بر این معنی حمل شود و تشریفات که از پیغمبر اسلام (ص) چه از نظر تکالیف عملیه و چه از نظر حقوق وارد شده است بسیار است و بیشتر آنها با جمله های کوتاه و پر معنا ادا شده است که از آنها به (جوامع الکلم) یعنی سخنان کلی تعبیر شده است و پیغمبر اسلام (ص) آنها را از افتخارات خود بشمار آورده است و بدان بالیده و فرموده: «اوتیت جوامع الکلم» یعنی به من کلمات جامعه داده شده است، و این تعبیر که به من داده شده اشاره است به همان القاء نیروی قانون گذاری به قلب و روح مقدس او و به تعبیر دیگر اعطاء اختیار قانون گذاری به آن حضرت و از این قبیل است بیانیه ای که بعد از فتح خیبر از آن حضرت نقل شده است و ما ترجمه آن را از تاریخ و سیره ابن هشام نقل می کنیم. ص 224، ج 2، ط مصر:

مسلمانان از گوشت الاغ های اهلی خیبر خوردند و رسول خدا برخاست و مردم را از اموری نهی کرد و همه را برای آنها نام برد، عبد الله بن ابی سلیط از پدرش روایت کرده است که: غدقن رسول خدا (ص) از خوردن گوشت الاغ های اهلی وقتی به ما رسید که دیگر ها می جوشیدند و ما آنها را وارونه کردیم.

مکحول گوید: رسول خدا (ص) در آن روز از چهار چیز نهی کرد، از جماع با اسیرانِ آبستن و از خوردن گوشتِ الاغ های اهلی و از خوردن هر درنده نیش دار و از فروش غنیمت تا تقسیم شود.

و از رویف بن ثابت انصاری نقل شده است که: هنگام فتح یکی از آبادانی های مغرب که آن را جربه می گفتند پیا ایستاد و این سخن را ایراد کرد، گفت:

ایا مردم! من برای شما نمی گویم جز آنچه از رسول خدا (ص) شنیدم که روز فتح خیبر به ما فرمود، رسول خدا میان ما پیا خاست و فرمود: حلال نیست برای هر مردی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد که کشت دیگری را آب دهد (مقصودش جماع با زن های اسیر آبستن بود) تا آنکه او را استبراء کند و حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد که دست اندازی به زن اسیری کند تا او را استبراء نماید (یعنی معلوم کند که آبستن نیست به واسطه اینکه حائض شود یا مدت چهل و پنج روز بگذرد) و حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد که از غنیمت بفروشد تا آنکه تقسیم شود، و حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد که چهارپائی از غنیمت مسلمان را سوار شود تا وقتی آن را لاغر و نزار کند به غنیمت برگرداند (یا باید آن را فربه نگه دارد و یا اگر لاغرش کرد به حساب خود گذارد)، حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد يك جامه از غنیمت مسلمانان در بر کند تا وقتی کهنه اش کرد بدان برگرداند.

و از عبادة بن صامت روایت شده که: رسول خدا (ص) در روز خیبر به ما غدقن کرد از خرید و فروش خاكِ طلا با خودِ طلای ناب، و از خرید و فروش خاکه نقره ناب، فرمود: خاکه طلا را با پول نقره بخرید و خاکه نقره را با طلای ناب. انتهى.

اینها نمونه ای است از تشریحات پیغمبر اسلام که خود آنها را در قالب قانون ریخته است و به این اعتبار سنت و قانون او شمرده شده است.

2- در مقام ابلاغ و بیان احکام هم چند وجه است:

الف- نص قرآن که کلامی ساخته و پرداخته به دهان پیغمبر اسلام گذاشته شده و آن حضرت به مردم تلاوت کرده است.

ب- نقل کلام خدا از انشاء پیغمبر که آن را حدیث قدسی گویند و بیشتر در امور اعتقادی و اخلاقی وارد است و شاید برخی از احادیث قدسیه ترجمه خطابات خدا باشد که بر زبان های دیگری به پیغمبرهای گذشته ابلاغ شده است مانند سخنانی که خدا با موسی گفته و ظاهراً عبری بوده است و این گونه تعبیرات با ترجمه مخصوص شخص پیغمبر (ص) عنوان حدیث قدسی پیدا می کرده است.

ج- ابلاغ های اجرائی که پیغمبر نسبت به احکام کلی قرآن انجام داده است و برای نمونه از این قبیل ما قسمتی از بیانات پیغمبر (ص) در حجة الوداع از سیره ابن هشام ترجمه می کنیم ص 390، ج 2، ط مصر:.

از ابی سعید خدری که گفت: مردم (در حجة الوداع) از علی (ع) نزد پیغمبر شکایت کردند و رسول خدا (ص) در میان ما به سخنرانی برخاست و من شنیدم که می فرمود: آیا مردم از علی شکایت نکنید، به خدا سوگند که او برای خدا و در راه خدا پافشارتر است از آنکه از او شکایتی شود. ابن اسحق گوید: سپس رسول خدا (ص) حج خود را به پایان آورد و به مردم مناسک آنها را نمود و سنن و دستورهای حج را به آنها اعلام کرد و به آنان آموخت و آن سخنرانی معروف خود را ایراد کرد و آنچه را باید در آن شرح داد خدا را ستود و بر او ستایش نمود و سپس فرمود:

ایا مردم گفتار مرا بشنوید، نمی دانم شاید دیگر هرگز من شما را پس از امسال در این موقف برخورد نکنم.

ص: 712

1- آیا مردم راستی خون و مال شما بر شما حرام است (یعنی حرام است مسلمان خون برادر مسلمان خود را بریزد و یا مال او را ببرد) تا پروردگار خود را ملاقات کنید (یعنی تا بمیرد و یا آنکه تا در قیامت به خدا برسید) چون حرمت این روز شما و چون حرمت این ماه شما، حرمت مال دیگران و حرمت قتل نفس در آیات بسیاری از قرآن مجید انشاء و تبلیغ شده است مانند (29 سوره نساء): «أيا آن کسانی که ایمان آوردید و گرویدید اموال خود را در میان خود به مفت و بیهوده مخورید جز اینکه به وسیله تجارت مقرون به رضایت از شماها باشد»- و در حرمت قتل نفس مانند.

(33 سوره اسراء): «و مکشید نفسی را که خدا محترم ساخته و یا اینکه قتل او را حرام کرده است مگر به حق و طبق قانون الهی» (مانند مورد قصاص و مجازات و کیفر برخی گناهان بزرگ که در کتاب آیات مندرج است).

2- به هر که امانتی سپرده است آن را بدان که به وی سپرده پردازد.

(283 سوره بقره): «و باید پردازد آنکه بدو سپرده شده، سپرده پیش خود را».

3- راستی هر مقدار از ربا ملغی شده است ولی شماها سرمایه خود را دارید و بستانکارید نه ستم کنید و نه ستم شوید، خدا فرمان داده که راستش ربا نباید باشد و راستی ربای عباس بن عبد المطلب هم ملغی است. قرآن در این باره فرماید (228 سوره بقره): «أيا کسانی که گرویدید از خدا بترسید و آنچه از ربا مانده وانهدید و نگیرید اگر شما مؤمن هستید (279) و اگر نکنید از طرف خدا و رسولش اعلان جنگ دارید و اگر توبه کنید تنخواه و سرمایه خود را دارید، نه ستم کنید و نه ستم کشید».

4- آیا مردم به راستی (37 سوره توبه): «نسیء (پس انداختن حج از ذی حجه) فزودن بر کفر است» کفار بدان گمراه می شوند، يك سال حلالش

کنند و يك سال حرامش کنند تا شماره آنچه را خدا حرام کرده موافق سازند پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده و حرام شمارند آنچه را خدا حلال کرده است.

5- اما بعد آیا مردم شما را بر همسرانتان حقی است و آنها بر شما حقی دارند، حق شما بر آنها این است که به خانه شما راه ندهند و بر سر فرش شما نشانند کسی را که نمی خواهید و بد دارید. و بر گردن آنها است که هرزگی آشکار نکنند و اگر کردند خدا به شما اجازه داده است که از بستر آنها کناره گیرید و آنها را به اندازه تأدیب بزنید که زخم و شکستگی پدید نگرند و اگر دست بازداشتند و به جای خود نشستند خوراک و پوشاک متعارف را حق دارند، در باره زنها سفارش خوب بکنید زیرا در خانه شما بی استقلال هستند و از خود اختیاری ندارند.

قرآن مجید در این احکام آیاتی دارد:

الف- (228 سوره بقره): «و برای آنها است بمانند آنچه بر عهده آنها است».

ب- (34 سوره نساء): «زنهای خوب خداپرست و پارسایند و خود نگهدار به نگهداری خدا و آنهایی که نگران باشید از خلاف کردنشان پندشان دهید و از بسترشان کناره کنید و بزنیدشان و اگر فرمان بر شما شدند راه آزادی برای آنها مجوئید».

6- بدانید که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و مسلمانان همه برادرند... قرآن مجید در این باره فرموده است (10 سوره حجرات): «همانا مؤمنان برادرند و میان برادران خود اصلاح کنید و از خدا بترسید شاید که به شما رحمت فرستاده شود».

پس از توجه بدان چه ذکر شد اکنون برگردیم به شرح حدیث:

سؤال از این است که: آیا سنن رسول خدا چون فرائض خدا عز و جل

ص: 714

است؟ ظاهراً مقصود سائل این است که سنت های رسول خدا بمانند فرائض الهیه در ماهیت اسلام وارد است و واقعیت دارد یا چنانچه عامه می گویند يك نظریات اجتهادی است و بسا درست باشد و بسا نادرست و اعتبار موقتی دارند و ممکن است دیگری بیاید و بر خلاف آنها نظر بدهد و آنها را متروك سازد و در حقیقت این پرسش از ماهیت اختلاف نظری است که در باره پیغمبر میان خاصه و عامه است، عامه پیغمبر را در حاشیه قرآن مجید یا به تعبیر دیگر محمد منهای قرآن را يك مجتهد عالی رتبه اسلامی می دانند که می تواند در امور اسلامی از خود نظر بدهد و قانونی به عنوان اجتهاد در امور اسلامی اظهار کند مانند مجتهدی که ادله احکام را مطالعه می کند و روی آنها نظر می دهد و به اصطلاح علمای اصول حکم اجتهادی حکم ظاهری است و در عین حالی که برای خود مجتهد و پیروان او يك وظیفه لازمی است ممکن است مخالف واقع و نادرست باشد یا حکم درجه دوم باشد بنا بر آنچه مصوبه گویند و از نظر آنها پیغمبر منهای قرآن چون خلفای دیگری هستند که بعد از او آمدند و متصدی رهبری اسلام شدند و اینها دارای مقام اجتهاد بودند و در اجراء امور اسلام و جامعه اسلامی صاحب نظر بودند مانند مجتهدان دیگر و تفاوت این بود که مثلاً آنها اعلم بودند و در مورد اختلاف نظر با مجتهدین دیگر رأی آنها قطعیت داشت و یا به تعبیر دیگر در مورد اختلاف در مسائل و قوانین اگر از اکثریت و طرق دیگر رأی قاطع و مورد عمل معین نمی شد در آخر نظریه پیغمبر (ص) با خلیفه به عنوان اینکه رئیس جامعه اسلامی است قاطع بود و همان مورد عمل و اعتبار شناخته می شد از این جهت ابو بکر هم دارای سننی بود و عمر هم دارای سننی و قوانینی متکی به اجتهاد خود بود و از همان صدر اسلام این شعار به وجود آمده بود که:

قرآن و سنّت رسول و سنّت شیخین. و این خود يك آتو و دست آویزی سیاسی مهمی شده بود که در شورای شش نفری بعد از عمر مورد استفاده

شایانِ مخالفینِ علی (ع) شد و عبد الرحمن بن عوف که خود را حَکَمِ انتخاباتِ معرفی کرد با همین وسیله علی (ع) را از تصدی خلافت بر کنار کرد و عثمان را جلو کشید زیرا که علی برای سنت شیخین اعتباری قائل نشد و عثمان به اعتبار آن در برابر قرآن و سنت پیغمبر (ص) اعتراف کرد و مردم هم بدان رضا دادند.

و در اینجا موضوع دیگری هم به میان می آید که: آیا در قرآن و سنت رسول (ص) تعلیمات و قوانین اسلام را کامل کرده است یا نه؟.

و بنا بر عقیده عامه، نه. ولی عقیده امامیه این است که قرآن نسخه کامل و تام قوانین و دستور تعلیمات اسلام است و هیچ کم و کسری ندارد ولی نیازمند علم و دانش عمیق و مخصوصی است که روحیه نبوت سر آن است و پیغمبر اول کس بود که به حقیقت قرآن مجید آگاه بود و طبق آن کلیات اسلامی که در قرآن مجید است شرح و اجراء می کرد و آنچه او از نظر مقررات دینی اظهار می داشت طبق واقع و حقیقت بود و از خدا بود نه از او و از اجتهاد و اندیشه او چنانچه قرآن مجید فرماید (3 سوره نجم): «سخن نگوید از دلخواه خود (4) نیست گفتار او جز وحی که به او می رسد». و امام صادق (ع) هم در جواب داود بن کثیر رقی همین حقیقت را بیان کرده است و حدیث از نظر پاسخ به سؤال سائل چنین شرح می شود که:

آری سنن رسول خدا (ص) هم مانند فرائض خدای عز و جل است و عین حقیقت است و جزئی از واقع دستورهایی الهیه است و از این نظر فرقی میان فرائض الهیه که در قرآن مندرج است و سنت های ثابت پیغمبر اسلام نیست بلکه سنن رسول (ص) قسمتی از اوامر و دستورهایی خدا است که به زبان او و به تعبیر او بیان شده است چنانچه خود قرآن مجید هم گرچه کلام ساخته خدا است از زبان او ابلاغ شده است و چون پس از این بیان ممکن است اعتراض شود که انکار یا ترك فرائض خدا موجب کفر است و ترك یا انکار

سنن رسول خدا چنین نیست و به اصطلاح برای جواب از این سؤال مقدر امام توضیح می دهد و کلیه اوامر خدا را به دو دسته تقسیم می کند:

1- فرائض موجب. 2- اوامر حسنه.

تقسیم دستوره‌های خدا به این دو قسمت نباید از نظر این باشد که قسم اول در قرآن است و قسم دوم نیست، یا قسم اول واجب است و قسم دوم مستحب، چنانچه در بیانات مجلسی (ره) و دیگران بدان اشاره شده است بلکه باید گفت که منظور از فرائض موجب آن احکام و مقرراتی است که مسلمانی با آنها تحقق پیدا می کند و در ماهیت اسلام و مسلمانی دخالت دارند از نظر اعتقاد و اقرار و عمل، و ضروریات دین را هم باید به همین معنی تفسیر کرد، اسلام يك کیشی است که با اظهارات و اعمالی وجود خارجی پیدا می کند و اگر آنها یا برخی از آنها در کسی نباشد او را مسلمان نخوانند و ندانند، و به عبارت دیگر يك اجزاء و اعضاء اصلیه دارد مانند خانه و اطاق که چهار پایه و سقف اجزاء اصلیه آن هستند. مقصود این است که این اندازه از فرائض الهیه از ظاهر قرآن ثابت باشد و چه از سنت رسول خدا (ص) فرائض موجب اند یعنی تحقق بخش به اسلام و مسلمانی و هر که یکی از آنها را ترك کند و از دست بدهد و نپذیرد کافر است. و بنا بر این جحد، تفسیر همان ترك عمل است زیرا مقصود از ترك عمل به فرائض موجب عدم تسلیم به مسلمانی است و عدم پذیرش کامل آن و ترك ضروری هم موجب کفر است به همین اعتبار زیرا کسی که اجزاء اصلیه و مشکله اسلام را به خود نگرفت مسلمان نشده و اگر هم از دست بدهد از مسلمانی به در شده است و بعد از تحقق اصل مسلمانی با فرائض موجب از اقرار و اعتراف به شهادتین و الزام به اعمال کلی و جوهری اسلام که فروع دین است به طور اجمال دستورها و اوامر فراوان دیگر هم در اسلام هست که همه خوبند و مطابق مصلحت بعضی واجب و بعضی مستحب ولی ترك آنها مایه کفر و خروج از اسلام نیست بلکه در مستحبات ترك

فضل است و در واجبات کم و کاست در خیر و خوبی است که برای مسلمان بایست است. از مجلسی (ره) - آنچه از این اخبار به دست آید این است که غرض بیان کفر کسی است که امامت امیر المؤمنین (ع) را انکار کرده و بر او پیشی گرفته و با او جنگیده و این افراد از مشرکین پلیدترند و ظاهر شود که معنی کفر، ترک طاعت خدا است از روی عناد و تکبر و شرک این است که برای خدا از خلق او شریکی بترشد در عبادت یا طاعت اعم از اینکه از راه عناد باشد یا از راه نادانی و گمراهی و فرموده ترک طاعت خدا دانسته و فهمیده از روی عناد و تکبر از شرک پلیدتر و قدیمی تر است زیرا همان گناه ابلیس است که نخست گناه و خلاف است. از مجلسی (ره) - سالم بن ابی حفصه از امام سجاد و امام باقر و امام صادق (ع) روایت کرده است و زیدی مذهب و بتی است و از سران آنها است و امام صادق (ع) به او لعنت کرده و او را تکذیب نموده و تکفیر کرده است و در ذم او روایات بسیاری است و نام ابی حفصه زیاد است.

«یعنی مستخف کافر» ظاهر این است که گفته یکی از راویان باشد و گفته اند ممکن است از کلام امام (ع) باشد و شاید که مقصود این باشد که در صورتی حکم به کفر تارك طاعت شود که استخفاف کند و یا مقصود این باشد که تارك طاعت به طور دائم ناچار باید استخفاف کننده هم باشد. از مجلسی (ره) - «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» بیضاوی گفته است یعنی با نصب دلائل و انزال آیات. «اُمّا» برای تقسیم و یا تفصیل است یعنی در هر دو حال هدایت ما انجام شده است و بعضی بارهایی شاکرند و برخی با اعراض کفران کردند و کفور به جای کافر بوده است برای حفظ توافقی آخر آیات و برای اشاره به اینکه انسان غالباً ناسپاسی دارد و آنکه از حد بگذراند مسئولیت دارد، انتهی. ولی حدیث دلالت دارد که مقصود از کفور، کافر است.

از مجلسی (ره) - «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ» گفته بآء، برای عوض است یعنی هر که کفر ورزد به جای ایمانی که داشته، یا به معنی مصاحبه است یعنی هر که کفر ورزد به همراه ایمان و بنا بر این مقصود این است که در دل کافر باشد و در ظاهر مؤمن یعنی منافق باشد.

بیضاوی گفته است: مقصود از ایمان مقررات اسلام است و معنی این است که هر که منکر شود و سر پیچد از مقررات ایمان. طبرسی (ره) گفته است یعنی هر کس انکار کند آنچه را خدا فرمان داده است به تصدیق و اقرار بدان از توحید و عدل و نبوت محققاً ساقط گردد عملی را که کرده است و پنداشته است برای خدا است و او در آخرت از زیان کاران است یعنی هلاک شده ها. «ترك العمل الذي اقرَّ به» پس مقصود از کفر در اینجا ارتکاب هر کبیره ای است یا خصوص آن کبیره ای که اشاره دارد به خوار شمردن دین چنانچه از مثل زدن به ترك نماز بدون عذر بر می آید و بسا که حمل شده است بر انکار و استخفاف و بنا بر این موافق با اصطلاح مشهور در معنی کفر است و برخی گفته اند کفر در اینجا به ترك عمل تفسیر شده است که کفر مخالفت باشد و ایمان به اقرار به وجوب عمل تفسیر شده است و مثالی برای آن آورده است. از مجلسی (ره) -

«ما عهدی بك تخاصم الناس»

یعنی من تو را از کسانی نمی دانستم که با مردم درافتی و بحث و مناقشه کنی و در این مسائل اندیشه کنی که میان متکلمین و اهل بحث مطرح است و این پرسش تو اشعار دارد که وارد این مرحله شدی و شاید «ما» به معنی استفهام باشد مقصود این باشد که مگر من با تو سفارش نکردم که با مردم وارد بحث و ستیزه مشو. از مجلسی (ره) -

«یدخل النار مؤمن»

مقصود از مؤمن در اینجا امامی بر کنار از کبیره و بی اصرار بر صغیره است یعنی شیعه عادل امامی و مقصود از کافر کسی است که برخی عقائدش نادرست است از توحید

یا امامت یا نبوت و معاد یا سائر اصول و مقررات دینی با اینکه در این باره تعصب دارد و به کمال بلوغ عقل بر او اتمام حجت شده است و در این میان واسطه ای پدید شود که:

مرتکبان کبیره از امامیه و مستضعفان از عامه و کسانی که بر آنها اتمام حجت نشده است از سائر فرق و اینانند که احتمال دارد به دوزخ روند یا نروند و اینها واسطه میان مؤمن و کافرند.

یا مقصود از مؤمن مطلق شیعه امامی صحیح المذهب است گرچه گنهکار باشد و مقصود از کافر همان است که گفتیم بر این پایه که شیعه درست عقیده به دوزخ نرود چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد و عذاب گنهکاران شیعه در مرگ و برزخ و قیامت به پایان می رسد و واسطه همانهاست که ذکر شد جز صاحبان کبیره از شیعه. و زراره منکر واسطه بوده است و واسطه ها را جزء کفار می شمردند یا برخی را جزء کفار و برخی را جزء مؤمنان می شمردند و روا نمی دانسته مؤمن به دوزخ رود و غیر مؤمن به بهشت رود از این رو پس از پذیرفتن تشیع زن نگرفته است زیرا مخالفان را کفار می دانسته و تزویج آنها را درست نمی دانسته و گویا دلیل او این آیه بوده است که در:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» و آیه دیگر که: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» و منع دلالت آنها ظاهر است.

«لا علم له بالخصومة» ظاهر این است که غرض او امام (ع) است و حملش بر اینکه مقصود خود او باشد بعید است و من گوئیم ممکن است صرف خطور به ذهن باشد که مؤاخذه ندارد و حاصل کلام امام در مقام رد بر زراره اثبات واسطه است زیرا مخالفان در برخی احکام چون مسلمانان اگر چه جز واسطه ها مخلد در دوزخ باشند و بعلاوه ممکن است بعضی از مخالفین چون مستضعفان به بهشت روند و چون زراره غرض آن حضرت را درك نکرد و می پنداشت که واسطه غیر معقول است او را متوجه کرد به حال کسانی که

در حکم او زندگی می کنند یعنی خادمان او و به احوال غلامان او و سائر افراد خاندانش به او فرمود: اگر تو آنها را کافر می دانی و قتل آنها را جائز می شماری پس چرا آنها را نمی کشی اگر کفار و مشرکند و از این توجه به هوش آمد و فرق را درک کرد که با کفار دیگر تفاوت دارند و دانست که اگر در جواز قتل میان آنها و کفار دیگر فرق باشد در امور دیگر هم ممکن است که فرق باشد و اعتراف کرد که خودش علم به بحث و مناقشه ندارد و ممکن است مقصود از خدم و اهالی مستضعفین از شیعه باشد برای تنبیه بر حال مستضعفان از عامه، و برخی «من اقر لکم بالحکم» را معنی کرده اند به اینکه تسلیم به مذهب او شود و گوید به هر چه تو گوئی معتقدم و در برخی نسخه ها (أ تقبله) به باء است یعنی آیا از او می پذیری؟ پایان نقل از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - ظاهر این است که مقصود از کفر در اینجا چیزی است که اشعار دارد به کم اعتنائی به دین و سستی یقین زیرا داعی غالبی بر مخالفت امر خدا وجود ندارد و این سبب عذاب عظیم و کیفر طولانی است و این کفری نیست که موجب خلود در نار با کفار باشد و شفاعت سود ندهد و در دنیا محکوم به نجاست گردند و نکاح وارث آنها ممنوع گردد.

و اگر بر استحلال و انکار حمل شود زیرا زناکار هم در صورت استحلال کافر است و این هم خود یکی از معانی و درجات کفر است در برابر درجات مختلفه ایمان. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، امر و فرمان از طرف خدا عبارت از جعل داعی است در بنده برای انجام امری و اگر منظور اصلی عبادت باشد این ایجاد جعل داعی بر اساس مولویت و اظهار مقام مطاعیت انجام شود، انشاء امر و جعل داعی از طرف شارع نسبت به همه بندگان خدا برابر است و چون باران رحمت و فیض ایجاد از طرف مبدء فیاض یکسان است ولی پذیرش و تأثر مردم از آن یکسان

برابر نیست و به اعتبار اختلاف درجات و مراتب ایمان آنها مختلف می شود، در درجات بلند بندگی تا به جایی می رسد که اراده و خواست و داعی شخصی و نفسی بنده را مغلوب و بلکه در اعلا درجات آن محو و نابود می سازد و او را به جای ابزاری در معرض انجام فرمان های خدا قرار می دهد و این است مقام فنا و خودباخته شدن بنده در برابر ذات خداوندی و آن بالاترین درجات بندگی است و در کمترین درجات ایمان و عقیده به مبدأ به جایی می رسد که در صورت نبودن مانعی در وجود بنده او را برای انجام مأموریت حرکت می دهد و به کار می گمارد، چنانچه نهی و غدقن الهی عبارت از ایجاد و جعل مانع است در برابر بنده از انجام کاری و نتیجه اینکه امر و فرمان الهی برای عمل بنده به منزله مقتضی است و نهی و غدقن او به منزله مانع و کمترین تأثیر آنها این است که امر در صورت عدم مانع در وجود بنده محرك او باشد و نهی و غدقن الهی در صورت عدم محرك در وجود بنده مانع او گردد.

و اگر چنانچه با وجود عدم مانع در وجود عبد ابلاغ فرمان خدا در او هیچ اثر نکند و او را به انجام امر الهی و ندارد و به عبارت دیگر در نظر او مقتضی فعل هم نباشد معنایش این است که او عقیده و ایمانی به امر اصلی که خدا است یا واسطه ابلاغ او که پیغمبر و امام است ندارد و یا اینکه آنها را به مقام فرماندهی قبول ندارد و این هر دو عبارت از استخفاف به مقام الوهیت و نبوت است که منشأ آن عدم عقیده و عدم ایمان است و بی ایمانی همان کفر است پس هر جا در برابر امر و نهی الهی در وجود خود عبد داعی مخالفی وجود داشته باشد آن داعی مخالف با داعی الهی که به دستور او به وجود آمده است مزاحمت می کند و بسا داعی نفسانی غالب شود و یا مساوی درآید و امر الهی انجام نشود و این راجع به عدم عقیده و عدم ایمان نیست بلکه راجع به ضعف و سستی ایمان و عقیده است و آن کفر و بی ایمانی نیست و از این نظر ترك نماز هم مراتب و انواعی دارد که بسا به اعتبار برخی حالات داعی نفسانی برای

ترك انجام امر الهی وجود دارد مانند اینکه هوا بسیار سرد است و از وضوء با غسل با آب سرد در رنج می شود نه به اندازه ای که به حد عسر و حرج برسد، در وقت نماز يك سرگرمی و دلربائی دارد که بر قصد بندگی او غالب است و همچنین، ولی گاهی می شود که هیچ گونه داعی مخالفی وجود ندارد و مع ذلك نماز را نمی خواند و در این صورت است که فرمان الهی به هیچ وجه در وجودش اثر نکرده است و این عبارت از استخفاف است و کفر است. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد بر اینکه شك در اصول دین موجب کفر است و در ابواب ایمان هم گذشت و بعد هم می آید ان شاء الله، و گویا مقصود شك بعد از اتمام حجت است و مقصود از کفر آن است که برابر ایمان است و شامل مستضعفین هم می شود و کفر به این معنا مستلزم خلود در دوزخ نیست. از مجلسی (ره) - در این حدیث اشعاری است به اینکه کفر شك از ضروریات دین نیست تا انکارش موجب کفر باشد. از مجلسی (ره) - «فما موضع ترك العمل» دو احتمال دارد:

1- غرض استعلام از این باشد که مقصود ترك همه اعمال دینی است یا ترك برخی از آنها هم این حکم را دارد و امام پاسخ داد که اعم است از ترك همه و ترك برخی از اعمال عمدیه چون نماز.

2- سؤال از این باشد که ترك هر عمل دین موجب کفر است یا برخی از اعمال چنین است و جواب داد: برخی چنین است.

«حتی یدعه اجمع» یعنی آیا ترك همه چنین است؟ حرف استفهام در آن مقدر است و حاصل مقصود این است که: آیا ترك عمل مخصوص این حکم کفر را دارد یا ترك همه اعمال این حکم را دارد؟ و امام فرمود: بر خود ترك عمدی نماز هم این حکم کفر باز می شود.

از مجلسی (ره) - مرجئه، فرقه ای بودند که ایمان را همان علم به ما جاء به الرسول می دانستند، و می گفتند: با وجود ایمان هیچ گناهی زیان ندارد چنانچه با وجود کفر هیچ طاعتی سود ندهد.

شیخ بهائی (قدس سره) قدریه را به جبری مذهب ها تفسیر کرده و من می گویم ممکن است مقصود قائلین به تفویض باشد که بنده را در افعال خود مستقل می دانند و می گویند خدا هیچ دخالتی در آن ندارد.

در نهاییه گفته که: حروریه، يك دسته از خوارجند که مرکز اول آنها حروراء بوده است و آن محلی است نزدیک کوفه و بدان منسوب شدند و در آنجا حکومت برپا کردند و اینان سخت ترین خوارجند که علی (ع) با آنها نبرد کرد.

«الكافرة المشركة» کفر از نظر ترك طاعتِ خدا در باره وجوب اطاعت از ائمه بر حق از روی عناد و ستم و شرك از نظر اطاعتِ پیشوایان جور که آنها را در برابر خدا واجب الاطاعه دانستند. ظاهر این است که مقصود خواری در دنیا است و نزد مردم زیرا طاعتش موجب ترك دنیا و زیور آن است و حکومت ناتوان ها بر تواناها و رضا به قسمتِ برابر میان شریف و ضعیف و قناعت به کم از حلال و تواضع و ترك تکبر و سرفرازی و همه اینها موجب خواری است در برابر مردم دنیا طلب. این حدیث دلالت دارد که جاهل در اکثر موارد معذور است چنانچه اگر امامت علی (ع) را ندانند و دلیلی بر آن ندارد اگر در باره آن توقف کند و مبادرت به انکار نماید کافر نباشد و در شمار مستضعفین درآید. از مجلسی (ره) -

«و من نصب معه شیئا»

یعنی امام دیگری را با او شریک داند و او را از مرتبه خود عقب اندازد مشرك باشد زیرا که دینی جز دین خدا آورده باشد و با خدا در نصب امام شریک شده است.

جحد، در لغت مطلق انکار است و مقصود از آن در اینجا انکار هر آنچه است که متعلق به ربوبیت است، یعنی از طرف رب تعالی است و آن را به خصوص آن شرح کرده. من گویم: این را انکار ربوبیت نامیده برای اینکه ربوبیت خدا است که مقتضی تکلیف و ثواب و عقاب است و این دهریه یا منکر اصل وجود اویند یا منکر ربوبیت اویند و گویا مقصود از دو صنف:

1- منکر مبدأ و معاد هر دو هستند که اینها را ملاحظه گویند.

2- قائلان به مبدأ و منکران معاد چون برخی فلاسفه که معاد را منکرند و جهان را قدیم دانند و ابدی و هم کفار مکه که خدا در این آیه از آنها یاد کرده است و آنهایند کسانی که می گفتند: هلاک نکند ما را جز دهر.

و پنداشتند که تولد اشخاص و تکوین مرکبات این جهان و تباهی آنها و مرگ و زندگی همه اثر دهر است و حرکت افلاک و تأثیر کواکب.

برخی، منکران خدا را دو صنف دانسته اند به این شرح:

1- کسانی که برای پیدایش جهان توجه به علت و سببی کرده و آن را طبع دانسته اند که صفتی جسمانی و بی دانش و ادراک است.

2- کسانی که توجه بدان نداشته و به خود اندرند و چون بهائم زندگی گذرانند.

پایان نقل از مجلسی (ره).

به هر حال امام دین دهریه و ماتریالیسم ها را دین خود در آوردی دانسته و دین بی دلیل و منطق، می فرماید: آن را به صرف سلیقه و استحسان پذیرفته اند، یعنی خوششان آمده که مبدء و معادی در کار نباشد و خود را از قانون گذار و تکلیف کنند و به اصطلاح آقا بالاسر حقیقی آزاد بدانند و هر گونه عملی را هم که مرتکب می شوند کیفر و سزا و جزائی نداشته باشند و از این جهت خداوند آنها را پیروان پندار و گمان خوانده است و از بیم و امید به معنویات برکنار

دانسته است. از این آیات راجع به شکر نعمت استفاده شود که کفران و ناسپاسی نعمت خدا سه اثر بد دارد:

1- موجب زوال و فنای نعمت می شود.

2- موجب عذاب سخت و دردناک است.

3- موجب این است که خدا از بنده ناسپاس صرف نظر می کند و او را به حال خود می گذارد. از مجلسی (ره) - «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» در اخذ مضمون این میثاق چند وجه گفته شده:

1- پیمان بر اینکه برای دشواری پیشآمدها خودکشی نکنند و چون ریاضت کشان هندی برای خلاصی از عالم فساد و رسیدن به عالم نور (به عقیده خود) خودکشی نکنند.

2- کاری نکنند که سبب کشتن آنها گردد و یا سبب تبعید آنان از خانمانشان باشد.

3- همدیگر را نکشند و یک دیگر را از وطن بیرون نکنند (این خود یک نوع خودکشی اجتماعی است).

4- کاری نکنند که از زندگی و سعادت ابدیه محروم گردند و از بهشت که وطن دائمی است رانده شوند (این خودکشی و آوارگی جان است).

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» نکوهش گردیدند بر کمک به گناه و ستم و این دلالت دارد بر اینکه اعانت بر گناه و ستم چون خود ستم حرام است، در اینجا اعتراض نشود که خدا به ظالم قدرت داده تا ظلم کند زیرا چنانچه خدا به او قدرت داده او را از ستم هم منع و زجر کرده به خلاف اعانت کننده بر ستم که او را بدان تشویق می نماید.

«وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ» مفسران گفته اند: قریظه، تیره ای از

یهود خیبر بودند که همقسم بودند با تیره اوس و نضیر از یهود همقسم بودند با خزرج و چون میان اوس و خزرج جنگ می شد همقسم های یهود هم با آنها کمک می کردند در کشتار و ویرانی قلعه ها و خانه ها و آواره کردن صاحبان آنها، و چون از هر طرف کسی به اسیری می رفت همقبیله ها پولی جمع می کردند برای او فدیة می دادند و او را آزاد می کردند و عرب آنها را سرزنش می کرد که چرا با آنها جنگ می کنید و چرا سپس از آنها فداء می دهید؟ در پاسخ می گفتند: جنگ با آنها حرام است و فدیة دادن برای آنها بر ما واجب است، ولی به ما برمی خورد که همقسمهای ما خوار شوند و خدا آنها را به ترك اطاعت برخی اوامر مذمت کرده است.

«أَفْتَوْمُنُونَ بِنَعْصِ الْكِتَابِ» یعنی فدیة دادن برای اسیران و «وَتَكْفُرُونَ بِنَعْصِ» یعنی جنگیدن و آواره کردن آنان.

من گویم: از این خبر روشن شود که مقصود از كفر در اینجا ترك اجراء فرمان خدا است که خودداری از کشتار و آواره کردن آنها است و تعبیر از آن به ترك اجرای فرمان نه ارتکاب نهي خداوند سبحان برای این است که شامل ترك هر فرمانی شود که بسا اهم و اعظم باشد یا برای این است که مقصود از نهي در هر جا تحصیل ضد منهي عنه است و منظور از نهي از شرب خمر حفظ عقل است و غرض از نهي از زنا حفظ انساب است و منظور از نهي از قتل نفس حفظ نفوس است و همچنان. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، اگر کبرای کلی ترك ما امر الله بر اضداد منهي عنه تطبیق شود این حدیث دلیل می شود که نهي از هر چیزی دلالت دارد بر امر به ضد آن و این خود يك بحث اصولی است در برابر بحث معروف «امر به شیء مقتضی نهي از ضد است» ولی اصحاب متعرض آن نشده اند، بلی اگر منظور این باشد که غرض و هدف از نهي از چیزی تحصیل ضد آن است چنانچه از ذیل کلام مجلسی برمی آید نهي دلیل بر وجوب تحصیل ضد نمی شود زیرا

حکمت و مصلحت امر و نهی که از آن به داعی فاعلی امر و ناهی تعبیر می شود مورد تکلیف نیست مثل اینکه دستور می دهد دوا بخر به منظور علاج مرض، این دلالت ندارد که علاج مرض مورد امر باشد و صدر و ذیل کلام مجلسی (ره) خالی از تشویش و تناقض نیست فتدبر.

مجلسی (ره) - گوید: و از آنچه در تأویل این آیه به روایات اهل بیت بیاید روشن شود که در باره ترك قول به امامت اهل بیت (ع) نازل شده است و در آنچه بر این مخالفت اساس مترتب شد از کشتار و آواره ساختن اهل بیت (ع) دفع آنها از امامت و تبعید و آواره کردن اصحاب آنها چون ابی ذر و این خود نکته دیگری است روشن تر از آنچه یاد کردیم و آنها را مؤمن شمرده است به حسب ظاهر و بر حسب اظهار و ایمان زبانی. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، اگر یکی از معانی کفر ترك دستور الهی باشد چنانچه ترك دستوری کفر است از نظر ترك آن، عمل به دستوری هم ایمان است.

بنا بر این کفر و ایمان دو امر نسبی می شوند و در انسان با هم جمع می شوند و يك فرد، مؤمن است، نسبت بدان چه اطاعت کرده، و کافر است، نسبت بدان چه ترك اطاعت کرده است. آری از نظر نتیجه گیری که به استحقاق بهشت باشد این بحث به میان می آید که: آیا بهشت بر کافر مطلق حرام است یا مطلق کافر که شامل کافر نسبی هم می شود و در این صورت کفر نسبی هم موجب هلاک است و همچنین در کلیه آثار دنیوی و اخروی کفر باید دقت شود که بر کفر مطلق مرتب است یا بر مطلق کفر و ممکن است بعضی چنین باشند و بعضی چنان.

«فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ ... الْآيَةُ» طبرسی گفته است: در این آیه این پرسش آید که ظاهرش دلالت دارد بر اینکه ایمان و کفر در يك شخص جمع می شوند و این با مذهب درست نادرست است و باید ایمان حمل

بر ظاهر شود. از مجلسی (ره) - تأیید - راغب گوید: کفر، در لغت پوشیدن چیزی است، شب را کافر گویند که اشخاص را درپوشد و زراعت کار را کافر خوانند که دانه را در خاکِ نِهان سازد و این نام به خصوص آنها نباشد. کافور، نام غنچه های ثمره است که آن را نِهان می سازد و کفر و کفرانِ نعمت، نِهان کردنِ آن است در برابرِ شکر که اظهار آن است.

تا آنکه گوید: کافر یعنی ساتر و نِهان کننده حق و از این رو کافر فاسق باشد و کفرِ مطلق بزرگ ترین فسق است و مقصود از آن کسی است که انکار حقّ خدا کرده و از فرمانِ او رو برتافته و هر کارِ خوبی از ایمان محسوب است چنانچه هر کارِ بدی از کفر باشد، در باره مذمتِ جادو فرموده است:

سلیمان کافر نبود، یعنی جادوگری نکرد ولی شیاطین بودند که کفر ورزیدند، یعنی جادوگری کردند و ربا خوار را در آخر آیه، کفارِ اِثیم نامیده است و ترك حج را هم کفر شناخته. از مجلسی (ره) - یکی از افاضل، مغروران را چنین برشمرده است:

1- کسانی که از اساس حشر و نشر منکرند.

2- کسانی که گمان برند تهدیدهای پیغمبران برای بیم دادن است چونان که کودکان را بترسانند و در دیگر سرای کیفری نیست.

3- گوید لذت های دنیا یقینی است و کیفرِ آخرت مورد شك است و یقین را برای شك ترك نکنند.

4- گناه ورزد و گوید خدا غفور است و رحیم.

5- گوید دنیا نقد است و آخرت نسیه و نقد بهتر از نسیه است.

6- به خود و کردارش مغرور است و از آفات عمل غافل.

7- به دانش خود مغرور است و پندارد کسی به پایه او نیست و گویا آنچه در نکوهش علمای مغرور رسیده به گوشش نرسیده.

8- آنها که دانسته به کار بسته ولی درون را از اخلاق بد نشسته و در انتظار ثواب شایان از خداوند متان نشسته.

9- به دانش فریفته شده و دنبال دانش دنیا رفته و از دانش آخرت بازمانده.

10- به اصل طهارت فریفته شده و در امر نیت گیر کرده و دچار وسواس خناس گردیده و پنداشته خوب کرده و اجر برده.

11- به عبادت مغرور شده و پنداشته سیره عابدان است.

12- به زهد فریب خورده و پندارد از هدی ناس است و در قیامت شفیع خلق است. مجلسی (ره) - تعمق بالرأی، بررسی امور است به رأی و قیاس باطل. و لفظ بالرأی در نسخه خصال نیست و تعمق در رأی مزید اندیشه در آن است پس از فهمیدن مطلب چنانچه کسی به چاه رسد و آب برگردد و در آن فرو شود تا غرقه گردد. و برخی گفته اند مقصود از تعمق غور و بررسی در طلب باطل است زیرا طلب حق صعود را ماند و طلب باطل نزول و فرورفتن را.

«فِي أَمْرِ مَرْيَجٍ» یعنی در کارهای آمیخته به باطل های گوناگون یا آمیخته از حق و باطل. بیضاوی در تفسیر قول خدا تعالی: «بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرْيَجٍ» گفته است: یعنی کار پریشان چونان که گویند: مرج الخاتم، یعنی انگشت از انگشت پرید و این پریشانی آنها در این بود که يك بار می گفتند شاعر است و يك بار می گفتند جادوگر است و بار دیگر می گفتند کاهن است. طریق اعور، یعنی بی نشانه و یاراه سخت و دشوار و ناهموار. مجلسی (ره) - گویم ظاهر این است که مقصود از شك در

اینجا شك در اصول دین است خصوص نسبت به امر امامت چنانچه گواه از سورة النجم آورده است زیرا خدای تعالی در آن فرماید: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» «سوگند به ستاره در گاهی که فرود آمد»- از ابن عباس روایت شده است که: پیغمبر (ص) فرموده: در سپیده دم اختری از آسمان بر کنده شود و در خانه هر کدام شماها افتد هم او وصی و خلیفه و امام بعد از من است، و آن اختر در خانه علی (ع) افتاد و منافقین گفتند: دوستی پسر عم پیغمبر او را دیوانه و گمراه خود کرده است و در باره او جز از روی هوس سخن نگوید، و خدا در باره او نازل کرد: «گمراه نشده صاحب شما و از راه به در نرفته است» یعنی به خاطر دوستی با علی و از روی هوس و هوا سخن نگوید در باره علی همانا چیزی است که به او وحی شده است.

«و من استسلم الهلكة الدنيا و الآخرة»

یکی از محققان گفته است: در اینجا اشاره است به اینکه خود باخته دنیا هلاک است و خود باخته به آخرت هم هلاک است و انسان صاحب یقین را مقام دیگری است بدو سزا است و آن قطع نظر از دنیا و آخرت هر دو است و ترقی به عالم وصل الهی و توجه به حضرت او.

«فمن فضل اليقين»

گفته اند: مقصود از یقین صرف اعتقاد نیست بلکه حالت نفسانیه ای است که وادار کند به پیروی از پیغمبر و امام و رهبری که شناخته است در همه جهت و مانع است از مطلق مخالفت و از این جهت فرموده است: چیزی کمتر از آن نیست. از مجلسی (ره) - «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» لبس حق به باطل گرچه یکی بیش نیست ولی از امواج ظلمت فراهم شده است چون ظلمت باطل و ظلمت دل و ظلمت کردار ناهنجار مترتب بر آن چنین گفته اند. از مجلسی (ره) -

«حسب ما هو فيه»

یعنی حساب و اندازه و شماره آنچه را در آن است که عبارت از عمر و کردارش باشد و این اشاره

است به قول پیغمبر که فرمود: حساب خود را بکشید پیش از آنکه حساب شما را بکشند، تا آنکه گوید:

و حاصل آنچه که ما یادآور شدیم این است که اگر آرزو و غفلت نبود و انسان توجه کامل به عمر و کردارِ بد خود داشت و می اندیشید که ممکن است به زودی مرگش در رسد و بی عمل و زاد به آخرت رود و در فکر سختی جان کندن و هراس های بعد از آن و عقبات قیامت و ترس ها و کیفرهای سخت می افتاد که سزاوار آن است و در باره آنها درست فکر می کرد حقیق آن بود که از ترس بمیرد چنانچه همام از شنیدن وصف متقین جان داد ولی آرزو او را از اینها باز می دارد تا مرگش برسد و از اینجا روشن می شود که آرزو و غفلت حکمت نظام نوع انسان و بقاء دنیا نهفته است و فزونی آنها باعث شقاوت و بدبختی در آخرت است. از مجلسی (ره) -

«احسن کل شیء خلقه»

بیضاوی گفته:

حسن خلقت، هر چیز به این است که استعداد وافر و لایق به او داده بر وجه حکمت و مصلحت. و گفته اند: مقصود این است که او را از روی کمال علم آفریده است.

«و انبسطت یاده» - اشاره است به قول خدا تعالی (64 سوره مائده):

«یهود گفتند دست خدا بسته است، بسته باد دستشان، و لعنت بر آنها باد بدان چه گفتند، بلکه هر دو دستش گشاده است و هر گونه خواهد انفاق کند».

گفته اند: ذکر دو دست برای مبالغه در ردّ یهود و نفی بخل و اثبات نهایت جود است زیرا نهایت سخاوت این است که به هر دو دست بخشش شود و در آن اشاره است به بخشش های دنیا و آخرت، و آنچه به دشمن و دوست عطا کند.

طبرسی گوید: لفظ ید در لغت عرب بر پنج وجه آمده است:

(1) عضو تن (2) نعمت (3) قوت (4) ملك و سلطنت (5) برای اسناد

ص: 732

فعل به فاعل. سپس گفته: چون جواد به دست بخشد، و بخیل دست از عطا نگهدارد جود و بخل را به دست نسبت داده و گویند: دست گشاده و مشت برهم.

«ظهر أمره»

- یعنی وجود و علم و قدرت و حکمتش به وسیله آنچه در آفاق و انفس پدید کرده است یا مقصود دین و شریعت او است در مابین بندگان برای اعترافشان به بندگی.

«و هیمن کتابه»

یعنی کتابش حافظ و شاهد و رقیب بر همه چیز است زیرا بیان هر چیزی در آن است یا اینکه بر دیگر کتاب ها ناظر است و رقیب و پاینده بر آنها است زیرا گواه صحت است و این معنی دوم روشن تر است زیرا اشاره دارد به (48 سوره مائده).

«واقسطت موازینه»

یعنی صاحب عدل و داد شدند و این اشاره است به قول خدا تعالی (47 سوره انبیاء): «روز قیامت ترازوهای عدل به میان گذاریم و هیچ کس به هیچ اندازه ستم نشود». از مجلسی (ره) - «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» - یعنی اظهار ایمان کنند و صلاح از خود نشان دهند و کفر و فساد خود را نهان دارند برای نجات از کشته شدن و اسیری و زاری و چپاول اموال و دفع ضرر مسلمانان.

«وَهُوَ خَادِعُهُمْ» به پذیرش آنها در مسلمانان و اجراء احکام اسلام بر ایشان و عذاب کردن آنها سخت تر از کفار و انداختن آنها در درك اسفل نار.

و عدم ذکر اصل ماله شاید برای تقیه بوده است و گویا پرسش از حال مأمون و شیعه مآبان منافق اطراف او چون ذو الریاستین بوده. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد که زیادی خشوع تن از خشوع دل ریا و نفاق است و کلمه عندنا دلالت دارد که این نفاق حقیقی نیست ولی خصلت بدی است چون نفاق. از مجلسی (ره) - شیخ بهائی گفته: شاید مقصود این است

ص: 733

که هر که چیزی را از دین شمارد و در واقع از دین نباشد این کمترین حد شرک است و اگر چه به همین اندازه باشد که هسته را سنگریزه داند و یا به عکس و بدان تدین ورزد، تا اینکه گوید: شاید تشبیه به سنگریزه و هسته اشعار دارد که بدعت در ضروریات دین موجب شرک است، و سخن را به اینجا کشاند که: هر که چیزی در دین بدعت گزارد مشرک باشد زیرا به خدا افتراء بسته و برای او شریک آورده که پیروی از شیطان و یا سرکشان دیگر و یا نفس و هوا کرده و این شرک به معنی اعم است. از مجلسی (ره) - رأی مبتدع، یعنی فتوائی که سند و دلیل درست شرعی ندارد و صاحب آن خود را در قانون گذاری شریک خدا کرده است. «شرک طاعة» یعنی مقصود از شرک در این آیه شرک از نظر طاعت جز خدا است و نه شرک در عبادت و هر که اطاعت جز خدا کند شیطان باشد و یا نفس اماره یا انسان گمراه و گمراه کننده دیگری را با خدا شریک کرده و گرچه به دیگری سجده نکرده.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» طبرسی گفته: یعنی در ناتوانی چنانچه کسی که در پرتگاه کوه ایستاده ناتوان است، از علی بن عیسی گفته:

برای این است که پریشانی دارد از نظر علم به وظیفه خود و دلیل درستی برای درک حق ندارد و به هر شبهه ای تسلیم می شود و نمی تواند آن را حل کند.

و علی حرف، یعنی بر شک و تردید، از مجاهد نقل شده. و بعضی گفته اند به زبان نه از روی دل، از حسن نقل شده است. بیضاوی گفته: یعنی عبادت بر یک طرف که ثبات و بقائی ندارد.

گویند در باره جمعی از اعراب نازل شد که به مدینه آمدند و چون تندرست بودند و اسپشان کوه خوب و زانشان فرزندان خوب و تندرست می آورد می گفتند: از روزی که مسلمان شدیم جز خوبی ندیدیم، و اگر بر عکس

می شد می گفتند: از روزی که مسلمان شدیم جز بدی نکشیدیم، و از دین بر می گشتند. انتهی. زیرا در صورت عدم مراجعه به امام معصوم عالم به احکام از طرف خدا در فهم حکم بسیاری از امور در می مانند و به ناچار باید بدعت گذارند و از طرف خود حکم بتراشند و این خود موجب شرك در قانون گذاری است و خدا می فرماید: «وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «هلا که حکم خاص حضرت او است». از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد که نارضایتی بدان چه خدا کرده است و تسلیم نشدن بدان چه از طرف ائمه (ع) برسد شرك است و در باب تسلیم گذشت که خطاب در این آیه متوجه امیر المؤمنین (ع) است. از مجلسی (ره) - «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ» در مجمع گوید:

یعنی دانشمندان و علمای آنها و «وَرُهبَانَهُمْ» یعنی عابدان خود را. مجلسی (ره) - دلیلش این است که حقیقت عبادت خضوع و تذلل و طاعت و انقیاد است و از این رو خدا پیروی از هوای نفس و شیطان را عبادت آنها نامیده است و فرموده است: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» «آیا ملاحظه کنی کسی که هوای نفس خود را معبود خود ساخته است» و هم فرموده است (60 سوره یس): «آیا به شما سفارش نکردیم ای آدمیزادگان که شیطان را نپرستید» در صورتی که پیروی از دیگران بی دستور خدا عبادت آنان باشد بیشتر خلق در پرستش جز خدا بسر می برند که نفس اماره و شیطان و اهل معصیت و کافرانند، و این است همان شرك خفی، پناه بر خدا. مجلسی (ره) - آنچه درخواست کرده است یا معجزه ای بوده و یا دلیلی بر امامت و در هر صورت یا معجزه و دلیلی اظهار داشته و راوی آن را ذکر نکرده یا مصلحتی در اظهار آن ندیده و یا می دانسته که حجت بر او تمام

است و اظهار شك از وسوسه و یا عناد است و وجه اخير اظهار است و عذری که برای شك خود آورده است امام آن را ابطال کرده است.

«انما الشك ما لم يأت اليقين»

دو احتمال دارد:

1- تأکید همان جمله سابق باشد که فرمود: ابراهیم مؤمن بوده است یعنی او ایمان به قدرت خدا بر زنده کردن مرده ها داشت و با وجود یقین شك روا نیست یعنی ممتنع است.

2- مقصود از یقین دلیل موجب یقین باشد و شك با وجود آن وسوسه و عناد است و ناروا است و عذر پذیرائی نیست.

«وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ» این آیه پس از ذکر داستان های پیغمبران است و هلاك امت آنها به واسطه مخالفتشان. در مجمع گفته: یعنی نیافتیم برای بیشتر از آنها که هلاك شدند عهدی، یعنی وفای به عهدی چنانچه گویند: فلانی قول و عهد ندارد، یعنی وفا ندارد و ممکن است مقصود از این عهد و پیمان آن باشد که در خردها سپرده شده است از وجوب شکر منعم و طاعت آقای نیکوکار و برکناری از زشتیها و روا است که مقصود تعلیمات انبیاء باشد راجع به عبادتِ خدای یگانه و ترك شرك.

«وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» یعنی پیمان شکن و خلف کننده وعده، انتهی. و شاید تأویلی که امام (ع) کرده است به این برمی گردد که خدا از بنده به وسیله خردی که به آنها داده است پیمان گرفته که حق را بفهمند و یقین کنند و آنها خرد را به کار نبرند و پس از مشاهده دلیل و معجزه هم در شك ماندند و فاسق شدند و از ایمان به در شدند. از مجلسی (ره) - ارتیاب شك و تهمت است و شاید مقصود از آن در اینجا توجه به شبهه هائی باشد که موجب شك است یا نارضائی به قضای خدا و متهم ساختن خدا را در قضای خود یا تردیدی که سرآغاز ریبه و شك است.

ص: 736

از مجلسی (ره) - اینکه به زراره فرمود: همانا کافر باشد در صورتی که انکار کند، چند احتمال دارد:

1- غرضش رد بر زراره باشد در آنچه میان وی و او بود که می فرمود:

میان کفر و ایمان واسطه هست، تا زراره توهم کند هر شاگی، کافر است و شاک در امامت هم کافر است و مقصود این است که اگر انکار نکند محکوم به کفر نیست گرچه مؤمن هم نیست.

2- مقصود این باشد که شک در اصول دین بعد از بیان و اقامه دلیل موجب کفر است و کسی که اتمام حجت بر او نشده چون مستضعف محکوم به کفر نیست.

3- مقصود این است که شک مقرر در حکم مؤمن است، و شاک منکر است که کافر است. از مجلسی (ره) - اکثر مفسران ظلم را در اینجا به شرك تفسیر کرده اند چون خدا فرموده: «راستی که شرك ظلم بزرگی است» و از ابن مسعود روایت شده که: چون این آیه بر مردم گران آمد و گفتند: یا رسول الله کدام از ما به خود ستم نکرده است؟ فرمود: چنان نیست که شما قصد کردید آیا نشنیدید که آن بنده صالح (لقمان) چه گفت ای پسر جانم به خدا شرك میاور که شرك ظلم بزرگی است. یعنی نه از خود ما صادر می شوند و نه به دیگران دستوری می دهیم که سبب شک و گناه باشد. از مجلسی (ره) - ظاهرش این است که توبه مرتد فطری قبول نشود چنانچه مشهور است، شهید ثانی (قدس سره) گفته: توبه او در ظاهر قبول نیست ولی در پیش خدا و در باطن قبول آن اقوی است زیرا اگر مکلف به اسلام باشد و توبه اش قبول نشود تکلیف ما لا یطاق لازم آید و مخالف

ص: 737

عقل است و اگر تا آخر عمر بی تکلیف بپاید با وجود کمال عقل خلاف اجماع است. از مجلسی (ره) - «او ظن» یعنی گمان بر خلاف حق برد و یا بر خود حق و به همان اکتفاء کند زیرا در اصول دین علم و یقین لازم است و مقصود از حبط رد و عدم قبول عمل است. از مجلسی (ره) -

«ان مثل اهل البیت»

یعنی مثل اصحاب اهل بیت یا مقصود از اهل بیت دوستان و پیروان واقعی آنهاست (چنانچه در باره سلمان رسیده است که سلمان از ما اهل بیت است).

مقصود از «اجتهاد» مبالغه و اهتمام در طاعات است و اجتناب از آنچه نهی شده است و اخلاص در عمل چنانچه وارد شده هر که چهل صباح برای خدا عمل با اخلاص کند خدا چشمه های حکمت را از دلش به زبانش برگشاید و دلالت دارد که عدد چهل در این باره اثر مخصوصی دارد و مؤید آن است که خدا پس از چهل روز کتاب تورات را به موسی نازل کرد و دعایش را مستجاب کرد و ابواب علوم دین را بر او گشود و دلالت دارد که با شك در پیغمبر و امام عمل قبول نیست و توبه از آن قبول است و ممکن است حمل بر آن شریعت شود یا در مورد مستضعف باشد یا عدم قبول توبه در صورت مجدد انکار است. از مجلسی (ره) - محمد بن مسلم گوید که: غیر عارف به امامت کافر است در صورتی که منکر باشد و اگر انکار نکند کافر نیست، و این واسطه میان مؤمن و کافر است و او را مستضعف و ضال نامند، و گفته اند:

گویا مقصود از ضال و گمراه در این باب این معنا است و اگر چه به مطلق کسانی که متمسک به حق نباشند از فرق مسلمانان اطلاق شود و گویا مقصود از کافر در اینجا کسی است که احکام کفر در دنیا بر او بار باشد چون نجاست و عدم جواز مباشرت و مناکحت و جز آن چنانچه برخی اصحاب

گفته اند و گر نه خلافی نیست در استحقاق عقوبت و خلود برخی از آنها در دوزخ.

«فانك قد حضرت و غابا»

شاید تأخیر بیان حکم برای بیان مقصودشان باشد یا برای آنکه آنها هم حکم حق را بدانند. از مجلسی (ره) - می ترسم بر من حلال نباشد نکاحشان - علت ترس این بوده که زراره واسطه میان کفر و ایمان نمی دانسته و همه مخالفان و بلکه فرق غیر حقه شیعه را کافر می دانسته و در دنیا و آخرت احکام کفر بر آنها جاری می کرده است.

«فہات» مقصود این است که وطی زن کافره خصوص از غیر اهل کتاب هم حرام است چنانچه ازدواج با کافره حرام است، پس چه فرقی دارد؟. از مجلسی (ره) - «لست ابالی» شاید وجه دیگر را به ظهور آن حواله کرده است و امام در جوابش وجه متروک را اختیار کرده است و شاید شق دیگرش از نسخه نویسان ساقط شده باشد، و مؤید آن است که این حدیث را ابو عمر و کشی در شرح حال زراره با اندکی اختلاف در تعبیر نقل کرده است و در آن چنین گفته: «به من فرمان می دهی که زن بگیرم. در پاسخ او فرمود: این امر به اختیار خود تو است. زراره گفت: این کلام دو معنی دارد:

1- اینکه باک نداری من گناه کنم و نافرمانی خدا را بنمایم زیرا تو مرا بدان فرمان نمی دهی.

2- اینکه برای من روا باشد که این کار را بکنم».

«تزوج» یعنی عایشه و حفصه را به زنی گرفت با آنچه کردند در آزار آن حضرت و خیانت با او و فاش کردن سر او و کشف آن از نفاق و دورویی آنها چنانچه خدا آن را در قرآن مجید یادآوری کرده است و حال آنها را به حال همسر نوح و همسر لوط تشبیه کرده که نفاق ورزیدند و کفر باطنی

ص: 739

داشتند و مخلص نبودند و از ایمان به در شدند و نوح و لوط به حساب اینکه شوهر آنها بودند برای نجات آنها از عذاب سودی نداشتند تا آنکه هنگام مرگ یا قیامت به آنها اعلام شد که به دوزخ روید با کفار دیگری که پیوستی با پیغمبران نداشتند و ذکر زن نوح و زن لوط دو وجه دارد:

1- استدلال به عمل این دو پیغمبر بر جواز نکاح چنین زن هائی ولی اعتراض می شود که شریعت گذشته برای ما حجت نیست (و ممکن است جواب داد که استناد امام بدان دلیل بر ادامه حکم است در شرع پیغمبر ما).

2- استدلال بر نفاق دو همسر نامبرده پیغمبر خاتم (ص) از راه تمثیل مذکور در این آیه و این روشن تر است و مقصود این است که خدا این دورا به آن دو تشبیه کرده است در خیانت ورزی و در اینکه شفاعت پیغمبر برای آنها سودی ندارد.

و مفسران گفته اند: زن نوح به قوم او می گفت که نوح دیوانه است، و زن لوط هم قوم او را به مهمانان لوط رهبری می کرد تا آنها را آزار کنند و بی آبرو سازند، و چون این دو با نفاق و کفر باطنی در ازدواج پیغمبری بودند برای آنها به ظاهر مسلمان می نمودند پس تزویج زنان مخالفه در عقیده مذهبی جایز است.

«ما یعنی بذلك إلا الفاحشة» دو معنی دارد:

1- استفهام انکاری باشد- یعنی مقصود از خیانت آنها هرزگی نبوده و در این صورت مقصود از فاحشه زنا است.

2- اخبار از نفی باشد و در این صورت مقصود از فاحشه، گناه بزرگ است و آن شرك و کفر است چنانچه مفسرین در تفسیر: «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا» گفته اند: که مقصود از فاحشه شرك و کفر است.

«وقد زوج رسول الله فلاناً»

یعنی رسول خدا به فلان یعنی به عثمان

دختر خود را تزویج کرد، این هم ردّ توهم زراره است که مخالف کافر است و تزویج با او درست نیست و امر در اینجا به عکس است زیرا زن تحت امر شوهر است و شوهر بر او مسلط است و ظاهر این بیان جواز تزویج مؤمنه است به مخالف مذهب چنانچه مفید و محقق گفته اند و مشهور منع آن است به خاطر اخبار بسیار که آنها را حمل بر کراهت کرده اند برای جمع میان اخبار و اجماع بر منع را درست ندانسته اند و احوط ترك آن است و گفتار در این باره در محل خود بیاید ان شاء الله.

«علی دین سالم بن ابی حفصه»- او از رؤساء زیدیه است و کشی روایات بسیاری آورده که امام صادق (ع) او را لعن و تکذیب کرده و تکفیر نموده است و ربیعة الرأی از فقهای عامه است. از مجلسی (ره)- «فلما قال عسی فقلت» ظاهر این است که زراره صبر نکرده تا امام (ع) آیه را تمام کند و به اعاده مطلوب خود پیش دستی کرده است. و گفته اند: مقصود این است که امام به عسی استدلال کرده که مورد آیه مؤمن نیست زیرا مؤمن به طور قطع به بهشت می رود و کافر هم نیست چون کافر به طور قطع به دوزخ می رود، و من گفتم: اگر خدایش رحم می کند در واقع مؤمن است و اگر او را عذاب می کند در واقع کافر است. از مجلسی (ره)-

«استوت حسناتهم و سیناتهم»

- گفته شده مقصود برابری اقرار و انکار آنها است نسبت به اصول دینانت (یعنی حال لادری دارند) یا آنکه برابری کردار نیک و بد را هم شامل است. از مجلسی (ره)-

«تحللت عقدك»

چند معنی دارد:

1- مقصود این باشد که چون پیر شوی از این مذهب برگردی و گره شبهه ها را از دلت باز شود.

2- چون بزرگسال شوی نسبت به مخالفان خشم فرو نشیند.

3- کشی پس از نقل این خبر گفته است که: اصحاب زراره می گویند: از این سخن برگردی و عقده ایمان تو گشوده شود، انتهی.

4- از این رأی برگردی و این قلاده رأی از گردنت گشوده شود.

5- از دین حق برگردی و این عهد و بیعت مذهبی از تو منحل گردد.

من گویم، این خبر ذم بزرگی از زراره را شامل است ولی اصحاب امامیه این حدیث و امثال آن را موجب قدح و ذم او ندانستند زیرا همه جمعیت شیعه امامیه اتفاق دارند بر عدالت و جلالت و فضل و ثقه او و اخبار بسیاری هم در فضیلت و مقام بلند او وارد است و حق این است که علو مقام این بزرگان و حسودان بسیار آنان سبب قدح در آن شده و خود این روایت را به واسطه اینکه مرسل است مقدوح دانسته اند و هم به واسطه محمد بن عیسی یقطینی که گر چه مدح و توثیق دارد ولی ابن طاوس و صدوق و استادش ابن ولید او را ضعیف شمرده اند. از مجلسی (ره) - گفته شده که کلام امام باقر در شرح مستضعف ممکن است تفسیر آیه (98 سوره نساء) باشد و ممکن است تأویل آن باشد و همانا در کفر تعبیر به حیله کرده و در ایمان به راه برای آنکه کفر راهی و دلیلی ندارد و همان حیله گری و نیرنگ بدان کشاند (تا آنکه گوید) آنان به واسطه سستی خرد و کمی هوش نه دنبال کفرند و نه در راه تحصیل ایمان و عقیده به حق و به هر چه پیش آید بگروند. از مجلسی (ره) - و گویا این اظهار فرع از خشم و انکار بر شیعه بوده است که راز مذهب را فاش کردند و تقیه نکردند تا همه مردم مذهب شیعه را فهمیدند و دوشیزه های پشت پرده هم می دانستند و زنان سقای میان راه هم که وارد بحث مذهبی نبودند به اسرار شیعه مطلع شده و برای هم می گفتند، و این فاش کردن اسرار باعث زیان بر امام و شیعه بوده و برای هدایت مردم هم سودمند نبوده و سبب شده که مستضعفان بی طرف ناصبی

و دشمنِ ائمه شوند و دیگر معذور نباشند.

و برای مستضعف از نظر مذهب چند معنا اند:

1- اکثر اصحاب گفته اند: کسی است که امام را نشناسد و منکر او هم نباشد و نسبت به شخص معینی ولایت نورزد.

2- مفید در عزّیه گفته است: کسی است که اظهار دوستی با ائمه دارد و نسبت به برائی متوقف است.

3- ابن ادريس گوید: کسی است که اختلاف مذاهب را درك نکند و با اهل حق دشمن نیست، و این معنی موافق تر با اخبار است. از مجلسی (ره) - یعنی به یاد آرم که به واسطه گناه، خدا ما را هم پایه مستضعفان می کند با اینکه مخالف مذهبند، یا اینکه من نگرانم که با مخالفان مستضعف در بهشت همراه باشم، امام فرمود: درجه شما با آنها یکی نیست. از مجلسی (ره) -

«فقتلوا مثل حمزة و جعفر»

شاید ذکر این مطلب اشعار به این باشد که ارتکاب این عمل زشت سبب شده که ایمان در دل آنها نشیند و توفیق ایمان درست نیابند یا خود این سابقه بد دلیل این است که ایمان حقیقی ندارند از این راه که چون شقاوت و تعصب به جایی رسد که مانند این نفوس مقدسه را کشد اگر هم اظهار ایمان کنند به صورت باشد نه به معنی و یا منظور این است که اگر در علم الهی لطفی در باره کسی باشد او را نمی گذارد که مرتکب چنین اعمالی گردد و کسی که مورد لطف خدا نیست توفیق ایمان درست نیابد چنانچه ما روا نمی داریم کشته های پیغمبران و ائمه هدی موفق به توبه حقیقی و ایمان کامل گردند، و گفته اند: ذکر این قسم بر سبیل مثل است و این خبر دلالت دارد که توبه قاتل حمزه بر وجه یقین پذیرفته نشده و در کتب عامه وارد است که پیغمبر (ص) توبه او را پذیرفت ولی فرمود: از مدینه بیرون باش که من نمی توانم روی کشته عمومیم

ص: 743

حمزه را ببینم و زیست تا مسیلمه کذاب را کشت. ظاهر اخبار این باب این است که مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ اشخاص معینی بودند از مشرکان که به واسطه پیشینه ناهنجار از صلاحیت قطعی پذیرش توبه و یا توفیق برای ایمان کامل محروم شده بودند و از نظر قانون نمی توان در باره آنها حکم قطعی نمود و سرانجام آنها با خدا است و شاید منظور از اینکه سرانجام آنها با خدا است این باشد که وضع دوران پس از توبه آنها تا هنگام مرگ در تشخیص سرانجام آنها دخالت دارد که عبارت از ندامت و پشیمانی پیوسته و تکرار توبه و زاری به درگاه خدا و ریاضت و عبادت برای تلافی این بدکرداری باشد و این وضع درونی و برونی آنها را جز خداوند متعال کسی نمی داند. از مجلسی (ره) - این حدیث دنباله حدیث دوم باب گذشته است و ذکرش در اینجا اشعار دارد که مصنف این صنف را هم از اهل اعراف دانسته و این اقسام نزد او درهم هستند. از مجلسی (ره) - دانستی که قدریه بر جبری مذهب و تفویضی هر دو اطلاق شده و گویا مقصود در اینجا دومی باشد، علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است: قدریه، همان معتزله اند و از قرآن ردّ بسیاری بر عقیده آنها است زیرا معتزله گویند ما خود آفریننده کارهای خودیم و خدا را در آن دستی و خواستی نیست و آنچه ابلیس خواسته می باشد و آنچه خدا خواسته نمی باشد، انتهی. و مقصود از مرجئه، فرقه ای باشند که گویند: ایمان همان صرف عقیده است و عمل هیچ دخلی در آن ندارد، با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر ندارد و با وجود کفر هیچ طاعتی سود نبخشد و در ایمان میان مردم تفاوتی نیست.

و در ضمن کلامی از اصحاب ملل و نحل نقل کرده است که: مرجئه، آنهایند که علی (ع) را به مرتبه چهارم تأخیر اندازند و به این تفسیر با شیعه

مقابل شوند، و مرجئه چهار تیره باشند: 1- مرجئه خوارج 2- مرجئه قدریه 3- مرجئه جبریه 4- مرجئه محض. انتهی.

و برخی از گفتار در باره آنان گذشت و مقصود از مرجئه در این حدیث همان است که در آغاز گفتیم زیرا آنان صرف اعتقاد به خدا و رسول را ایمان دانند و گرچه آن معتقد مرتکب قتل امام و مؤمنانِ اخیار گردد پس آنها بدین کردار رضا داده و از آن باک ندارند و حکم کنند که خدا آنها را بدین کردار عذاب نکند و از این رو آنها را مرجئه خوانند چون عذاب را از گناه پس اندازند، و ممکن است مقصود از آنها در اینجا مطلق مخالفین باشند زیرا همه طوائف مخالفان بر اصل فاسدِ خود (که عبارت از انتخاب خلیفه به رأی مردم است) قتل کسی که بر خلفاء جور بشورد درست دانند و تصویب کنند و گرچه آن شورشی از ائمه دین و اولاد سید المرسلین باشد و آنها همه بدین کار راضی و خشنودند و استشهاد به آیه هم برای اثبات این است که خشنود به کاری و مصوب آن حکم قاتل را دارد در شقاوت و کبفر، و باید دانست که این آیه نقل به معنی شده است و با لفظ آن که در آل عمران است موافق نیست که: «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ» بیضاوی گفته است:

مقصود از این قائلین، کعب بن اشرف و مالک و حبی و فنحاص و وهب بن یهود است. از مجلسی (ره) - ممکن است این حدیث در زمان بنی امیه صادر شده باشد که اهل شام بنی امیه و پیروانشان بودند و همه منافق بودند و به زبان اظهار اسلام داشتند و در دل کافر بودند و منافقان از کفار بدترند و در ته دوزخند و هم آنها بودند که امیر المؤمنین (ع) را سب می کردند و آن خود کفر بزرگی بود که نصارای روم مرتکب نمی شدند و محتمل است این کلام بر پایه این باشد که مطلق مخالفان غیر مستضعف از کفار بدترند چنانچه از بسیاری از اخبار برآید و اختلاف میان اهل این شهرها بر پایه اختلاف مرتبه

ص: 745

آنها است در رسوخ به مذاهبِ باطلِ خود و تعصب برای آن و شك نیست که ناصبی بدتر از کافر است و نسبت اهل مکه به کفر آشکارا برای اظهار دشمنی با خاندان پیغمبر (ص) است که تاکنون برآند و روز عاشورا را بزرگترین اعیاد خود دانند. از مجلسی (ره) - «ای معرفة ان محمداً رسول الله» ممکن است این يك قسم از مؤلفه قلوبهم باشد و قسم دیگرش این است که به رسالت اقرار دارند و در بعضی از آنچه پیغمبر (ص) آورده است شك کنند مانند ولایتِ امیر المؤمنین و وضع تقسیم اموال و بخش ثروت و مانند آن و محتمل است این خبر شامل هر دو باشد و مقصود این باشد که به طور کامل اقرار به رسالت ندارند به اینکه آن را قبول ندارند یا برخی مقررات آن را قبول ندارند و منافاتی میان اخبار نباشد.

و بدان که مؤلفه قلوبهم يك صنف از مستحقانِ زکاتند که در قرآن بیان شده است و از این اخبار برآید که اینها مردمی بودند که به مسلمانی گرائیده ولی در آن پا برجا نبودند یا منافع بودند و یا در شك بودند و خدا حصه ای از زکاة و غنیمت بدان ها داد تا دل آنها به مسلمانی الفت گیرد و در جهاد با مشرکان از آنها کمک خواسته شود.

ابن اثیر در نهاییه گوید: ضمن حدیث حنین است که پیغمبر (ص) فرمود: من به مردمی که تازه مسلمانند و به دوران کفر نزدیکند عطا می دهم تا آنها را به اسلام الفت دهم. از مجلسی (ره) - داستان حنین این است که پیغمبر (ص) در ماه رمضان سال هشت هجرت مکه را فتح کرد و هنوز چند روزی از ماه رمضان مانده بود که برای نبرد با هوازن و ثقیف به حنین رفت و چون دو گروه به هم برخوردند مسلمانان گریختند و خدا آنها را یاری کرد و برگشتند و مشرکین در اوطاس شکست خوردند، و مسلمانان همه اموال و خاندان آنها را

به غنیمت گرفتند و برخی از آنها به نخله یمامه گریختند و برخی به گردنه های کوهستان بالا رفتند و قشون رسول خدا دنبال آنها که به نخله گریختند رفت و برخی گفته اند يك شبانه روز در آنجا استراحت کرد و به اوطاس هجوم نمودند و در آنجا جنگیدند و مشرکین به طائف گریختند و مسلمانان اموال و اولاد آنها را باز به غنیمت گرفتند و پیغمبر به طائف رفت و تا آخر شوال با آنها جنگید و چون هلال ذو القعدة برآمد از آنجا به جعرانه کوچید و غنائم اوطاس و حنین را در آنجا تقسیم کرد، و گفته اند شش هزار اسیر بوده است. از مجلسی (ره) - چون اصناف مسلمانان فراوان شدند طمع آنان دو چندان شده است و دین داران کم شدند و اگر رسول خدا (ص) بود همین مسلمانان را تألیف قلوب می کرد و مقصود این نیست که حکم تألیف قلوب در این زمان جاری است و محتمل است مقصود این باشد که امام حق هم به اندازه توانائی و بسط ید خود تألیف قلوب می کند زیرا ائمه به برخی مخالفان و مستضعفین برای تألیف قلوبشان عطیه می دادند یا برای دفع ضررشان، و اما امیر المؤمنین (ع) معروف از روش او این است که مأمور بدان نبوده است بلکه برابر تقسیم می کرد، آری منصب به برخی از منافقان می داده چون زیاد بن ابیه و امثالش به حسب ظاهر اسلام آنها و از اخبار برآید که امام قائم (ع) به روش امیر المؤمنین کار می کند و به مر حق عمل می کند و آنچه اول گفتم اظهر است.

و بدان که اصحاب در بقاء سهم مؤلفه قلوبهم در زمان غیبت اختلاف دارند و مشهور میان آنها سقوط آن است. علامه در نهاییه گفته: اگر فرض شود که نیازی باشد به مؤلفه قلوبهم در زمان ما به واسطه آنکه برای مسلمانان گرفتاری پیش آید و نیازمند استعانت از افراد کافر شوند اقوی نزد من این است که سهم زکاة مقرر برای مؤلفه قلوبهم به مصرف آنها می رسد. منظور این است که بسیاری مردم مسلمان چشم به گرفتن

صدقات دارند و اگر از آنها دریغ شود به خشم آیند. از مجلسی (ره) - ظاهر این حدیث این است که سهم مؤلفه قلوبهم در همه ازمنه بجا است و محتمل است مقصود از مؤمنین ائمه باشند و بعید نیست شامل نواب آنها که فقهای جامع الشرائطند بشود. از مجلسی (ره) - «و انما امرت الملائكة» استفاده حصر دعوت سجده به ملائکه ممنوع است، آری اگر فرموده بود: ای ملائکه من، ممکن بود از آن استفاده حصر شود و این هم معلوم نیست شاید خطاب «اسجدوا» بوده به طور خطاب شفاهی و بی ذکر عنوان ملائکه، آری در اینکه خدا نقل فرموده که به ملائکه گفتیم: سجده کنید، و این کلمه شامل شیطان هم هست مجازی است یا از نظر تغلیب استعمال شده منافقون آنهاست که در ظاهر اقرار به پیغمبر دارند و در باطن منکر اویند.

ضالّ و گمراه کسی است که در ظاهر و باطن به آن حضرت اقرار دارد ولی در راه حق خطا رفته و امام را نشناخته. چون این را فهمیدی می گوئیم که طیار می دانست که منافقین در مؤمنین وارد نیستند در واقع چنانچه ابلیس در واقع فرشته نبود و اگر چه در ظاهر از آنها محسوب می شد و با آنها مخلوط بود.

«أحسن في المسألة» یعنی طیار از مسأله مورد نظر به طرز خوشی از امام پرسش کرد و دخول منافقان را در خطاب به مؤمنان معیار تشخیص ساخت تا به مقصود خود برسد و سؤال خود را به صورت اعتراض خدا طرح نکند و آن حضرت جواب داد که منافقین و دیگران در خطاب مؤمنان واردند و به اعجاز می دانست که مقصود از این سؤال چیست، آن را هم در ضمن جواب درج کرد و فرمود: ابلیس هم در خطاب به ملائکه وارد بود چون به صورت ظاهر از ملائکه بود. از مجلسی (ره) - بیضاوی در تفسیر: «علی حرف» گفته:

یعنی در مرز دین است و پا برجا نیست مانند کسی که در کنار قشون بایستد و اگر حس پیروزی کرد بماند و اگر نه بگریزد، روایت شده که این آیه در باره عده اعراب نازل شد که به مدینه آمدند و هر کدام تنش سالم بود و اسبش کوه خوب می زانید و زنش پسر خوب می آورد و مال و گله اش بسیار می شد می گفت: از وقتی به این دین درآمدم جز خوبی ندیدم و مطمئن و دل بسته می شد و اگر بر خلاف آن بود می گفت: جز بدی ندیدم و از دین بر می گشت. از مجلسی (ره) -

«من زعم»

ظاهرش این است که بدعت در دین موجب کفر است و این بدعت اگر در اصول دین باشد و یا متضمن انکار یکی از ضروریات دین باشد در آن شکی نیست و از این باب است انکار امامت یکی از ائمه معصومین (ع) و اما اگر در فروع غیر ضروری باشد کفر بدان معنی است که بر مرتکبین گناه کبیره اطلاق شود. از مجلسی (ره) - «أَطِيعُوا اللَّهَ الْخ» مورد اطاعت ذکر نشده برای دلالت بر عموم یعنی اطاعت آنها در هر دستوری دهند واجب است و اطاعت اولو الامر هم در همه مورد واجب است چنانچه اطاعت خدا و اطاعت رسول در آنها واجب است و بنا بر این روا نیست که مقصود از اولو الامر سلطان خلاف کار باشد بلکه جائز نیست جز معصوم مقصود باشد زیرا اطاعتش در اکثر امور روا نیست و تفصیل شرح آیه در باب (ما نصَّ اللَّهُ ورسوله علی الائمة) گذشت.

«انی قد ترکت فیکم امرین»

اگر برای امت مورد تمسکی جز این دو بود بیان کرده بود و این حدیث مورد اتفاق است میان خاصه و عامه و جدا نبودنشان از هم به این سبب است که قرآن دلالت بر امامت آنها دارد و آنها هم گواه حق بودن قرآنند و آن را تأیید می کنند یا به اعتبار این است که همه قرآن از لفظ و تفسیر و تأویل و معنی با آنها است و از هم جدا نیستند یا آنکه در شرف و فضل و حجت بودن و وسیله نجات بودن همراه يك دیگرند یا اینکه

ص: 749

حقیقت آنها یکی است و امیر المؤمنین فرموده است: منم کلام الله ناطق و تحقیق آن در کتاب قرآن بیاید ان شاء الله. از مجلسی (ره) - پدر شیخ ما بهائی (قدس سره) گفته است: در شرح حدیث گفته اند که: یعنی مردم را از نظر تعلیم ایمان آزاد و رها گذاشتند و آنها را وظیفه دار و مکلف بدان نکردند زیرا اگر آنها را بدان مکلف می نمودند آن را نمی فهمیدند و نمی شناختند و این برای آن بود که پایه ایمان عقیده به اهل بیت بود و بنی امیه دشمن اهل بیت بودند و چگونه مردم را به راهی می بردند که سبب زوال ملک و دولت آنان باشد به خلاف شرك که با دولت آنها مخالفت نداشت، ولی این تفسیر دور است و دوری آن نهان نیست بلکه مقصود این است که بنی امیه به مردم تعلیمات ضد اسلام ندادند از انکار پیغمبر و شوریدن بر علی و سب او و اظهار دشمنی با پیغمبر و خاندانش و امثال اینها برای آن که مسلمانان این گونه تعلیمات را از آنها پذیرا نبودند و تحمل نمی کردند و به عبارت دیگر چون حرص داشتند که مردم از آنها اطاعت کنند به اظهار تعلیمات ایمانی پرداختند و به ترویج شرك جرات نکردند زیرا مردم در این گونه تعلیمات از آنها پیروی نمی کردند.

من می گویم، ظاهراً مقصود امام (ع) این است که در مزاج بنی امیه يك تعصب عربی و آمادگی کاملی برای ارتجاع وجود داشت و اگر زمینه مساعدی به دست می آوردند تعلیمات دوران جاهلیت که بر پایه شرك و بت پرستی بود تازه می کردند و رواج می دادند ولی نهضت اسلام از نظر رفض شرك و تأسیس توحید و ایمان به خدای یگانه در محیط عمومی عرب و سائر بشر تأثیر کرد و جامعه را تا آنجا پیش برد که دیگر برای بنی امیه این فرصت به دست نماند که تعلیمات شرك دوران جاهلیت را تازه کنند و از سر بگیرند و با همه مخالفت و کارشکنی که نسبت به جوهر تعلیمات اسلام و حقائق قرآن داشتند تا این اندازه نتوانستند جامعه را به عقب برگردانند که تعلیم شرك را

در محیط اسلام و مردم تجدید نمایند و این اثر هر نهضت عمومی است که در مزاج مردم مؤثر بشود و چون هر نهضتی نمی تواند به آسانی افکار و آداب پست سابق را ریشه کن کند خواهی خواهی دچار فشار دسته جات ارتجاعی می شود و در معرض انحراف قرار می گیرد ولی هیچ وقت نیروی ارتجاع نمی تواند نهضت را از پایه و اساس ویران سازد و به کلی آن را براندازد و می تواند با مسلح شدن به مقررات نهضت تا حدی از پیش رفت آن جلوگیری کند و پاره تعلیمات مترقی آن را تحریف نماید و بدعت های تفرقه انگیز در آن به وجود آورد.

نهضت مقدس اسلام دارای مقاصد عالیه و تعلیمات علمی و عملی بسیار پر مغز و پرارجی بود ولی دچار نیروی اهریمنی ارتجاع عربی شد و این ارتجاع را عمر در دوران حکومت خود پایه گذاری کرد و حکومت بنی امیه سازمان اجتماعی و تشکیلات حکومت خود را روی آن بنا نمود و تعلیمات جوهری اسلام را تا حدی دچار توقف ساخت و بدعت های تفرقه انگیز و خطرناکی پدید آورد ولی نتوانست به کلی تعلیمات ایمانی را به تعلیمات شرك دوران جاهلیت منحرف سازد. از مجلسی (ره) - مقصود این است که هر که را خدا از ایمان به کفر برد کشف شود که در باطن مؤمن نبوده است نزد خداوند و تفصیلش این است که از سبب نقل ایمان ثابت به کفر پرسیده است و آن را به خدا نسبت داده یا بر وجه مجاز به اعتبار اینکه خدا سلب توفیق کرده و لطف خود را برداشته تا ایمان رفته یا بر وجه حقیقت چون پنداشته که کفر و ایمان از فعل خدا عز و جل است پاسخ اولی این است که خدا عادل است و مردم را به ایمان خوانده نه به کفر و هر که ایمان آورد و بر آن پاید خدا او را به کفر برنگرداند و توفیق و لطف خود را هرگز از او دریغ نکند و مؤمن از دنیا برود و اگر به ظاهر مؤمنی کافر شده کشف شود که ایمان او عاریه بوده است.

و تقریر جواب بنا بر وجه دوم این است که خدا عادل است و ستم نکند و اگر ایمان و کفر و تبدل آنها کار خدا باشد جور و ظلم بر خدا لازم آید و کار خدا در موضوع ایمان و کفر همان دعوت به ایمان است نه کفر و رهبری مردم به سود ایمان و زیان کفر و هر که ایمان آرد و بر آن پاید خدا او را به کفر نبرد و از او سلب توفیق نکند.

«قلت فيكون الرجل كافراً» خبر داده است و یا پرسیده است حمل بر خبر ظاهر کلام است و پرسش بر این پایه است که چون سائل از پاسخ امام (ع) به پرسش اول دریافت که خدا کسی را از ایمان به کفر به در نبرد این را پرسید که کافر ثابت را خدا به ایمان می برد به وسیله توفیق و لطف خود یا نه؟ و پاسخ امام بر خبری که طرح شده روشن است و آن را رد کرده و فرمود:

خدا کافر را هم هدایت و رهبری کرده است زیرا فطرت او آماده پذیرش هدایت است و عنایت الهیه هم شامل حال او هست ولی اگر پرسش باشد امام پاسخ صریحی بدان نداده است و در عوض يك قاعدة کلیه را بیان کرده که دانستن آن اهم است و آن این است که:

خدا همه مردم را به فطرت پاک و ساده آفریده و استعداد خوبی و بدی در همه است و وسیله هدایت را هم به بعثت انبیاء و رسل برای همه فراهم ساخته زیرا رسولان خدا همه را به ایمان دعوت می کنند و به راه خیر می برند و از راه کفر و بدی باز می دارند، برخی از این وسائل هدایت الهیه بهره مند می شوند زیرا فطرت خویش را فاسد نکردند و اندیشه در آغاز و انجام خود کنند که از کجا آمده اند و به کجا می روند و ندای حق را به گوش هوش مینویسند و لطف و توفیق و رحمت خدا را دریابند چنانچه خدا فرموده است (69 سوره عنکبوت): «و آن کسانی که به درگاه ما تلاش می کنند بی شک آنان را به راه های خود رهبری کنیم» و برخی از وسائل هدایت خدا بهره نبرند چون فطرت خود را تباه کنند و نیندیشند و از ندای حق روگردانند و رحمت و لطف

و توفیق خدا از آنها سلب شود و این معنی عدم هدایت است تا آنکه گوید:

ظاهر این است که کلام راوی پرسش از امام باشد و حاصل جواب امام (ع) این است که خدا بنده ها را به فطرت ایمان پذیری آفریده و به وسیله ارسال رسل و اقامه حجج، حجت خود را بر همه تمام کرده و کسی را به کفر وادار نکرده، نه از نظر آفرینش و نه از نظر آموزش و پرورش لکن برخی مشمول لطف خاص شدند که باعث تأیید آنها به گرویدن به خدا شده و برخی به سوء اختیار از این لطف خاص برکنارند و کافر گردند و با این حال مجبور به کفر هم نیستند و همین معنی امر بین الامرین است.

و محتمل است که مقصود این باشد که اعطای فطرت و ارسال رسولان برای هدایت است برخی از این هدایت عامه بهره مند شدند و مؤمن شدند و برخی برکنار شدند و کافر شدند و این معنی به مسلك متکلمین موافق تر است و معنی اول با اخبار دیگر سازگارتر است و الله اعلم بحقیقة الاسرار.

سپس باید بدانیم که اصحاب در اینکه ممکن است ایمان برود و کفر به جای آن آید اختلاف دارند. شهید ثانی (ره) گفته: اکثر اصولیین تجویز کرده اند که مؤمن کافر شود چون مانع عقلی ندارد و آیه قرآن هم بر آن دلالت دارد چنانچه خدا فرموده است (137 سوره نساء): «به راستی آنها که مؤمن شدند و پس کافر شدند و باز مؤمن شدند و سپس کافر شدند و سپس به کفر خود افزودند خدا آنها را نیامرزد». (100 سوره آل عمران): «ای کسانی که ایمان آوردید اگر از جمعی از اهل کتاب فرمان برید شما را کافر کنند بعد از ایمان داشتن شماها».

و به علاوه اخبار و احکام راجع به مرتد فطری هم دلالت دارند که مؤمن کافر می شود.

ولی سید مرتضی منکر شده و اخبار و آیات را به مؤمن زبانی حمل کرده است نه مؤمن واقعی و قلبی و گفته: هر که اظهار کفر کند کشف شود

که از اول ایمان نداشته و ایمان او صرف اظهار زبانی بوده. و بعد از شرح مفصلی که از شهید نقل کرده است گفته است:

من گویم، حق این است که ایمان چون به حدّ یقین رسد زوالش ممکن نیست ولی ایمان به این حد بسیار نادر است و مشکل و مورد تکلیف عمومی نیست و ایمان اکثر خلق که بدان مأمورند همان تحصیل اطمینان است و زوال آن ممکن است و درجات ایمان بسیار است و زوال برخی هم ممتنع است ولی برخی مراتب آن ممکن است زائل شود و به حال شك و بلکه انکار برگردد و این ایمان معار است. از مجلسی (ره)-

«خلق خلقاً للإیمان»

گفته شده که لام برای بیان عاقبت است یعنی خلقی آفرید که در علم ازلی سرانجام آنها ایمان بوده که پیغمبران و اوصیاء و پیروان مؤمن ثابت آناند و خلقی هم در علم ازلی به سرانجام کفر رسند و خلقی هم در این میان مرددند و ایمانی به عاریت دارند.

من گویم، بنا بر این تفسیر باید دو قسم بیشتر نباشد زیرا آن دسته از مرددین که به سرانجام ایمان بمانند و بمیرند در فرقه اولند و آن دیگر در فرقه دوم و بهتر این است که گفته شود چون خدا حال خلق را می دانست آن دسته را که راسخ در ایمان می دانست گویا برای آن آفرید و آن دسته را که ثابت در کفر می دانست گویا برای همان آفرید و آنها را که متزلزل و دو دل می دانست گویا چنانشان آفرید و ظاهر این است که مقصود از فلان أبو الخطاب است و نام او را نبرده برای مصلحتی زیرا او را پیروان بسیاری بود که از تصریح به نام او در ضمن انتقاد بیم مفسده می رفت و شاید اشاره به ابن عباس باشد که از علی منحرف شد و اموال بصره را برداشت و به حجاز گریخت و میان او و آن حضرت نوشته ها رد و بدل شد که دلیل بر شقاوت و ارتداد او است. از مجلسی (ره)- أبو الخطاب محمد بن مقلاص اسدی

کوفی است در آغاز کار به ظاهر از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) بود سپس برگشت و مذاهب باطلی بدعت نمود و امام صادق (ع) او را لعن کرد و از او بیزاری جست از آن جمله است که از امام صادق روایت شده: بار خدایا ابا الخطاب را لعنت کن که مرا بیمناک کرده ایستاده و نشسته و در میان بستم.

و روایت شده که امام صادق را خدا می خواند و خود را پیغمبر مبعوث از طرف او بر اهل کوفه. از مجلسی (ره) - خدا تعالی فرموده است (98 سوره انعام):

«و او است آنکه شما را از يك نفس آفریده است و ثابت و غیر ثابت است و به طور امانت» بیضاوی گفته: استقرار در پشت پدران است یا روی زمین و به طور امانت در رحم مادران و زیر زمین، یا مقصود محل استقرار و امانت سپاری است و در قرائت ابن کثیر و بصری ها مستقر به کسر قاف است که اسم فاعل باشد و مستودع به صیغه اسم مفعول یعنی برخی شما برجائید و برخی سپرده اید، انتهی. و شاید تأویل امام به قرائت دوم چسبانده تر باشد یعنی برخی ایمان برجا دارید و برخی ایمانی عاریت یا برخی در ایمان برجائید و برخی نابرجا. از مجلسی (ره) -

«فاذا هو دعا»

در این تعبیر تشویق به دعا شده است برای حسن عاقبت و کج رو نشدن چنانچه شیوه مردمان خوب بیش از ما بوده است و این حدیث دلالت دارد که بقای ایمان و رفتن ایمان به سبب کار خود انسان است زیرا او به سبب کارهای خود سزاوار توفیق می شود و یا سزاوار خذلان و بی توفیقی می گردد و خلاصه گفتار در اینجا این است که:

هر کدام از ایمان و کفر گاهی ثابت و تغییر ناپذیرند و گاهی لرزان و قابل زوال زیرا بسا که دل به حد کامل روشن شود و رخنه بی ایمانی در آن

ص: 755

نماند و هر حقی در آن پابرجا گردد و اگر سخت تیره و تار گردد کفرش ثابت شود و هر چه باطل است در آن جا گیرد و اگر میانه حال باشد و تاریک و روشن در حال لرزش و تردید میان ایمان و کفر است و اگر تیرگی غالب آید به کفر گراید و اگر روشنی فزاید مؤمن بماند و چنین دلی از ایمان به کفر دست به دست می شود و باید روی به خدا آرد و به درگاه او زاری کند و دعا کند و بکوشد تا مبادا ایمانش از دست برود و بی ایمان بمیرد. از مجلسی (ره) -

«هذا كله لمن لم ينتفع»

یعنی هر کس عمل کند بدان چه بیند و داند از عقائد و احکام و اعمال و اخلاق و آداب

«اثبت له الشهادة»

یعنی خدا و فرشته ها و حجج الهی و همه مؤمنان به نجات او گواهند. از مجلسی (ره) - گفته شده که چون خلقت دنبال علم است و خدا هر چیزی را پیش از آفرینش آن می داند چنانچه پس از آفرینش آن و دل مؤمن به اختیار خودش موصوف به ایمان است درست باشد این تعبیر که خدا آن را با ایمان آفریده و این مستلزم جبر بر ایمان نیست. و مقداری که از آیه ذکر نشده (و هر که را خواهد گمراه سازد دلش را تنگ و گرفته دارد) تا «گویا می خواهد به آسمان بالا برود» - کنایه از اینکه پذیرفتن اسلام بر او بسیار سخت و دشوار است بمانند بالا رفتن به آسمان. از مجلسی (ره) - و همانا دل مشرک را وارونه دانسته برای آنکه چیزی از حقائق در آن جا نکرده به خلاف منافق که حق و ایمان در دلش گذر دارد و گرچه آن را نگاه نمی دارد. از مجلسی (ره) - از برای روح انسانی منزل ها است در سیر به سوی خدا:

1- عالم محسوسات 2- عالم تخیلات 3- موهومات 4- معقولات، و او در این منزل است که از سایر حیوانات جدا می شود و امتیاز دارد و در آنجا

ص: 756

چیزها ببیند که از عالم حس و خیال و وهم بیرون است و در آنجا جان اشیاء و حقائق آنها را ببیند و برای آن عرض عریض و زمینه پهناوری است که آغازش عالم انسان است و انجامش عالم فرشتگان است و بلکه برتر از آن و آن معراج بشر و اعلا علیین او است چنانچه سه منزل اول اسفل السافلین او است و بزرگترین اسباب معراج او بریدن علاقه است از دنیا و اعراض از آن است به تمامی و پائیدن بر این حالت است که سبب رسیدن به حالت شریفی است که مرتبه عین الیقین است و برای او در این مرتبه توانائی بر کارهای غریب و عجیبی است به اذن خداوند تعالی چون دست دادن با فرشته ها و راه رفتن روی آب و هوا و دیگر آنها و از اینجا دانسته شود که کرامت و کارهای برتر از عادت از اولیاء خدا مورد انکار نیست چنانچه برخی علماء پنداشته اند. از مجلسی (ره) -

«فعلم ان الله مطلع علیه»

شاید مقصود علمی است که در نفس اثر کند و عمل به بار آرد و گر نه هر مسلمانی به این امور معترف است و هر که منکر باشد کافر است و هر که مراقبت پیوستی در این امور کند و به درستی در آنها ببیند به ندرت گناه از او سرزند و اگر هم سرزند دنبالش پشیمان و ترسان است و در حقیقت تائب است و گرچه به زبان طلب آموزش نکند. از مجلسی (ره) - مولا، یعنی شیعه او بوده و یا آزاد کرده او، و وابسته قبیله را هم مولای آن قبیله نامند.

فاش کننده گناه از نظر بی شرمی و بی باکی بی توفیق خواهد شد ...

این روایت دلالت دارد که نهان داشتن طاعات به از آشکار نمودن آنها است چون از ریاء و سمعه به دور است. و گفته شده: اظهار افضل است و برخی اظهار واجبات را افضل دانند زیرا چون واجب است موجب عدم تهمت است ولی در مستحبات اختفاء اولی است. از مجلسی (ره) - این روایت دلالت دارد که بر قصد گناه

مؤاخذه ای نیست، و این دو وجه دارد:

1- گناهی است خرد که ترك عمل كفاره آن نگردد.

2- قصد گناه به هیچ وجه خوبی و بدی نداشته باشد چنانچه جمعی بدان قائلند (و گویند تجری موجب عقابی نیست) و اولی روشن تر است، آری اگر محض خطور در دل باشد بی اختیار او تکلیفی نسبت بدان ندارد و تفصیل آن در باب بث ایمان بر جوارح گذشت و هم در باب وسوسه. و محقق طوسی در تجرید گفته است: اراده بد، بد است و تفصیلش این است که آنچه در دل باشد بر سه گونه است:

1- خاطرات ناگهانی بی تصمیم و استقرار و گذشت که مؤاخذه ای ندارند و در آن میان امت ظاهراً خلافی نیست.

2- توجه و حدیث نفس بر وجه اختیار که کاری بکند و یا نکند و اگر آن حسنه باشد يك حسنه محسوب گردد تا آخر مضمون این حدیث.

3- عزم و تصمیم و توطین نفس بر کردن و یا نکردن و این مورد اختلاف است (و موضوع بحث در باب تجری است) و اکثر اصحاب گفته اند:

مؤاخذه ندارد، طبق ظاهر این اخبار و اکثر عامه و متکلمین و محدثین گفته اند:

مسئولیت دارد ولی در خور همان عزم بر گناه نه به اندازه خود آن گناه زیرا آن را نکرده است و اگر کرد گناه دومی است زیرا:

1- خدا فرماید (19 سوره نور): «راستی کسانی که دوست دارند که هرزگی در باره آن کسانی که مؤمن هستند فاش شود از آن آنها است عذابی دردناک» و هم فرماید (12 سوره حجرات): «کناره کنید از بسیاری گمان ها زیرا برخی گمان ها گناه است».

2- اخبار بسیاری که دلالت دارند حسد و خوار شمردن مردم و قصد بد در باره مردم حرام است و احادیث داله بر عدم مؤاخذه را حمل به صرف توجه به گناه کرده اند که به عزم و تصمیم نرسد.

ص: 758

و منکران، دو آیه را مخصوص به اظهار فاحشه (زنا) و مظنون دانسته اند چنانچه از سیاق آنها برآید و از دلیل دیگر هم جواب داده اند که مورد بحث در این مسأله عزم بر عملی است که صورت خارجی آن حرام است و اما آنچه صورت خارجی ندارد و همان وجود قلبی دارد چون عقائد و اخلاق بد محل خلاف نیست و حرمت آن مسلم است و خوار شمردن مردم و سوء نیت به آنها اگر با عملی اظهار شود حرام است و اگر صرف تصمیم باشد حرمت آن مورد بحث است و دلیلی ندارد.

شهید (ره) در قواعد گفته است: نیت گناه، نه عقابی دارد و نه مذمتی تا آنکه مرتکب آن شود و در اخبار عفو از آن ثابت است و اگر نیت گناه کرد و عملی را که گناه می دانست مرتکب شد و معلوم شد که آن عمل گناه نبوده، آیا این نیت اثری دارد یا نه؟ دو وجه دارد:

1- آنکه اثری ندارد و عقوبت و ذمی بر آن مترتب نشود زیرا در واقع گناهی نبوده است و در حقیقت نیتی مجرد از ارتکاب گناه است و عفو شده.

2- موجب عقوبت است زیرا دلالت بر هتك حرمت مولی دارد و بر جرأت بر گناه، و برخی اصحاب گفته اند: اگر مباح را به صورت مسکر بنوشد و نمایش دهد که شرب خمر می کند کار حرامی کرده است و شاید حکم به حرمت چنین عملی برای مجرد نیت نباشد بلکه به اعتبار عمل خارجی باشد به عنوان نمایش و اظهار گناه و محل بحث در صوری است:

1- زنی را در منزل دیگری یابد و به گمان اینکه بیگانه است بگاید و برآید که زن خودش بوده یا کنیز خودش بوده است.

2- زن خود را به گمان اینکه در حیض است و طی کند و برآید که پاک بوده.

3- خوراکی را از دست دیگری بر باید و بخورد و دانسته شود که از خودش بوده است.

4- گوسپندی را پندارد از دیگری است و سر ببرد و دانسته شود که از خودش بوده است.

5- کسی را بی گناه پندارد و او را بکشد و برآید که خودش هدر بوده است (چون کافر حربی و مرتد فطری).

یکی از عامه گفته است: ارتکاب این کارها موجب فسق است زیرا دلالت بر بی باکی بر گناه دارند و هم سبب عقاب در آخرت است عقابی میان کبیره و صغیره و هر دو حکم او بی دلیل و غیب گوئی است.

شیخ بهائی (ره) در حاشیه قواعد گفته است: مقصود شهید این است که نیت گناه، گناهی است که از آن عفو شده است نه اینکه اصلاً گناه نیست. و سپس گفته: حرام بودن عزم بر گناه در نزد عامه و خاصه شکی ندارد و کتب فریقین از تفاسیر و جز آن از آن پر است بلکه این مطلب از ضروریات دین است و سپس برخی از کلام خاصه و عامه را نقل کرده است:

1- در جوامع ضمن تفسیر قول خدا تعالی: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» گفته: به انسان گوید: چرا شنیدی آنچه را روا نبود برای تو که بشنوی و چرا نظر کردی در آنچه را بر تو روا نبود که نظر کنی بدان و چرا عزم کردی بر آنچه بر تو حلال نبود که بر آن عزم کنی، انتهی. و در مجمع البیان هم قریب به همین مضمون را دارد و بیضاوی و دیگران از علمای عامه هم در تفسیر این آیه گفته اند که: دلالت دارد بر اینکه بنده به عزم بر گناه مؤاخذه دارد. و عبارت کشاف و تفسیر کبیر فخر رازی هم با عبارت مجمع البیان در تفسیر آیه موافقت دارند.

2- سید مرتضی در کتاب تنزیه الأنبیاء در ذکر قول خدا تعالی: «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» (وقتی که دو طائفه از شما متوجه شدند که سست شوند و دست از جهاد بکشند و خدا ولی آنها بود) گفته است: همانا مقصود خدا تعالی این است که سستی و ترک جهاد بدیشان

ص: 760

خطور کرد و اگر مقصود از هم در اینجا عزم و نیت باشد خدا ولی آنها نمی بود سپس گفته است اراده معصیت و عزم بر آن گناه است و قومی تجاوز کرده اند تا آنجا که گفتند: عزم بر کبیره گناه کبیره است و عزم بر کفر، کفر است، انتهی کلامه (نور الله مرقده) و کلام صاحب کشف و بیضاوی و دیگران در تفسیر این آیه با کلام او موافق است و به علاوه فقهاء تصریح دارند که اصرار بر صغیره در حکم کبیره است و آن فعلی است چون مداومت بر صغیره و حکمی و آن عزم بر ارتکاب هر صغیره ای است بدان دست یابد و بالجمله تصریحات مفسران و فقهاء و اصولیون در این موضوع بیش از شمار است و بحث در آن توضیح و اضحات است و هر که در کتب خاصه و عامه بررسی کند شکی ندارد در آنچه ما گفتیم.

اگر اعتراض کنی که از ائمه ما روایاتی رسیده است مشعر بر اینکه عزم گناه، گناه نیست سپس همین خبر را ذکر کرده است و آنکه بعد از آن است و سپس گفته احادیث بسیاری در کافی و کتب دیگر بدین مضمون رسیده است.

من جواب گویم که این احادیث هیچ دلالتی ندارد بر آنچه تو پنداری که عزم بر معصیت، معصیت نباشد و همانا دلالت بر اینکه هر که نیت گناه مخصوصی کند چون می خواری یا زنا مثلاً و آن را نکند آن گناهی که قصد آن را کرده و نکرده بر او نوشته نشود و این غیر از این است که عزم بر گناه اصلاً گناه نیست و عقوبتی ندارد و از آن عفو شده است - پایان نقل از مجلسی (ره).

در اینجا دو مسأله طرح می شود:

1- آیا اگر کسی قصد گناهی کرد و از آن منصرف شد و آن را نکرد مجرد همان قصد گناه گناه است یا نه؟

2- اگر کسی به قصد ارتکاب گناه عملی کرد و موافق آن گناه نشد

چنانچه معتقد شد این ظرف شراب است و به قصد شراب خوردن آن را نوشید و معلوم شد آب بوده و یا شربت مباحی بوده است آیا نیت او و یا عمل او و یا مجموع نیت و عمل او حرام است و مرتکب حرامی شده است یا نه؟.

در مورد دوم، نیت شدیدتر بوده و دنبال آن جرات و هتك حرمت آمده است و مورد بحث در مسأله تجری معروف همین است.

اما پاسخ مسأله -1- این است که چنانچه شهید در قواعد گفته است: نه عقابی دارد و نه ذمی، و مورد نص اخبار این باب است و توجیهی که از سید (ره) از برای اخبار این باب شده که مقصود این است که اگر کسی قصد می خواری و زنا کند و آن را نکند گناه می خواری و زنا ندارد و گناه دیگر بر قصد آنها دارد، بسیار رکیک و در حکم طرح این اخبار است زیرا به مجرد قصد شرب خمر اگر کسی را می خوار شمارند به او ظلم کرده اند و افتراء بسته اند و تعالی الله عن ذلك، این يك حقیقت روشن و عقلی است که صرف قصد می خواری، می خواری نیست و صرف قصد زنا، زنا نیست و اگر عقوبتی بر می خوردن و زنا کردن باشد بر صرف قصد آنها بی ارتکاب عمل آنها بار نمی شود و اگر معنی این اخبار این باشد حمل بر توضیح و اضحات است و از قبیل این است که گویند: (هر چه در جوی می رود آب است) و بیان آن شأن امام نیست و به علاوه این اخبار در مقام امتنان است و کسی که می خوار نیست و زنا نکرده به او گویند ما تو را به می خواری و زنا عقوبت نکنیم، امتنانی ندارد و امتنان به این است که بر قصد گناه هیچ ترتیب اثری نشود و هیچ گونه عقوبتی مترتب نگردد چنانچه شهید فرموده است که: نه ذمی دارد و نه عقابی و عفو از آن ثابت است.

و به همین سستی است کلام شیخ بهائی (ره) که حرمت عزم بر معصیت را از ضروریات دین شمرده در صورتی که شهید ثانی (ره) عدم حرمت آن را به عنوان يك قاعده مذهبی که مشعر بر اجماع مسلمانان و یا

خصوصاً مذهب شیعه است در کتاب خود ثبت کرده است زیرا قواعدی که علمای بزرگ ثبت می کنند صرف بیان فتوی و عقیده خودشان نیست بلکه يك حقیقت مذهبی و یا دینی را به عنوان يك قاعده ثبت می کنند و این چه ضروری دینی و یا مذهبی است که مانند شهید ثانی (ره) بر خلاف آن تأسیس قاعده می کند و آن را از مسلمات مذهب می شمارد.

و اما پاسخ مسأله- 2- که در حقیقت به سه پرسش بر می گردد:

1- فعلی که به عنوان تجری انجام شده چون نوشیدن آبی به عقیده شراب حرام است یا نه؟.

2- نیت گناهی که این فعل بر آن مترتب شده حرام است یا نه؟.

3- مجموع این قصد و فعل حرام است یا نه؟.

اما پاسخ سؤال اول این است که حرام نیست زیرا دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد و صرف اعتقاد، مرتکب عنوانی برای آن نمی شود که بدان مشمول دلیل حرمت گردد.

و اما پاسخ بر سؤال دوم این است که عزم بر گناه با انجام عملی که در ذات خود گناه نیست با قصدی که از آن منصرف شود تفاوتی ندارند زیرا انصراف از قصد گناه اعم از این است که برای پشیمانی باشد و برای رضای خدا یا برای دفع ضرر دنیوی و یا حفظ آبرو و یا برای آنکه بعد از نهایت تلاش دستش بدان عمل خلاف نرسیده و عموم اخبار این باب شامل همه اقسام می شود و بلکه مورد بحث را هم شامل است و صدق می کند که قصد گناه کرده و آن را نکرده و خواسته می بنوشد و ننوشیده، و به جای آن آب نوشیده و خواسته زنا کند و نکرده و به جای آن با حلال خود جماع کرده است و از نظر اینکه قصد گناه لکه سیاهی است در بندگی و از نظر عقل و خرد زشت است فرقی میان قصد مجرد و قصدی که دنبال آن کار غیر منطبق بر گناه باشد نیست و به هر صورت قصد گناه و تصمیم آن زشت است و هر چه جدی تر باشد

ص: 763

زشت تر است ولی حکم به حرمت آن با وجود اخبار این باب مشکل است و در صورتی که ذات فعل حرام نباشد و قصد آن هم مورد عفو باشد حکم به حرمت مجموع وجهی ندارد. از مجلسی (ره) - بوی خوش قصد کار خیر و بوی بد قصد کار بد معنوی باشد و فرشته ها آن را دریابند.

«لصاحب الشمال»

یعنی تو از او دور شو که با او کاری نداری، یا منظور این است که تو نباید چیزی بنویسی چنانچه در بعضی نسخه ها به جای قم، قف آمده، یعنی دست باز دار یا اشار به این است که مؤمن تا قصد گناه نکند به هر نفسی برایش حسنه ای نویسند. از مجلسی (ره) - و المراد

«بمن کن فیه»

این است که مؤمن مستحق این خصال باشد زیرا این خصال در جز مؤمن نباشند چنانچه دانستی و بدان که هلاکت در قولش «یهلک» به معنی زیان و استحقاق عقاب و در کلمه «هالک» به معنی گمراهی و شقاوت طبعی است.

وقوله «فان الله عز و جل ... الخ» از کلام رسول خدا است و ممکن است دنباله سخن فرشته باشد.

این ذکر استغفاری که بیان کرده است فرد افضل است نه اینکه برای انحصار بدان ذکر شده باشد. از مجلسی (ره) - مفسران در تعبیر توبه نصوص چند وجه گفته اند:

1- توبه اندرز بخش که مردم را بمانند خود تشویق کند چون آثار خویش در توبه کارها آشکار شده.

2- توبه خالص و پاک برای رضای خدا که به منظور خدا از گناه پشیمان شده باشد نه از ترس دوزخ و یا طمع در بهشت. و محقق طوسی گفته است: پشیمانی از گناه به خاطر ترس از دوزخ توبه نیست.

ص: 764

3- توبه رفوکونده از نصاحت به معنی خیاطت زیرا به وسیله آن هر آنچه از پرده دیانت پاره شده دوخت شود و توبه کار را با اولیاء خدا و دوستان او بهم گرد آورد.

4- توبه توبه کارِ ناصح، یعنی توبه ای که از روی اندرزگیری و بر وجه کامل باشد که تمام آثار گناه را از دل ریشه کن کند به وسیله اینکه خود را در بوته ریاضت آب کند و تیگی گناهان را از آن بزدايد و به پرتو حسناتش بیاراید، شیخ طبرسی در تفسیر این آیه از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است که:

توبه، باید شش چیز را دارا باشد: از گناهان گذشته پشیمانی و برای واجباتی که از دست رفته جبران و تدارك و نسبت به مظالم و حقوق مردم که بر عهده دارد رد کند و از طرف های خود حلالیت طلبد و عزم کنی که برنگردی و خود را در طاعتِ خدا لاغر کنی به اندازه ای که در نافرمانی خدا پرورش دادی و به خود بچشانی تلخی طاعتِ خدا را چنانچه به او چشاندی شیرینی گناه را. و سید رضی هم همین مضمون را در نهج البلاغه از علی (ع) نقل کرده است، و یکی از اکابر گفته: در جلا دادنِ آینه تنها قطع نفس و دود سیاه بس نیست بلکه باید آن را صیقل داد و آنچه سیاهی بر جرمش نشسته پاک کرد و دل هم بمانند آینه است به مجرد ترك گناه پاک نشود بلکه باید جرم گناهان گذشته را هم که بر آن نشسته پاک کرد و به نور طاعتش روشن ساخت. این آیه در باره ربا است و از بیضاوی نقل شده است که:

یعنی به هر کس پند خدا در باره خودداری از ربا برسد و او هم از آن دست باز دارد و پیروی از غدقن خدا را بنماید آنچه ربا پیش از ابلاغ حکم خدا به او گرفته است از آن او است و از او پس گرفته نمی شود و موعظه را به توبه تفسیر کرده است یعنی پندپذیری همان توبه است و در اینجا مصدر به معنی مجهول

آن تفسیر شده است و حاصل این است که هر که این پند را پذیرد و بر آن بپاید از گذشته او که به نادانی انجام شده خدا گذشت کرده است. از مجلسی (ره) - قوله

«و أحب العباد»

گویا مقصود این است که خدا دستور توبه نصوح داده ولی اگر توبه را شکست و باز هم توبه کرد خدا او را دوست تر دارد از آنها که توبه نکنند یا مقصود این است که از گناهی توبه نصوح کند و گرفتار گناهی دیگر شود و از آن هم توبه کند یا مقصود از عدم عود ابدی عزم بر عدم عود است (ولی در این صورت هر توبه ای نصوح است زیرا عزم بر عدم عود شرط توبه است مگر اینکه توبه را همان پشیمانی بدانیم و این بر خلاف نظر خود مجلسی است که در سابق گفته است، از مترجم).

و بعضی گفته اند مقصود از (مفتون تَوَاب) آن توبه کاری است که هرگز به گناه باز نگردد و معنی ساده آن این است که خدا دوست دارد گول خورده همیشه پشیمان را و مبالغه در کلمه تَوَاب به اعتبار استمرار حال توبه از همان اول گناه است نه کثرت توبه به اعتبار کثرت گناه (این معنای لطیف و دل چسبی است). از مجلسی (ره) - «ثلاث خصال»: 1- آنها را دوست دارد 2- فرشته ها بر ایشان آمرزش خواهند 3- خدا عز و جل بدانها نوید امن و رحمت داده است.

در تفسیر آیه (222) سوره بقره چند وجه گفته اند:

1- خدا دوست دارد توبه کاران از نجاسات درونی را که گناهانند و دوست دارد پاکیزه از نجاست برونی را با آب.

2- دوست دارد توبه کاران را که گناه کرده اند و پاکان را که هیچ گناه نکرده اند.

3- توبه کاران از کبائر و پاکان از صغائر را.

ص: 766

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» بیضاوی گفته: کرویّان بالاترین طبقات فرشته هایند و سرآغاز هستی آنان و برداشتن عرش و چرخیدن گرد آن کنایه از نگهداری و سرپرستی آن است یا کنایه از نزدیکی به صاحب عرش و مقامی است که به درگاه او دارند و واسطه اجراء فرمان اویند. از مجلسی (ره) - نافرمانی در این روایت حمل بر ترك اولی است زیرا دانیال از پیغمبران است و آنان از گناهان کبیره و صغیره معصومند در مذهب ما چنانچه گذشت.

«لئن لم تعصمني لاعصینک»

در این جمله اعتراف به گناه شده است و اعتراف شده که جلو نفس و هوس های آن را نمی توان گرفت و تشویق شده که بایست به الطاف خدا چنگ زد و از فریب های نفس و وسوسه های شیطان بدو پناه برد. از مجلسی (ره) - از صبح تا شام، یعنی به اندازه این مدت و بسا که مهلت نسبت به اشخاص و احوال و گناهان مختلف باشد و بعضی را يك روز مهلت باشد و بعضی را هفت ساعت یا مقصود از صبح تا پیش از ظهر است و بنا بر این با اخبار مهلت هفت ساعت موافق می شود و گفته شده است که ساعات خواب از حساب جدا است.

و ممکن است مقصود از استغفار توبه جامع شرائط باشد و یا مقصود همان صرف طلب آمرزش باشد و این دومی روشن تر است. از مجلسی (ره) - لطف خدا است که گناه را به یاد مؤمن آورد و از بی لطفی او است که از یاد کافرش برد تا روز رستاخیز او را به کفر و گناه هر دو مؤاخذه کند. از مجلسی (ره) - بدان که استغفار پیغمبران و امامان از ارتکاب گناه نبوده است زیرا امامیه اتفاق دارند که آنان معصومند و سخن در این باره گذشت. و اربلی در کشف الغمه گفته است: چون دل آنان غرقه یاد

خدا است و محو جمال اویند هر گونه اشتغال آنها به امور این دنیا برای خوردن و نوشیدن و آمیزش با زنان و دیگر هم نوع و سائر امور مباح تیرگی آن باشد و بر خود ناروا دانند و از آن به خدا بازگردند زیرا آن را گناه و خطای خود شمرند و از آن توبه کنند. از مجلسی (ره) - فرمود: «لا خیر» تا بنده ای مغرور نگردد و هر روزی هفتصد گناه کند که مانند او خیری ندارد و موفق به استغفار و توبه نمی گردد. از مجلسی (ره) - برخی اهل علم گفته اند: مقصود از آنکه شیطان چون خون در تن آدمی زاده روان است این است که تا زنده است از او جدا نشود چونان که تا زنده است خون در تن او روان است و این معنی از ازهری روایت شده و گفته: این ضرب المثل است ولی جمهور علمای امت آن را بیان حقیقت دانسته اند و گفته اند شیطان این تسلط را دارد که در رگهای آدمی زاده درآید تا به دل او رسد و او را وسوسه کند. از مجلسی (ره) - شیخ بهائی گفته است در اربعین خود:

مقصود از پذیرش توبه اسقاط عقابی است که بر گناهی مترتب شود که از آن توبه کرده است و سقوط عقاب به توبه مورد اتفاق علماء اسلام است و اختلاف در این است که پذیرش توبه بر خدا لازم است و اگر پس از توبه عقاب کند ستم باشد یا آنکه پذیرش توبه تفصّل است و رحمت و کرم خداوندی. معتزله اول را گفته اند و اشاعره دوم را و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب اقتصاد و علامه (رحمة الله) در برخی کتب خود همین را اختیار کرده اند و محقق طوسی توقف کرده است در تجرید. از مجلسی (ره) - این حدیث با دنباله ای در باب لزوم حجت بر عالم گذشت.

«لم یکن للعالم توبه»

- شاید مقصود از عالم شاهد بر احوال آخرت

باشد و جاهل آنکه هنوز مشاهده نکرده است زیرا با رسیدن جان به گلو عدم مشاهده ممکن است و مقصود از علم یقین شهودی است. مجلسی از مصباح- لمم، با دو فتحه، نزدیک شدن به گناه است و گفته شده که گناهان صغیره ای است که بدان باز نگردد چون بوسه و لمم یک نوعی از دیوانگی است که به انسان درآید.

«الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ»- بیضاوی گفته: یعنی هر گناهی که عقابش بزرگ است و همان باشد که در قرآن تهدید بدان رسیده است و گفته اند: آن گناهی است که حد دارد «و الفواحش» یعنی کبائر بسیار زشت و رسوا. از مجلسی (ره)- «بیدی عورة» عورت، هر آنچه از آن شرم آید و ظاهر این است که مقصود بیان گناهان خود باشد و اعتراف به گناهی بود که موجب حد یا تعزیر است.

«فنحوه» یعنی او را دور کنید تا بر ما اعتراف به گناه خود نکند و میان خود و خدا توبه کند- پایان نقل از مجلسی (ره).

مراجعه به انمه (ع) برای اعتراف به گناهان بر یکی از دو وجه بوده است:

1- از نظر تکمیل توبه و تحمل حد و تعزیر شرعی چون رسم بوده که گنهکاران برای توبه به پیغمبر اکرم (ص) مراجعه می کردند و به گناه خود نزد آن حضرت اعتراف می کردند و از او می خواستند که آنها را با اقامه حد و تعزیر الهی تطهیر کند و از عذاب آخرت نجات دهد و از این گونه مراجعات در زمان خلفای ثلاثه و خلافت ظاهریه امیر المؤمنین (ع) بوده است که غالباً با دخالت امیر المؤمنین (ع) و جلب موافقت حکومت وقت که در این گونه امور با آن حضرت موافقت داشته فیصل می یافته است و بر این سابقه برخی شیعه هم که گناه موجب حد و یا تعزیری مرتکب می شدند بسا که بامام وقت

مراجعه می کردند که توبه کنند و عقوبت حد و یا تعزیر را برای پاك شدن از آن متحمل شوند ولی برای بیشتر ائمه در زمان بنی امیه و بنی عباس اقدام در این امر میسر نبوده است به دو وجه:

1) انجام حد و تعزیر از نظر اجراء باید با تشریفات حکومت و به عنوان نیرو و قدرت و تسلط بر اجتماع و آشکارا و با تظاهر انجام شود که موجب پند و عبرت دیگران گردد و با وسیله آن يك هرزگی و فساد نوع تباه کن ریشه کن شود مانند بریدن دست دزد و یا اعدام در زنای محصنه مثلاً ، زیرا شك نیست که برخی مجازات های مقرر در قرآن و قوانین ثابتة اسلام بسیار سنگین است تا به جایی که در نظر کم خردان مایه خرده گیری شده است که مثلاً چرا باید برای دزدیدن تا اندازه يك چهارم دینار طلا که چهار نخود و نیم طلا می شود مثلاً و به بهای امروز شصت تا هفتاد ریال است دستی بریده شود و فردی عمرانه بیچاره و علیل گردد و یا اینکه برای يك بار زنای محصنه که بسا با غلبه شهوت و دامنگیری های سخت انجام شده مرتکب اعدام شود و تا همیشه از زندگی بر کنار شود و به ویژه که ممکن است عائله بی سرپرست و یا دیون و بدهکاری به دیگران هم از خود به جا گذارد و یا در یکی از فنون و علوم تخصص مورد حاجت و نیازی داشته باشد که تدارك آن برای جامعه به آسانی ممکن نباشد.

و آنچه پاسخ درست به این گونه خرده گیری ها و اعتراضات است موضوع تشریفات است که باید برای اجرای حد و تعزیر شرعی مراعات شود و نتایج و بهره های بزرگی که از انجام این گونه حدود و تعزیرات که مجازات های عمومی اسلام است عاید جامعه می شود و این عمل به صورت يك عمل جراحی استادانه در می آید که در عضو معلول و بیماری واگیر و مسری انجام می شود مانند اینکه عضوی کانگاریا گرفته و با اندك مسامحه بیماری به سائر اعضای تن سرایت می کند و مریض را می کشد و نابود می سازد و یا زهر

در عضوی وارد شده و اگر آن را نبرند به همه تن سرایت می کند با این ملاحظه تأمل در برخی گناهان مانند دزدی و هرزگی يك مادر خانواده که شوهر حاضر دارد موضوع روشن می شود که يك دزد شبانه که تا آنجا دریده و بی آبرو شده است که دزدی او در برابر چشم دو گواه عادل انجام شده و قابل اثبات در محکمه عدل شریعت گردیده و در نزد حاکم شرع ثابت شده است چه شخص خطرناکی شده است و تا کجا شیره مال مردم به دهان او شیرین شده و بدان عادت کرده و به سرحدّ تهور و بی باکی رسیده و آزاد گذاشتن او مایه چه تباهی و فساد خواهد شد و بسا ادامه کارش به هتك ناموس و قتل نفوس بسیاری خواهد کشید و خود این بیماری هم به دیگران سرایت می کند و اجتماع را معیوب می نماید و چه بهتر که این عضو ناچیز اجتماع برکنده شود و به دور افکنده گردد تا این بیماری هراسناک ریشه کن شود ولی این نتیجه از اجراء حدود هنگامی به دست می آید که نیروی حکومت مورد توجه عموم آن را اجراء کند و فاش و آشکارا هم اجراء شود که وسیله پند آموزی دیگران گردد از این جهت خداوند در موضوع حد زنا در سوره نور آیه 2 می فرماید:

«زن زنا کار و مرد زنا کار را صد تازیانه به هر کدام بزنی و در باره اجراء دستور دین خدا بدانها گرفتار مهرورزی نگردید اگر ایمان به خدا و روز جزاء دارید و باید جمعی مؤمنان در اجراء کیفر بدانان گواه باشند».

بنا بر این موضوع اجراء حدود صرفاً وظیفه حکومت نافذه و مورد توجه عموم است و امام در حال تقیه و کناره گیری از حکومت به واسطه عدم اطاعت و عدم توجه اکثریت اقامه حدود نمی کند زیرا آن سودی که جبران خسارت فرد را بکند از آن به اجتماع بر نمی گردد و موضوع حقیقی آن وجود ندارد.

(2) در اجراء بسیاری از حدود و مقررات نهان کردن و زیر پرده

داشتن میسر نیست مانند اعدام و قطع اعضاء مثلاً و در این صورت اگر امام و لو به اعتراف خود مجرم متصدی آن گردد خواهی ناخواه فاش شود و به گوش حکومت جائزه برسد و بهانه به دست او آید و سبب آزار ائمه گردد بنا بر این اقامه حدود از نظر خصوص مذهب شیعه به دستور امام حق مخالف تقیه است و مانند بسیاری از احکام و حقائق اسلام باید معطل بماند تا هنگام قیام حقه دولت.

2- از نظر اینکه اعتراف به گناه در برابر ائمه (ع) که مصادر امر الهی و مظاهر اویند مایه بخشش و مغفرت است و این به همان شیوه ترسایان مانند که با اعتراف به گناهان در برابر پاپ و کشیشان امید آمرزش از یزدان دارند و این شاید برای این باشد که او را نماینده و مظهر مسیح شمارند که به عقیده آنان نجات بخش است و شاید این مراجعه به ائمه (ع) و اعتراف به گناه نزد آنها از تعلیمات و عادات ترسایان و کلیسا مآبان تراویده باشد و مسیحیانی که به مذهب گرویده اند آن را روا دانسته و یا برخی شیعیان در این خلق از آنها پیروی کرده باشند و غدقن امام از این گونه مراجعات برای این است که مراجعه گنهکاران مسیحی به کشیش و پاپ نوعی از شرك است و بر پایه همان عقیده فاسد آنها است که فرموده است (21 سوره توبه): «دانشمندان و کشیشان خود را در برابر خدا پروردگار خود شمرده و هم مسیح پسر مریم را با اینکه دستور ندارند جز پرستیدن خدای یگانه را».

و این روش مراجعه ترسایان در اعتراف به گناه و طلب بخشش از کشیشان هم یکی از آثار و لوازم مقام معبودیت بوده است که برای مسیح و نمایندگان او معتقد بودند و از این جهت امام غدقن می فرماید که این گونه افراد را به او راه ندهند و آنها را از خانه وی برانند و دور کنند. از مجلسی (ره)- این حدیث چند وجه دارد:

1- مقصود به کلمه "طبع" در اول خبر شوق بدان باشد که رخ

دهد و برفتد و از این رو مدتی آن را وانهد و اگر سرشت او بود ترکش برای او ممکن نبود و بنا بر این اول و آخر خیر با هم مخالفی ندارند و حاصل این است که این مقتضای ذات او نیست و برای این است که از او توفیق برفته و شیطان بر او چیره گشته و بدان کارش کشانده و بسا باشد که لطف حقش در گیرد و از آتش بگیرد، این همه برای بهبود او است و این کس در ذات خود بدی و تباهی ندارد خدا از او روی نگردانیده و راه خیر را بدو نبسته بلکه خدایش دوست دارد و می آرماید و سرانجامش پسندیده باشد.

2- "طبع" به معنی چرکینی باشد و این منافات ندارد که در آخر خبر فرماید: گناه از سرشت او نیست.

3- مقصود از "ختم" مهر نهادن باشد، یعنی مؤمن مدتی از گناه کردن ممنوع باشد و خدایش دریغ نماید که بدان دست آلود و سپس برای مصلحتی آزادش کند و در آتش اندازد و بازش از آن کنار کشد. از مجلسی (ره) - اگر اعتراض شود که ما می دانیم از زنا می مؤمن هم فرزند آید، در پاسخ گوئیم: مؤمن را معانی و مراتبی است و شاید این فضیلت خاص يك درجه ای از مؤمن است و شاید حمل بر غالب شود. از مجلسی (ره) -

«بین القراء و الجماء»

این دلالت دارد که حیوانات نیز در قیامت محشور شوند چنانچه آیه: «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» و آیات و اخبار دیگر و اکثر متکلمین خاصه و عامه بدان معتقدند و گرچه در خصوصیات آن اختلاف دارند که آیا سپس می مانند و یا خاك می شوند و برخی قراء را به انسان نیرومند و جماء را به ناتوان حمل کرده اند و بدان نیازی نیست و شاید مقصود این باشد که اگر کسی شاخداری را بر بی شاخی مسلط کند مسئولیت دارد. از مجلسی (ره) - ظاهرش این است که بر هر که اقامه حد شود کیفرش ساقط گردد و گرچه توبه هم نکند چنانچه ظاهر اصحاب است

و مشکل است که گفته شود توبه هم از او ساقط است مگر اینکه عفو او از راه فضل باشد نه استحقاق چنانچه خبر بدان اشاره دارد- پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، مورد سؤال حد رجم است که با اجراء آن برای گنهکار وجودی نماند که توبه کند و توبه قبل از اعدام هم قطعی است زیرا اگر خود اعتراف کرده که مسلم است توبه کار شده و اگر محکمه شرع حکم اعدام او را صادر کرده است برای اقامه بینه بناچار تا اجراء حد پشیمان و تائب است. از مجلسی (ره)- «لیهتم» یعنی هم و اندوه فراوان به او رسد، در قاموس گفته است که "هم" به معنی حزن و اندوه است و در برخی نسخ «لیهم» به صیغه مجهول آمده است. از مجلسی (ره)- و این غلبه کفار برای آن است که به مخالفت خداوند نقض عهد می کنند برای اظهار تسلط و خدا خلاف مقصود آنها را پیش می آورد چنانچه منع زکاة کنند برای ثروت با این که پرداخت زکاة سبب نمو اموال آنها است و خدا به واسطه منع زکاة برکت را از آنها بردارد و آنها را نیازمند سازد و اینکه گفته اند مقصود حاجت فقراء است بعید است و احتمال معنی اعم می رود (یعنی دریغ زکاة سبب حاجتمندی عموم می شود).

و شیخ صدوق (ره) در کتاب معانی الاخبار خود روایت مفصلی در شرح هر قسمتی از گناهان نقل کرده است (برای هر کدام اقسامی از گناه در آن ذکر شده است). از مجلسی (ره)- «أرأیت» یعنی به من خبر دهید و پاسخ امام دو احتمال دارد:

1- چنانچه استغفار پیغمبر برای ریختن گناه نبوده بلکه برای بالا رفتن درجه او بوده است، همچنین گرفتاری و مصیبت آنان برای کفاره گناه

نبوده و برای ثواب و علو درجه بوده و این آیه شامل معصوم نیست.

2- استغفارِ پیغمبر برای تركِ اولی یا عدول از عبادت افضل به ادنی بوده است و ابتلاء ائمه (ع) به همین سبب بوده نه برای ارتکاب گناه و معنی اول روشن تر است. از طبرسی - آنچه مصیبت در زمین است مانند قحطِ باران و کمی گیاه و کاستی میوه جات و در جان شماها از بیماری و داغ فرزند در کتاب است یعنی در لوح محفوظ ثبت است، پیش از آنکه آنها را بیافرینیم یعنی پیش از آفرینش نفوس و همانا خدا آنها را ثبت کرده تا ملائکه از اطلاع بر آن بدانند که خدا به ذات خود دانا است و حقیقت هر چیز را می داند راستی که آن بر خدا آسان است. از مجلسی (ره) - مقصود از هلاك نزول عذابی است که آنها را ریشه کن کند. از مجلسی (ره) - اشاره است به اینکه شرایط قبول توبه سنگین است و دشوار.

«حزناً طویلاً» یعنی پس از مرگ یا هم در دنیا و هم در آخرت. از طبرسی در تفسیر قول خدا تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی آنها را به هلاکت غافلگیر کند و گفته اند: یعنی هر زمانی گناه تازه ای کند نعمت تازه ای برد. از مجلسی (ره) - «ثلاثة ایام»: 1- روزی که در آنی و سزد که به کار اندر باشی 2- روزی که پیش از آن است و همه روز گذشته تو باشد نه همان يك روز دیروز 3- آن روزی که آید و فردا باشد و همه روزهای آینده فردا است. از مجلسی (ره) -

«لیس منّا»

یعنی شیعه ما نیست و یا دوست و یا محبوب ما نیست، بدان که بهترین کمک بر طاعت خدا

ص: 775

و برکناری از نافرمانی خدا و توشه برداری برای روز رستاخیز حساب کشیدن از خویش است یعنی در پایان هر روز و هر شب و بلکه در هر ساعت حساب کند چه کار خوبی کرده و یا چه کار بدی کرده است چنانچه رسول خدا (ص) فرمود: حساب کار خود را بکشید پیش از آنکه حساب شما را بکشند و خود را بسنجید پیش از آنکه شما را بسنجند و آماده باشید برای روز نمایش بزرگ تر. از مجلسی (ره) -

«لا یغرنک الناس من نفسک»

مقصود از ناس مدح گویانند که از عیوب شخص بی اطلاعند و واعظانی که در بیان رحمت خدا مبالغه دارند و از ذکر عقوبت ها خودداری کنند برای تقرب به ملوک و امراء و اغنیاء.

«فان الامر»

یعنی جز او حساب و عقوبت اعمالت به تو رسد نه به آنها.

«بکذا و کذا» یعنی به گفتار بیهوده و باطل، یا مقصود گفتار و کردار باطل است. از مجلسی (ره) - یعنی خود را به رسیدن بهشت و درجات بلند وادار و یا اینکه بار طاعت و کارهای خوب را بر دوش بردار که دیگران برای خود کنند نه برای تو گرچه به سفارش و وصیت تو باشد. از مجلسی (ره) - درد اخلاق بد و گناهان هلاکت بارند و نشانه صحت علاماتی است که رسول خدا (ص) و عترت رهنما (ع) شرح کرده اند و در قرآن هم فرمود: «خدا مؤمنان را رستگار کند» (که نماز با خشوع خوانند و از بیهوده پرهیزند و زکاة بپردازند...) و باز در وصف مؤمنان فرموده است: «چون نام خدا برده شود دلشان بترسد» و تا آخر آیات و بیانات دیگری که در صفات مؤمنان و اصحاب یقین و هم متقیان و هم مصلحان رسیده است و بسیاری از آنها در باب صفات مؤمن و ابواب دیگر گذشت.

ص: 776

و درمان توبه است و استغفار و همنشینیِ اختیار و دوری از اشرار و زهد در دنیا و زاری به خدا و توسل و توکل بدو و جستجوی بیماری های نفس و عیوب و امراضِ آن و درمان هر کدام به ضدش، و امیر المؤمنین در سخن خود بدان اشاره کرده و فرموده:

درد از تو است و نمیدانی توهست داروز تو نایینی تو

خویش را جرم صغیری شمیری عالم اکبری و بی خبری

آن کتابی که مبین است مبین از حروف تو عیان سر مکین

حاجتی نیست تو را با دیگری که گزارش دهد از بوم و بری تو را باید که به درمان خود برخیزی و دردهای آن را درمان سازی و اگر در این باره کوتاهی روا داری خود را کشتی و هر که خودکشی کرد سزایش دوزخ است تا ابد. از مجلسی (ره) - همنشینی خوش رفتار یار خوب و مهربانی است که تو را بدان چه سودت دهد رهبری کند و از آنچه زیانت بخشد باز دارد.

فرزند سپاسگزار آن است که سودت دهد و یاریت کند در دنیا و دیگر سرای و دل را از نظر خردی که در آن است بدانها مانند ساخته چون در این کارها با هم شریکند.

«و اجعل عملك»

در پاره ای نسخه، علمك دانشت را، آمده است و مناسب تر باشد و بنا بر اول مقصود عمل صالح است و مقصود از نفس، نفسِ اماره به سوء است چنانچه روایت شده، دشمن تر دشمنانت نفسِ او است که

ص: 777

میان دو پهلوی تو است و تحقیق آن گذشت و مال را به عاریه مانند کرده برای آنکه رنج آرد و بیشتر باشد که سودی هم از آن نبرند و با مردن به دیگرانش گذارند یعنی شایسته است که بدان دل نهدی چونان که دل به عاریه نهند. از مجلسی (ره) - ظاهر خطاب با تن است و مقصود از نفس جان است.

«و اسع فی فکاکها» - یعنی از عذاب آخرت و از آنچه در گرو آن است آن را بکوشش خود رها کن. از مجلسی (ره) - این گفتار شب و روز یا به زبان حال است و یا آنکه گفتار از فرشته ای است که بدان گماشته است و بسا گفته اند که روز و ساعت هم شعور دارند و ادراکی دارند و سخن توانند و آن دور از باور است. از مجلسی (ره) - وجه حصر این است که انسان یا دوستی دنیا را از دل بیرون کرده و یا نکرده و آن هم که نکرده است یا خود را از تحصیل آن باز می دارد یا نه، نخست زاهد است و دوم صابر و سوم راغب.

و حاصل شرح حال زاهد این است که دلش وابسته خدا و کار آخرت است نه به دنیا، هر چه از دنیا بیاید بدان شاد نشود و هر چه از آن از دست بدهد بر آن افسوس نخورد زیرا شادی از رسیدن به دوست است و اندوه از جدائی آن است و هیچ چیز دنیا نزد زاهد دوست داشتنی نیست.

«فهو مستریح» یعنی هم در دنیا آسوده است و هم در آخرت، اما در دنیا برای آنکه از سختی کسب و تلخی صبر بر جدائی آن آسوده است و اما در آخرت چون از حساب و عقاب برکنار است.

«مروت» آدابی است در روح انسان که مراعاتشان او را وادار به اخلاق پسندیده و به شیوه های زیبا. از مجلسی (ره) -

«ان قدرت ان لا تعرف فافعل»

این دلالت دارد که گوشه گیری از معاشرت بهتر است و علماء در آن اختلاف است

و آیات و اخبار در آن تعارض دارند، آنکه گفته است: گوشه گیری بهتر است، آفات معاشرت را در نظر گرفته است از حسد و دشمنی و کینه و غیبت و سخن چینی و خود نمائی و دنیاطلبی و عدم فراغتِ دل برای ذکر و فکر و تضييع عمر و بی سودی آمیزش با بیشتر مردم و مانند اینها.

آنکه گفته: معاشرت بهتر است، نظر به فوائد آن دارد از تعلیم و تعلم و ره یافتن به روش علماء و اخلاق آنها و تحصیل ثواب بسیار از دیدار برادران و عیادت آنان و تشییع جنازه آنان و کوشش در انجام حوائجشان و هدایت مردم و احیاء رسوم دینت و حضور در جمعه و جماعت و امر به معروف و نهی از منکر و امثال آنها و با گوشه گیری همه اینها از دست می رود.

و حق این است که احوال و ازمان و اشخاص با هم فرق دارند و گوشه گیری از مردم بد خوب است در صورت نومییدی از هدایت آنها چنانچه حضرت ابراهیم پس از نومییدی از هدایت مردم فرمود: از شماها و آنچه در برابر خدا می پرستید برکنار می شوم، ولی نه گوشه گیری کامل تا آنجا که امور واجبه را از تعلیم و تعلم و حضور جمعه و جماعت از دست بنهد، و معاشرت مطلوب است برای سود در دنیا و یا دین بدون مفاسد مذکوره.

و نیز اشخاص هم در این باره تفاوت دارند و اگر علماء و فقهاء گوشه گیری کنند مردم گمراه و سرگردان شوند و شیاطین و جن و انس بر آنها چیره گردند ولی به معاشرت بسیاری از مردم نیازی نیست.

و به علاوه دوره ها مختلفند و در خبر رسیده است که برای مردم زمانی آید که جز گوشه گیران گمنام نجات ندارند چنانچه سید الساجدین (ع) برای فساد زمانه از خلق کناره گرفت زیرا بنی امیه به سختی بر مردم چیره شده بودند و چاره ای نبود و امام باقر و امام صادق (ع) بر خلاف آن عمل کردند زیرا به هدایت خلق توانا بودند و مانعی نداشت.

و به هر حال شایسته است که انسان طیب خود باشد زیرا دردها را

بہتر شناسد و زمانہ و اہلش را با خود می تواند تطبیق کند و چون بیند کہ صلاحش در گوشہ گیری است گوشہ گیر شود و چون صلاح خود را در معاشرت داند آن را اختیار کند بہ وضعی کہ بہ نیت و کردارش زیانی نرسد.

و باید در مردم دوران خود ہم خوب نگاہ کند و برای برادری و ہمنشینی خود کسانی را در نظر گیرد کہ صلاح او باشند و سبب ترضیع عمرش نباشند چنانچہ تحقیق آن در کتاب معاشرت بیاید ان شاء اللہ و در کتاب عین الحیوۃ در این بارہ بسط سخن دادیم، و اللہ الموفق.

و در موضوع این خبر روی سخن امام با حفص بن غیاث است کہ مردی سنی مذہب بودہ و از طرف ہرون الرشید منصب قضاوت داشتہ و بہ دنبال شہرت و نام نزد والیان و خلیفہ های ناحق بودہ است و بہ ہمین جہت از مذہب حق بہ یک سو شدہ و گمراہی پیش گرفتہ است و مناسب حال او و علاج دردش ترک شہرت و اعتزال بودہ و امام او را بہ این در مان مناسب حالش رہبری کردہ است.

«واو» در قول امام «وہم» واو حالیہ است، و گفتہ شدہ است کہ واو استیناف است و مقصود از ضمیر اصحاب پیغمبر (ص) ہستند کہ پس از او مرتد نشدند و از علی (ع) برنگشتند و این معنی بعید است.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» - در مجمع گفتہ است کہ: یعنی عطا می کنند آنچه بہ آنها عطا شدہ است بمانند زکاۃ و صدقہ، و گفتہ شدہ: مقصود ہمہ اعمال بر است و با این حال دلشان ترسان است. از مجلسی (رہ) - مقصود این است کہ در قرآن مجید احوال بہشت و درجات بہشت و آنچه در آن است وارد است و اوصاف دوزخ و درکات دوزخ و آنچه در آن است وارد است و خدا از ہمہ کس راستگوتر است و ہر کہ قرآن را باور دارد چون کسی باشد کہ آن دورا با ہر چہ دارند بہ چشم خود دیدہ است و ہر کہ چنین باشد باید نافرمانی خدا نکند و ہر کہ

مدعی است که قرآن را قبول دارد و با این حال نافرمانی می کند پروردگار خود را، در دعوی خود کاذب است و تصدیق او به درجه یقین نرسیده است. از مجلسی (ره) -

«لا تستكثروا كثير الخير»

زیرا مایه خودبینی و بر خود بالیدن و ناز آمدن و اعتقاد به بی تقصیری است در برابر خدا و همه اینها مهلك هستند چنانچه گذشت.

«و خافوا الله في السر»

همانا حالت نهمان را به ویژه یادآور شد زیرا مردم در نهانی مسامحه هائی روا دارند که در عیانی روا ندارند و به علاوه خوف در نهمان موجب خوف در عیان است به خلاف عکس و آن بر نفس سخت تر و ناگوارتر است.

«تعطوا من انفسكم النصف»

یعنی در این باره انصاف دارید که از خدا می ترسید و دین دارید و یا مقصود این است که خودتان قاضی و حکم خود باشید و نیاز نداشته باشید که دیگری میان شما و خدا حکم باشد.

«و انما ذلك لكم»

گویا مقصود این است که جز این روش برای شما سودی ندارد. از مجلسی (ره) -

«في آجال»

یعنی عمرهائی که دریافت شده است یعنی آن به آن و ساعت به ساعت آن را می گیرند و پیوسته رو به کاستی است و مقصود این است که از بس کوتاه و زود گذرند گویا دریافت شده اند و معنی نخست روشن تر است.

«و ایام معدوده»

یعنی شماره شده و اندازه دارد و نه فزاید و نه بکاهد.

«و الموت يأتي بغتة»

یعنی هنگام فرود آمدنش را کس نداند و اسباب آن را نتوان پیش بینی کرد.

«و لكل زارع ما زرع»

یعنی به دست نیاورد جز آنچه را کشته است و این اشاره است به قول خدا تعالی (39 سوره نجم): «و راستش این است که نیست از آن انسان جز آنچه کوشش کرده است» (برای آن کوشیده

است خ ل). از مجلسی (ره) -

«اصبروا علی طاعة الله»

چون لذت گناه بیش از لذت ترك طاعت است، صبر بر گناه و خودداری از آن سخت تر است از صبر بر طاعت و از این رو از آنها دو جور تعبیر کرده و در برابر گناه «تصبروا» آورده یعنی باید بکوشید و خود را بدان وادارید.

راغب گفته است: صبر، خودداری و پایداری بر آن روشی است که خرد و شرع حکم کنند و یا هر دو آنها و آن لفظ عامی است و در موارد مختلفه تعبیرهای خصوصی هم دارد. در برابر معصیت همان صبر گفته شود و لفظ دیگری ندارد و ضد آن جزع و بیتابی است و در مورد نبرد آن را شجاعت گویند و ضدش ترس است و اگر در پیش آمد ناگواری باشد آن را دلداری گویند و ضدش تنگ خلقی است و اگر در سخن نگهداری باشد آن را کتمان نامند و خدای تعالی هم آن را صبر نامیده و با گفتار خود بدان آگاهی داده است (177 سوره بقره): «و آنان که صبر کنند در سختی و تنگی روزی و هنگام نبرد» و دنباله سخن را کشانیده است به قول خدا (200 سوره آل عمران): «صبر کنید و با هم در صبر همکاری کنید یعنی خود را به عبادت وادارید و با نفس خود جهاد کنید». از مجلسی (ره) -

«ان اصلح یومك»

مقصود از روز همان است که گذشت یعنی مقداری از زمان که ویژه يك واقعه است برای انسان و مقصود از دو روز، روز دنیا است در پیرامون و روز آخرت که در پیش انسان است و مقصود از اینکه اصلح است این است که سزاوارتر است به رعایت و سعی در اصلاح آن و امید سود در آن است زیرا همیشه هست و دنیا فانی است و منافع دوز آخرت اشد و اخلاص و اقوی است از منافع روز دنیا و بین چه روزی باشد روز آسایش یا روز رنج و مشقت.

«و خذ موعظتك من الدهر و أهله»

- به این که در فناء و زودگذری آن

ص: 782

بیندیشد و بداند که لذات آن فانی است و آمیخته به آلام بسیار است و نظر کند در عواقب سعادت‌مندان و بدبختان. از مجلسی (ره) -

«حلالها حساب»

حمل بر تأکید و مبالغه شود و ظاهرش این است که بنده را به کسب حلال و صرف در راه حلال محاسبه کنند و با برخی اخبار چنانچه در کتاب اطعمه و اشربه بیاید مخالفت دارد، حلبی از امام صادق (ع) روایت کند که مؤمن بر سه چیز حساب ندارد:

خوراکی که بخورد و جامه ای که بپوشد و زوجه خوبی که به او کمک کند و او را پارسا دارد و از ابی حمزه از آن حضرت روایت است که خدا اکرم و اجل از آن است که به شماها خوراکی دهد و آن را برای شما روا دارد و سپس از شماها بازخواست آن را کند ولی از شماها بازپرسی کند که در باره محمد و آل محمد (ص) چه عقیده دارید.

و بعد از ذکر اخبار مختلفه در این باره گوید:

من گویم، ممکن است جمع میان این اخبار به حمل عدم حساب بر مؤمنان و اخبار حساب بر دیگران و ظاهر بیشتر اخبار همین است یا حمل دسته اول بر آنچه در امور ضروریه صرف شود چون خوراک و پوشاک و مسکن و نکاح، و حمل دسته دیگر بر آنچه بیش از ضرورت باشد چون جمع مال بیش از اندازه حاجت و صرفش در غیر مورد ضرورت و در آنچه در شرع نیکو نیاید چنانچه برخی اخبار بدان اشارت دارد و ممکن است اخبار حساب را بر تقیه حمل کرد و بهتر این است که بطور کلی معتقد به حساب بود و تفصیل آن را به سکوت گذرانید که به طور دقیق دانسته نشده است. از مجلسی (ره) - ظاهر این است که مقصود از «پر» در اینجا احسان به دیگران است و بسا که به هر کار خیری اطلاق شود و مقصود از «بغی» ستم و دست درازی به دیگران است و گاهی هم به زنا اطلاق شود و ظاهر همان معنی اول است و در اینجا ممکن است مقصود شورش بر امام (ع) باشد

ص: 783

و سرعت در ثواب اول و در عقاب دوم به این اعتبار است که سود اول و زیان دوم در دنیا می رسند.

بدان که سرزنش کردن دیگران از بزرگترین عیب ها است و سبب گرفتار شدن به همان عیب است چنانچه در اخبار گذشت و سزاوار است که هر کس به خود وارسد و اگر در خود عیبی دید بدان پردازد و آن را به کند و از خود دور کند و خود را وانهد و دیگران را نکوهش کند و اگر نتواند خود را به کند دیگران را معذور دارد و اگر بخود پرداخت و در خود عیب و کاستی نجست و خود را بی عیب دانست این خود بدترین عیب است زیرا بر کنار دانستن خود از عیب نادانی است و از کوری دل برخیزد، خدا از یوسف (ع) حکایت کند که (53 سوره یوسف): «من خود را از عیب برکنار ندانم زیرا نفس پرفرمان است به بدی ها جز آنکه خدا رحم کند» سپس ظاهر این است که مقصود از آنچه در خود نبیند و یا ترك آن را نتواند، اعم است از اینکه از جنس عیب دیگران باشد یا نباشد گرچه احتمال همان عیب دیگران را هم دارد و به هر حال سزا نیست که رفیق خود را نکوهش کند زیرا عیب خودش یا مانند او است یا بزرگتر یا خردتر از او است و اگر هم خردتر باشد با عیب جوئی از او عیب بزرگتری بدان فزاید.

و مقصود از نتوانستن رفع عیب خود این است که بر او دشوار است نه آنکه بر او ممتنع است زیرا در این صورت تکلیفی ندارد.

«او یؤذی جلسیه بما لا یعنیه»

یعنی به چیزی که برای خود او مهم نیست و سودی ندارد یا آنکه برای آن جلسیه مهم نیست و سودی ندارد چون نهی او از منکر و یا امر او به خیرات و ممکن است مقصود از آن پرگوئی باشد در باره آنچه بیهوده است زیرا که آن همنشین خردمند و هوشیار را آزار دهد. از مجلسی (ره) - مقصود از اسلام خوب این است که مقرون باشد با اقرار به همه اصول دین تا مخالفان و همگان نشان بیرون روند

و مقصود از یقینِ ایمان این است که همراه شك و نفاق نباشد.

در نهایت گفته است: جب، به معنی قطع است و از این باب است حدیث در اینکه:

«الاسلام یجب ما قبله»

- اسلام دوران پیش از خود را می برد و توبه هم آنچه پیش از آن است می بُرد یعنی قطع می کنند و محو می کنند آنچه پیش از آنها بوده است از کفر و گناه و نافرمانی، پس اسلام واقعی هر چه که پیش از آن بوده است در دوران کفر راجع به حق خدا و حق بشر از میان می برد جز آنچه به دلیل خارج شده چون مال مسلمانی که در دست او موجود است (و باید آن را به صاحبش رد کند). از فیروزآبادی که گفته: ضنائن الله، جمعی خواص خلق خدایند. از جزری در نهایت که در حدیث آمده:

«ان لله ضنائن من خلقه»

ضنائن به معنی خصائص است. از مجلسی (ره)-

«رفع عن امتی»

شاید مقصود رفع مؤاخذة است و عقاب و محتمل است که مقصود در برخی رفع اصل آن باشد (چون تکلیف ما لا یطاق) یا تأثیر آن یا حکم آن و شاید خصوصیت امت او در برخی منظور نیست و مقصود اختصاص مجموع آنها است به این امت گرچه دفع برخی مشترك میان همه امم است و خطا مانند این است که خواسته شکاری را با تیر بزند تیر خطاء کرده و به آدمی خورده است و مانند خطاء فتوی بده و طیب و مقصود در اینجا همان رفع گناه به واسطه فراموشی منافات با وجوب اعاده ندارد در وقتی رکن فراموش شود و با وجوب سجده سهو و تدارك در ترك واجبات غیر رکنی و گفته اند رفع اثم در این دو صورت دلالت دارد بر اینکه موجب گناه هستند ولی از راه تفضل عفو شده است و اکراه اعم از این است که در اصول دین باشد یا در فروع دین که تقیه در آن روا است نه چون قتل نفس که تقیه ندارد.

ص: 785

یعنی تکلیف های سختی که از این امت برداشته شده سپس امام در این باره به آیات قرآن استشهاد کرده است چون آیه:

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا... الخ» در مجمع البیان گفته چند وجه دارد:

1- مراد از نسیئا، ترکنا باشد چون: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ».

2- مقصود اهمال و بی توجهی باشد که موجب نسیانند.

3- ترك فعل واجب بر سبیل سهو و غفلت و مقصود تأکید حکم عقل باشد به منظور دعا و تضرع.

4- از ابن عباس و عطا نقل شده که مقصود این است که خدایا اگر ما از روی نادانی و تعمد تو را نافرمانی کردیم بر ما مگیر. از مجلسی (ره)-

(ما لا يعلمون)

ظاهرش این است که جاهل به طور مطلق معذور است و از آیات و اخبار بسیاری هم فهمیده می شود و عمل بدان دور نیست جز آنچه دلیل بر خلاف دارد ولی اصحاب آن را به موارد معینی تخصیص دادند که در کتب فقه نقل کردند مانند جهل به نجاست جامه و بدن یا محل سجده یا جهل به غصب در جامه و محل نماز یا ترك جهر و اخفات در محل خود برای نمازگزار و نکاح در عده و امثال آنها و بسا گفته شود مقصود رفع مؤاخذة است و آن منافات ندارد با ترتب احکام دیگر و با عدم تقصیر در فحوص عموم دارد ولی ظاهر لفظ وضع و رفع عدم ترتب احکام هم است.

(ما اضطرروا اليه)

خواه اضطرار خدائی باشد یا به وسیله خلق و یا خود مکلف.

طیره: بد فالی است، و در حدیث است که: فال خوب را دوست داشت و بد فالی را ناخوش می داشت تا آنکه گوید: رفع طیره سه وجه دارد:

1- رفع مؤاخذة و عقاب بر این خاطره ای که رخ می دهد زیرا تقریباً جلوگیری از آن میسر نیست و کفاره اش ترتیب اثر نکردن بر آن است و اقدام

در کار با توکل بر خدا و از این راه فرمود: چون در کاری فال بد زدی آن را انجام بده.

2- برداشتن اثر از امت اسلامی به برکات تعلیمات رسول (ص) و ائمه (ع) در باره بی اثر بودنش و بی اعتنائی بدان با توکل به خدا و دعاها و ذکرها که جلو آن را می گیرد.

3- مقصود از وضع و الغای آن غدقن کردن از عمل بر آن است و نهی از آن چنانچه صاحب نهاییه (ابن اثیر تفسیر کرده) و این جمله معنی نهی دارد و بر خلاف جمله دیگر معنی می دهد و روشن تر معانی برای این خبر همان معنی اول است.

(وسوسه در تفکر) می آید از امام صادق (ع) ان شاء الله که: سه چیز است که پیغمبر و پائین تر از او هم از آن رهائی ندارند: تفکر در وسوسه در آفرینش و بدفالی و حسد جز اینکه مؤمن حسد خود را بکار نبرد و این جمله چند وجه دارد:

1- مراد وساوس شیطان باشد در باره اندیشه کردن به حال مردم و بدگمانی به آنها بر اثر آنچه در آنها مشاهده شود و این قهری است برای هر کس و باید به گمان بد خود ترتیب اثر نکند و آن را آشکارا نسازد و بدان عمل نکند به قدح آنان ورد گواهیشان و مانند آن.

2- اندیشه در وسوسه های راجع به مبدأ آفرینش اشیاء تا به آنجا که خدا را کی آفریده و از کجا آمده که به زبان آوردن آنها کفر است و شرك و اخبار بسیاری که در باب وسوسه و حدیث نفس گذشت مؤید آن است و مضمون آنها از عامه هم روایت شده است.

3- تفکر در قضا و قدر و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق برخی شرور در عالم چون خلق شیطان و موذیها و تسلط بدان بر نیکان و خلق کفار و خلق دوزخ و ابدیت کفار در آن و چیزهای دیگری که همه کس بدان دچار

می شود و اینها معاف شده در صورتی که در دل جان گیرد و باعث شك در حکمت و عدالت خالق نگردد، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، حدیث رفع در ضمن اصل براءت در علم اصول مورد بحث و بررسی دقیق علمای متأخرین واقع شده و در باره آن اعتراضات و پاسخ ها و تحقیقات مبسوطی به عمل آمده است که من در ضمن کتاب اصول خود به نام اصول الفوائد الغرویه نظریات خود را به طور مبسوط و محققانه شرح داده ام و چون برای عموم چندان فائده ای نداشت از درج آن در اینجا خودداری شد. از مجلسی (ره) - حاصل این است که آیا بر خدا واجب است بجز مؤمن ثواب کردار بدهد طبق وعده ای که داده است؟ در پاسخ فرماید که: نه، زیرا ثواب موعود مشروط به شرطها است که یکی از آنها ایمان است. از مجلسی (ره) - و پس از آیات بسیاری فرماید (آیه 125):

«و اما کسانی که در دلشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان فزاید و بمیرند در حالی که کافرنند» و شاید در قرائت ائمه چنین بوده و یا آنکه نقل به معنی شده است چون همه آیات در وصف يك دسته است. به واسطه آنکه با ایمان عملی که از بهشت محروم کند انجام نمی شود و با کفر هر گونه عمل خیری هم دارای شرایط قبول نیست، مترجم. از مجلسی (ره) - (إِنَّا لِلَّهِ) اشاره به این است که چنین افتراء و سوء فهمی در کلام ما مصیبت مرگباری است.

(ان نکون) حاصلش این است که تکلیف از خود ما برداشته نشده و چگونه بسبب ما از شیعه برداشته شود ما خود ترس از عقاب داریم به خدا زاری کنیم و توبه کنیم و آنها آسوده باشند بسبب ولایت ما این انصاف نیست. از مجلسی (ره) -

(فان السیئة فیه خیر)

شاید از آن رو بهتر

ص: 788

باشد که در کار بد لذتی است دنیوی با آمرزش به وسیله اسلام و در کردار خوب بناچار رنجی است و ریاضتی با خسارت در آخرت به وسیله کفر یا به واسطه اینکه حسنه نامقبول در آخرت مورد عقاب است مانند نماز بی وضوء.

ص: 789

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

